

نیشن

پیکان جوانان ۵۶

ペイカシ・ジャワナン
www.javanan56.com

آخرین خبر

۳۰ فینالیست

برای شرکت در مسابقه انتخاب دختر شایسته سال ۵۰ انتخاب شدند

آب پرتقال طبیعی افشره



NATURAL
ORANGE JUICE
AFSHOREH



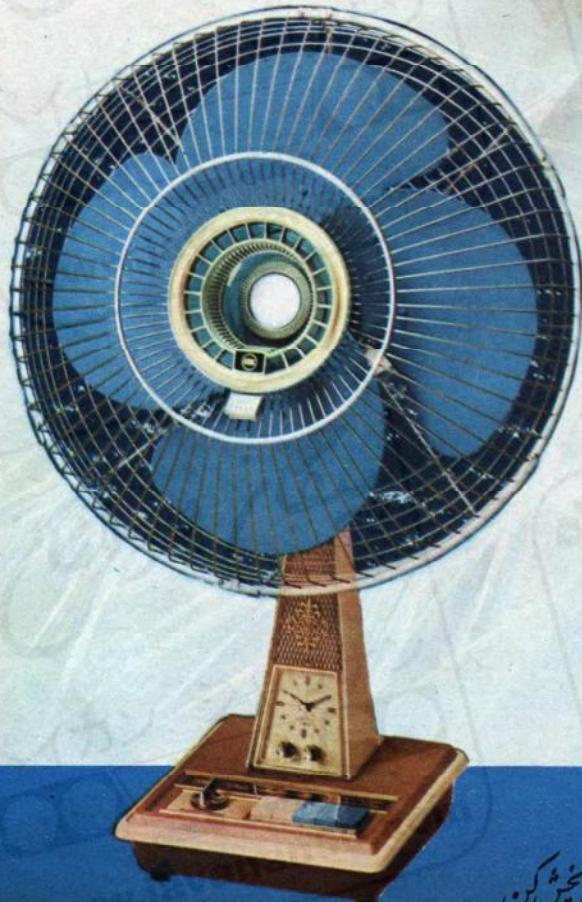
تهیه شده از بهترین
پر تقالهای شهسوار

- طبیعی
- گوارا
- سرشار از
- ویتامین ث



بادگرن
کادکا

به زیبایی مهرویان
به نیسم نوبهاران



KDK

کادکا : تهابادگرن برقی دنیا
مجزء چراغ خواب - ساعت - عطر پخش کن

درس محبت یک



خانم زرانگیز سرو ، بانوی سالخورده و نایبیان هفته تگشته بنام خسود یک مدرسه یادبود خریداری کرد . او میگوید : من هزینه مدرسه دیگری را بنام پسر ناکامم که در راه وطن شهید شده است ، نایمن خواهم کرد .

خانم زرانگیز سرو ، بانوی سالخورده و نایبیانی است که با تأیین هزینه ایجاد یک مدرسه یادبود ، هفته گذشته در بزرگترین جنبش فرهنگی شرکت کرد .
زرانگیز سرو ، درباره اقدام خود میگوید :

— چه انگیزه‌ای از این بالاتر که این مدرسه ، خواهان و برادران روستائی مرد از رنج کم سوادی نجات میبخشد و از آنها زنان و مردان فعالی میسازد ...
من تنها به این مدرسه اکتفا نمیکنم و در آینده‌ای نزدیک مدرسه‌دیگری بنام پسر ناکامم که ۳۲ سال پیش در راه وطن جان خود را از دست داد به ثبت خواهم داد .

خانم «زرانگیزسرو» که از زنان خیر و با سواد است در برابر این سؤال که وقتی خودشما از نایبیانی رنج میبرید و اگر این مبلغ را صرف معالجه خود میکردید ، شاید راضی تر بودید ، گفت :

— من عمرم را کرده‌ام و اگر بینا هم بشوم ، نقش فعالی ای در مملکت ندارم اما این مدرسه‌هزاران نفر نوجوان فعال را پرورش خواهد داد و هر یک از آنها بیشتوانه ای برای فردای ایران عزیز خواهد بود .

خانم «زرانگیز سرو» همچنین گفت :

— شخص اول مملکت تمام وقت خود را مصروف سازندگی ایران میکنند ، این وظیفه ماست که برای سپاس از عنایت‌های شاهنشاه ، در این رستاخیز عظیم فرهنگی شرکت کیم . این رستاخیز مهم آینده مملکت را خواهد ساخت و این باعث رضای خدا ، شاه و میهن است .

«زرانگیز سرو» بزوی مدرسه دیگری را نیز بنام فرزند شهید خود «ابوالحسن سرو» که ۳۲ سال پیش در راه ایران درستگیر شهید شده است ثبت خواهد کرد .

مادر



پیام آور زندگی نو برای رستاهای ایران

در خلق آن ، فرد قرد پیشروان رستاخیز فرهنگی جشن شاهنشاهی ، سهمی شایسته ادا کرده‌اند.

در آن روز بزرگ ، هر کس به این رستاخیز بیوسته است ، میتواند به همت خود ، به تیک آنديشی خود و بخود بیالد که يك فرصت افتخار کند و بخود بیالد که يك فرصت طلائی را برای شرکت در ساختن يكی از درخشان ترین فضول تاریخ صصر انقلاب ایران از دست نداده است.

ایجاد مدارس یادبود ، پیام آور زندگی نو برای رستاهای ایران است. با هر مدرسه که در روسانی بنا شود ، افق های تازه‌ای در آسمان روشان اندشه ر رستازادگان گشوده مشهد و روزی که هزاران نفر از فرزندان رستاهای وطن ، نشت نیمکت های مدارس یادبود ، به آموختن داشن آغاز کنند ، سرود زندگی در رستاهای ایران به اوج خواهد رسید و حماسه پر شکوهی آغاز خواهد شد که

فرهنگیان ایران در صف پیشروان رستاخیز فرهنگی



فرهنگیان ایران که خود بیش از هر طبقه دیگر به اهمیت گشتش دانش در سطح روتاها آگاهی دارند ، گروه گروه به صف پیشگامان رستاخیز فرهنگی جشن شاهنشاهی می‌پیوندند.

تاکنون در چند شهرستان کشور ، دانش آموزان و فرهنگیان ، هر یه ایجاد چند مدرسه یادبود را برداخته‌اند . در تهران نیز در ادارات آموزش و پرورش توانی ، مدارس و گروههای فرهنگی یکی پس از دیگری به خرید مدارس یادبود اقدام می‌کنند .

یکی از جالب ترین موارد شرکت دانش آموزان در رستاخیز فرهنگی جشن شاهنشاهی ، نامه‌ای بود که چهار داش آموز دستانی نوشتند و هر راه با ۳۰۰ ریال به مدیر مدرسه تسلیم کردند . درین نامه نوشته شده بود : « ما چهار دانش آموز متفاوت در برنامه ایجاد مدرسه برای برادران و خواهران روتانی شرکت کنیم و بخطاب این دلستگی ، هر کدام مبلغ ۵۰ ریال پول توجیهی خود را تقدیم می‌کنیم تا در حساب خرید یک مدرسه بنام دستان ریخته شود . لطفا سلام ما را به رستازادگان برسانید ».

در عکس سمت چپ خانم ادبی رئیس آموزش و پرورش ناحیه ۳ تهران که این خبر را هنگام خرید ۴۰۰۰ مرگ اوراق مدارس یادبود در اختیار ما گذاشت ، دیده می‌شود.



فیکساتور گلف

آرایش گیسوان شما را زیبا
و ثابت نگه میدارد و لطافت
طبیعی مو هارا حفظ می کند.

محصولات گلف برای بهداشت و زیبائی موی سر.



۷۵ ریال



بیوگرافی و معرفی

۲۰ فینالیست از تهران و شهرستانها

سوژه اصلی فکر آنها زندگی است واقعیات است. اگر نیدانند کثور شیلی کجاست و یا سلوچوقیان پیشتر آمدند پس صفویان، اما میدانند که مقتصیات زندگی اینرا بهتر میدانند. وقتی مسابقه شروع میشود؛ ژوری بروند درمی‌باید کامال باشد پریش‌های دخوارتری را طرح کنند.

است. یک خانواده خوشبخت چه مسؤولیتها و تهرانی دارد. یک دختر همیشه چشونه توهری باید انتخاب کند. حداقل رفاه زندگی در چیست. با مادر خود چه اختلاف سیمه‌هایی دارند؟ چرا برای پسرخوش بودن و آراش زندگی باید به خداوند و ذات بازتعالی که نیز روی لایزال مسلط بر جهان خلفت است انتقاد داشته باشد.

آرای، این دخترها زندگی را خوب می‌شناسند. می‌دانند که مدل کلاسیک زن ایرانی، آن بانوی خاموش و رنگبریده اندرون، مادر بی اختبار بجهات، زندانی خرافه‌های مو روئی ... که اگر میخواست پیومندی با جهان بپریون امانته باشد حداکثر بدرودن کتاب قصه پناه می‌برد - دیگر جزو تاریخ شده است.

در گفت و گو های خود با اصحابی ژوری، این دخترها نشان می‌دهند که کنه زندگی امروزی را در رفاقتان، میدانند که زندگی سختی امروز چه امتیازها و چه زیان هایی در بر دارد. این را هرگز به این تفصیل نمی‌تویند اما خوب میتوان دید که این دخترها همچنین که این یک دنیا رقابت های سخت بین فرد وفرد، جمع و جمیع و ملت و ملت هاست.

دیگری سختی که به هیچ کس بیهموده امتیاز تمیذهد، دیگری که در آن اگر مواجب خودت نباشی با اصطلاح کلامه است. واقعیت قنگر از ایوانه است و این دخترها واقعی اند. وقتی روی صندلی قیچی تکرده است. هیچ یک از درون کم صحنه فیلم یا از لایانی صفحه های رنگ بریده یک قصه کهن بیرون نیامده است. واقعیت قنگر از ایوانه است و این دخترها واقعی اند. وقتی روی صندلی می‌نشینند و به پریش های ژوری پاسخ می‌دهند این مدادی دور نست یک مادر بزرگ، حرفاها یک نسل کهن نیست کتابگوش میرسد: این مدادی است جوانه م דעתک از خوشی، با قبرت، سرزنش و امیدوار.

لطفا ورق بزندید

سال به سال بهتر از پارسال! این شعار اعلام نشده مسابقه است. اعضا هیات ژوری اینرا میدانند. کاندیداهای اینرا بهتر میدانند. وقتی مسابقه شروع میشود؛ ژوری بروند درمی‌باید کامال باشد پریش های دخوارتری را طرح کنند. دخترها یکی پس از دیگری جلو هیات ژوری ظاهر میشوند. جهره هادا باتر، قدمها بلندتر، بسیار خوش دوخت تر و باسخ های سریعتر و مطمئن تر از هر سال است.

اما امال یک هفت کاندیداهای پس از هیئتی به اختیارات تحصیلی - میرزا سلیمان و آداب دانی - آشنا بدهتر ها شوکه به زندگی و خوشبازی - جذابیت و محبویت و سایر عواملی که یک دختر امروزی را از سطح عادی بودن جدا چیند، دست چشم دیدند تا در مسابقه قرار بگیرند و ۴۰ فینالیست از میان آنها انتخاب شود.

این ۴۰ دختر برگزیده از میان هفتاد و شرکت کننده با رای ژوری بر مارک فینال ریزدند تا بینهم شرایط و امتحانات زندگی امروزی را از میان این دسته گل زیبا مقام پرافخار دختر شایسته سال ۱۴۵۰ ایران نایاب می‌سازد. اکنون تا پیشتم خسرو داد باید برای انتخاب نهائی انتظار کشید. در آغاز در چشم باشکوهی که در هتل هیلتون برگزار میشود شایستگی دختر سال ۱۴۵۰ عرفی میشود برای شرکت در مسابقه بین المللی روانه لیسبون می‌باشد.

هیچ یک از آنها را یک رمان نویس دیگری سختی که به هیچ کس بیهموده امتیاز تمیذهد، دیگری که در آن اگر مواجب خودت نباشی با اصطلاح کلامه است. واقعیت قنگر از ایوانه است و این دخترها واقعی اند. وقتی روی صندلی قیچی تکرده است. هیچ یک از درون کم صحنه فیلم یا از لایانی صفحه های رنگ بریده یک قصه کهن بیرون نیامده است. واقعیت قنگر از ایوانه است و این دخترها واقعی اند. وقتی روی صندلی می‌نشینند و به پریش های ژوری پاسخ می‌دهند این مدادی دور نست یک مادر بزرگ، حرفاها یک نسل کهن نیست کتابگوش میرسد: این مدادی است جوانه م דעתک از خوشی، با قبرت، سرزنش و امیدوار.

دختر امروز:

با هوش، خود شناخته، آزادومند دریافت حقوق حقه و آزادی و تشنه ترقی و کمال ...

انتظارها بر رسیده و در اینهفتاد دختر فینالیست برای دور نهائی مسابقه دختر شایسته سال ۱۴۵۰ ایران انتخاب شدند. تهران ۱۳ و شهرستانها ۷ کرسی بدست آوردند. در حالیکه سال گذشته سیم تهران و شهرستانها مساوی یعنی ده به ده بود.

این ۴۰ دختر برگزیده از میان هفتاد و شرکت کننده با رای ژوری بر مارک فینال ریزدند تا بینهم شرایط و امتحانات زندگی امروزی را از میان این دسته گل زیبا مقام پرافخار دختر شایسته سال ۱۴۵۰ ایران نایاب می‌سازد. اکنون تا پیشتم خسرو داد باید برای انتخاب نهائی انتظار کشید. در آغاز در چشم باشکوهی که در هتل هیلتون برگزار میشود شایستگی دختر سال ۱۴۵۰ عرفی میشود برای شرکت در مسابقه بین المللی روانه لیسبون می‌باشد.

هر سال، در فعل شکوفهها و جوانی و شادابی رزها، دختران پیشو امروزی که گلهای پرورش یافته بستان نهضت آزادی زن ایرانی هستند برای انتخاب در مسابقه ای که هدف آن دادن انتداد در نفس، تقویت حس برتری جوانی، و تلاش، تقویت حس برتری جوانی، و زنان ایران است در کنار یکدیگر صفتی از آرایند و زیباتر و جاذبتر و داناتر از همیشه امتحانات خود را بیدان مسابقه می‌کشانند.

در هیئت ژورنال فرهنگیان، نویسندهان و روزنامه نگاران شرکت داشتند. از چپ بر است: آقای دکتر پور شالجی نویسنده و مترجم - سرکار خانم فروغ کیا رئیس دیبرستان رضاشاه کیبر تهران - آقای مجید دوامی سردیر مجله زن روز - خانم فروغ مصباحزاده مدیر مجله زن روز - آقای امیر طاهری نویسنده - سرکار خانم زینت صدر رئیس انتیتو مریم و خانم فیروزه حائری مدیر اجرای برنامه مسابقه.

در خانوادهشان و در محلهشان چه چیزهایی کم و کم دارند. آنها می‌دانند که آب اساندرا یا شهردارشان خوب کار هی کند یا نه؟ آبا کتابخانه‌شان خوب اداره می‌شود یا نه؟ آبا کتابخانه‌شان بعد کافی کتاب دارد یا خیر؟ آبا مدرسه‌شان از وسائل ورزشی برخوردار است یا خیر؟ وقیعه دختر راوهش و دانایی که از شهرستان خوب آمده بود گفتند: - وسائل ورزش و کتابخانه برای دختران دارد یا نه؟ آهی کشید و گفت: - ای خانم، شهر ما تا رسیدن به قابل تجدید غلیظ راه در پیش دارد. سال گذشته که بیک اردیو ورزش برای انجام مسابقات آموزشگاهها در خوی زلزله

خفیفی روی داد و ناگهان املها و فناویک‌ها در مخالف و مجال فریاد برآوردند: دیدی؟ دیدی؟ این خشم خداست. این نتیجه اتفاقات آن بازیهای ما که گفته ورزش برای دختر کفرات و باعث نزول بیاست!

دوره تحول فکری آغاز شده است

با آنکه در بسیاری از شهرهای ایران هنوز اکثریت با مردمی است که بستگی‌کم بازی کردن را برای دختر حرام میداند و دیبرستان رفتن دختران را موجب ظهور خردحال تلقی می‌کنند ولی با این وجود جبر زیانه کار خود را کرده است و

شدم بود چندتا از دختران دانش آموز بستگی‌کم شرکت کردند. ناگهان جمعی از فناویک‌ها و متشبین‌کم دنیا را هنوز از دریچه چشم دوره اتابکان فارس و خان‌های مفول می‌بینند اخشناد را درهم کشیدند و زیر لبی زمزمه مخالفت آغاز کردند که: این بازیها چیست که در شهر ما درآورده‌اند - ورزش یعنی چی؟ دختر را چه باین کارها؟ این الم شنک بازیها برای شهر ما بدین است - ورزش بجه کار جوانهای ما می‌خورد. باید دختر آخر و عاقبت و بیهش و جهنم بودا

- سنت بر گریمه خوبی افروده -

خاتمه مسابقات آموزشگاهها در خوی زلزله



کتابخانه‌ها، زمین‌های ورزش دختران،
یگاد کاخ جوانان در شهر آنها هست
کاردار نادختران محروم این قبیل
تسبیح است. شاهنما بتواند در زمینه ترقیات
سالم از اسایا و لازم کار برخوردار
خواهد و اوقات آنها درتهای با گنج خانه
مشتمل تلق شود.

دختران شیراز، اصفهان، خوزستان،
رضاییه شاد و مسرور بودند که از وسائل
تحصیلی و ورزشی و مطالعاتی کافی
برخوردارند و افکار عمومی در
حیطی آنها، مثل تهران، حمایت‌گر
ازادی زن و موفق ترقیات نسل جوان
است و فیلیکیهایها و اهلها، مثل شهرهای
چوچک بست سر کمی حرف و حدیث
نمی‌سازند و بچ بچ راه نمی‌ندازند و
در و همسایه و قصاب و بقال در زندگی
خصوصی خانواده‌ها مداخله‌ای ندارند.

هر چه میزان حضور و سواد
مردم بالارزش - سطح درآمد و اقتصاد
شهرها را رونق نمایند - افکار عمومی
جوانگ نیز با هوشیاری و عمل و اثناص
بیشتری شکل می کنند و اختراع بس
ازایدی های فردی و مشغولیت زیاد است
به تجدید و تحول رونق بیشتری خواهد
گرفت.

از رومندیم که با تعلیم و اجرای برنامه‌های متفرقی در کشور تا چند سال بعد در هیچ شهری، ورزش کردن بکتاب خواندن، و روی آوردن به تقریبات سالم برای هیچ دستور ایرانی «منوعه و کتاب آمیز» تلقی نشد.

اسامی ۵۰ دختر تهرانی که در دوره نیمه نهائی با ژورنال مصاحبه کردند و ۱۳ نفر از میمیان آنها به مقام فینالیست نائل آمدند.

رضوان عاملي — شاره عظيمي
آذر شاملو — بروانه نظر على — زهره
وجودifer — شهرف كرائي — ليلى
سيپيري — فريمان شهور سوه — رؤيا
شمساد — نرين اخشاري آزاد — هيلاء
مهدي مرتزيان — نازنين كاشاني — ايرما اطاطون
دواني — گلمهنا خطبني — سهيلاء
غيروزه تجدن — روح انتیز زرتش —
ليلي حضرت — بريوش بوداوري — آليس
آقاجيان — مينا رود كريان — سوسن
فقيقني — رزا برهان — شعله شريفي —
فاطمه جعفرى — سيمين خواناري —
نادره صدرالسادات — سيمترا غزنوبي —
مهوش صحبي — عاطمه عاطفي — اونوه
پهاچان — رينكا فاميلى — سون رضوي —
سوندابه جابر — رغفه معمار اردستانى —
سونرين نايى — زينا بيدار غفر — افاهنه
شيلى — قاطمه توکلى — هما ابراهيمى —
كلشه كاظمي — رؤيا قيطاجي — هايدى

۱۱۰ در صفحه بقیه

بیوگرافی ۲۰ تن از فینالیست های مسابقه انتخاب دختر شایسته سال ۱۳۵۰ را در صفحات بعد مطالعه فرمائید.

که «نانخور» و طفیلی شد از درک و کسب احترامات متقابله در زناشویی محروم

زیبایی شاید عنده همچیز بنشاد اما
هر گاه عنز بشد پهتن عنز هاست و این
خرنده های همه زیبا و برازنده اند بی آنکه
رنتنه های خوشگل یک قفس ، شاهیر که
بی اراده یک خیال با عروضک دلربای
که حرم گوچ یا پریزک باشد . آها
در این بودن زن ، به بودن زن و
بودن زن و بودن زن و بودن زن و
به حق مساوی او با مرد اتفاق و ایام
دارند . یکی از آنها گفت : من نمیخواهم
جزئی از اجرای امیر اتوری مرد باشم .
من نمیخواهم انسانی که کاملاً از ایام
که کاملاً از ایام اتفاق نشده باشد .

جدا ، جدا
امال یعنی برخورد با امتحانات
آخر سال ، هشت زوری دوبار با دختران
که بار بیانه این از دختران دست چن
نه نهاده به مصاحبه پرداخت و یکبار
۵۰ نفر از زیبعتین دختر انتخاب شدند.

النتیجه ۱۳ تا از تهران و هفت تن
ز شهرستانها به بای قناب رسانیدند.
شهرستان شهسوار با ۱۷ تن شرک کننده
را سایه اممال مقام اول را دارا بود
و بعد از آن به ترتیب مسجد سليمان با
شت داوطبل و رست و اهوار با شش
دسته داوطبل مقامات بعدی را داشتند. اصل
هران بیش از شهرستانها داوطبل به سایه
رسانید. جمعاً ۴۰۱ نفر - در حالیکه
ز شهرستانها ۲۹۵ نفر بینان بیزاره‌آمده
و دند و پیغمبن جهت هم توازن تعداد
بنیانسازی هاست که بیمه خورد و تهران
۱۰ پاگاه را تسخیر کرد. تقریباً دو
رابر شهرستانها.

امهان منه، شیار، گرمان در
سابقه اسال از لحاظ شرکت
خواوت بخر نداده بودند در حالیکه
ستان خوزستان به تهائی در حدود ۴۰
مرکت کننده به عرض معرفات فرستاد و بهمن
جهت نیز سه نفر از فنیانیت ها خوزستانی
بستند: دو آبادانی و یک نفر از مسجد
لیمان.

شهر های مر فری ایران مثل یزد -

ساخته شرک جسته بودند، عاصمه از هم
حافظه کار بزد که گویا رغبت زیادی هم
نمی‌نماید، مثلاً نهضت آزادی زن ندارد یک
خرن با خود خواهد تحقیلیده و شجاع
که رکرده بود (خانم خدیو گلکار زاده)
له با طنز و حاضر چوایی خود هوش
ریشار و موقع شناسی مردم بزد را بار
نیگر به تهرانی ها به اینات رساند و هیئت
ویزی ارزو کرد که ای کاش دستیرانهای
خرن از اینها دختران خوب
بود را برای شرکت در این مسابقه
موزونه شروع کنند.

دختران اردنیل، تفرش، سندج و
زورین، سبزوار و گرگان تقاضا داشتند.
^۴ وزارت آموزش، و روش، به توجه
معلم از عین اعاده في فقری جامعه خود
نقدان گردند و آرزو داشتند که ای کاش
طبوعات بیش از اینها درباره شهر آثیا
مغفارسی کنند.

افتمانه خود خواهد شد.
دختر امالي نشان ميلهد که مي-
باشد.

وآهاد در من رندی و ندی و در حسنه
باشد. یعنی خواهد مهمنان آشناوری
و دود، یعنی می خواهد شیوهست شود، یعنی
دل است روانکاری بخواند، دلگیری
خواهد خلبان هویتی‌ایمی تجارتی شود،
نمی مایل است بازگان شود و دهانه‌تر
آنها می خواهند رسانی و علم علوند.
بنین ترکیب دختر امریوزی فقط بفکر
کرد که کردن نیست، او می خواهد در
اجتماعی که نیازمند خلاقیت و ابتکار
سازندگی است نقشی فرزانه و کارساز
شته باشد و از غریب و دانائی خود در
اره امور جهانی استفاده کند.

خود فکر می کنند. خوب، جداگزین
ن دخترها بیخواهند مثل مردها زندگی
نمی ندند! غالب کاندیداها از آشپزی و
ناداری کم میدانند. در میان همه
ایجاد رفاقت چند تن یعنی سه شنیدن یا کشیدن
با همچنان می توانند توانسته باشند.
اما قبول را با کلمات ترسیم کنند. اما
همه از دارای اطلاعات اجتماعی وسیعی
نمی نشونند. خود را تا حدودی شناخته اند
از تفاوت های زندگی خود و مادرانش
بیشتر جامعه اند. دلور و امروز و اقتصاد.

این اتفاق را کسی می‌گفتند که زوری نمود
که را بیاد می‌آورد. هر چند اینکه
غیرها بیش از ۱۶ یا ۱۷ سال داراند.
گفتنش یک زن باین سن مادر چندرزمند
دیدند. زن‌ها در سی سالگی بزرگ شدند
و می‌دانیدن که یک مادر بزرگ که
بد نتوان برای نوهایش قورمه سبزی
رد و هم هزار و یک قصه برای روزهای
معده و گردش آلتی خانواده ای را بر پاشد.
اما امروز تمام مردم و غم جهان
اصفهان این است که دوره جوانی بات
سان طولانی تر شود. کسی که ۳۰ سال
در دنکرک پیر شمار نمی‌اید. له تنها
رها طولانی تر شده است بلکه آخوند
جای زنگدگی را رهندندی گردیدند.

ت. آدمیزاد در هر سه یکنون مطابرا
آموزد.
بنابراین دخترهای ۱۶ یا ۱۷ ساله
امروز نه کودکاند و نه زنان بالغ و رسیله.
ها دروان **«تین»** را می-گذرانند.
گیشه نبین **«کوکنی»** و جوانی هیچ
حله‌ای نبود، **«گاه بین کوکنی و**
ری زودرس هیچ مرحله‌ای نبود. امروز
بنین مرحله‌ای هست.

ساز، زویی زینت زندگی اجتماعی یک مرد
میان زیاد ما یک عکس العمل طبیعی
ست. کسانی که قرنهای تنهایخانه یک تفاوت
پژوهیزک در حاشیه زندگی زندانی شده
دند. با اطمینان از رویاهد هم به قلب
کنی راه یابند و بند های تبعیض را از
مت و بیان خود گشائند.

این دخترها زنان آینده گتوار هستند
الحق که زنان ، همسران و مادران
کسی نیز خواهد بود . آنها امکانات
غیر زیبایی طبیعی خود را کشف کنند ،
کل بدنه و تاکید کنند و این یکی از
رگترین ویژگی های زنانه است . ازسوی
کسی این دخترها به مبالغه ازدواج و
عروسی مهم مداری با دیدی واقع بینانه
شکرند در حالی که همه می گفتند که
کسی نیمیخواهد از نظر مادی سرماز
هران آینده خود باشند . آنها مایلند
گردش جریح اقتصادی خانه به شوهر

وران تحول فکری در تمام شهرهای ایران سکوفان شده است. دختر ایرانی، تنها می خواهد ورزش کند، کتاب خواند، خود را بشناسد، مطابق با این اوضاع زمانه باید رواد و جهان خود را چشمهاي باز بنشانند کنند و بنشاند بلکه مصراحت می خواهد که تمام قدر و بنهای تمام محرومیت های دوره حرمرا را بر پیشاند و از حقوق انسانی و از ارادهای مشروع و قانونی خود بهرهمند نمود. هر چا باید در خود، امباباد، اردبیل، سایر شهرهای دور و نزدیک شناختنها را باز می خواهند و زمین های ورزش فقط بروی ایران باز باشند ۹ هر چرا اگر دختری به شناختن فلان شهر مراجعه کرد، انتگار چند دیده اند، متصدی باید خانه عنده را مخواهد و بگویند: نه خانم، شما کتاب تسبیحهای خود را بشناسید، چند تا پس در سالین مغقول مطالعه هستند !!

دھنر دیکری از سروار می کتے
— ما هر وقت بے سینما میریوسم
تما باید با پیدر یا برادر خود باشیم
حتما جانیم بے سینما برویم وضاحتی
سان سینما هم باید رو بگیریم و فقط
تا جشنمنان از جاده بیرون باید.
زده اگر در یک ماه دو نه بار سینما

تئیم شاغله در شهر پر میشود !
— به فلاین از نانجیب شدوم است !
دفتر دیگری از شهر خوی میگفت:
— حقی شرکت در سایه دختر
پسته ایران در شهر مای دنیابلغه
یک گناه ناخودی است و فناذیک ها
دوسته دختر شرکت کنندۀ را با همزبان
هزار ابراهیم دیگر بیچاره خواهند کرد.
زیبای ناوطایران خویی می خواستند مرای
ساحمه با زوری بتهران بیایند در گاراز
نماید دور آنها جمع شده بودند و حرفا
شناک های بوج و مفت می گفتند و
ضی ها هم دندان قروچه می رفتند که
رقن شما با تهران دوواره در خوی یک
اده اند

اما با همه این گونه نظری ها -
همه این تبلیغات و مخالف خواهی ها
ضت آزادی زن ایرانی سال به سال
روزتر و قویتر می شود. دختران جوان
مردانه ای ام امروزه در محضره این
لکار شرکت خود را خلخ سلاح احسان
شند، با پیوند های فلی و اتحاد
مان و آزووها و گسترش شوق رهای
ند های کهنه، بالآخره دیو سیاه

تحفظ و غث ماندگی فکری از دیر بازود
لوب خواهند کرد، زن ایرانی دنگ هرگز،
پوچ خواهد بود، بدروز سیاه اسارت و محجوریت
خواهد گشت، کتاب خواندن
تحصیل کردن، ورزش کردن، تقریب
علم کردن حق دختر ایرانی است و این
حق را هیچ کسی نمیتواند از او سلب

در هفت و گوی با یکصد و دو هزار
برگزیده ترین داوطلبان مسابقه امال
یافتند که نسل جوان زن ایرانی جه
ان را شرکت کردند و چه هشتاد و
پانز و چه هشتاد و یاری از اینها
بیانی شدند و اینها بیانی شور و
دون تظاهر ، و فی با یکدیگر ایام
وقایمید ، باطن و نهاد خود را برای یک
تاختیر برگ آماده می کرد . جامعه
ان در سال اخیر در میان اینها که مخصوصاً
خود ساخته ، مسؤول و آشناي به
نحو و تکاليف خود از طبق نسل عزیزه
امارت کشیده زن ایرانی را میگاهان قدر
میگند و طالب حقوق انسانی و

بیوگرافی و معرفی فینالیست‌ها

آلیس آقاجانیان

از تهران - ۴۵ ساله
دانش آموز کلاس سوم
دیبرستان برسباهه

هوش و فراست از چشمان سیز و درشت او می‌بارد . هم درس خوان است و هم ورزشکار . وقاری دائمی دارد ، خامه و قتنی که شرده و آرام و صحیح حرف می‌زنند و تقادیر خود را با وجود تجربه و سن کم با روانی و فصاحت بیان می‌کنند . از دانش آموزان معتمد دیبرستان برسباهه است و آخرین معدل او ۱۷۴ که میباشد .

به زبان انگلیسی صحبت می‌کند و به زبان آلمانی آشنایی دارد . آلیس مدنی گرمی دارد و گاه برای دوستان ترانه میخواند و در مسابقات رقص و زووزنامه نگاری دیبرستانهای تهران شرکت کرده و امتیازاتی بدست آورده است . از کلاموزی و آنفرزی نیز سرشنی دارد و ترتیبات لباسهای مهمانی اش را شخصاً انجام میدهد .

اگر از او بپرسید در چند سالگی میخواهد عروس خود می‌گوید : در بیست سالگی ، شوهری همراهی و قادر و جنتلن می‌خواهم و شش بیچه ناز بازی . هم اکنون یک خواهر و برادر دوقلو دارد که چهار سال از او کوچکترند و چهار که خود آلیس نیز دوقلوهای زیبائی به همسرش هدیه دهد .

قد او ۱۶۵ و وزنش ۶۰ کیلو است . هیئت ژوری هوش ، مهارت ، جذابیت و تلاش و هنردوستی و جذابیت آلیس را تحسین کرد و اورا در زمرة فینالیست‌ها قرارداد .



نسرين افشار آزادی

از تهران - ۱۶ ساله دانش آموز
کلاس چهارم ریاضی دیبرستان سهیل

فامیلی کشیده و خوش تراش ، لیختنی و چهراهای شاد و پرنشاط دارد . در میان دوستاش معروف است چون امید و خوش بیسی را تعار رنگی خود ساخته است . تا کلاس نهم همیشه شاگرد اول بوده و آخرین معدل او ۱۸۵ می‌باشد . زیبائی انگلیسی را حرف می‌زند و آرزومند است که شیمیست بشود . معقد است که باید در فاصله ۲۴ تا ۳۰ سالگی پس از خاتمه تحصیلات دانشگاهی ازدواج کند . طرفدار خانواده جمع و جور و فرزندان کم است . می‌گوید دو بیچه کافی است ، باید بهتر بیست و تحقیل آنها بخوبی رسید و انسانهای نهیمه و دانائی به جامه‌ها کرد .

نسرين عضو تیم والیبال دیبرستان سهیل است و در ساقیه آموزگارهای شهرستان شهرستان تیم آنها مقام دوم را احراران کرده است . به شنا ، اسکیت ، و پاتیناز آشنازی کافی دارد و از طرق داران سرخست کوهنوردی است . مدل لباسهای را خود طرح می‌کند و شخصی می‌دوزد و طراح فایل و هم کلاسی‌ها مخصوص می‌شود .

سیاه قلم نقاشی می‌کند و چند تابلو زیبا که کار خود اوست اتفاق را آراسته‌اند .

کلکسیون تبریز دارد و از بیرون انسرخست

فلسفه : «اگر می‌خواهی شادی‌اش همیشه

بنکاری سرگرم باش » بشمار می‌آید .

نسرين عضو تیم رقص‌های فولکلوریک

و ایرانی مدرسه است و در این رشته مقام

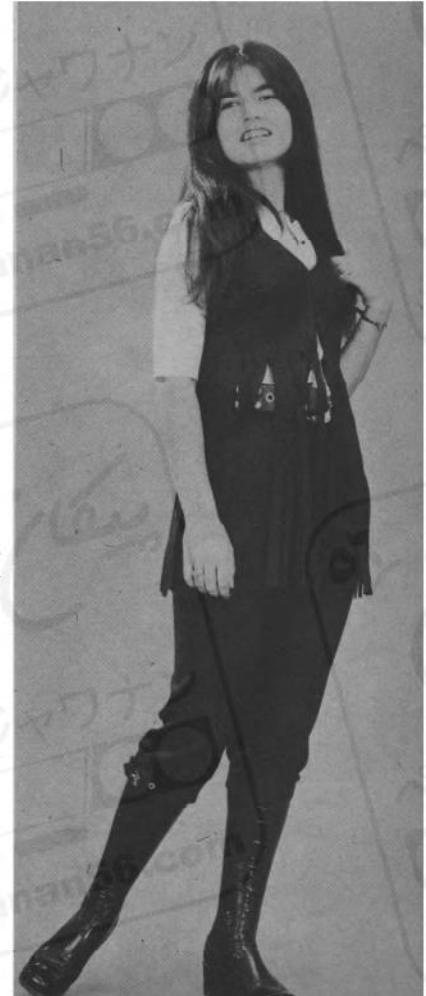
سوم را بدست آورده است .

قدش ۱۶۴ سانت و وزنش ۴۹ کیلو است .

ژوری ، اورا یک بخت خوب دارد ،

ورزشکار ، هنردوست ، اهل مطالعه و

خوش بین به زندگی شناخت .



فیروزه تجدد

از تهران - هفده سال و نیم -
دوره متوسطه را در لندن
گذرانده و برای تحصیلات
دانشگاهی بنهران آمده است

مودب، مهربان و شیک پوش و ظرفی
و جذاب است . تحصیلات ابتدائی را در
دبستان شمس بروانه گذراند . و دوره
متوسطه را در انگلستان . حرکات موزون
و آداب و رفتار اجتماعی او تحسین انگیز
است . کتاب بسیار خوانده و می تواند
درباره موضوعات مختلف ادبی ، روانی
شناختی و اجتماعی مطالب ارزشمند بگوید .
پوستی خفاف و چشمانی زیبا دارد . موی زیاد
و نقاشی را دوست دارد . و قفسی از او
بیرسید : چه موقع می خواهی ازدواج
کنی ؟ جواب بسیاردهد : آنقدر بر نامه ناتمام
و آرزوهای دور و دراز برای تحقیل و
آموختن هنرها دارم که فعلاً سال و هاد
تاریخ برای این امر خیر نمی توانم بیش بینی
بکنم .

ورزش دوست است و با اعتماد راسخ
میگوید :

ما دختران ایران اگر در بین ۱۴ تا
۲۸ سالگی برای حفظ تناسب اندام خود
ورزش کنیم و تعریفات زیبناستیک را جزو
برنامه روزانه خودمان قرار دهیم دیزیباتی
و ظرافت از اروپاینان جلو خواهیم زد .
در هنر ، تئاتر ، زیبناستیک همارت
دادار و تقدیری به لژوم حفظ تناسب اندام
و حرکات موزون و آداب و رفتار ظرفی
زنانه معتقد است که مدت بیکاه در نیکی
از مدارس «جادایت و آتیک» درس
خوانده است تا به قانون و آداب رفتار زیاد
و موزون آشنایی کافی بیدا کند . قد او
۱۶۷ سانت و وزنش ۵۶ کیلو است .

زوری بخارط جاذیت ، سلیقه در
لباس پوشی ، رعایت اینیکت در رفتار و
آداب معاشر ، اهلات اخلاق عمومی و علاوه
به هنر و موزیک اورا در عداد فیلیست ها
قلمداد کرد .



سیمین خوانساری

از تهران - ۱۷ ساله
دانش آموز پنجم طبیعی
دیبرستان خراثلی

شیرین ، جذاب ، خنده رو و امروزی
است . موی خرمائی و چشمان قهوه ای
دارد . ورقی تسمی می کند دنده های
سفید و مرتبش امتنان بسیار باو میگوید
و به زیبایی دخترانه اش دنده دنده می افراد .
شیک پوش و خوش سلیقه است . فرات و
هش بیک دختر جست و جو گر و کنگاکو را
دارد . از شاگردان متین دیبرستان است
و آخرین مدلش ۱۷۲۵ بیباشد . خوش
محبت و حاضر جواب است . گفت و گو را
با بدله گوئی می آزادد . مدلها لباس را
شکم طراحی میکند و گاه در دوخت و
دوز لباسها با مادرش همکاری دارد .
نطر نجیب است و صفت نهانی میکند . مایل
است در ۲۱ سالگی ازدواج کند . میگوید
اگر شانس زد و عیال آقای پولداری
شدم ، یک دوچین بچه هم کم است و باید
برای «جین» سمه رفت . اما اگر عشق و همسر
بنده کم بضاعت بود همان دوچا ، یک بسر
و بان دختر مارا بیم .

سیمین میخواهد روشناس بشود و
تسمی میگوید : چرا روانشناس ؟ با طنز و
لیست - ای برادر باطن زیبا بیار !
قدش ۱۶۵ و وزنش ۵۶ کیلو است .
زوری بخارط فرات ، نکنستجنی ،
جادایت و ملاحت ، مردم دوستی و شور
و شوق او به تحقیل و فرآگیری ، سیمین
را فیلیست شناخت .



گلمر مینا خطیبی

از تهران - ۱۷ ساله

دانش آموز کلاس پنجم
ریاضی دبیرستان خجسته

اورا گل مینای مدرسه می دانند .
مینای ، جذاب و دوستداشتی است راستگو
و محبو است . به زبان انگلیسی صحبت
میکند و آخرین میداشت ۱۸۰۵ بوده است .
جون ورزش دوست است و اهل تئیس و
شاست اندامی کنید و موزون دارد . سه
سال است که مریم نقاشی میکند و در
خیاطی و طراحی بیز صاحب ذوق و سلیمانی
است . در لباس پوشیدن سلیمانی مدرن
دارد و معقداست که دختر امروز باید
شاد و جذاب بپروری کند .

دوست دارد در سالگی ازدواج کند
و یک خانواده پراولاد داشته باشد زیرا
بچه ها را پایانزام کل دوست میدارد . اگر
ببرسی چرا اینقدر دیرمی خواهی مرسرفه
عقد پیشینی حواب میدهد : دوره مهندسی
شش سال طول میکشد ، من میخواهم
آرشیتکت بشوم و خانه های زیباتری برای
همشهریان تهرانی طرح ببریم .

قدش ۱۶۴ سانت وزنش ۴۸ کیلو است
ذوقی جذابیت ، محبویت ، شوق به
تحصیل و علاقه او راه ورزش و حسن
سلیقه او را در لباس پوشیدن تمجید کرد
ونامش را در لیست فینالیست ها قرارداد

رؤیا ذکاء

از تهران - ۱۷ ساله
دانش آموز پنجم ریاضی
دبیرستان آذر

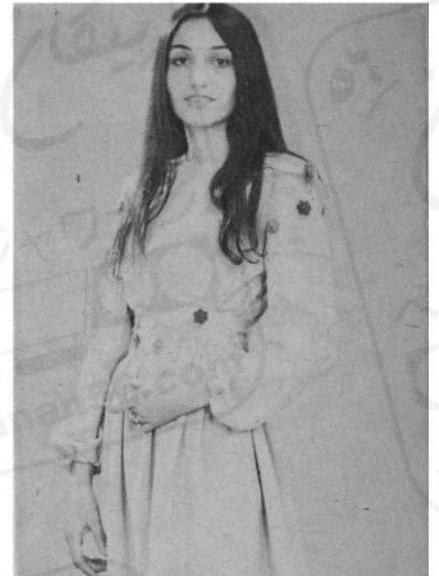
از یك خانواده فرهنگی است . پدر
و مادرش هردو رئیس دبیرستان هستند و
شاید بهمین جهت است که رؤیا خوش -
صحبت ، اهل مطالعه و خاصه ادب دوست
بار آمده است و به شعر و شاعری علاقه ای
سری نایدیر دارد . آخرین معدل او ۱۵
است و رشته ریاضی را انتخاب کرده تا
بلکه بتواند بدانشکده فن راه باید و در
رشته مهندسی راه و ساختمان تحصیل کند .
بعقیله او زن ایرانی باید در تمام مسائل
قبول مسؤولیت کند و تسلیم این نظریه
نشود که بعضی از بیشهها را فقط برای
مردها ساخته اند . بینظر او یك زن مهندس
می تواند با الهام از ذوق و طراف زنانگی
طرحهای دلپذیری ارائه دهد و در تاطیف
هر معاشری نقش موثری بمهده نگیرد .

رؤیا ۲۷ سالگی راسن مناسب ازدواج
میداند و آن موقعی است که تحصیلان

دانشگاهی خود را با تمام رسانده است .
از آنجا که استعداد ریاضی دارد
نمکنیج باز ماهری است و ضمناً کلکسیون
تئیر دارد . در سال اخیر به تعریف نواختن
آکوردنون پرداخته و در این راه پیشرفت
کرده است .

از ورزشها والیبال ، بیسک بیسک
و شنا را دوست دیداره . قفسه ۱۶۵ و
وزن ۵۳ کیلو میباشد .

ژورنی بخارطه ، هوش ، کاراکتر قوی ،
اعتقادات راسخ او به لزوم تحول در زندگی
اجتماعی زن ، و همچنین محبویت و
جاداییتی که در محیط خود دارد اورا در
زمراه فینالیست ها وارد گرد .



فریمان شهر وز ستوده

از تهران - پانزده سال و نیم
دانش آموز کلاس چهارم
طبعی دبیرستان خجسته

دختر منحصر بفرد خانواده است و چهار برادر مثل شاخه شناد اورا احاطه کرده اند. همیشه محصلی کوشا و درس خوان بوده است کهایکه آخرین بعد از ۱۷ میلادی. اندامی کشیده ، لبخندی شیرین و حرکاتی موزون و دلپذیر دارد. به زبان انگلیسی آشناست و والیبال شنیده، دوچرخه سواری را دوست میدارد. شطرنج بازی میکند و عقیده دارد که برای ساعت فراغت پنهان و روزن فکری است و همه دخترها باید شطرنج را یادگیرند زیرا که چشم و خواهی آن و میازده و کشمکش هنرهای شاهنی با خود زندگی دارد.

فریمان معقد است که دختر باید زود شوهر کند و سروسامان بگیرد و تا حوان است مادر بخود و باطاقت و بیشه جوانی فرزندان خود را برورش بدهد. یهمنین جهت شخصا مایل است در نزدیکی پاییز سالگی توهر کند اما میخواهد قبل از رشته مترجمی با ترنیتات و دکوراسیون کسب شخصیت کند تا در بورت لزوم پتواند کار کند و از لمحات معاش پاری از دوش همسرش بردارد.

بخاطر جذابیت ، شور و تحرک ، وجود احساسات لطیف زنانه و تلاش و کوشش او در راه تحصیل . هیئتژوری فریمان را در سال فنتالست ها انتخاب کرد.



مهوش صحی

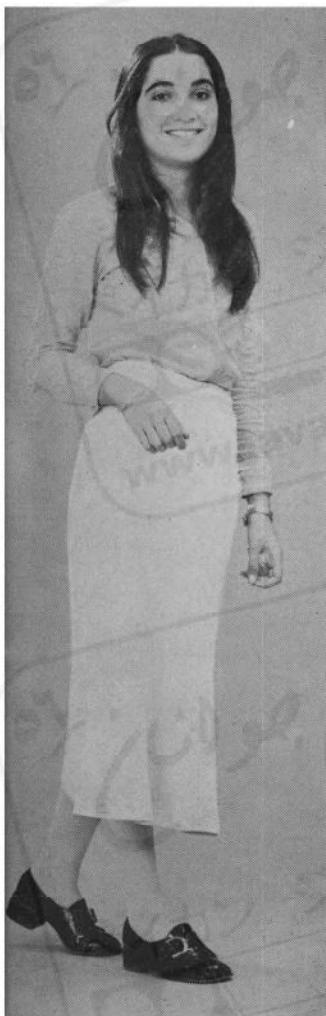
از تهران - ۱۷ ساله
دانش آموز پنجم منشی گری
دبیرستان رضا شاه کبیر

جوش برجورد ، جداب و بیانمک است گیسوانی بلند و افقان و نگاهی جذاب و گیرنده دارد. در دبیرستان سوکه و مجموعیت دارد. شیک میباشد و خوش بینی را تنها مایه نمایش زندگی میداند.

به زبانهای انگلیسی و فرانسه آشناست و مایل است پس از گرفتن دیبلم به دانشگاه برود و در رشته مترجمی لیسانس بگیرد. سکرتری را شغل دلخواه خود میداند و معقد است پاک منتهی خوب و وزیر دست راست آقای رئیس است و باتکانی سیاست و کیاست میتواند رئیس خود را تأمّن و وزارت بالا ببرد. به تقاضی و هنر آرایش گیسو علاقه دارد. و موی زیبا را از جلوه های دل انگیز میشمرد. مدل اکشن لایهای را خود طرح میکند و در ورزشگاه والیبال ، سکیبال ، شنا و ساکریت تمرین کرده است. حفظ تابع اندام را از راز های زیبائی زن میداند. وقتی از ازدواج پرسی میگوید : در ۲۲ سالگی و وقتی از تعداد بچه ها سوال کنی میگوید: چهارتا دختر و دو پسر ، نه بیش و نه کم! قدش ۱۶۵ سانت و وزنش ۵۴ کیلو است.

زوری بخاطر : سلیقه - شیک پوشی - آداب دانی و جذابیت ، زیبگی و حاضر حوابی و شور و شوق به زندگی وایده آلت های ظرف زنانه نام مهوش را در لیست فینالیست ها قرارداد.





میتر اغزر نوی

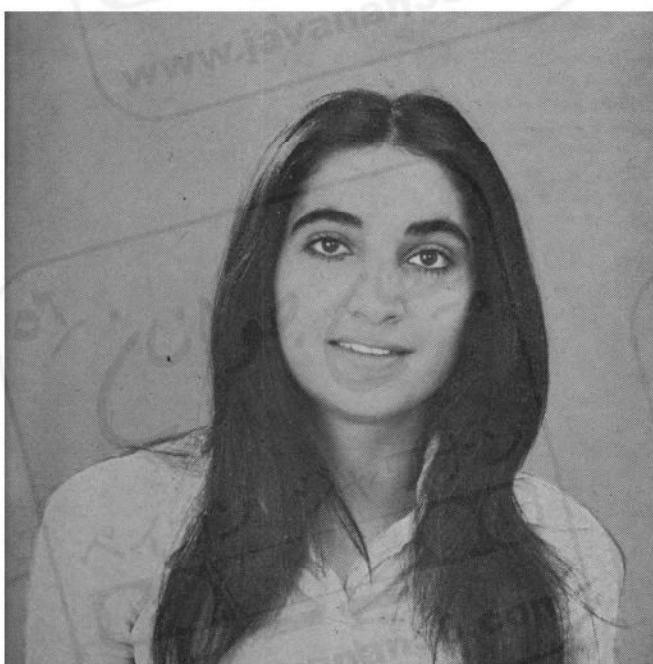
از تهران - ۱۸ ساله - دانش آموز ششم
طبعی دلیرستان سخن

مهربان و صیمی و مردم دوست است.
صلح را دوست میدارد و از جنگ تفرق
دارد. آزوشی اینسته که در دنیا،
نه در کشور و نه حتی در محمله و خانه‌شان
هرگز نزاعی و کشکتی روی نهد و
هر آسانی صبح خودرا بایخند آغاز کند
و جهان مملوای سلح و دوستی و محبت
باشد. کتابهای مورده علاقه‌اش بیوگرافی
چونان معلم لازم دارد و از برگان
که مرشد های پیریست مسند درس زندگی
آموخت. در درس کوشاست و آخرین
امدادشان ۲۶ بوده است. به زبان انگلیسی
آشناست و تصمیم دارد پس از پایان
تحصیلات خلق ترجیمی را پیشنهاد کند، خاصه
در رشته طبلوگات و کتاب. از
سالانگی به بعد قصد زناشویی دارد با دو
بچه، یکی پسر و یکی دختر. از مخصوصات
جهره او دو جال است که بهنگام خندیدن
بر چشمها هایی ظاهر میشود و به چنایت
جهره شاهد نهاد و چندان ام افرید. کلکسیون
زیبائی از تعمیر و سیگاردارد.

قیلش ۱۶۳ سانت و وزنش ۵۰ کیلوست.

ژوری بخاطر صلح دوستی ، شوق او به مطالعه ، جذاافت و کوشش در تحصیل، میتر را در عداد فینالیست ها قرارداد.

دنباله بیوگرافی فینالیست‌ها در صفحه ۱۱۶ مکرر



شراہ عظیمی

از تهران - ۱۶ ساله
دانش آموز پنجم ادبی
دبیرستان رضا شاه کبیر

در تمام دوران تحریل داشت آزمایش
متنازع بوده است. آخرین معدل او ۱۹۷۵-۱۹۷۶ است و بسیار از معلمین معتمدند چه با
که در سال آینده در انتخابات نهادنی در
رشید ادبی در سراسر کشور نظر اول بوده.
به شهر و ادیبات و تاریخ دلبستگی بسیار
دارد. اطلاعات عمومی او بر اثر مطالعه
مستمر در خور تحسین است. با آنکه
در درس گوچاخوانی هاست در شکل پوشی،
روزش و توجه به فرهنگ زیر ممتاز است.
جنبدار در مسابقات داخلی باشگاه هر سه
نفت به مقام هفتمانی رسیده است. اکنون
نه سال است که بیانو مینوازد و امیدوار
است که روزی یک بیانیست کارآمد بشود.
شاره جذاب و زیباست. خوش بخش خودره
و اجتماعی است، گیسوان مشکی و افتاب
دارد. میگوید: "زیبائی نیز در ظاهر و
باطن او توأم نهفته است. باطن خوب و
ظاهر آشته دلیلبر نیست کما اینکه ظاهر
آرایش و باطن پوچ نیست است. باید
جسم و روح آرایش را باهم داشت و از
خود زنی آزاد، دانا و متجدد و جذاب
ساخت.

شري « يك كاتباخانه بزرگ شخصي دارد و خفتو تيم معلومات عمومي ديرستان است که در مسابقات شرکت ميكند و در مطالعات هاي فوق برناهه سفيري زيما و زانا برای ديرستان رضاشاه كمرين محسوب

قیش ۱۶۱ سانت و وزنش ۵۱ کیلو است.
وری با خاطر چندین حسن و فضیلت آشکار
و ۱۱ ده صفحه فناوریست ها قرار دارد.



مُوْرَاوِيَا

اثر: آلبرتو - مراویا
نویسنده مشهور و معاصر ایتالیا



ترجمه و تلخیص: ایرج مستغان

آلبرتو مراویا Alberto - Moravia یکی از برجسته‌ترین و موشکاف‌ترین چهره‌های معاصر ادبیات ایتالیاست. از سال ۱۹۲۹ که او با انتشار او لین اثر مشهور خود به عنوان «بی‌تفاوت‌ها» در صفحه نویسنده‌گان طراحی اول گام نهاد، طی ده‌سال از این‌جا شروع شد. آنها طبقه آخر ساختمان را برای خود انتخاب کردند و این‌ها بودند و این‌ها زیرین را که تیزتر و برق‌تر و دلبار ترین اجراه بیدارند.

این شهر در محل تقاطع خطوط آهن واقع شده است و بخاره را برگزینید. که از این رهگذر دارد هیشه‌های عده زیادی مسافر به آن رفت و آمد می‌کنند. در آن‌زمان هتل‌های این شهر معبد و گران بود. بهمنین جهت عهادی از اهالی ناچار می‌خواست خانه «فورستی» و دخترش از مال دنیا چیزی بجز خانه که به نسبت مساحت و لباس‌های گشاد و بلند و رنگ و رو رفاقتان که می‌پوشید، تا قورک پاهایش می‌رسید. ریخت و سرو و پوشش بیک زن خدمتکار شاهت داشت، فقط تکاهای عقیق چشمان آئی او بود که حالتی متمایز بدیگاهش می‌بخشد. باکه دقت در خطوط این قیافه می‌شود حس زد که در جوانی زن زیبا و جذابی بوده است. اما خوش، نه بخاره از دستدادن زیبائی و جوانی، بلکه بخاره از دستدادن موقعیت خانوادگی افسوس می‌خورد. اداه میکرد که از بیک خانواده سرش اشاره ای بوده و بست شنکن قدری باین شهر محقر مانعده برتاب شده است. بعلت همین غرور سرگفت، خود را متمایز از دیگران می‌دید و با زنان همسایه و اهل محل کمتر جوش می‌خورد. تقریباً با پیچکس معاشرت و مراده نداشت و قسمت اعظم روزهای فضله را در منازل پاشتوشو و رفت‌وروپ و دوخت‌ودوز میگذراند، فقط روزهای یکشنبه و آنهم بسایر روزهای بلند می‌نشست و مدتی تاک و تها بخواندن دعاهای او وارد طولانی و پیچیده‌ای مشغول می‌شد.

دخترش «جمینا» - لااقل از نظر ظاهر - تیبی کاملاً متفاوت با او داشت. وی حتی به پدرش هم نرفته بود. آقای «فورستی» که عکس‌های نویسنده را به عنوان «بی‌تفاوت‌ها» در صفحه نویسنده‌گان طراحی اول گام نهاد، طی ده‌سال از این‌جا شروع شد. آنها طبقه آخر ساختمان را برای خود انتخاب کردند. اغلب بزمیان‌های زیده نیا برگردانده شده و خوانده‌گان ساینگر بین‌ساز داشتند. از جمله این آثار که شهرت‌جهانی دارند و بصورت فیلم هم در آمدانند: «زیبایرم» - «فانفرمانی» - «آکوستینو» - «تحقیر» - «شقق زن و شوهری» است و نیز رمان جالب و پر هیجانی که در این شماره خلاصه کردند.

«مراویا» در این رمان با مشکافی و تیز بینی خاص نویسنده‌گان

نورآلیست - که وی خود از بیشکامان است - زندگی دختر رویا زده را در

یکی از شهرهای کوچک مرکز ایتالیا تصویر می‌کند و از زاویه دید یک

نویسنده روائکار و نقاد جامعه متخصص، با پرداختی روشن و نیشدار و بیانی

طنز آسود، ماجراجوی پر ت و تایی را در زیر ذره‌بین قرار میدهد که

اگر چه حوالت آن در ایتالیا می‌گذرد، اما در یک چشم‌انداز گسترده‌تر،

نمونه‌ای از این دیده جوانی: جلوه‌میکند.

نمونه‌های دیگر دختر ریاز زده‌های ستان را که در این داستان پرهیجان

مورد بحث «مراویا» است، بالاندیشه‌ها، خواستها، کمپودها و واکنش‌های

همانند، در هر جامعه نو خاسته‌ای که خورد کهنه و نو در آن درگیر

باشد - از جمله در ایران خودمان سمت‌توانیم یافت.

در سال‌های پیشین اما نه در گذشته‌ای جندان دور، در یکی از شهرهای ایتالیای مرکزی، مادر و دختری میزباند که مادر از از زمان ماتمده‌ی اروپایی پس از جنگ، مرد خانواده و نان‌آور خود را از دست داده بودند. مادر را خانم «فورستی» صدا میزندند بنام خانوادگی شوهرش - و دختر که تازه به نیشن رشد گام نهاده بود «جمینا» نام داشت.

این شهر در دامنه کوهستان قرار دارد و چند برج قبیلی و یکی دو کلیسا ای فرتوت، سیمانی قرون وسطانی به آن می‌بخشد. ساختمان‌های نواسز که اقلیت مرغه شهر در آنها ساخته شده‌اند و همچنین مقاومه‌ها و رستوران‌ها و فروشگاه‌های بزرگ، در دو سوی خیابانی طولانی و عرض واقع شده‌اند که از ابتدای تا انتهای شهر امتداد دارد و یگانه خیابان شهر - بهمراه واقعی خیابان - بشمار میرود. از این خیابان اصلی کوچه‌های تنگ و پر بیچ و خیی منشعب می‌شوند که به محلات کهنه و قیف‌رنین و بر ازدحام میرند. اینجا، ساختمان‌های فرسوده و دودزده بی‌نظم و درهم‌برهه، با دیوارهای لک و پویس و پنجره‌های بی‌شمار و بالکن‌هایی که بعوض چشم‌انداز برای رخت بین‌کردن از آنها استفاده می‌شوند، توهه انبوی را در خود جای می‌گذند که از صحبت تا پیش از زندگی در کردۀ باشند.

در یکی از همین کوچه‌ها و در ساختهای قدیمی بود که بیوهزن موردن بحث و دخترش سکن داشتند. آنها طبقه آخر ساختمان را برای خود انتخاب کردند و آنچه‌ای زیرین را که تیزتر و برق‌تر و دلبار ترین اجراه بیدارند.

این شهر در محل تقاطع خطوط آهن واقع شده است و بخاره را برگزینید. که از این رهگذر دارد هیشه‌های عده زیادی مسافر به آن رفت و آمد می‌کنند. در آن‌زمان هتل‌های این شهر معبد و گران بود. بهمنین جهت عهادی از اهالی ناچار می‌خواست خانه «فورستی» و دخترش از مال دنیا چیزی بجز خانه که به نسبت مساحت و لباس‌های گشاد و بلند و رنگ و رو رفاقتان که می‌پوشید، تا قورک پاهایش می‌رسید. ریخت و سرو و پوشش بیک زن خدمتکار شاهت داشت، فقط تکاهای عقیق چشمان آئی او بود که حالتی متمایز بدیگاهش می‌بخشد.

باکه دقت در خطوط این قیافه می‌شود حس زد که در جوانی زن زیبا و جذابی بوده است. اما خوش، نه بخاره از دستدادن زیبائی و جوانی، بلکه بخاره از دستدادن موقعیت خانوادگی افسوس می‌خورد. اداه میکرد که از بیک خانواده سرش اشاره ای بوده و بست شنکن قدری باین شهر

محقر مانعده برتاب شده است. بعلت همین غرور سرگفت، خود را متمایز از دیگران می‌دید و با زنان همسایه و اهل محل کمتر جوش می‌خورد. تقریباً با پیچکس معاشرت و مراده نداشت و قسمت اعظم روزهای فضله را در منازل پاشتوشو و رفت‌وروپ و دوخت‌ودوز میگذراند، فقط روزهای یکشنبه و آنهم بسایر روزهای بلند می‌نشست و مدتی تاک و تها بخواندن دعاهای او وارد طولانی و پیچیده‌ای مشغول می‌شد.

دخترش «جمینا» - لااقل از نظر ظاهر - تیبی کاملاً متفاوت با او داشت. وی حتی به پدرش هم نرفته بود. آقای «فورستی» که عکس‌های

لطفاً ورق بزنید

رؤیازده

رؤیازده

میدید نوعی احساس رضایت و غرور میکرد. بنظرش میرسید که از تزاد آنهاست اما همچون قطعه‌ای المان بیرون از خانه در زیالدانی افتاده است...

در یکی از تابستان‌هایی که «جمینا» بر طبق معمول برای گذراندن چند هفته بموبایل رفته بود ماجراهی تازه‌ای اتفاق افتاد. برای او لین بار پسر صاحبخانه ناگهان اورا دید. بعارت بهتر و چوشه را حس کرد.

السته این پسر قبل از نیز بارها همایزی تابستانی خواهران خود را دیده بود اما مثل کسی که شب‌های متمندی در آن‌اقی بخوابد بی‌آنکه برگذربورها و نقش گچ‌بری‌های آن‌تجهیز کند، وجود «جمینا» برایش کاملاً بی‌تفاوت بود. با او حرف میزد، میخندید، نشست و پرخاست میکرد، غذا میخورد، اما با این برداشت که در میان ساکنان و بلا او بیشتر بطبقه خدمتگاران تعلاق دارد، نه همانان، بعارت بهتر از افرادی است که آدم آنها را نگاه میکند، بدین‌اینکه بینند!

اما بطور غیرمنتظره‌ای ناگهان این دیوار بی‌تفاوتوی فرو ریخت و همه‌چیز دگرگون شد. آغاز ماجرا در نیمه‌های اوت بود. گرمترین روزهای تابستان در یک بعدازظهر داغ، پسر جوان که «پاتولو» نام داشت بس از صرف ناهار سگین، بداتاقش رفت که چرتی بزند. اما بدون اینکه خوابش بیرد، هوای خنک و دمکرده اتاق کاچاش کرد. در پیرون نیسم ملایمی میوزد. فکر کرد اگر در هوای آزاد قدمی بزند و احیانا در رسانیده درختان دراز بکشد راحت‌تر خواهد بود.

و بالا در دامنه تپه‌ای پوشیده از چنگل قرار داشت و در بر ابر آن تا چشم کار میکرد زمین‌های سرسبز زیارتی بچشم میخورد. در معوجه مرتفع بیش و بیلا، درختان کهنسال و پرشاخ و برگ بلوط سایه‌های عظیع خود را بر زمین گسترده بودند و مانع تابش اشعه سوزان خورشید و شدت گرمای هوا میشدند.

«پاتولو» جاده باریک و پر فراز و نشیبی را که باین محوطه میرسید در پیش‌گرفت و کافله و مستکن از گرم قزمزنان ازوبلا دورش. شنبه ملایی که میوزدید، بدنش را که خیس عسرق بود کمی خشک کرد. نفس عمیقی کشید و براه خود در جاده سر بالا ادامه داد. برگ‌های مرده که زمین را می‌پوشاندند، زیر قدمهایش با خشخش مطبوعی خرد میشدند. بازرسن نیم، عمر گلایه‌ی وحی شاهنش را نوافش میداد. در معوجه پردرخت اطراف جاده، بزندگان بیشمار ناییدا، با جیرجیر یکنواخت خود یهادوئی پیکرده بودند.

«پاتولو» وقتی که بمنطقه مرتفع درختهای بلوط رسید، نگاهی باطراف انداخت تا جای مناسبی برای استراحت جست‌وجو کرد. یکی از درختها را زیستگر کرد و براه خود در جاده آن روی زمین افتاده بود. «پاتولو» به آن‌طرف رفت و روی گوشه قفور بریزد که پیزیر شیوه یک نشیمنگانه مناسب بنتن میرسید نشست. در بر ابرس چشم‌انداز سرسبز و خیال‌انگیز طبیعت گشته بود. نگاهش با نوعی لذت انجام‌آمیز به اینسو و آنسو چرخیزد و در همین موقع بود که ناگهان «جمینا» را دید.

دختر جوان در چند قسم فاصله روی علنها دراز کشیده بود و بنظر می‌آمد در خواب خوشی فرو رفته است. او به پهلو خوابیده بود و چهارهاش از آنجا که «پاتولو» نشسته بود دیده نمیشد، اما فرم مناسب و سوسه‌گلیز بدنش، قالب‌گیری‌شده در چند قدم جلوتر رفت. بنظرش می‌آمد این «جمینا» باخبرگی بخود کشید. دامن، اختلالا بر اثر حرکات غیرارادی در حین خواب، کمی با الاسته بود و «پاتولو» با حیرت، برای او لین بار، متوجه شد که ساهمه و ران‌های خوشترش «جمینا» بیشتر به یک مانکن شاهت دارد تا دختر خدمتکار.

از جا بلند شد و چند قدم جلوتر رفت. بنظرش می‌آمد این «جمینا» که اکنون با حیرتی آیینه‌خواه با لعل می‌بینند غیر از آن دخترست که بارها و بارها دیده است. دختر خفتنه در روی علنها صورت کشی تازه و نامتنظر نگاههایش را بخود میکشد. قیافه‌اش، هیکلش، سوهای برجسته و شکنست، بازویهای لطفی بر هنهاش، همه و همه‌ای کمیک و آنداز کند. وقتی به کنار او رسید، مدتی ساكت ایستاد و به نظره پرداخت.

«جمینا» در خواب خوش و عمیقی غوطه‌ور بود و با تنفس منظمش بینه بر جسته اش با خود کمی زیبا و ملایم بالا و پائین میرفت. نیمرخ ظرفیش زیبائی بینی کوچک و سر بالای او را بهتر نشان میداد. روی بازوی کشیده و خوش‌نشش تکیه داده بود و پر اثر شدت گرما رنگ چهراش افروخته از همیشه بنظر میرسید.

متعددی از او در منزل بچشم میخورد، سرو وضعی تاجر مأب داشت و مثل همراه چاق و گوتاه قد بود، در حالی که «جمینا» بلندبود و باریک. حتی بیش از حد متعادل لاغر و استخوانی. ساقها و انگهای کنده و متناسیش با اجازه میداد که نوچی خرامیدن خانه‌های و توان با تشکس و ظرافت و قوار داشته باشد. چهراش اگرچه خیلی زیبا نبود، اما با برخورداری از نوعی ملاحت مخصوصانه، خوش‌آیند و دلنشیش جلوه میکرد. بینی سر بالا لبهای درشت، چشم‌آیی و پشت‌چشم بلند، بخصوص رنگ مهنتی چهراش که در قسمت گونه‌ها کمی به سرخی میزد، نشان میداد که در این قیافه طبیعی و دست نخورده، زمینه مستعدی برای درخشندگی وجاذبه بیشتر وجود دارد.

حتی باندگی آشنازی برموز آرایش و امکان استفاده از لباس‌های پیشتر بیدا کند که در شهرهای بزرگ موجی از نگاهها را در سیر خود بدبان میکشدند، دخترانی که روزهارا! به لیند رونی کنایه و دودکردن سیگار و در رفاقت به سر و روی خود در جلو آینه میگذرانند تا بتوانند شهای پر ماجراتر و هیجان‌انگیزتری را در خارج از خانه صحیح کنند!

اما شاهت این دخترها به «جمینا» کاملاً سطحی و ظاهری بود و فاصله عمیقی آنها را از هم جدا میکرد. «جمینا» در این گوش فراموش شده شهرستان، محدود و مقیدبار امده بود، گهگاه تنبیه پنهان و ناخود آگاه به سرکشی و طغیان در خود احسان میکرد. اما همچون که همیشه و سوزان رزفانی و وجودش را میگذارد. اما عادت کرده بود که روی این احسان داغ و تاندازه‌ای ناشناس و دلهه‌آور سریوش بگذارد. بینگونه زندگی او مثل هزاران دختر شهرستانی دلگز در چهارچوب اخلاق و آداب و سنت‌های خاص یک شهر کوچک و آرام میگذشت: ساده، نکنواخت، و عاری از نوع و هیجان ...

نهان موقعي که این یکنواختی مال آور تا اندادهای بهم میخورد، فصل تابستان بود. «جمینا» دختر جند هفتادی از شهر دور میشد و در ولایت بزرگ و مجلل که در چند کیلومتری قرار داشت و متعلق به خانواده‌ای ثروتمند و اسم روسدمدار بود اقامت میکرد. این خانواده تشکیل می‌شد از یک پدر، یک پسر و دو دختر که این دوستی اخیر تقریبا همسن «جمینا» بودند و پسر چند سالی بزرگ بود.

رفت و آمد خانم «فورستی» و دخترش بانی ویلا سابقه‌ای طولانی داشت. سالها پیش که «جمینا» دختری‌ای بود مادرش نیز او را همراهی میکرد و طی دو سه ماه اقامتش در ویلا سالی هر هشص را از دست داده بود و چون به عدو میگرفت، صاحب ویلا سالی هر هشص را از دست داده بود و چون در تابستان عده زیادی مهمان به خانه اش رف و آمد میکردند، برای سریستی امور منزل از خانم «فورستی» کمک میخواستند. در عرض بیوهه دلش باین خوش بود که دخترش همیزی دختران صاحب‌خانه امیشد. آنها اشیائی را که لازم نداشتند و یا سهایی را که داشنان را زده بود با بینگندند بلکه لائق اینکه «جمینا» را بیورت یک دختر خدمتکار نگاه نمیکردند و بهمتر بصورت ظاهر رفتاری شبیه یک دوست خانوادگی و یک دختر همیشان نسبت باو نشان میدادند.

در دو ساله‌الآخر اخیر «جمینا» به‌نهایی به ویلا میرفت. خانم «فورستی» که کم کم با پسند گذاشته بود دلگز آن خوشله و آمادگی لازم برای قبول مسؤولیت کارهای ویلا را نداشت. اما برای «جمینا» گذراندن چند هفته در ویلا یگانه تنواع لذت‌بخش در طی سال شمرده میشد. وقتی که بهار میرسید بی‌صیرانه روزها را می‌شمرد تا زودتر چشم‌گرما آغاز خود و اوی چنداداش را برای سفر به ویلا بینند. در آنجا زندگی برایش رنگ‌تازه‌ای میگرفت، آدمهای تازه‌ای میدید و آشیانی که بنظر خودش در سطح بالاتری قرار داشتد می‌سیافت.

مهمنانی که طی تابستان به ویلا رفت و آمد میکردند، با مردم فقیر و بدینخست که «جمینا» در قیمه ماهیهای سال در شهر خودش با آنها برخورد میکرد تفاوت فراوان داشتند. عده‌ای از رم‌بیاندند، شهری که دختر جوان همیشه در رویاهای طلایی خود آرزوی اقامت در آنرا داشتند. عده‌ای دیگر مالکان بزرگ و افراد مرتفه یا ساحجان و بلاهای اطراف بودند. اگرچه درین آنها دختر و پسر جوان کمتر بچشم میخورد و اغلب افراد جاافتاده و حتی گاهی خشک و عبوس و مغور بودند، باز هم نجه زندگی و مسائل مورد علاقه و بخصوص صحبت‌های آنها برای «جمینا» مجنوب کننده بود. از اینکه خودرا مصاحب و همینه و شاید همچنان آنها

رؤیازده

رؤیازده

دست دارد و میخواست بهر قیمت شده اعتراف به عشق را از دهان بسته او بیرون بکشد.

اما «پانولو» با دو گرایش بفرنچ و مضاد در گیر بود. از طرف قلب و احساس اورا بسوی «جمینا» سوق میداد و از سوی دیگر هرچه بخود تلقین میکرد نمیتوانست این فکر را از سرپریون کند که او بهر حال دختری از طبقه پائین است و جزئی در خدابک دختر کفت با کمی بالاتر شده بیشود.

گاهی ماجراهای را که از پسر ارباب و دختر کفت شنیده و خوانده بود بخاطر میآورد اما بافصله از اینکه این ماجراهای را سرمشق قرار گیرد و از «جمینا» کام دل بگیرد و اورا برسنوت تیره اش بسارد، عرق شرم بر پیشانی اش می نشست. بهمن جهت سرانجام پس از مدتی تردید و تفکر باین تبیجه رسید که برایش دوراه حل بیشتر وجود ندارد: با پاد غیررسمی همه مشکلات و عوایق ناراحت کننده بعلی با «جمینا» ازدواج کند و با اینکه خودش را ازسرهاره دختر جوان کنار بکشد.

و «پانولو» در یک سیبدهم اوخر تابستان، درحالیکه پشت رل آتموپیش سرعت در راهه داده بیش بیرون، راه دوم را برگردید. چند ساعت بعد وقتی که «جمینا» سراغ او را از خواهانش گرفت، «آن» خواهر کوچکتر چینی توضیح داد:

— پانولو امروز امتحان داشت، اما بکلی یادش رفته بود. صبح خیلی زود بطرف رم حرکت کرد و از من خواست که از طرفش با تو خدا حافظی کنم...

روز بعد قرار بود «جمینا» بشهر خودشان برگردد. او روی این آخرین روز اقامت در ولایت و آخرین دیدار با «پانولو» خیلی حساب کرده بود. اما با این جا خالی کردن ناگهانی طیباهمه امدها بیاد رفت.

* * *

با اینهمه وقتی که «جمینا» بشهر خودشان و نزد مادرش برگشت، هنوز تنکلی نامید نبود. تراجعت از ولایت و از سرگرفتن زندگی یکنواخت همیشگی، در سال های قبل تأثیر و اندوه عمیقی در او ایجاد کرده طوری که تا چند روز گیج و بیهوده بود و حوصله هیچ کاری را نداشت. اما آسال قیفه ای روشنتر و تگاههایش امیدوارتر نظر میکرد. مادرش که این عالم را دید برای کشف علت کنگاواری کرد و آنوقت «جمینا» با التهاب شوق آمیز همه ماجرا را شرح داد و در خانمه گفت:

— جریان بجهاهای حسنه رسیمه بود، باورکن مادر... اگر در روز آخر قضیه این امتحان لعنتی بیش نمیآمد و ما همیگر را میدیدیم ختماً «پانولو» بمن بیشهاد ازدواج میکرد.

خانمه «فورستی» گوش میداد. بلخند تلحیخ در گوشی بیهایش پرسید. وقتی که دخترش ساخت داد او هم ساخت ماند و از هر گونه اظهار نظری خودداری کرد. این سکوت برای «جمینا» عجیب و حتی شیر قابل تحمل بود. قبل فکر میکرد که اگر مادرش از جریان مطلع شود از فرط خوشحالی بال و پر درخواهد آورد و بخاطر این موقوفیت باو تبریک خواهد گفت. بهمن جهت چون دید او سکوت ادامه میدهد طاقت بیارده و گفت:

— پس چرا حرف نمیزی مادر؟! عقیده ای چیست؟ نکند که با ازدواج من و پانولو مخالفی؟..

قیفه خانم «فورستی» آرام و نفوذناپذیر بنظر میکرد. معلوم نبود بهچی فکر میکند. فقط گفت:

— جرا مخالف باشم. اگر آنچه تو گفته واقعیت داشته باشد باعث خوشحالی من است...

لعن او شکسته و کمی لرزان بود و «جمینا» با خود اندیشید که مادرش برخلاف آنچه میگوید از شنید خبر ازدواج احتمالی او بیموجه خوشحال شده است. اما چرا؟

دختر جوان دریاسخ این سوال حبس زد که شاید مادرش خیال میکند بین او و «پانولو» کار بجهاهای باریک کشیده است. بهمن جهت سعی کرد او را مطمئن کند که روابط آنها باهم کاملاً پاک و بی شایبه بوده و حیی پاک بوسه هم میانشان ردوبیل نشده است. اما بیوزن باز هم مرد و گرفته بنظر میکرد. مثل اینکه یکی دوبار خواست چیزی بگوید اما خودداری کرد. حالت کسی را داشت که از وضع بیماری مبتلی بیک مرض علاج نایافرین آگاه باشد و نتواند او را از سرنوشت مطلع کند. بالاخره گفت:

لطفاً ورق بزنید

«پانولو» ترکه باریک و بلندی از زمین برداشت و با نوک آن به آرامی شروع کرد به قلقات دادن زیر گلو و بعد زیر بغل دختر. «جمینا» اول بحال خواه آلد حركتی بخود داد، ابروهای باریک و هاله شکلهای را در هم کشید، لبهای گوشتلود بر جسته اش را جمع کرد، و به آرامی چشم گشود.

— اوه... توئی پانولو... جمیمه که اینجا خواهی برد... پرسچوان را نیم صدای «جمینا» آن صدایی که ساقیارها شنیده بود نیست و در گوش طین تازه ای پیدا کرده است.

دختر جوان از زمین بلند داد و نشست، دامنش را بعجله روی یاهایش کشید، بعد سربرداشت و نگاهش در نگاه «پانولو» گره خورد. هردو باهم و در یک لحظه با نوعی حس شم فهیمیدند که این یک نگاه عادی نیست. «جمینا» که فطرتا دختری خجالتی بود بالا فصله باحالانی شرکمین سرتزیر انداخت و همین حرکت «پانولو» را بیشتر بجنوب کرد.

او که اندجویی یکی از داشتکدهای رم بود طبعاً با دختر ان سیاری سروکار داشت و تجربیات عشقی و حتی جنسی متعددی را پشت گذاشتند. اما اکنون ناگهانی «جمینا» را مشاهد و متعایز با همه آن دخترها میدید. آنها در روابط خود با پسرها، دریاه و جسور و بیرو بودند و با منهوم شرم و حجب دخترانه بیگانه بنت مریمیدند. «پانولو» با خود اندیشید که این صفات و حالات قشنگ و ظرفی و نایاب را که دختران بیندوبار و پرمندای رم از داده اند، فقط در یک دختر چشم و گوش بسته شهرستانی مثل «جمینا» میتوان یافت.

— گوش کن جمینا، اگر حوصله داری باشو کمی قدم بزنیم...

دختر جوان بیدریگ برخاست و با هم راه افتادند. تمام آن روز بعد ازظهر را تا نزدیک غروب بگردش در دامنه تپهها و میان سبزهزارها پرداختند. «جمینا» میخواست از گلهای وحشی یک دسته‌گل بزرگ درست کند و «پانولو» را اینسو و آنسو بدنیال خود میکشید. حس کرده بود که پرسچوان از دژ بیتفاوت خود خارج شده است و چنانکه از مدتها پیش منتظر چنین پیش‌آمدی باشد، میکوشید هرچه بهتر و سریعتر دلبری کند.

اما «پانولو» پس از آن کشف ناگهانی اویله، اکنون تاحدی بخود آمده بود و با اختیاط و محافظه کاری بیشتری رفتار میکرد. او از آنسته افرادی بود که قبیل از دست زدن به کاری، عوایق و نتایج آزمای سنجند.

با خود میاندیشید که قدم پیش گذاشتن در جاده خطرناکی که ناگهانی در بر ارش گزوه شده است، چندان هم کار ساده‌ای نیست. افکارش پیشتر در پیراگون اون این سمتله دورمیرد که «جمینا» دوست خواهش از ورقه در حرج یک خوشواند تلتنی میشود. بخلاف دختریست بی‌پیچ و از یک طبقه اجتماعی پایین تر. بنابراین اگر به احساسی که جرفقازده دامن زده شود و کار بجهاهای باریک بکشد، چه ساکه بنست خطرناک و ورسائی آزمیزی بوجود بیاید. بهمن چهت علیرغم کشش شدید و ناگهانی بدختر جوان بخود تلقین میکرد که بهتر است دربرابر و سوسنها مقاومت کند.

در روزهای بعد نیز «پانولو» به گردش‌های دوبدو در

دامنه تپهها و آتشون سبزهزارها ادامه دادند.

دختر جوان که از همان روز اول حس کرده بود که «پانولو» با نظر تازه‌ای باو میگرد، با تمام قوا میکوشید این شاس غیرمنتظره را از

دست نهاد و آتشی را که روش شده بود تعله و تر سازد. برای او، عشق «پانولو» که میتوانست بازدواج منجر شود، نوعی رهانی، آزادی، ارتقاء و بیروزی بود. فکر میکرد که اگر در این نقشه موفق شود، با زندگی شیرین و لذت بخشی که در آنینه آغاز خواهد کرد، و با قار و نعمت و آسایش و سعادتی که در انتظارش خواهد بود، رنجها و محرومیت‌ها

با خود میاندیشید که اگر این ازدواج سرگیرد، از قفس خانه غمزده و شهر کوچکش رهانی خواهد یافت و در یک شهر بزرگ که شاید رم «شهر ریواهیانش باشد خواهد زیست. برای خودش خانمی خواهد شد

متن شخص و انس و رسمدار که لباهیان شیک و گرانها خواهد بوشید و با دوستان سطح بالا عاشرت خواهد کرد.

بنظر کیمی «پانولو» کلید همه این درهای سه بسته بود. بال و پیر معجزه‌گری بود که میتوانست وی را به آسمان رویاها برواز دهد و بیمه آرزوهاش تحقق بخشد. از این نظر چون درستی نبود که از عشق توقع و درک عمق ترقی داشته باشد، بی آنکه بتواند در ذهن خود واقعیت را از خیال تفکیک کند، فکر میکرد که با تمام وجود و از صمیم قلب «پانولو» را

رؤیا زده

«واینیوزی» بینوا که از فرط کلنجار رفتن با فرمول های فیریک ظاهر کوچکترین تجربه ای درباره جنس لطفی نداشت و بخصوص از آنجه داشت ذهن «جمینا» میگذشت کاملاً بی خبر بود، به قدر اینکه بازدخت محظوظ و چشم و گوش بسته و بی پرهه از مال دنیا بهتر نمیتواند کنار بیاید، دلی به عشق او سپرد و بتدریج این عشق چنان دروحشش رشته دوایید که نتوانست طاقت پیاوورد و بیش از این راز خود را در دل نگذارد. ایندا سعی کرد با مانورهای ناشیانه و تکاهها و لبخندی های معنی دار و گوش و کنایه های فاش گشته، «جمینا» را در چریان قراردهد. اما دختر جوان که دلش در جای دیگری دربند بود و نسبت به «واینیوزی» نیز بجز تجربه و تمسخر احساس نداشت، حالت بی تقاضوی خود را حفظ کرد. او میدانست که اگر این یك مستعار هم از است بروز نیست مالی برجه افچاری خواهد رسید و یهمنی جهت باشکه از رفار (واینیوزی) و نحوه مضمون اظهار اعقاب او بشدت ناراحت و منجر بود، دندان بر جکر میفشد و تحمل میکرد.

منسانه این تحمل و سکوت بضرر پروفسور جوان علامت رضا تلقی شد و با شهامت پیشتر بخشید تا موضوع را با مادر دختر درمیان بگذرد. و رسما از «جمینا» خواستگاری کند.

در این هنگام زمانیان به او اخراج خود رسیدم بود. «جمینا» که از روز ترک «ویلا» در آخر تابستان کوچکترین خبری از «پانولو» نداشت، یکروز در کمال تعجب و خوشحالی نامه ای از او دریافت کرد. پسر جوان در این نامه پس از اشاره به خاطرات تابستانی و گردشها و گفت و گو های دویدو، شرح میداد که در طی این چندماه جدایی مدترا درباره احساس خود اندیشه داشت و سرانجام باین نتیجه رسیده است که «جمینا» را از صیمی قلب دوست میدارد و اگر بتواند بر سکلاپ و مواعنه که وجود دارد غایب کند او را بهتری خود درآورد، یکی از خوشبخت ترین مردان روی زمین خواهد شد.

این نامه که «جمینا» هفته ها و ماهها انتظارش را میکشید، او را غرق شادی و سعادتی غیرمنتظره کرد. «پانولو» در خاتمه نامه اش نوشته بود که در اوایل بهار با استفاده از تعطیلات چند روزه دانشگاهی پیوپلا خواهد رفت و جوان را با پدرش درمیان خواهد کرد. اما دختر جوان نامه بعدی «جمینا» را از نتیجه آگاه خواهد کرد. اما دختر جوان منتظر نامه بعدی نشد و بلافصله نامه بالاندی پسر ای «پانولو» نوشت که در آن به تفصیل احساس خود را نسبت به او و شادی و صفتاندیش را از اینکه بیدید این علاقه دوچاره است بیان میداشت و مخصوصاً تاکید میکرد که بی صر اند در انتظار نتیجه گفت و گوی «پانولو» با پدرش روز شماری خواهد کرد.

خشحالی «جمینا» از دریافت این نامه امیدبخش باندازه ای بود که در قیافه اش و حر کاوش در منزل و حتی در رفت رفاقتان نسبت به «واینیوزی» اثر گذاشت. او که قبل از دریافت نامه غالباً افسوس و غم زده در گوهه ای از آنکه کم کرد و برحمت جواب سوالات «واینیوزی» و حتی مادرش را میداد، اکنون از فرش شوق و هیجان لحظه ای روی پایند نبود. از اینطرف به آنطرف میرفت. آوار میخواند و میرقصید. به سرو و وضعیت بیشتر میرسید.

«واینیوزی» که کنگکاو اند ناظر جزیئات این دگرگونی بود، پیش خود علت آنرا حمل باین کرد که دختر جوان از راز دل او باخبر شده و یهمنی جهت مشاق و هیجانزده بر دلبری و عسوه گری افروده است. پس یقین کرد که فرصت مناسب است و سرانجام بلطف شوچ و خجالت ذاتی را کار گذاشت و موضوع خواستگاری «جمینا» را با خانم «فورستی» مطرح کرد.

جواب بیوهون این بود که: «در این فورد دخترم باید تصمیم بگیرد!... و بعد گفت: - بسیید آنکه واینیوزی، ما راجع شما اطلاعات بسیار کمی داریم؛

چون نه من و نه دخترم عادت نداریم درمورد مسافر اهایان گنجایش کنیم. اما حالا که قضیه ازدواج مطرح شده طبعاً جوان فرق میکند...

«واینیوزی» دستهای را بیهم مایل و گفت:

- میفهمم، میفهمم، حق باشماست، کاملاً حق باشماست...

- بهله، من موضوع را با دخترم درمیان خواهم گذاشت اما تصدیق کنید که ما هیچ چیز درباره شما نمیدانیم. نه اینکه از چه خانواده ای

س زیاد باین ازدواج فکر نکن دخترم. درست است که اگر سرگیرد برای تو موقعیت بزرگی است، اما اگر!...

- شاید اینطور باشد. اما دوستداشتن هیشه متادف ازدواج نیست.

توگاهی بیش از حد تخیلات را جای میگیری ...

در روزهایی که از آن پس گذشت، این گفت و گو بصورتهای دیگر هر چندگاه خواهد کرد و خانم «فورستی» بر عکس میکوشید در این اعتقاد راسخ دخترش شک و تردید و تزلزل بوجود آورد. سرانجام هردو از این بحث و جدل بیحاصل خسته شدند و «جمینا» سماحت مادرش را برای خود چنین توجیه کرد که حتماً داشته سرخورده است و یهمنی جهت نمیتواند بعدها و از آنچه «پانولو» اعتماد داشته باشد.

روزهای پائیز، یکتواخت و غم افرا از بی هم گذشتند و جای خود را به زستان دادند.

زمستان آسال برای خانم «فورستی» و دخترش ناراحتی های متعدد بهمراه داشت. یکی از این ناراحتی های موضعی شدید مالی بود. دو اتفاق از سه اتفاقی که خانم «فورستی» بصورت یانسیون در آوارده بود ماهها خالی مانده بود. برای مقابله با این بحران «جمینا» از لباس هایی که در نظر داشت برای خود تهیه کند چشم بوشید و مادرش به صرفه جویی بیشتر در مخارج خانه پرداخت.

اندکی بعد باز هم گرفتاری تازه ای پیش آمد. تنها مسافر آنها، یک پروفور جوان فیزیک بنام «واینیوزی» عاشق «جمینا» شد. این بیرون فور از خانم «واینیوزی» و اعما مخلوق عجیب و عربی بود. چهارهای داشت لاغر و استخوانی به آن حد که لباس توی بدنش قفل می خورد. عینک خردی بیشتر تاکنون نداشت زشت بود، کریپر و ناخوش آیندتر جلوه میداد. با اینکه چندان سنی نداشت قست زیادی از موهای سرش ریخته و پیشانی بلندش تا وسط سرش امداد را یافته بود.

مردی بود فوق العاده خجول، موضع، گاهی گیج و بخصوص در این امر چشم لطفی کاملاً ناشی که بجز کارش به میهم کار دنیا کار نداشت. دنیای او فیزیک بود و بس. حتی با خانم «فورستی» و دخترش از پیش حر میزد. مدام درباره تحقیقاتی که انجام داده و گشایشی که کرده بود داد سخن می داد. اگر هم میخواست شوخی بازهای تعریف کند باز بعنوانی از انحصار رشته سخن را به «الکترون» و «نوترون» میکشانید!

همکاران و دوستانش که اغلب از شخصیت های دانشگاهی بودند، احترام زیادی برایش قائل میشدند و او را نه بعنوان یک استعداد جوان بلکه بنام یک استاد مسلم میستودند. واقعیت این بود که «واینیوزی» علی رغم ظاهر محقر و رقتگیری، دارای یک مغز منکر علمی بود و امکان داشت توریهای تازه ای روزی چهان فیزیک را دگرگون کند.

اما «جمینا» از شخصیت واقعی او بی خبر بود و اگر هم باخبر بود باز تغیری در عقیده اش راجع باین پروفور جوان حاصل نمیشد. بینظیر جوان «واینیوزی» با آن قیافه ملاحظه و سرووضع پریشان، دلتنکی کلپلوبه و خواری بی آزار بود که فقط بدید سریس گذاشت و خدیدن میخورد، البته آنهم بشرطی که نفعش گل نمیکرد و با چرت و پریت هایش درباره فیزیک، رسانو نه بیچاره را بدرد نمی آورد.

جنین نظریه و قضاوی صرف از روی تصادف و بطور استثناء در مرور «واینیوزی» نبود. «جمینا» بطور کلی نسبت به همه کسانی که اهل کتاب و علم بودند و باصطلاح چیزی سرشان بیشین یهمنی گونه احساس بی تقاضی و حتی تحقیر میکرد. اینهم فقط از روی جهل و بخاطر اینکه خودش بجز کنایهای پیشی و مشقی چیزی نخواهد بود و باعلم و معلومات سروکاری نداشت نبود، بلکه بخاطر این بود که از زبان های ایشان یاری و درجه بندی انسان ها به فرمول خاصی که از بیچاره در غرش چرا گرفته بود اینان کور کورانه و اعتقاد راسخ داشت. برطبق این فرمول «واینیوزی» و امثال او در پایین ترین درجات قرار داشتند و بالاترین درجات و امتیازات خاص جوانانی بود که تابستانهای در «ویلا» با آنها برخورد میکرد: جوانان اشراف اراده و اسام و رسمدار و نژادمند، آنها که اتو میل های آخرین سیستم داشتند، مطابق آخرين مد لباس میپوشندند، و در شهرهای بزرگ زندگی میگردند. فقط اینها بودند واقعی و شوهر اینه آل بر از نه و وجودشان بود!

رؤیازده

رؤیازده

آغاز بهار با سرما و باد و توفان همراه است. پنجه های سرد و بخزده زمستان نند و مدام همه چیز و همه جا را می شود و برق میاندازد و برای درخشش بیشتر در روزهای گرمنت و روش تر آمده میکند.

طی این هفته ها «جینا» میکوشید کمتر با عاشق ساده دل و بیهوده امیدوار خود را خورد کرد. بیترسید در تکی از چیزها جوان را می خواهد و پیش باید که اتواند سلط خود را بر اصحاب حفظ کند و چیزی بگوید و اکنون بجاوید بیان این نظر و بروشنید با این ادم پر خرف و کل کنده، ترجیح میداد با خودش باشد و به روایاهای شیرنش درباره زندگی آنده دل خوش کند. بهمان نسبت که روزها از بی هم میگذشت و هوارویگرمی میرفت، بیان انتظار او هم تردید نمیشد. هر روز و هر ساعت و هر لحظه ممکن بود نامه موعود برس، نامه سرنوشت، نامه ای که قرار بود «پائولو» بالاصله پس از فست و گو با بدرش برای او بفرستد.

یک روز که پس از مدتی بارندگی هوا آفتابی شده بود «جینا» هوس قدم زدن کرد. از خانه خارج شد و کوچه های تنگ و پرازدحام را پشت سر گذاشت و در منطقه مترتفع و پر درخت خارج شهر که نوعی بارگاهی بود، گردشگاه عمومی بود به بیادرمی پرداخت. از چند هفته پیش که نامه امیدوار کنده «پائولو» را دریافت کرده بود، همه جارا زیبا دوست داشتنی مبیند و بخصوص ازینیان های طبیعت که ساقیا برایش بی تفاوت بود لذت میبرد. ساختنی وی یک تخته سنگ نشت و منظره غرب آفتاب را در پشت کوههای یوشیده از جنگل تعامل کرد و بعد آرام آرام بسوی خانه بازگشت.

وقتی به خانه رسید هوا تاریک شد و مادرش بر میان معمول به چیند میز و رفت و آمد تعامی ناپذیرین آشیز خانه و اتاق غذاخوری مشغول بود. اما همینکه چشمش به «جینا» اتفاق کار خود را کرد، همراه اوبه آنقدر آمد، دستهایش را گرفت و کنار خود روی تخت نشاند، آنگاه گفت: «جینا، خودت را برای شیدن یک شیر بد آمده کن!» قلب دختر جوان بشدت شروع کرد به زدن. فکرش بالاصله متوجه «پائولو» شد و رنگش پرید. بزحت گفت:

— چه خیر شده عالمان؟

— آفای کشت (متغیرش صاحب ویلا بود) نامه ای بن نوشته تا اطلاع بدده که با کمال تاسف نا به علی نمیتواند امصال تایستان را برای گذرانند چند هفته به پلا دعوت کند. البته در نامه اشاره شده که نمیتوانی بازهم «آنا» و «لوئیزا» را در خارج از ویلا بینی، اما درویان نه!... «جینا» که از نعجع چشانش گرد شده بود تقریباً با فریاد گفت:

— چرا؟ آخر به چی دلیل؟

— در نامه ذکری از دلیل نشده، ولی میشود حدس زد که جریان مربوط به «پائولو» است...

— به لایق همسری پائولو نیبداند. عارشان میاند که عروشان بثوم، بیچاره من! بیچاره من! که «فورستی» بدبنا آمدند! نه اس و رس اس اس ای دارم، نه بول! اگر دختریک کش و مارکیز جلو اسم بود، همه در قابلی تنظیم میکردن!

خانم «فورستی» ساکت بود و گوش میداد. او و اکنثی شدیدتر از این را انتظار میکشید. فکر میکرد دخترش فریاد بکند، زار بزند، حتی از فرد ناراحتی و برای این شوک بیهوش شود. اما مثل اینکه هنوز درست ویران نمیشاند او را دریابد که همه در میافروند. عکس العمل اودری ابر این تصریه غیر منظمه بصورت خشم و انتقام تجلی میکرد. دستهایش را ازدست مادرش بیرون کشید، از جا جست و شروع کرد به قسم زدن در اناق:

— باین احتمالها نشان میدهم که حریفان کیست! خیال میکنند اگر درهای ویلاشان را بروی من بینند کارها درست میشود؟ من و پائولو هردو از قانونی رشد رسیدهایم و کسی حق ندارد برایان تعصیم نگیرد. نامه ازدواج میکیم و بهریش آفای کت میخندیم!

— ولی جطوری این کار را میکنند؟

— خیلی ساده، همین امتش به پائولو نامه مینویسم و از اومیخواهم هرچه زودتر خودش را به اینجا برساند. بتوقول میدهم که در اولین فرصت خواهد آمد و حداکثر نادوشه هفته دیگر من و اوزن و شوهر خواهیم شد...

بقیه در صفحه ۱۰۹

«ستید، نه اینکه چی دارید و چی ندارید و چطور میخواهید زندگیتان را اداره کنید...»

«وانیوزی» شنیدی اش را. جلوتر کشید و شروع کرد به دادن اطلاعاتی که خانم «فورستی» خواسته بود. بدین ترتیب مادر «جینا» مطلع شد که بروفسور جوان تنها فرزند پدر و مادری بوده که مدتها قبیل درگذشته و دو ساخته مبتلاشانی در رم برای او به ارت گذاشته اند. بطوری که «وانیوزی» میکرد این ساختهایها فعلاً در اجاره بود و درآمد نسبتاً قابل احاطه ای داشت.

اما راجح به شغلش «وانیوزی» باطل و تفصیل و آب و تاب بیشتری شروع به سخن رانی کرد. او شرح داد که چگونه علیرغم سن کم موفق به کسب شهرت علمی و احراز مقام استادی شده است:

— در حال حاضر اگر عدهای از فیلیهای دانشگاهی بر ضد من دسته بندی و کارشنکی نکنند، پر احیانی کرسی استادی دانشکده فنی رم را بدست خواهند اورد. بعینده همه آنهایی که واقعی چیزی رشان میشود این کرسی استادی حق مسلم من است اما اماده این فیلیه بزمت حاضر میشوند جای خودشان را به جوانها بدهند. حالا من کنایی زیرچاپ دارم که سالهای است روى آن کار میکنم و انتشارش جنجالی بدها خواهد کرد چون تئوری جدید من قسمتی از فرضیه نسبیت اثنتین را رد میکند و این بهمفهوم دگر گونی کامل اساس فیزیک مدرن است...

خانم «فورستی» گوش میداد بیوzen اینکه از توضیحات استاد جوان چیزی سردازیارد. اونه از فرضیه نسبیت اطلاعی داشت و نه اس انتشین بگوش خوده بود. حتی اینکه علم فیزیک بجداره میخورد تقریباً برایش معجهول بود. اما سوکوش «وانیوزی» را باین فکر انداخت که شاید بیوzen ادعاهاش را باور نکرده است. بهینه چیزی رفت و به اتفاق رفت و با چند بروندۀ فطور در زیریل برگشت. آنها روى میز گذاشت. یکی کی کنود. کارنامه های تحصیلی، مدارک و تقدیر نامه های علمی، حتی نمونه های جایی صفات کاش را که قرار بود بروندی منتشر شود به خانم «فورستی» نشان داد و در باره یکاید آنها به بحث مفصل برداشت. چنان به هیجان آمده بود که می خواست فرضیه انتشین را برای خانم «فورستی» شرح بده. تا باو بنهادی، رد این تئوری چه اهیتی میتواند داشته باشد. اما ساعت دیر وقت بود و خانم «فورستی» مغذرت خواست. در عرض قول داد که در اولین فرصت راجح به جریان خواستگاری با دخترش گفت و گو کند.

وقتی که «وانیوزی» به آنرا فرست، خانم «فورستی» در اندیشه های دوردازی خود طوفور شد. اگرچه از توضیحات استاد جوان چیزی سردازیارد بود اما همینقدر فهمیم بود که او برای خودش آدمی است. بخصوص دریافت منظم اجاره های دو ساخته در رم بر امیاز اش میافروند. تنها نقطه ضعف این بود که به ای خانواده اصلی و اسما و مردمهار اشاره ای تعلق نداشت، چیزی که بیوzen و دخترش یک عمر در حرف آن آه کشیده بودند.

رور بعد خانم «فورستی» جوان را در حرس در بیان گذاشت، اما جواب «جینا» از بیش معلوم بود. او از این مرد پر مدتی و بطوریکه میگفت حاضر بود یک عمر کلفتی کند و دست این مرد ببدنش نرسد!

اما مادر و دختر روی این موضوع توافق کردند که فعلاً برای ریختن آبیاکی روی دست «وانیوزی» دست نگهدازند. اگر جواب منفی را با صراحت باو میدادند ممکن بود آنقدر تراحت شود که برود. لازم بود مدنی صبر کنند و او را دریابد یعنی امید نگهدازند تا مستاجر تازه ای بید شود و آنوقت واقعیت را برایش مطرح کنند.

بیدینکونه که «وانیوزی» دریافت کرد این بود که: جینا چند هفته مهلت خواسته که روی این موضوع بیشتر گفت کد...

«وانیوزی» از این جواب خشنود شد، زیرا همینقدر که دختر جوان

جوab نه نداده بود برای او کافی بود. بادستگاهی گفت:

— البته... اینه که جینا باید فکر کند. دختر دورانیشی مثل او قبل از اینکه راجح بعوضی باید اهیت تصمیم بگیرد خوب فکر میکند. من

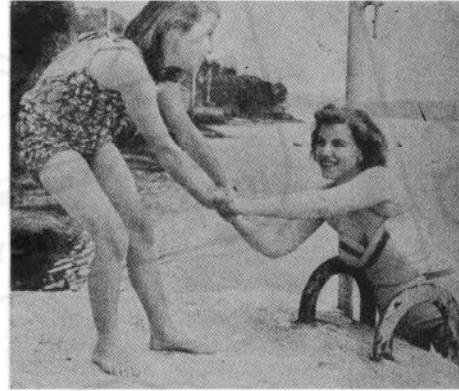
هیچگونه عجله ای ندارم. هر دست که از لازم ناشد صبر میکنم.

چند هفته گذشت و بهار فرارسید. در کوهستان های ایالتیای مرکزی



کشفیات تکان دهنده دنیای علم و پژوهشی

آبستنی بدون مرد



حضرت مریم تها زنی است که میلیونها نفر از مردم جهان باکره آبستن شدند را قبول دارند. ولی آیا مردمیش از دو هزار سال نظایر زیادی پیدا خواهد کرد؟

لولهای آزمایشگاهی و در مواد شیمیایی مبنی باور کند. پروفور گراهام میگوید: تخم‌ها جناب عادی آبستن شدند که گویی با سالو اسیرم موش‌های نر عجین شده بودند.

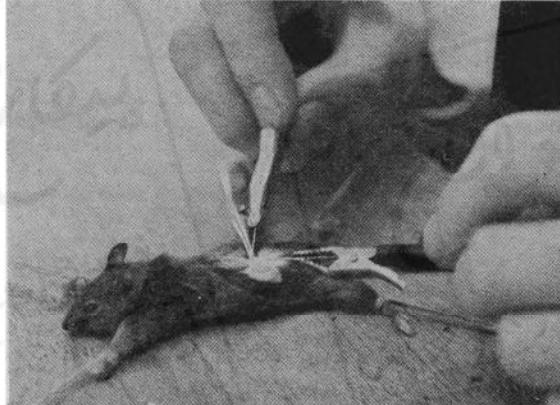
این پیروزی‌های علمی نشان میدهند که زن فردا میتواند راه فعلی خود را بکلی عوض کند و بیناز از مرد تولیمیش کند، و بنا پقولی میتواند بهمای بدنش آورد که فقط منشائش وجود خودش باند و نوزاد از دو جزء والدین، فقط متعاقب به یک جزء یعنی مادر باند و اسرم و نعلمه مرد دراین یا ان اصلاً نقشی بازی نکند و مادر بدون تماس جسمی با مرد و بدون دریافت نظره مرد از وجود خودش حامله کرد.

تقریباً مدت‌ها بود داشتمدان تئیجه گرفت‌بودند، برای و دنیا آوردن یک به لازم نیست حتی مردی دخات کند. براین طرز نکر ایرادی نیشد گرفت، چون داشتمدان، تکثیر خود بخود را در طیعت زیاد دیده بودند.

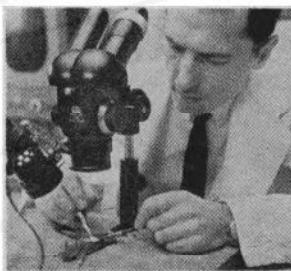
آنها میدانستند، در قشرهای پست جانوران موجوداتی هستند که قادرند بقول معروف (سک لوس) یا بدون سکن، خود را تکثیر کند و این جانوران ماده پقداری بر خود مسلطند و قادری بیناز از نر زنگی میکنند که اگر هم عمل نزدیکی بستان انجام گیرد، باید (سوفال سکن) (تریدیکی تصادمه) بودند.

مثلاً زیور سیاه، در تمام عمر در حال باکره کی تویید مثل میکند. حشراتی موسوم به (اشتاب ایترکن) (و (کک آبی) ماده قادرند بدون اختیار به نر، نسل خود را پایدار نگهداشند. ششک هایی که آفت برگ درخت هاستند (پک فصلی) متعادلن، یعنی تا بستان مدون کلک گرفن از اسیرم نر بعوهی خود زاده‌ولد میکنند و در آغاز فصل سرما شروع به جفت گیری می‌کند. جالترین نمونه، ملکه زیور-هاست. ملکه باکره تخم باکره میگذارد و این تخم باکره نیز پنوه خود از نر بیناز میماند.

داشتمدان وقتی روی این جانوران مطالعه میکردند با خود گفتند - چون بقیه در صفحه ۱۰۷



پروفور تارکوفسکی بیکمک شوکالکتریکی مشغول بارور کردن یک موش ماده است. آیا این متدبودی درباره انسانهم بنا کار خواهد رفت؟



سوزن‌های نازکی که پروفور تارکوفسکی به وسیله آنها شوکالکتریکی برمجرای تخم وارد میکند دیده میشوند.

را روی موش انجام دهنده و تیج‌درخشاری پیکرند. پایبرشت تئین و علم، این تریدی در قلب و مشترک‌ران و کسانیکه در زندگی واقع بینانه فکر (آندرای تارکوفسکی) جنین شناس، موفق گردید به بخارای تخم موش های ماده‌مورد آزمایش، ضریبهای التکنیکی وارد کند و از این‌طرفقی آنها را بدون جفت گیری و بدون تلقیح صنعتی آبستن کند.

دیگر تفسیرات مختلفی میکرند. پایبرشت در ورشو بایخت لهستان، پروفور (آندرای تارکوفسکی) جنین شناس، موفق گردید به بخارای تخم موش های ماده‌مورد آزمایش، ضریبهای التکنیکی وارد کند و از این‌طرفقی آنها را بدون جفت گیری و بدون تلقیح صنعتی آبستن کند.



پروفور تارکوفسکی آزمایش های خود را به جوانان محدود نکرده، بلکه به گیاهان نیز گسترش داده. در عکس سه قفره گیاه توتونی را که بدون استفاده از بذر نر که تهیه کرده، دیده میشود.

تنهای زنی که میلیونها نفر بااور کرده‌اند بدون سروکار پیدا کردن با مرد، یا بهتر گفته باشیم، در عین باکره‌بودن آبستن شده، حضرت مریم مادر عیسی مسیح است و بر اساس همین باور است که مریم را در همه جا بنام (باکره عندا) نام میبرند.

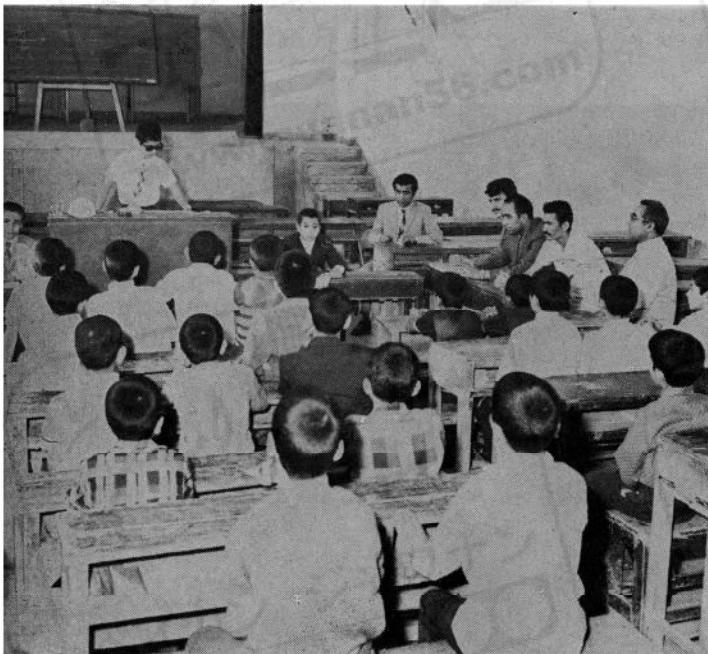
البته در طول تاریخ مسیحیت، این موضوع شک و تردید های زیادی برآنگیخت و چند مستکن‌های پدید اورد. گروهی با هم اعلام کردند که موقع شده‌اند عمل (پارتوژن) یا تولید نسل بدون اسیرم مرد

گزارش از : علی دفعی
خبرنگار کیهان در خرمشهر

دادگاه تشکیل است و پرونده قرائت
↓ می‌شود.

محاکمه کلاه، در دادگاه دبستان

دانشآموزان دبستانی در خرمشهر، دادگاهی برای رسیدگی به اختلافات خود تشکیل داده‌اند که تجربه‌ای نو، در تمرین دموکراسی است



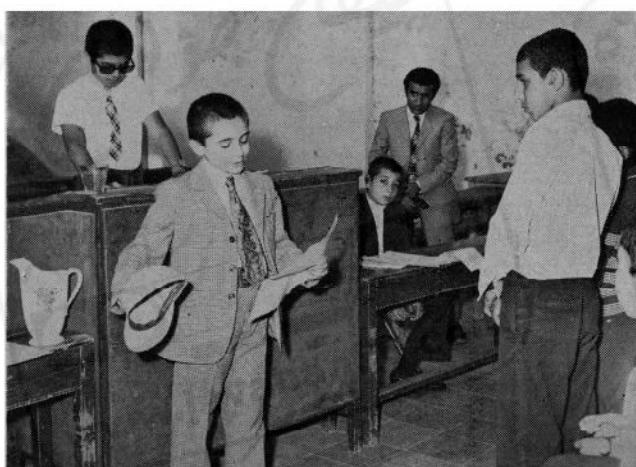
در دبستان «پهلوی» خرمشهر، برای تمرین دموکراسی و آشنایی با طرز کار قوه قضائیه و بیدار کردن حس عدالت خواهی در ذهن دانشآموزان دادگاهی دیدنی تشکیل یافته است که دادستان و اعضای آن، خود دانشآموزان دبستانی هستند، و رای دادگاه برای دانشآموزان لازم الاجرا است. خبرنگار ما تغیراتی از این دادگاه تماشائی فرستاده است که اینک میخوانید.

بنام‌های «سعید‌دانه» و «احمد ساده» از کلاس ششم «ابوستنا» (در دبستان پهلوی خرمشهر کارها را با اسامی شماری ایران نامگذاری کرده‌اند) با هم مناشه کرده و در اتفاقات عمومی بشدت کثک کاری کرده‌اند، پھریکه «احمد ساده» با کثار است خود ضربه‌ای بر گردن «سعید‌دانه» زده، و در نتیجه سعید بیهوش شده است. دانشآموزان ۱۰۲ بعیده در صفحه

دبستان، چکش خود را بر روی میز زد و اعلام کرد: «دادگاه رسمی است. متهمن همراه وکالی مدافعان، آقای دادستان، اعضاً محترم دادگاه و هیأت منصفه حضوردارند. متهن دادگاه گزارش را که از طرف آقای «گنجیدگاه» مدیر محترم دبستان، رسیله است، قرائت می‌کند.» متنی دادگاه پشت تریبون رفته و گزارش یعنی «صرف» یکی از دانشآموزان

دبستان ضمن بیان مطلب موضوع منازعه را که یک کلاه است به دادگاه ارائه می‌دهد.

دو دانشآموزی برس کلاه بشدت کثک کاری کرده‌اند ناراحت و متاثر و ضنا موبد و معتقد به جریان بازیرسی، در مقابل میز رئیس دادگاه که یکی از هشگر دیهای خود آنهاست استاند.



عکس و خبر

یک رسم تازه

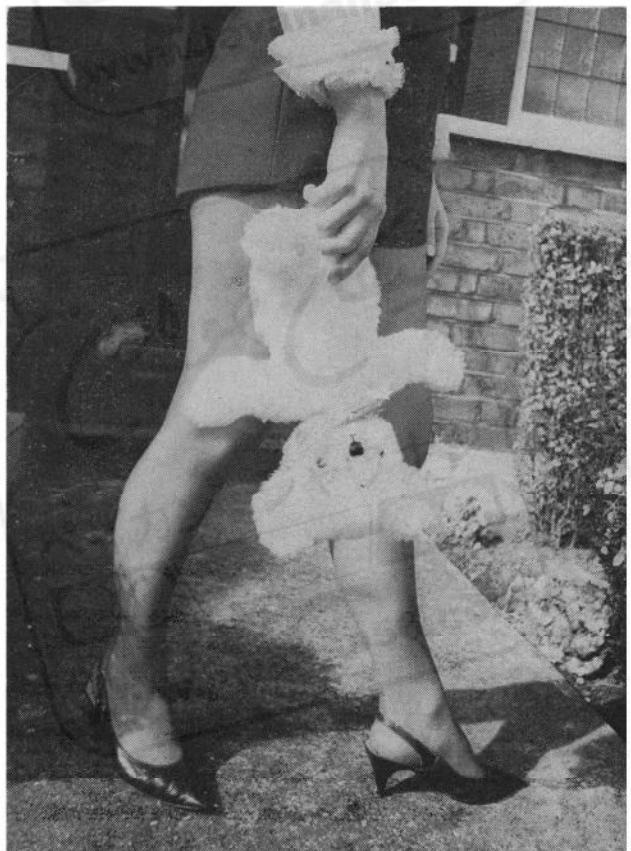
مدتی است مد شده که دخترهای شیک و آلاحد لندن با درست داشتن یک خرس سفید کوچولو از خانه بیرون می‌آیند. البته بعضی از این خرس‌ها یک زیب توی پیشان است که وقتی آنرا باز کنی شکاف پیداوار می‌شود که لوله هاتیک و شانه و فندک و مقادیر خرت و برت را هم در آن می‌توان گذاشت.



خوشگلترین مسابقه فوتبال جهان

بالاخره آن مسابقه جنجالی که مدتها مردم در انتظارش بودند انجام داد و مانکن‌های زیبای دوموسه بزرگ آگهی و تبلغاتی که کارشنان تبلیغ لوازم آرایش بسیاری که عاید ساقه‌ای قشنگ آنها شد، مسابقه بدون گل و با نتیجه مساوی به انما ر رسید.

این مسابقه در استادیوم «هرلینگام» لندن تحت عنوان «خوشگلترین مسابقه فوتبال جهان» انجام داد و در آن بعضی از افراد از هم بپوشانند. بطوریکه در یکی از عکس‌ها ملاحظه‌می‌کنید ماسور ران یکی از فوتبالیست‌ها را ماساژ مینماید در حالی که آقای سلامانی مواظب غره رفته نگاراست!



... و این آگهی

مسکتروی میخواهم که بتواند در هر ماه لااقل همهار کیلومتر طیاره بروار کند و در کایین طیاره به کارهای من برسد، تایم کند، نت یگیرد، و با نی سیم بیفای های مر را به شبایت کارخانه‌ام بفرستد ... من یاکسکرتر کاملاً مدرن لازم دارم...

در جواب این آگهی چند سطري ۱۸۰ درخت فارغ‌التحصیل داوطلب شدند و از چهار تن فینالیست‌ها در فرودگاه آزمایش‌های لازم بدل آمد و شرمن که شعود آقای مدیر عامل کارخانه‌های پلاستیک سازی «الستری» بود در پایان یک سکرتربالون طیاره سوار انتخاب کرد!





↑ ملکه زیبائی انگلیس
مارلین وارد، ۲۱ ساله، که شغلش هانترکی است هفته گذشته بعنوان ملکه زیبائی سال ۱۹۷۱ انگلستان انتخاب شد. علاوه بر دریافت این لقب ۴۰ هزار تومان نیز جایزه نقدي دریافت کرد.

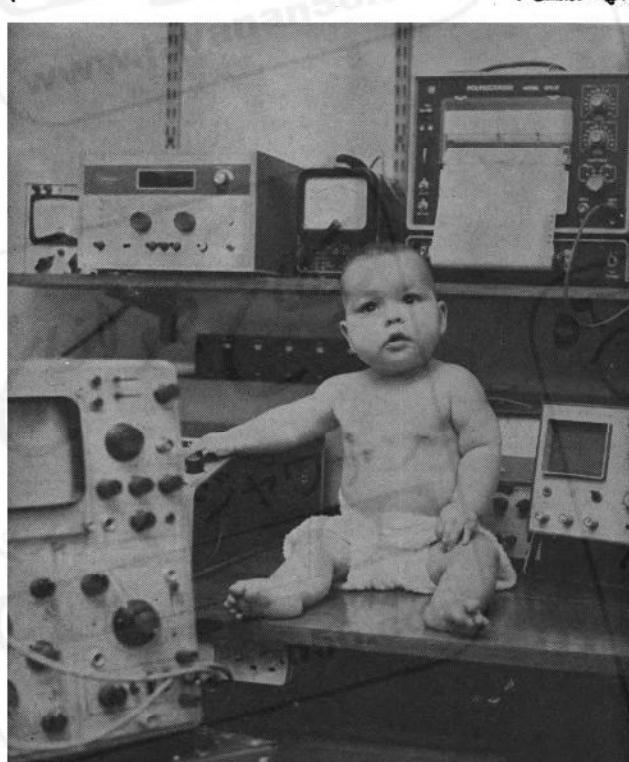


پاهای عجیب !
به پاهای این آقا توجه پفرمایند . آیا چیز غیر عادی در آن می بینید ؟ حتماً چرا . پای چه این جاناب چهار سانت ازیابی را نشست کوئاتر است . نمره لنگک کفش پای راست او ۴۴ و نمره پای چیز ۳۹ است و این اختلاف اندام خیز آقای «لوویس » ۴۹ ساله را زیاد کرده است زیرا باید کش اختصاصی برای او بیدار نزد وقتی خیر مریبوط به پای آقای «لوویس » انتشار یافت یک خلبان نیروی هوایی که پای چیز را در جنگک دوم جهانی از دست داده با «لوویس » تماس گرفت و گفت : نمره پای راست من مثل شما ۴۴ و پای چیز که مصنوعی است ۴۹ است و خوشحالم که از این پس کنک های خود را میادله کنیم تاثنویی پیش آید . ←



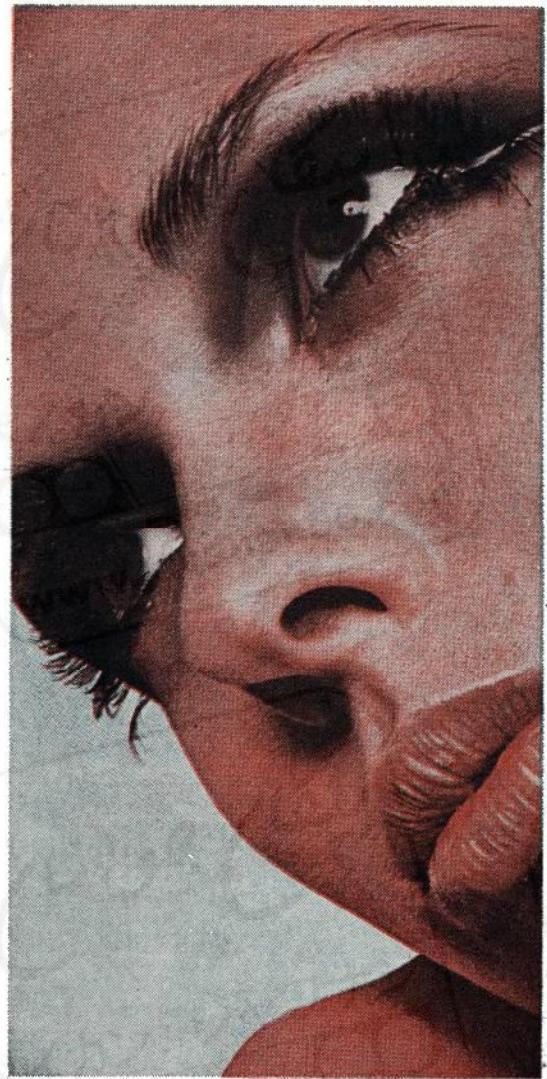
↑ سگ موسيقي شناس !
هنوز هيچکس نميداند چرا وقی «روزاليند» «ارگ» خود را بسدا در می آورد ناگهان «تل» خودش را به ارگ ميرساند و شروع به پارس کردن ميکند همسایه ها ميگويند نکند می خواهد اپرا بخواند !
دامپزشک «تل» معقداست که اونسبت به موسيقي حاسبت دارد !
خوب شد که نگفته :
در موسيقي استعداد دارد !

اندازه گيري ناز و نوازش
دکتراها تصميم دارند ميزان محبت و عشقی را که هر مادری بفرزنش تقديم ميکند با اسپا و ادوات الکترونيکي اندازه بگيرند .
آنها اميدوارند که در يارند هر بوسه و ناز و نوازش که مادر بدجهاش ميکند قدر در شخصيت و کاراکتر او اثر بچاي ميگذارد .
دکتر «آنتونی کاستو» رئيس انتشيتوی «هرگز يهداشتی اثرات محبت در مقابله کودک خود يك گام تربیتي است که در ساخت و ساز شخصيت کودک از معجزاً آسا دارد و بهمن جهت درم کزپهداشتی جدید انتساب تعادلی کودک را از روز اول تولد مرتبآ مورد آزمایش های روانی و عاطفي قرار ميدهند تا معلوم خود مثلا مادر چه مواقعي باید کودک خود را بپرسد - چه مواقعي باید با سرگذش و بانتبايد و معاذندازه ناز و نوازش و اخراج و اوقات تاریخ چیست و چه موضع آنها گذاشت ؟



شما بگوئید چه کنم؟

«مربوط بنامه شماره ۴۱۷ -
۱۳۵۰ در ۱۷ دی ۱۴۱-۱۲
سرهنگ انصاری رئیس
روابط عمومی اداره کل زنانها
در مورد آقای (عک) زندانی
کانون کار و آموزش زندان
قرل حصار کرج»



میراث زبانه میکنید

که من دوست میداشتم و می‌بینیدم و بدنالش میگشتم. او تصویر آزو و ایندیل من بود و اگر می‌بینید اورا به فرشتگان و ملاک آسمانی تسبیه میکنم بهمین علت است.

با یکایک آنها دست دادم و سلام او احوالی برسی کردم و در عین حال بیش خود زمزمه میگردید که خواهش وارد آتاق شد. او دختران هنگلایی‌اش را با خود بخانه آورد و بخندند و شاید هم پشت سر پرس‌های محله صفحه بگذارند. من از اکریج ساخته بیش صدای خنده و گفت و گویندو بی خیال و چه آسان خودرا با محیط تعطیلی داده و بایان چشم محفوظ انس زندانیان خواهید آمد و یکی دو تن از آنها نز خرناک میکنند. چه آرامند و چه بی خیال یا خوبی این خودرا با خبرانه ایشان را آزو و خوش خواهی بی خبرانه ایشان را آزو و دارم. حفظ که در این زندان هسوس نتوانسته‌ام یکش این چنین فارغ‌وی اندیشه و خیال بخواهم.

قرایون خان شیدیم اون‌دوستون قراره لیلیون بش.

دیگری گفت:

نه بایا، هر یاری چیز دیگرست. من همین ازمریکا چند نفر اویند باهش قرارداد بست و قرار گذاشت که ابریکا و برای هرش برنامه دههار دلار بگیره. بودند در حالی که خوش شو را نداشت وروحش با غیر نبود که چند دختر بشصفحه گذاشتند. سوی افود: — بهر حال خوش بحاش. شی دههار دلار کم بولی نیست.

منهم روی سادگی برسیدم:

— چه فراداری؟ چه برنامه‌ای میخواهد اجرا بکنه. آنها بهم نگزینند و همان دختر اولی به بحث راه رفروخ تردیدند و گفت: — قراره بره امریکا نقش لو لو را بازی بکنه و بجهه های نفس و شیطون امریکائی روپرسونه.

و بشیدن این جمله هلیک خنده برخاست. من مات و متخر بر قوهه آنها خیره شده بودم که خواهش: — قرایون. می‌بینی. پشتسر توهم ازین مفعهای میدارن. بیرون یکی از دختر همیگفت داداشت صرف‌چاق‌زبانه. برسیدن چماق چه؟ و اس گفت: — راست‌میگی. منها مثل‌عروسکهای (وال) دیستی. مثل (مسکی‌وز).

با این وجود برخاست و به سفت کردن

کمر بند و روپره ساختن لباس و پیراهن

که جمع شده بود پرداختم و گفت:

— اگه اونم عوضی باشه جلو خودش

به چیزی گههایم.

— غلط میکنی. بیا.

هرهار خواهش باقی او رفم وای

خدا. در اولین نگاه اورا دیدم. (مریم)

بود و نزدانه باه می‌نگزیرم. سخت با

اختساط و نزدانه باه نگاه میگردید زیرا

اگر دختران میفهمیدند که نظر من باو

جل شده هزار قصه و افانه می‌خشدند و

اینجا آنچه میگفتند.

من در نوشتن خیلی کند هستم.

علاوه اینجا میز تحریر نیست که بست آن

بنشیم و نامه‌رانم کنم. کاغذ را روی

بچیه در صفحه ۱۰۱

آنروز بعداز طهر دمرو روی تختخوابم

افقاده بودم و داشتم یک مجله را ورق

میگردید که خواهش وارد آتاق شد. او

دختران هنگلایی‌اش را با خود بخانه آورد و

بخندند و شاید هم پشت سر

پرس‌های محله صفحه بگذارند. من از اکریج

ساخته بیش صدای خنده و گفت و گویندو

چون همه دوستان را تو جوبدم

شناختم و میدانست که بجهه جاگی‌ین

آنها نیست. من همیشه اینطور بوم و

دخترها مه و قته خودرسی و بی‌تفاتی

مرا میدیدند سعی میکردند بیشتر راه

قراره بگیرند. او واره شد و گفت:

— (فریدون) پاشو بیا. دوست من میز

خوان تورو بیسین.

من بی اونکه سرم را از روی مجله

بلند کنم جواب دادم. و فقط

چشم انداز و نیکتاو ایشان را آزو و قدم

میزند و گاهی جلو در اتاق ما نیز

می‌ایستد و از روزهایی که آنجا هست بداخ

تلگاه میکند. من سربریدیارم و

چشم انداز و نیکتاو ایشان را آزو و قدم

خوشحال که بین انتراض نمیکند و نمی

پرسد که چرا سدار نشسته و جزء

نوشته را من داده اند تا ما نیز

سیاستگارم و شاگرد ایشان را آنها نامه

را بعد میکرند و بدقت مطالعه میکنندو

آنگاه اگر بالاعانه بود برای شما می

فرستند و من ... من این نامه را یک بار

می‌نویسم، در سرپنهای هیئت‌نامه را بیا

سرگشته خودرا قطعه بگاهه خوش

دخترهای عالیه عویض شد. تو نظرم

آنیه خودت گم کردی که اینقدر از خودت

مرس هست؟

— حالا مگه زوره. من نمیخواه

یام.

زندیکتر آمد و با دست به پشت من زد

و گفت: — خاله برس فریدون. یکی از

دوستهای من تو تاحلا ندیدی. اون دفعه

اویله که میاد اینجا نمی‌داند و

قشنه، مثل عروسک میمونه.

— راست‌میگی. منها مثل‌عروسکهای

(وال) دیستی. مثل (مسکی‌وز).

با این وجود برخاست و به سفت کردن

کمر بند و روپره ساختن لباس و پیراهن

که جمع شده بود پرداختم و گفت:

— اگه اونم عوضی باشه جلو خودش

به چیزی گههایم.

— غلط میکنی. بیا.

هرهار خواهش باقی او رفم وای

خدا. در اولین نگاه اورا دیدم. (مریم)

بود و نزدانه باه می‌نگزیرم. سخت با

اختساط و نزدانه باه نگاه میگردید زیرا

اگر دختران میفهمیدند که نظر من باو

جل شده هزار قصه و افانه می‌خشدند و

اینجا آنچه میگفتند.

من از دل من است.

در اندیشه‌ام که از کجا شروع کنم

که چیز را گفته باش؟ از آنروز

بعداز طهر که برای اولین بار (مریم)

رادیدم؟ پله، باید از همانجا شروع کنم

و شمارا قدم با خودم بیاورم تا بایش

بررسی کنم. این اتفاق بیشتر راه رفته من

زندگی می‌کند. این اتفاق را ایشان در

آن‌دیشیده‌ام.

ستاره گوچ نفرهای آمدی؟

و هه که خوش آمدی. برای دیدار

تو با بی طاقتی دیده به آسمان

دوخته بودم و از پشت این میله

های آهین و این درهای سنتین

فولادین سرک میکشیدم که کی

می‌آی و باز هم نزدیکتر بیا. می‌خواهم

یام را باو برسانی و دریغ

میدانم صدایم را نامحرم بشنود و

تر ایگانه ببیند. بیا بشنو و برو

باو بتو که چقدر دوستش دارم و در

در این چهار دیواری بلند و در

بسهه چ شبهای بیشمار باو

آن‌دیشیده‌ام.

ستاره گوچ نفرهای من. باو یکو

که آزادی بسیار عزیز است اما

من ترجیح میدهم در زندان بایو

نامش که آزاد و مرغه بیانه می‌باشد

زندگی کنم. سه تاره، ای ستاره.

امشب در هیچ نقطه آسمان درنگ

مکن. بازیکوش میاش و در

رهگذرت بتماشای کهکشانها

نایست و زودتر بیام را باو

برسان چون میدانم که نازنین ناز

برورده منم از پشت پرده آشک

دیده باسمان دوخته تا کی ترا

بیبند و پیام را بر جیبنت بخواند.

نامه اول

آقای مطیعی. دوست نادیده نزیز.

ساعت سی و سه دقیقه بعداز نیمه شب است. در

اطراف من، در این آتاق که با همه استفاده

و غمغایش فقط با یک نفره نامگذاری شده،

زندانیان خواهید آمد و یکی دو تن از آنها

نیز خرناک میکنند. چه آرامند و چه

بی خیال یا خوبی این خودرا با

شنانه می‌بینیم.

صدای قدم های سنتین

تیکه‌ان را می‌شنوند. صدای قدم های

میزند و گاهی هلو در اتاق ما نیز

می‌ایستد و از روزهایی که آنجا هست

شناخته بودم و از پشت شنیده

</



نهایا و افسرده زندگی نکنید!

مثل صدھا هموطن خودا ز یون ایران برای انتخاب
همسر جور و مناسب مددبگیرید.

و خواسته‌اند کارخود را بیشتر وسیع تر دوام دهیم ، بلکه با کمال صفا و صمیمت به نفخین زن و شوهر خانواده یون ایران تبریک و تهنیت گفته‌ومارا پیامبر شادباش‌های خود کردند.

تردید نداریم که ازدواج های حساب شده علمی و تست های انعام شده در یون بین‌المللی و توانایی خصوصیات زن و مرد قبل از آشنازی و ازدواج یک‌پیگر کمک فراوانی است به تفاهم بیشتر و در نتیجه سلوک و مدارای دو رکن خانواده که حاصل آن خوبی مداوم تر خواهد بود.

* انتشار خبر ازدواج دو تن از خانواده‌یون ایران‌وفراده‌یون از خانواده‌های دیگری که مراحل نهائی دید و بازدید را می‌گذرانند و انتخاب نخستین صورت گرفته و گفت و شنودها انجام شده، روشنگر این قضیه است که تکنیک‌های جدید‌وشوه‌های نوین علی‌متوانند اگر بصورت مطلوب مسورد استفاده قرار گیرد، مشکلات اجتماعی را حل کند و مفید و موثر در استحکام بنیان خانواده‌ها باشد.

ضمن تلفن‌های فراوان و نامه‌های سیار، نه تنها مارا تشویق کرده‌اند

پیامهای خواستگاری



دوشیزه ۱۶۳۵۰۰۱

(خانواده انانی طبقه ۵)

سی و چهار ساله + قد ۱۵۲ وزن ۵۰ + چشم و مو مشکی + مسلمان + لیسانس + کارمند با ۱۵۰۰۰ ریال حقوق + وضع مزاجی خوب + بدون نقص و آلرژی + صاحب اتومبیل . مایل است بامری ایرانی (غیرترک) + لاغر متوسط + قد بین ۱۶۰ تا ۱۷۰ + چشم و مو مشکی + لیسانس + درآمد ماهانه حدود سی هزار ریال ازدواج کند.

نظر یون - عشق به زندگی دارد + خودخواه نیست + ملایم ولی مصمم است + سخت و خشن نیست + بارا دره است.

دوشیزه ۱۳۳۳۰۰۱

سی و هفت ساله + قد ۱۵۰ وزن ۴۹ + چشم و مو مشکی + مسلمان + دوره اول متوسطه + بیشمور (خیاط) درآمد ماهانه ۱۰۰۰ ریال + وضع مزاجی خوب + بدون نقص و آلرژی + مایل است بامری بین ۳۷ تا ۴۵ سال + لاغر اندام + شغل اداری یا آزاد + ششم ابتدائی + ۹۰۰۰ ریال درآمد ازدواج کند + آماده است دو تن از فرزندان همسر موردنظرش را که یک ماهه تاده‌ساله باشند پیذیرد.

آقای ۹۸۳۰۰۰۱

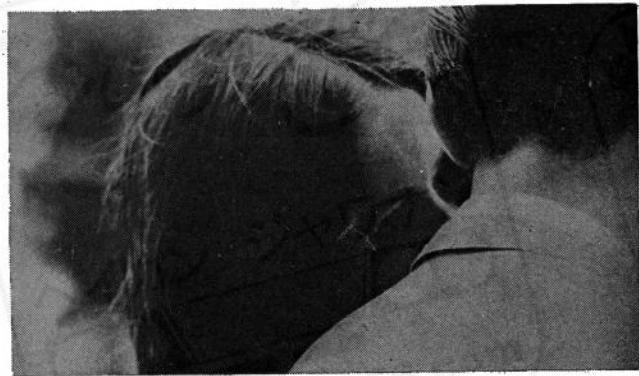
بنجاه و دو ساله + جدا شده از همسر + صاحب نک پسر ۲۴ ساله و بکدختر ۲۳ ساله (خارج ایران هستند) + قد ۱۶۸ وزن ۷۴ + چشم میشی و مو سفید + سبزه‌رو + بازرگان + تحصیلات دبستانی + وضع مزاجی عالی + دارای اوتومبیل مایل است همسری ایرانی + بین ۲۵ تا ۳۰ سال + قد ۱۶۰ تا ۱۷۰ + لاغر ولی خوش تیپ امروزی + مسلمان + بدون کار اداری + حداکثر دوره اول متوسطه + بدون بچه باشد.

دوشیزه ۰۹۳۶۰۰۱

(خانواده انانی طبقه ۶)

۴۰ ساله + قد ۱۵۲ وزن ۵۴ + چشم میشی مو قهوه‌ای + لیسانس (رشته ترجمه) + کارمند + ۹۱۳۰ ریال حقوق + وضع بقیه در صفحه ۱۰۶

ION INTERNATIONAL



- ION-FRANCE (C124) 94, rue Saint-Lazare - Paris - 9^e - Tel. 744.70.85 et 36 Courte, Berrist GRENOBLE (38) - Tel. 44.19.61
- ION-BELGIQUE (CB124) 105, rue du Marché aux Herbes - 1000 BRUXELLES - Tel. 11.74.30
- ION-SUISSE (CS 124) 8, rue de Candolle - GENEVE - Tel. 002.25.03.07
- ION-CANADA (CC124) 45, rue Saint-Jacques - Suite 101 - MONTREAL 126 PQ
- ION-ASIE (CA124) Zan e Ruz - Ferdowsi Ave - TEHERAN (Iran) - Tel. 310251-310260

خبرهای یون بین‌المللی

مکریکو را تهنیت گفت و اعلام داشت آماده است هر نوع گمکی را که در زمینه همکاری بین دو یون و مجله‌های مربوط به دو کشور فراهم باشد معمول دارد.

* یون بین‌المللی در نظر دارد کنکره‌ای مرکب از مدیران یون‌های مختلف دریکی از مرکز یون ترتیب دهد تأثیرگیریات و اطلاعات گوناگون متصدیان یون مبادله شود و روش های تازه‌ای در زمینه همسریابی ارائه گردد.

* مدیر یون ایران طی نامه‌ای که جهت مدیر یون تازه تأسیس مکریک ارسال داشت آغاز کار یون

تقویم زیبائی!

دو خرداد ، برای
پذیرائی از فصل گرما ،
دو خود آمادگی ایجاد
کنید



خود دارد که باطری یا برنامه مرتباً
و اساسی میتواند آنرا بر طرف کند.
مثلاً هر کس ترشاهای خاصی برای رفع
عیوب و تواضع احتمال اندیشید
انجام دهد ، یا نوع خاصی شامپو
هاشانک یا حس موش انتخاب کند
یا نعمه آواره موش را با در نظر
گرفتن فرم صورتش برگزیند . بنابراین
تقویم زیبائی ما فقط بکوئون اهتمامی
و یادآوری است و شما میتوانید هر
چیزی را که میتوانید آنرا در آن بدھید .
همه ایست که برنامه داشته باشد و
معطاف آنها باشد !

و اما تقویم ماه خرداد !

* شنبه اول خرداد : خودتان را وزن
کنید . فرم خاصی را که بیشتر به آن
اشارة کرد ایستکه هر کس منکلی خاص

زیبائی بهار بهره اکرامی متعبد و
مطبوعی که بیام آور قبل آفتاب است ،
همه را در آن میدارد که تبریز ایرانستان
شوند . به این ترتیب که تغیر و تنوع
در برنامه داشتی خود ایجاد کنید .
ورزش و رامیمانی را از ایزابنده و
بیش از پیش بکار ببریانی ، تاسی اندام
و سلام خود باشند .

برای رسیدن به این هدف باید
برنامه درست و حساب شده ای داشت .
برای اینکه در این مورد کمکی به
داده ایم که میتوانید آنرا در تقویمتان
پاداشت کنید . تکه ای که باید به آن
تغییر آوریم . کنید .

بنم بگو چه تیپ است تا بگویم چیزی میتوانی

پسرها ، این مخلوقات ناشناخته !

میباشد پیه یاک عمر بدئامی و رسوائی
را نیز بمالد . بهمنی جوت در انتخاب
شیوه زندگی خود نیز از گوچگریان
آزاد و خاکساز بی بهنه بودند . بکرو
پدر و مادر دخترشان را با سینی کمالی
چای به اتفاق پذیرائی احتمالی کردند
و معلوم میشد که خواستگار ترس خفرما
شده است . آنوقت دختر در برابر او
میباشدست به زانو بشنید و با آن
قیافه خجول و شمزد گلهای قلای را
شمارد ! ...

امروز این صحنه ها را کمتر
می بینیم . نه اینکه بکلی وضع دگرگون
شده باشد ، اما لاقل با سایق فرق
کرده است . دختر ها با همه پیاسی
پیرها درس میخوانند ، به دیبرستان و
دانشکده میروند ، عده زیادی از آنها
کارمیکنند ، همه آنها غلیرغم محدودیتها
و تعصبات و قید و بند هایی که
کوپیش هوزهم وجوددارد جویی
زندگی نویز ، جهان بینی گسترش تراو

در عصر مادر بزرگ های ما ،
دخترهای جوان آنجهه امروز هستند
بیودند . آنها مخلوقاتی بودند شکننده
همه چون ظرفهای بلواری ، محروس
و حتی مدافعان در بیش دیوار های
بلند و در گوشه اتفاق های تاریک که
فست اعظم وقت خود را به کارهای خانه
میگذرانند و اگر هم گهیگاه قسم از این
چیزهای ایرونی میگذاشند ، می
باشند با پدر و مادر و برادر و پسر حال
یک «بزرگتر» همراه شوند .
طبعاً معاشرت های آنها از حدود
رفت و آمد های خانوادگی تجاوز نمی
گرد و اگر مخفیانه و بالرنس و لرز
با سری طرح دوستی و آشنا میر بختند



از زندگی ها باشونیم

* زرنگی آنست که شاید کیک را
طوطی تقسیم کنید که همه فکر کنند
بزرگترین تکه به آنها رسیده !

* یک رئیس خوب آنست که مثل یک
اسقف پر عیزیز گار باشد ، مثل چرچیل
سیاستمدار ، مثل یاکستاره لیختنسترندو

مثل یک کرگدن بوست کلft باشد !
«مارلتوان»

* تنها چیزی برای زیبایی که بزرگ
هیچکاری نمیخورد ۱ «گونه»

* زندگی برای مردم حس غم انگیز
و برای مردم فکور خنده آور است .
«سوافت»

* مراحم ، کسی است که بهیچ ترتیب
نمیتواند نظر شما را جلب کند ، اگرچه
از محسنان خود جنابمالی صحبت کند !
«پیکاون»

* دو روز در هفته هست که من اصلاً
به آن فکر نمیکنم : دیروز و فردا !
«جانبوینان»





از میان آنها که میشناسید

ستنایر گر هنرپیشه‌ای که از فرط‌گرفتاری فقط در فرودگاه میتوانست نامزدش را ببیند!

با شرکت «ریچارد ویمارک» بود ویں از آن درفلمهای متعددی با همراهشان مشهور سینما همایزی شد که از آن میان «جارلتون هستون» — «کرندو گاس» و «آن دونون» را میتوان نام برد. به عالم تاتر رو کرد و چند سالی در

بر تلاش آغاز فعالیتهای سینمایی خود میگوید: آقادر گرفتار بودم که کمتر موفق میشدم حتی نامزدم را که در دنیا از همه چیز و همه کس بیشتر دوست

بقیه در صفحه ۹۹

باینست ازیش این همایزی بود «وین» بود. در همین ایام که ۱۸ سال بیشتر نداشت، شیخی «ریچارد ویمارک» همایشی مشهور امریکانی او را روی صحنه تاتر دید و سندید و برای بازی در یک فیلم امریکانی دعوتش کرد. بدینگونه بود که «ستا هنرپیشه گفتم تاتر قدم بعرصه شهرت بین‌المللی گذاشت و در طی مدتی کوتاه موفقیت و محبوبیتی همای اوسولا اندرس، چین فاندا، بیریت باردو، الکساندرو و سایر بت‌های معروف سینمای امروز بدست آورد.

اویین فیلم او «آخرین گنگ‌گاه»

روزنامه تکاران امریکانی در «ستا بیگر» سازه زیبای ۲۸ ساله اتریشی با ۱۷۶/۸۰ سانتی‌متر قد، ۵۸ کیلو وزن، ۶۰ سال دور کم و ۵۰ سال دور بیشنه، یکی از معروف‌ترین چهره‌های هنری امروز است.

وی در خانواده‌ای هنر پرور قدم برصده وجود گذاشت. پدرش هومندان بود و مادرش آرزو داشت دخترش روزی بازیگر موفقی شود. بهمین جهت «ستا

بنیاز دارد در نظر بگیرید و در تعویض.

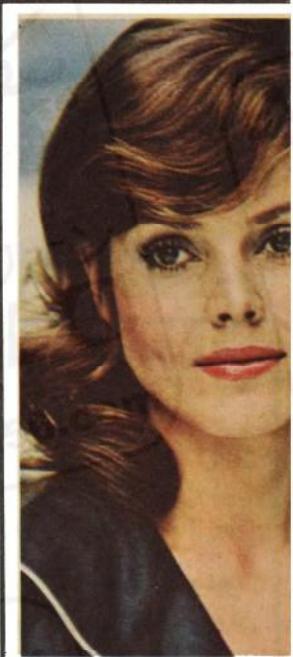
* یکشنبه دوم خرداد: مقداری از وقت امروز را به موهایان اختصاص دید. توک آنها را چند ساعتیتر کوچه، کنی، اگر موهایان را کوچه، است ماهی بکار واگر پلندانست هر شن

هفت بکار اینکار را انجام دهد. *

* دوشنبه سوم خرداد: ترمی برای تاب آندام انجام دهد. به این ترتیب که به پشت دراز بکنید و پاهایتان را بلند کنید و به آرامی هر یک را پائین و بالا ببرید. این سرکت را سه بار تکرار کنید.

بقیه در صفحه ۹۹

لبش را تسخیر کنی....



به پیشتری هستند.

دخت امروزی بیش از پیش دل سروش خوش است. بدسلیقه دش میبودش و آرایش میکند، دوستان ععاشرانش را خصا بر میگیرند، ارائه مسائل مختلف دارای یک دید، می‌است و ترجیح میدهد آنچه را نمیداند شخصاً تجربه کند. یکی از بیچاره‌ترین مسائل دختر و زن طبعاً مسئله پرسه است. دخترها کجاکوایی از خود میبرند که اینها چگونه مخلوقاتی هستند؟ چگونه میکنند؟ با آنها چگونه نادیبورد چنگوئه میتوان کنار آمد؟ چطور وان آنها را شاخت؟ واز همه‌بهمنتر که به طریق میتوان این راهی به آنها باز کرد، بطوریکه این کنایی به دوستی و نازمی و ازدواج اک زندگی مشترک موفق و معادت نه متفهی شود؟

بقیه در صفحه ۹۹

از کوچکترها گوش کنیم

* ساعت یکی از عجیب‌ترین چیزهای است! در شروع کلاس بدمترین و تزدیک زنگ، دلپذیرین چیزیست که شاگرد مدرسه هر آن دارد!

* کلامی که همه شاگردان زنگ هستند، کلاس خسته کننده‌است! فرشید - ۱۵ ساله

* ترجیح میدهم دجاج سرد شدیدی شوم تا دردرس کوچک! بهزاد - ۱۸ ساله

* اگر میخواهید از تلفن عمومی تلفن کنکور داشته باشید شرکت کنید! کید، لااقل چهل سکه دوریالی بود!

* آتش نشانی دل، آش است! فروغ - ۳۰ ساله

* اگر بدنیال شکست میکردد، در کنکور داشته باشید شرکت کنید! بروزیز - ۱۹ ساله

* کاش اقلام علم به اندازه احساس شهریار - ۲۱ ساله

* مد جنجالی سال ابتکار فرانسویها و انگلیسی‌هاست یا میکائیها و ایتالیائی‌ها؟!
* در فرانسه یک میلیون مینی شورت برای فروش عرضه شده است ...

مینی شورت پدیده جنجالی مد خیابانها را تسخیر کرده است!



جنجالی که در آغاز بهار امسال پیدا شده مینی شورت در گرفت، اکنون با گرم شدن تدریجی هوا اوج می‌گیرد. در یاخته‌ها و شهرهای بزرگ اروپا و آمریکا، دختران وزنان جوان و آلامد اند مینی شورت را در زیرهای انبوه پالتوهای ماکسی می‌شوند، اما اکنون که هوا رو به گرمی می‌برود مانعها را کنار گذاشته‌اند. در خیابان‌های پاریس و لندن و نیویورک تعداد شورت پوشان بیشتر زیاد می‌شود و بنظر می‌رسد که تا یکی دو ماہ دیگر این پدیده جدید به اوج رواج خود بررسد.

بعوریکه خبر تکاران جمله معروف فرانسوی «باری‌ماچ» تحقیق کرده و آمار گرفته‌اند، در حال حاضر از هر ۶ زن و دختر جوانی که در خیابان‌های پاریس رفت و آمد می‌کنند یک نفر شورت پوشیده است. در بخش مخصوص دختران دختران جوان در فروشگاه بزرگ «گالری لافات» پاریس، روزی ۶۰ شورت بفروش میرسد، در حالیکه این تعداد در بخش لباس‌های باوان ۴۰ تا است. بعارت دیگر مشتری مینی شورت بیشتر دخترهای جوان هستند که بی صراحت بازگشت در کوتاه را انتظار می‌کشیدند و اکنون با هیجان زیاد از مینی شورت استقبال می‌کنند. کارخانهای سازنده لباس‌های حاضری در فرانسه برای بهار و تابستان امسال بیش از یک میلیون مینی شورت به مدل‌های مختلف تهیه کرده‌اند، اما بیش بینی می‌شود که تعداد فروش از آن هم بیشتر باشد. در فرانسه بهای هر مینی شورت بطور متوسط ۳۰ فرانک (در حدود ۴ تومان) است و یکی از علل استقبال جوانان از این مد جدید نیز همین ارزانی قیمت شمرده می‌شود. در اکسیان و بارسلون و مخصوص امریکانیز از مد جدید مینی شورت که با آن های پیتر - شوار داغ - گفت می‌شود استقبال بسیارهای بعمل آمده است. جالب اینجاست که انگلیسی‌ها، امریکائی‌ها، فرانسویها و حتی ایتالیائی‌ها ابتکار مد جدید مینی شورت را بخودنیت میدهند. انگلیسی‌ها

بقیه در صفحه ۹۸



کمک کن

از کمر وئی کلافه شدم!



سیما ناموران

از: پدیدار

راکفلر

بوقلمون فروشی که بولدارترین مرد روی زمین شد!

شد شانس خود را در اینراه نیز
بیازماید. در ۱۸۶۲ با شریک خود
«کلارک» ویکنفر دیگر بنام «آندربو»
باش کار بزرگ که نسبت زد و از همان
زمان درهای ثروت و شهرت برویش
باشند.

راکفلر در کار صنعت نفت و خر
چاه هم از خود ابتکار شان داد و
برای توسعه و تقسیم نفت خام و
فرآوردهای آن در بازارهای جهان
کپانی بزرگی تشکیل داد و برادرش
«ولیام» را نیز با خوش سهمیم

این کمپانی عظیم توانست در طرف
چند سال نود و پنج درصد نفت خام
استخراجی را به کشورهای متعدد
آمریکا بفرودن.

در ۶۰ سالگی از فعالیتهای دامنه دار

خود گاست و بیشتر وقت را بیانگانی
و گلزاری میگذراند. عده زیادی از
بازر گانان کار او را دنبال میگردند
و مروقت یکی از آنان زیان میدید
و تزدیک بود و روشکش شود راکفلر

که از دور و تزیک ناظر کمپانیهای
نفتی بود گام پیش مینهاد و کارخانه
یا موسه او را بیخورد و با ابتکار
قدرت سرمایه خوش کارها را در رویه
سیاست. در سال ۱۸۹۹ بجهیز و سایل

توانست ۴۵ میلیون دلار ذخیره داشته
باشد. اما دولت آمریکا از اینهمه
ثروت و قدرت بینماک گردید و شروع
به کارگشکی کرد.

«راکفلر» درین هنگام هفتاد
سال داشت و حبور شد بلکه از کار
کتابه گیرد و همه فعالیت نفتی خویش
را به پسر و شریکانش واگذار. او
تا ۹۸ سالگی که جاودانه ششم از جهان
پوشید مقدار هنگفتی از ثروتش را در
امور خیریه و ایجاد دانشگاه شیکاگو
و آزمایشگاههای مجهر نفت و مانند
آنها مصرف کرد و همانطور که خوب
پول میخواست از تروش را بمصرف
کارکارهای سودمند برای اجتماع بشری و
دانش و صنعت، بوژه صنعت نفت
برساند.

شتزده سال ۱۸۳۹ در «ریچفورد»
شد که نامش را «جان» گذاشتند.

آنوقت هیجکس باور نمکرد این پسر
که پدرش بازرگان ساده‌ای بود و در

یک خانه کوچک جویی چشم برجهان
گشود، روزگاری «جان» ۵-۶-

راکفلر «تروتنمنترین مرد روی زمین
شود و سلطانی «جان» به ایوان

و اقام کارها دست میزد. ابتدا در
جنگل بوقلمون تدریجی میاد. پس از فراز

گرفت دروس هم میخواند. پس از فراز
در یک مدرسه بازرگانی تحقیل کرد.
یکمال بد بسب هوشیاری و

استعداد رخانش توانست دریکشکت
و موسه بازرگانی شغل مناسبی پیدا
کند.

او یکم از طالمه کتابهای
بازرگانی و اقتصادی غفلت‌نمی‌ورزد.
از تجربه دریان شرک و کارمندان
پاسایقه حداکثر استفاده را میگرد و

پرموز کارهای اقتصادی و بازرگانی و

خلاصه رامپول پیداکردن بی‌میرزد. در

هدفهای سالگی پنهانی مشغول حمل و

نقیل سکه‌های مرمر گشت و از این‌سراء

در آمد خوبی پیچک آورد.

در زندگی توانست پس اندان اعضاشی
پکند و با یکی از امتحان‌آوران خود را
باش کاری میگذراند. عده زیادی از
بازرگانی و اقتصادی غفلت‌نمی‌ورزد.

زندگی شمارانه و ناگوار ساخته است
که توائی انجماج چه گاره‌ای دارد.

این بار اگر به کسی برخوردید
و دیدید چیزی برای گفتن ندارید،
باو نگویند که خجالتی هستید! او
یقین به شما گمک خواهد کرد که
کمر وئیتان را تکار بگذارید و شما

اساس آراضی یستقری میگنید و
میتوانید حرفا رهایی دیگری بزند،
تکباره متوجه خواهد کرد که خودتان

را فراموش کرده‌اید و فقط متوجه او

و حرفا ریش هستید!

مختصر اذش آموزی میگوید: «من

در موقع صحبت با بیبر یا یک برگ

دجاج را لخت زبان «بله» یا «چشم» میشوم

بگویم، جون از ترس، کلمات را

نمیتوانی درست ادا کنم. گیگاه جان

احمام تحت فشار قرار میگرد که

صدایم میزد.

کنفرانس بدhem و با برای جواب دادن

درس یای تغنه میرم، جدا تمام

بدنم پیلرزد و سرخ میشوم. در مجامع

و مجالس شخصی و قبیله پسری از این

سوالی بکند، آلتقد سیاهه میشوم

که معمقا جوانی اگر احتمانه نباشد

دوستانه و مودیانه هم نمیتواند باشد.

من هنی از حد از خودتان توف

رود رایستی دارم.»

در جواب این خان داشن آموزیاد

وقتی که پای صحبت عده زیادی
که شایستگی ها و استعدادهای خود را
از مردم بخوانند نوچوانها می‌شنینند
که میگویند چهله‌ای که بیشترین اینستکله:
«کمر وئی زندگیم را به نیستی کشانه
است!» مثلا دختر هضمه‌ای
میگوید: «هن آلتقد کرو و هسته
که از رویو شدن با مردم و خسته دارم.
در حضور دیگران هشیه فکر میکنم
همه به من خیره شدند. جرات حرف
زدن ندازم و ورقی هم که تصمیم‌گیریم
چیزی بگویم حرق احتمانهای میزند
که بعدا برای مدهها باعث شکنجه‌ام
میشود و به این نتیجه میرس که
یک احمد حق تعالی معنی هست. تها
آز زویم اینستکله خودم را فراموش کنم.
زیرا این شکست اجتماعی غرورم را
درهم شکست و برای ناکامیهای فراوان
هرمه داشته است. حتما راه حلی برای
این مشکل وجود دارد. لطفا کمک
کنید.»

در جواب این دختر خانم باید گفت
که چه انتقامی دارد دیگران به شما
تکاه کنند؟ چرا به این فکر نمیکنید
که به علت زیانی، شخست، جذابیت
و حقیقیت کمر وئی و مسومیتان
است که دیگران چشم از شما بر
نیستکنند؟ و اما اینکه میگویید از
حرف زدن و خسته دارید، علش
اینستکله بیش از حد از خودتان توف
دارید. شما داشن میخواهد عقل کل
باشید و هیچ اشتباهی مرتکب نشود.
هشیه درست و موقع و منطقی صحبت
کنید و هیچگونه خطای را جایز
نیشمارید. سطح توچنان را چايس
بیاورید و این را بدانید که هیچکن
نمیتواند در همه شرایط اینه آل و بدون
نقشه ضعف باشد.



دختر امروز به دختران امروز پاسخ میدهد



هر سؤالی و هر مشکلی داری ،

از فازی بپرس

دچار میشوند. اگر خیلی شدید است
بایک پژشک متخصص اعصاب مراجعت
کن.

* فته - ن (همدان) : این
دیگر از آن حرجهات ! من به او نامه
بپویسم که به حرجهای مردم توجهی
نکند و به اعتماد داشته باشد ! چرا
خودت پارفارسات اپیرا به او ثابت
نمیکنی؟ در پوشیدن لباس و پرخوردت
با مردم کمی تغییر بد، میبینی که
نظر عده نسبت به تو کاملاً تغییر
خواهد کرد.

* زهره - گ (آزاده‌نادری) :
لوسیونهای مخصوصی وجود دارد که
میتوانی از داروخانه بخری.

* شهین - ب (اصفهان) :

دراین زمینه نامهای به قسمت مشکل گذاشته

بفرست تا جوابات را بدهن.

* آمینی - زاد (ورزشک) :

* نادیا - ا (مشهد) :

نحوهای اینستهای

که بالآخره خواهست ازدواج کرده

است یا نه. اگر ازدواج کرده، تو

هم میتوانی با او ازدواج کنی، ولی

اگر نظر نسبت به او عوض شده،

میتوانی با مادرت دراین باره صحبت

کنی، ولی اگر نظر نسبت به او

عوض شده، میتوانی با مادرت دراین باره

صحبت کنی و نامه و عکست را توطئه

خواهادهات از او پس بگیری.

* مهین - د (محکوم) :

چه مغایضی است که برای خود خود

انتخاب کردیم ! ممکن یعنی چه؟

در مورد سؤالات تنهای راهش مراجعت

پژشک است. کمروقی را کنار بگذار

و دراین باره با مادرت صحبت کن،

خواهی بید که او هم دراین مورد

بخصوص، تقصی، تفاوت، داشت.

* شیرین - گ (سنندج) :

وقتی امتحانات تمام شد، نامه دیگری

بنویس تا تقویت جوابش را در مجده

بخوانی.

* اخطم - روستا :

نامهای به

قسمت مشکل گذاشته بتویس تا بمسئله

پاسخ گویند.

سوال کننده و احیاناً کسانیکه سؤالی
منشاء او دارند میخورد نه همه. هنرمند
انگلیسی با فرازهای مفعههای تازه و
خوب کاهی همراه با ترجیحات جای
میشود.

* ب - ق : در خیلی از اراده ها
و موسات مدل شرط نیست. اگر
میخواهی کاری بپدا کنی بایس
دوستان چه میگویند فریاد و فنان
راه نینهادار!

* طلعت - ش (رشت) :

به تهران آمدی به دفتر مجله مراجعت
کن تا پزشکی را به تو معرفی کنند.

* مینیزه - ع : ۱- میتوانی هم
دوپیس بدوزی و هم لباسهای بشکل
مانند یعنی جلو باز باشد

روشن.

* فرگن - م : تمام افزایی

خود را صرف درس خواندن و مطالعه
کن. باید ترتیب میتوانی شایستگی
و لیاقت را به همه نایاب کنی. با آنها

هر یاری باش و خوش فشاری کن.

فنه پنهان پوش

- نه . اجرایی نداری .. من از راه دلوزی میبریم . آهان . بیداش کردم .

و بالاصله کبریت زد و شمع را که روی میز افکاه بود افروخت و پس از چنانین چند قطعه آنرا درست و سطیکی از دو تکه ترازو چسبانید . شمع باهمه کوچکی بخش برگی از دکان را عصری مهتر باشد ؟

نمیکند و گفت : - شماها که رفقین بالاصله اون جوچون بیجاوه اورده . میدونی قنهخانم چه کسی رو ییکم ؟ اون (نادر) رانده . اوامد و باشوق و ذوق یه جفت چکمه زرد هم برات آورد .

نهانها هردوی آتها بی اختیار باهم

گفتند :

- چکمه ؟ نادر ؟

گونی هردو یک چیز واحد می‌اندشند و چکمه موحد یک اندیشه در آنها بود . در روشنانی کمرنگ و لرزان شمع نهن تگرستند . نور آنقدر بود که شاهکار یکدیگر را تشخصی دهد ، اما در آن شرایط (مزگان) به روشنانی احتیاج نداشت که حال قته را بهم و بداند در درونش چه میگذرد . او آنقدر از نظر فریاد روحش را میشید و تندی و کندی ضربان قلب و نبض را میسنجدید .

(آغلامرضا) جوانداد :

- بعله . چکمه آورد . همون چکمهای که میخواستی و منتظرش بودی و بن شفارش کرده بودی . اما اینفعه یادفعه قبلی فرق داشت . این خودش بود . من همچیزو همیدم ...

(فته) حرف او را ناتمام گذاشت و

با صدایی که از شدت ناراحتی میلرزید و با بعض آمیخته بود گفت :

- تو هم هونی که همیده بودی

افکند و گفت :

- دههرا و ایسادی فته ؟

- آخه چه معنی داره ...

- برو بایا توهم . اونجا که باید احتیاط بکنی نمیکنی که تو نداره دست و دلت میلزد . دیگه ارجحی میترسی ؟

بعدازظهر باعهان سواری که انتظارش

را نیکشد بخانه او برود . فته چکمه

و بول را از آغلامرضا میکیرد .

فته تو نداره سیزرهوی است بنام

(نادر) درمی باید که او قصد فرار از

خانه را دارد . تحت تأثیر احساس

نوعدوستی و غیرت و جوانمردی

مشکلات این نوع فرارها را برای او

میشمارد . و درنتیجه (فته) از فرار

جاهه بیواران یافتند . دومرفه دویکل

پیشها در تاریکی برواز آزادانه ای

داشتد و صدای وزب بالذنشان بگلوش

میرسید .

- واي . چه هوائی . آتم خفه

میشه .

(مزگان) گفت :

- مگه میخواهی اینجا بخواهی . بدقة

هستیم و بعد میریم .

و آنکه از آغلامرضا برسید :

- آغلامرضا . چی شده ؟ چه اتفاقی

او درحالیکه داشت عقب کمربست

میگشت و روی میز ترازو و داخل کشوی

دخل و روی آبوه باکشها و روزنامهها

در تاریکی غلیظ دکان دست میکشید

گفت :

- من امروز تگران شماها بودم .

بیسم بجههای . کجا رفقین . چه اتفاقی

برآتون اتفاد .

آنها دنگاری نمیتوانند بفرمودند

نگاه کنند و بانگاه مشاوره و تبادل نظر

بعمل آورند . مزگان دست فته را گرفت

و قشد . (فته) برسید :

- آغلامرضا . مجبوریم باین سوال

تو جواب بدیم ؟

راننده اینیفورمه به آغلامرضا مراجمه

میکند یک جفت چکمه زرد و سیمده

توoman پول و یک نامه برای فته

میگارد در این نامه جمله همان مرد

موقع بنام نادر برای فته بول فرستاده

و از او دعوت کرد که ساعت شش

بعدازظهر باعهان سواری که انتظارش

را نیکشد بخانه او برود . فته چکمه

و بول را از آغلامرضا میگیرد .

فته تو نداره سیزرهوی است بنام

(نادر) درمی باید که او قصد فرار از

خانه را دارد . تحت تأثیر احساس

نوعدوستی و غیرت و جوانمردی

مشکلات این نوع فرارها را برای او

میشمارد . و درنتیجه (فته) از فرار

منصرف میگردد و بخانه (نادر) میرود .

(نادر) بخانه (حاجی میاشر) میرود

ولی حاجی بجای قدردانی او راهراه

تریاخانم و آقاحسین و مزگان به کلتری

میرد و بندزیدن بخترش نهان میکند .

افریپلیس نادر را موقد بازداشت میکند

و (فته) را بهینشکی قانونی میفرستد .

گواهی میرسد که (فته) کاملاً سالم

است . فردا همه پیازپرس نادر را بیگانه

میروند و اولی پیازپرس نادر را بیگانه

تشخص میدهد و مرخص میکند . اما

همین برخورد محبت و علاقهای بین

آنها اجاد مینماید . دو روز بعد فته

بارهم (فته) مرد بود . این وقته

شب ، بعد از آن ساعده و شناخته ، بور

از یک بصر فراموش ناشدنی که خاطره اش

همه عمر در زندگی او باقی خواهد ماند .

رفتن به دکان (آغلامرضا) با هر اغتشام

مصلحت نبود . او غالباً از رسان سیاه

و سفید میترسید و هر اینخدی را مقنه

نگاه کنند و بانگاه مشاوره و تبادل نظر

بعمل آورند . مزگان دست فته را گرفت

و قشد . (فته) برسید :

- آغلامرضا . نگاهی باو

خلاصه شماره های پیش :

(فته) دختر زیبای تووزد ماله

(حاجی میاشر) بعنای یاک عصیان شدید

روجی که لازمه سن و حیطه ناساعد

زندگی اوست بقصد فرار از خانه خارج

میشود . سوار یاک تاکسی میشود که به

گاراز برود و از آنجا رهیار آبدان

یا اصفهان بشود . راننده تاکسی که

جوان خوش مورت سیزرهوی است بنام

(نادر) درمی باید که او قصد فرار از

خانه را دارد . تحت تأثیر احساس

نوعدوستی و غیرت و جوانمردی

مشکلات این نوع فرارها را برای او

میشمارد . و درنتیجه (فته) از فرار

منصرف میگردد و بخانه (نادر) میرود .

(نادر) بخانه (حاجی میاشر) میرود

ولی حاجی بجای قدردانی او راهراه

تریاخانم و آقاحسین و مزگان به کلتری

میرد و بندزیدن بخترش نهان میکند .

افریپلیس نادر را موقد بازداشت میکند

و (فته) را بهینشکی قانونی میفرستد .

گواهی میرسد که (فته) کاملاً سالم

است . فردا همه پیازپرس نادر را بیگانه

میروند و اولی پیازپرس نادر را بیگانه

تشخص میدهد و مرخص میکند . اما

همین برخورد محبت و علاقهای بین

آنها اجاد مینماید . دو روز بعد فته

سوار یاک تاکسی میشود و نزد نادر

از یک بصر فراموش ناشدنی که خاطره اش

همه عمر در زندگی او باقی خواهد ماند .

رفتن به دکان (آغلامرضا) با هر اغتشام

مصلحت نبود . او غالباً از رسان سیاه

و سفید میترسید و هر اینخدی را مقنه

نگاه کنند و بانگاه مشاوره و تبادل نظر

بعمل آورند . مزگان دست فته را گرفت

و قشد . (فته) برسید :

- آغلامرضا . نگاهی باو



داستان دنباله دار
«نوشته پرنده»

پیش گفتی...

- البته . آخه و قی خیزی روین
سفرش تکردن نمیتونم توی دلم نیکردارم.
میکنم.

نالهای از گلوی فته خارج شد و
مزگان سوال کرد :

- چی فرمیدی ؟ چی گفتی ؟

- گفتم این دختر های بیجواره فرب
خوردند . گفتم که یک نامه و سیصد تومان
بول برای (فته) رسید که خیال کرد از
چاپ شماست . بعدم چون باشمادعو ش
گردید چه کسی ممکنه این نقش رو

کردند با (مزگان) رفت .

- خوب . بعد ...
- بعدی هیچی دیگه . بیجواره مثل
این بود که دنیارو ورداشتن چرخوند و
قایوزند توی سرش . وارفت . هل شدو
بدیوار بغازه تکیه داد . بخورده فکر
کرد که بهمده چه کسی ممکنه این نقش رو
کشیده باشه .

- فرمید ؟

- البته که فرمید . جوون باهوش و
زرتکیه . بصره ای زد و بهعنی دید
و رفت . ازاونه موقع تا حالا ازین خبر
ندارم ، اما میدونستم قبل از اینکه
بخوانم شماها پیداون منیه .

و با گفتن این جملات چکمه را
که لای روزنامه سته بود بپرون آوردو
بطرف(فته) دراز کرد و با لحنی دیگر
افرود :

- آخه این چکمه چه قابلی داشت که
شماها واسه خودتون اینهمه دردرس درست
کردین ؟

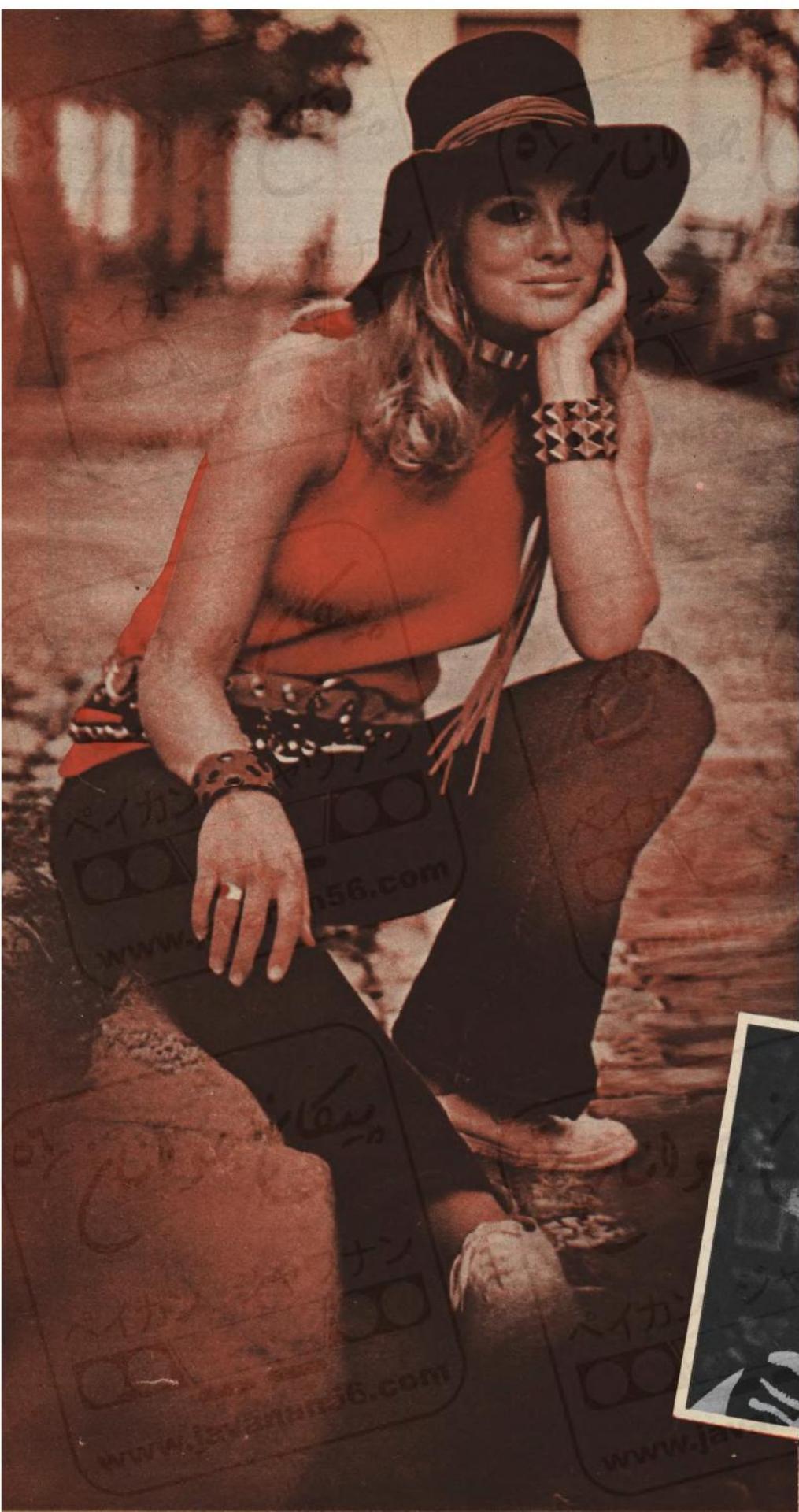
شاید میخواست بیزهای دیگری
بگوید ، اما مرگان مهاتش نداده گفت :

- کدوم دردرس ؟ ما دچار دردرس
نشدیم . رفیم خونه دوستمون مهمونی
حالام میریم خونه که بخوابیم .

(آغامره) که انتظار چین باش
خونرداهه و آرامی را نداشت بررسید :

- مگه شماها سوار اتومبیل اوون خانم

بچیه در صفحه ۷۳



نیازمندی به فضا

افراد مختلف هم بنا به شخصیت و طرز فکری که دارند (خواه غربی و خواه شرقی) فاصله مزبور را کم و زیاد میگذرنند مثلاً یک آدم بروز گرا یعنی اجتماعی و معاشرتر و ورزش‌دوست هنگام صحبت و معاشرت فاصله کمتری با دیگران میگیرد در حالی‌که یک درون گرا که اهل طالمه و نظر است خودبود فاصله را زیاد میگیرد.

بدینتیت بدیند فاصله بین دونفر هنگام صحبت میتواند عمر خیلی چیزها باشد، مثلاً یک مادر حاضر و قوی دخترش با پسرهای مختلف معاشرت میگذرد از فاصله بین آنها هنگام صحبت

بقیه در صفحه ۶۸

و غرب شهر نشینها را رنچ میدهد. فاصله و محل اختصاصی بین ما و دیگران تا اندازه‌ای مولود تربیت و فرهنگ است، آزمایش شناس داده که یک آمریکایی متوجه مذکور هنگامی که با یک آدم غیره صحبت میگردید، تا ۴۵ سانتیمتر با او فاصله میگیرد.

اگر آدم غیره‌ای که با او صحبت میگردید زن باشد این فاصله را تا ۹ سانتیمتر دیگر افزایش میدهد. در امر نکای جنوبی، در آسیا و در عالم مشرق زمین چنین نیست و آنها هنگام صحبت با افراد (حتی غیره) فاصله کمتری میگیرند و این فاصله طور متوسط در حدود ۲۵ سانتیمتر است.

جمعیت کره زمین این حین و این فضای روز بروز کمتر و کوچکتر میشود و این مسئله در کشورهای غربی و شرقی همای پرگر بخوبی نمایان است، زندگی ایرانیان نشینی بعلت کمود جا و محل در شهر افزایش میگیرد، آنها نیز اینها هم بپنهه خود روز بروز کوچکتر و محدودتر میشوند و در ترتیج بهار و زمستان کاشت میگیرند، باز و وزیر خود و دویین بجهه‌ها و تفرقی بزرگترها کوچکتر میشود و انسان روزی روز خود را محدودتر و مقیدتر مشاهده میگیرد، پنداری بحریم او تجاوز شده است و با این ترتیب عجیب نیست که مشاهده انسان و اقام بیماریهای عصی و عجیب

هر چه تمدن ماشینی جلوتر میرود و جمعیت افزایش میگیرد، جایزه ایش راحت کمتر میشود و هر چه جا کمتر میشود، آدمها عصبی‌تر و بیمارتر میگردند.

در زندگی روزانه، تمام انسانها، مانند حیوانات به جا و محل معین نیاز دارند، احتیاج دارند که تا حدودی اطرافشان باز باشد، هنگام صحبت کردن باز کسی اگر آن آدم ریانه پیا نزدیک کاشت خود ما ناراحت و عصبی میشود و عات آن مانع نیازمندی است و احتجاج داریم اطراف افغان‌حرمی باشد و کسی، به آن تجاوز نکند. این حریم فردی بود و اما هنگامی هم هم باخوانده خود را نزدیک میگیرند باز احتجاج داریم تا حدودی اطراف خانواده ما باز باشد، جا و مکان معینی داشته باشیم و کسی به حریم آن تجاوز نکند. متناسبه با پیشرفت تمدن و افزایش



متخصص زیبائی (زن روز) در خدمت خانها و دخترخانها خوشگل شدن راه داره!

نگاهدارد. رام دوم اینست که عمل جراحی پلاستیک پذیرد که من فکر میکنم کمی برایتان گران تمام شود.

● خانم زیبایی ب- کرمی که میگیرد مدت هشت ماه است مصرف میگیرد بهیج عنوان برای شما مفیدنیست و بهتر است از مصرف آن مرغوف رکنید و بسیار آن از یک کرم‌تنتیپی لایم استفاده کنید.

● کرمان - دوشیزه س- و - انتخاب نوع عطر بستگی دارد بملحقه خودشما و در نظر گرفتن اینکه آیا هر عطری بنوع پوستان مخصوص خود را یافته اگر دو عطری را که تابحال مصرف میگردید برایتان نسبت بوده چه راه میخواهید آنها رانفیردهید؟

● اصفهان - خانم ز- ا-

- انتخاب واژم آرایش و بهداشت بستگی دارد به نوع پوستان کمالتی من نسبتاً نامناسب نمیگیرم بسیار پوست شما از کدام دسته است. بهتر است با یک متخصص پوست از نزدیک شورت کرید و بعد لوازم آرایش و بهداشت خود را راهیه کنید. شواره (۱) آن بهترین است و با اطمینان حاطر میتوانید تمام لوازم مورد احتیاج خود را از این نوع تهیه کنید.
- جواب سوال دوستان را می- توانید در قسمت های بالا بیندا کنید.

● آبادان - خانم زهرا بیگدل - ا- استفاده از برایتان شرح مدهیم در منزل فراهم آورید. آشیزخانه کاشت برای تمام روز بسیار مناسب است، بخصوص اگر بخواهید آرایش کنید. اولاً دوام آرایش را بیشتر میگیرد. ثانیا از تغییر رنگ آن جلوگیری کرده و نمیگذارد کرم پودر پایپور، تمام مستقیم با افراد کارگری مرتب شود که تمام لوزه و موائل آن آن روی حساب کارگر فرار گیرد تا وقت کتابخانی خانه برای پرداختن و پیکار بردن آن تلف نشود. برای این کار شما آشیزخانه خود را بهر شکل و هر اندازه که هست به چهار قسم مجزا تقسیم کنید به قرار زیر:

● کرم خام - قسم تیهی و مخلوط کردن شده خام - قسم سطح طیخ - قسم شست و سویی ظروف و وسائل - قسم سروکردن و خوردن

با اجرای این دستورات میتوانید یک آشیزخانه کامل داشته باشید و حداکثر استفاده از آن را ببرید.

آشیزخانه در منزل ما باید راهی اینست خاصیت باشد، سهی از آشیزخانه از تمام مقاطع دیگر منزل باید بیشتر اهیت داد، زیرا آن آشیزخانه است که مانیرو و از رزی میگیریم و به زندگی خود ادامه میدهیم.

در خانه‌های مختلف بسیار دیده شده است که بوساطه غلط آشیزخانه، چنانکه باید و باید از آن استفاده نمی‌کنند، اسایهها و سائلی را که نباید بکار بگیرند بلهولی هم میچینند و مواد خام غذایی را نامناسب از آشیزخانه های بزرگ است که در آن غذاها صرف میگردند و اگر آشیزخانه شما کوچک است باز هم باید قسم کوچکی را به این امر اختصاص دهد، نه برای مصرف سروکردن بلکه برای چیدن و آماده کردن غذای پخته و بردن آن به اتاق دیگر.

● دوشیزه پری طاهر خانی -

نهایا راه چاره‌ایست که از کرسته‌ای

استفاده کنید که بدون اسفنج و نازک

باشد تا سینه هایتان را فرده و محکم

بگیرد و این روش بسیار خوب

از آب در نمایند.

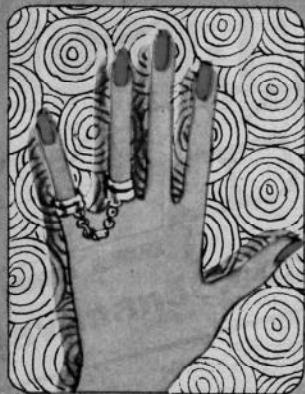
ما در اینجا با استفاده از نظر

کارشناسان، آنچه گفته شده درباره آشیزخانه

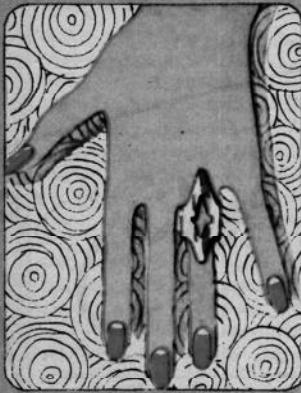
بقیه در صفحه ۷۸

بقیه در صفحه ۶۸

بقیه در صفحه



دستهای شما

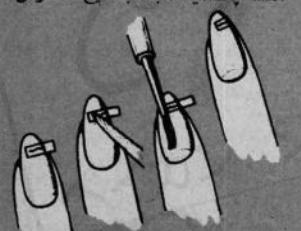


بعد با آب و صابون بشویند و خشک کنید و کرم بمالید.



۳- قبل از انجام دادن کارهای خانه از قبیل جاروب و گرد گیری جسته مقدار زیاد کرم روی دستها و ناخن هایتان بمالید.

۴- اگر یکی از ناخن های شما شکسته شده است اخراجی نیست که تمام آنها را کوتاه کنید. فقط کافی است که لام را کوتاه کنید. بعد با مایع مخصوص آهسته باشکنید.



اینکار آنرا بچسبانید، بدین ترتیب که یک تکه از کاغذ مخصوص که در داخل

میتوانند بیش از آنچه خودتان تصور میکنید بر زیبائی و جاذبه شما بیفزایند

لак زدن کاملاً دقت خواهد گردید. که رنگ ناخن ها صاف و یکدست شود. اگر مایع سفت کننده ناخن مصرف میکنید قبلاً از این مایع بیرنگ روی ناخن ها بزیند و چند دقیقه صبر کنید. توجه داشته باشید که به گوشت های اطراف ناخن نرسد.

۶- برای جلوه بیشتر لام و دوام

آن، میتوانید اتنا (پیر لام) بزنی،

بعد خود لام را بمالید.

لاتهای معمولی بدون صدف را دوسته باز بزیند

و لالهای صدفی را به تاجه ابار.

اتنا دست راست و آنگاه دست چه

زیر عمل کنید.

در زدن لام بر ترتیب

گوشتهای پور ناخن را بطرف بالا بیش بدهید.
۳- حالا چوب باریکی که بهتر

اطراف ناخن بمالید و باهمان چوب بینه نیز زیر ناخن ها را تغیر کنید و باز یعنی چوب گوشتهای اطراف ناخن را بطرف خارج شب دهید.

۴- گرفن گوشتهای اضافی، اکون زیر قیچی مخصوص گوشتهای اضافی ناخن را لام بزیند و توجه داشته باشد که فقط سلول های مرده را

بردارید زیر انجاور به سلول های زنده سیار دررنگ و منضمض عارض ناراحت

کننده خواهد بود. نکه مهم دیگر اتنک

برای گرفن گوشتهای اضافی تهمای باید

از قیچی مخصوص این کار استفاده

شود.

استفاده از تیغ یا ناخکنیر و یا قیچی های معمولی غالوه بر ناراهیهای موضعی سبب رشد بیشتر گوشتهای اضافی ناخن میشود.

پس از گرفتن گوشتهای اضافی یک ماساژ مجدد ناخن و تمام دست تامیج باکرم با لوسوون مخصوص ارم است.

این ماساژ علاوه بر ایجاد لطفتسب میشود که بریدگی های ناخنی از گرفن گوشتهای اضافی اطراف ناخن ایام بندید

و یکدست شود.

۵- اکون لام را بزیند.

با هم قسم های ناخن ماساژ بدهید.

باشد

۶- پس از سوهان کشیدن تاخنها

را با کرم مخصوص ماساژ بدهید. ماساژ

باید به صورت دایره هوار انجام گیرد

و همه قسم های ناخن ماساژ داده شود.

۷- برای ازیمان بردن تغییر رنگ

ناخن ها بهتر است یک لیموترش را

از وسط نصف کرده و ناخن ها را

چند دقیقه داخل لیموترش قرار دهید.

۸- برای ازیمان بردن غیر از آن

نهایت ناخن را با آب گرم

و صابون بشویند تا جربی آن گرفته

شود. بعد با استون وینه، روزویز

ناخن ها را باز کنید. پس از آن

به لام زدن بفراریزد. البته در موقع

دستها و ناخن های قشک و سالم و تیز میتوانند عامل موثری درزیانی و جاذبه راک خانم باشند. قبل از قرار گشتن مسال نو و شروع دیدار و بازدید های خانوادگی میتواند نیمساعات از وقت هشتگی خود را صرف هر ایقت از دستها و ناخن هایتان بگنید.



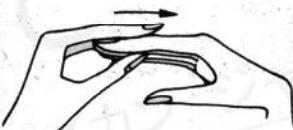
۱- بیش از مانیکور و سوهان کشیدن ابتدا ناخن ها را با پینه و سوهان بکشید، پس از سوهان ناخن شما از جنس کاغذی باشد و هنگام



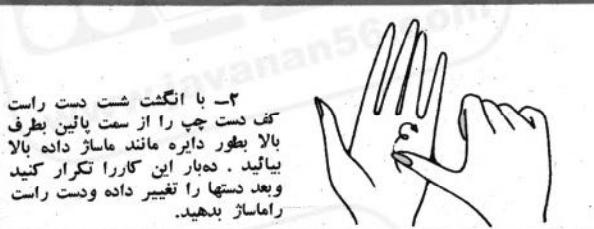
سوهان کشیدن توجه کنید که از پایین بطرف بالای ناخن سوهان بکشید و دستهایتان خشک باشد.

۲- پس از سوهان کشیدن تاخنها را با کرم مخصوص ماساژ بدهید. ماساژ باید به صورت دایره هوار انجام گیرد و همه قسم های ناخن ماساژ داده شود. محتوی مقداری صابون (کف صابون) قرار گیرد و بهینه حالت نگهدارید. پس با حوله یا مستمال کاغذی، ناخن ها را خوب خشک کنید و مرتب

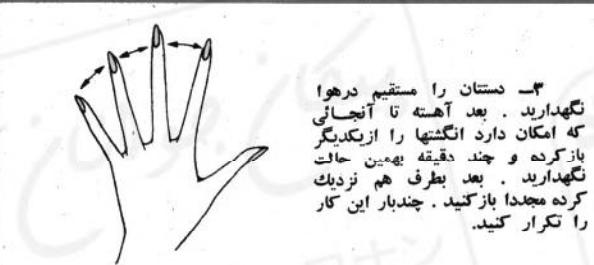
برای حفظ لفاف و ظرف دستها
میتوانید هر روز چند دقیقه در موضع
بیکاری و باهیگام نهادن تقویت یون
دستهایتان را ماساژ بدهید.



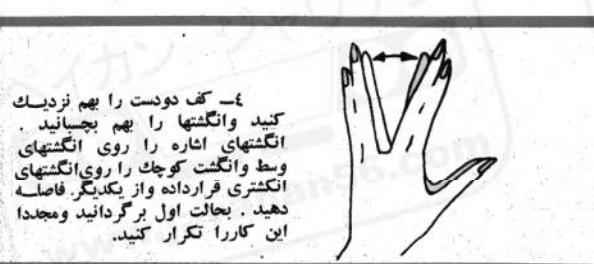
۱- کمی لوسویون یا گرم دستها
بمالید و بعد با یک دست دست دست دیگر را
ماساژ بدهید.
باشه اگلست دست راست پر تریب
انگشتهای دست چپ را تا روی دست
ماساژ داده و بعدبا دست چپ همین کار را
تکرار کنید.



۲- با اگلست شست دست راست
کف دست چپ را از سمت پایین بطرف
بالا بطور دائیره مانند ماساژ داده بالا
بیکاری . دهبار این کار را تکرار کنید
و بعد دستها را تغییر داده و دست راست
راماساژ بدهید.



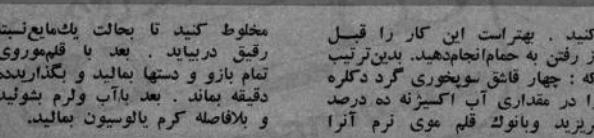
۳- دستان را مستقیم درهوا
نگهدازید . بعد آهنه تا آنچنانی
که امکان دارد انگشتها را از زنگیگر
بازگرد و چند دقیقه بهمین حالت
نگهدازید . بعد بطرف هم نزدیک
گرده مجدداً باز کنید . چندبار این کار
را تکرار کنید.



۴- کف دوست را بهم نزدیک
کنید و انگشتها را بهم بجسبانید .
انگشتهای اشاره را روی انگشتهای
وسط و اگلست کوچک را روی انگشتهای
انگشتی فراراده و از زنگیگر فاصله
نهید . بحالت اول برگردانید و مجدداً
این کار را تکرار کنید.



۵- همان پرتفال یا سیب و یاتوب
کوچک را روی میز یا زمین قرار داده
و با دوانگشت شست و اشاره از روی
زمین یامیز بردارید و بطرف بالا
بیاورید و مجدداً بجای خود فرار دهید .
این حرکت را چندبار تکرار کنید.



۶- مخلوط کنید تا بحالت یک مایع نسیع
رقیق دریابید . بعد با قلم موروی
 تمام بازو و دستها بمالید و بگذاریده
دقیقه بماند . بعد با آب و لرم بشویند
و بالا فاصله کرم بلوسویون بمالید .

هیشه بعد از هر شست دشو
دست و بازو هارا گرم بلوسویون بمالید .

۷- هر صبح یا شب بازو و
آرچ را با برس یا اسفنج نرمی
به قرم دایره مانند با آب گرم و صابون

جهه قرارداده بردارید و روی آن
کمی جسب مخصوص بمالید و روی
قسمت شکننده ناخن بجسبانید و با هر چیزی
که داخل جعبه اس روش کاغذ بگشید
تاصاف و یکنیست شود ، نوک کاغذ را
میتوانید بزیر ناخن برده و در آنجا
محکم کنید . لاقلائله روی ناخن لاذ
بیرنگ بزیند و بعد لاث اصلی را بکار
بریند .



۸- اگر عادت دارید با بودرهای
لباسوتی کار کنید از دستکشها ایستاده
حتما باید از دستکشها بدلائیکی اسقاطه
کنید . زیرا اکثر این بودرهای تولید
حساسیت و ناراحتی در بوسٹ می
کنند .

۹- معمولاً خانم هایی که محضانی
و ناراحت هستند هیشه کفیده هایشان
مرطوب است . برای رفع این مشکل
میتوانید صحبتها یا شهاده های سویخوری
و ناراحتی هستند هیشه کفیده هایشان

بشویند یا ماساژ دهید .
۱۰- در هنله هنلا یکبار حمام
روغن بادام یا روغن زیتون بگیرید .
بدنی ترتیب که دو ظرف کوچک را
بردارید و در آن مقداری روغن بادام
یا زیتون بریزید و آرنجها را در ظرف
روغن قرار گیرید . بعد از هدیه
بروون بیاورید و با یک تکه بارچه
نرم آنرا بالا کنید و با آب و صابون



سرمه را در یک لیتر آب گرم بریزید
و مدت بیچ دقیقه دستها را در این
 محلول قرار دهید .

۱۱- پرتوان قنسک . همیشه حافظ
کوچکی را در اینجا بطور مختصر شرح
میدهیم :



واسفنج آرنجها را بشویند و خشک
کنید و مقدار کمی گرم دست بمالید .
روغن را میتوانید بردارید و در
ظرفی تیز نگهدازی کنید و دففات
بعد از آن استفاده کنید .

۱۲- اگر دستهای شما قمزرنگ
است میتوانید با استفاده از دو ظرف
آب گرم سرد و قراردادن دستهایتان
بنویت در آب سرد و سیس در آب گرم
بعد ۵ دقیقه ، نتیجه شست بگیرید .
اما برای این کنید که حضنا باید مدت
یافزونده ش این کار را انجام دهید .

۱۳- اگر موی دستهایتان زید و
ساهنگ است ، میتوانید با استفاده از
گرد دکله و آب اکسیژن آنرا اینترنگ

حشکل کش



که مادر و پدر ماندیم . پدر مردی بود معناد و عصبانی . نزد پدر مادر ماندیم . پدر مردی بود معناد و عصبانی . سرانجام هم او و پسر از جرم محل فجایع بینند افتدند و من که در کلاس پنجم طبیعی مردود شده بودم نزد مادرم آمدم .

راجح به زمانی که نزد پدر مادرم زندگی میکردم هرچه بگوین کم گفتند ، زیرا اضافه بر اینکه او هیشه است بود گاهی از زور صفاتیت بد جان مادرم میافدو اورا نا آنچه که میتوانست کنک بیزد و وقوفی مادرم خسته شد و رفت دختری که برای کنک کارهای خانه ای آمدند بود مشوفه او شد و پدرم به تحریک او ما را کنک بیزد ، تا زمانیکه به زندان افتاد و ما ناچار نزد مادرمان آمدیم . در این زمان هم مادرم بخطاطر گشته هر روز میگرفت میزد و گلشته را باداری میکرد و مادرم را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بخطاطر این زندگی دختری هست دلمده و غمگین ، از هیچ چیز خوشحال نمیشوم بدحال هیچ کاری نتوانست بروم ، به گوچترین دلایل از جما میگردید و مادرمان را بخطاطر اینسته نزد آن زندگی تلح بود .

بود ازدواج کردم و در این مدت سه سال یک روز خوش نذیدنام ، زیرا مادرم با زنم نمیسازد و هشیه با او دعوا میکند و امکن او را به خانه مادرش ببرم چنانچه بیا میکند که چرا او را به خانه مادرش میبری ، هرچه نصیحتش میکنم فایدهای ندارد و اصرار میکنم که خانه اش را جاگاتم ،

در حالیکه من توائی اداره کردن دو خانه ای ندارم و هرچه نصیحتش کردم نتیجه ای نبخشید و او بدهی خواهد شد و زندگی مان تلح گردید ، هرچه نصیحتش کردم نتیجه ای نبخشید و او بدهی خواهد شد و زندگی مان تلح گردید ، هرچه نصیحتش کردم نتیجه ای نبخشید و طلاق را همانی ام کنید و بگویند چنتم ، آیا زنم را طلاق بدهم یا اینکه مادرم را بیرون کنم ؟

دانده ایم . بنایگفته سارین ، او مرد دارد ازین

ضمناً محظوظ او هم هنوز در دل من باقی است . ازین

گذشته ، این خانم سرعایه اش را در خانه من گذاشت

و رفته است و بمخواهم کوچکترین نامه ای در باره اش اتفاق داده باشم و هر دو از کرده خود بشمانت شده ام .

اینک سرگردان نمیگذرد و نمیدانم چنتم ، از همای میخواهم

را همانی ام کنید و بگویند چنتم ؟ ضمناً بدر و مادر

و دخواهیم در شهرستان دیگری زندگی میکنم و

میخواهم آنها را پیش خود بیارم و بخارج شان به

عهده من است . نمیدانم اگر با این خانم آشناشی کنم

زندگی ما خوب خواهد بود یا نه ؟ و با مادر و اقوام

من خواهد ساخت لا منظر جواب .

آ. ق. ی

جواب :

آقای دادو . حق باشماست . وظیفه شوره ایست که که توائی برش برسد . راهی که میتوانم بپیش

ایشان را بگذارم اینست که اولاً دعوا میکند و مارغمدهای

مادرمان را جایی تلقی نکنید و در دنیا اینکه از عوامل

که موجب تحریک و خشنگی شدن ایشان میشود ، برهیز کنید . مثلاً اگر میبینید مادرمان داشتن نمی

خواهد که شما خانه اش را به خانه بدرش ببرید ،

شما بجور بیستید گزارش جزئیات امور زندگی تان را بایهان بدمید و بفرش که ایشان سوال از نیم بیان

کرددند ، وظیفه با اجرایی از خانه بگیرد و در حقایق

درستی به سوال ایشان بدهید . بدین ترتیب شما

موقع خواهید دید جلو عوامل را که موجب تحریک

و احیاناً حادث ایشان بگیرد و این گرفتاری

که بدهی خواهد داشت نیز باید با این نکته توجه باشید

شما و خانه اش باید به این نکته توجه باشید

مادرمان را که میگذرد و مادرمان را که میگذرد

که اولاً چند تکه کاملاً تاریخی ایشان را داشت و

گرفت . انتهی دلیل ظاهری و در نهای حقوق شما

مگر قدرت است که میخواهید مادر و پدر و دخواهی

خودتان را به تهران بیاورید .

آشکار است که از لحاظ مادی به مضیقه خواهید

افتاد . زیرا در تهران مصاری زن . گی کم میباشد .

بویژه اگر زن تان به چه دلیل از شما طلاق

نمیتوانم بگیرم که خانه اش بدهی خواهد داشت

مادرتان خواهد ساخت یا نه ، ویلکن این را

به خوبی میدانم که این دفعه بیانه های بیشتری

که هر چهاری داده ایشان را معرفه میکند و در مقام

که قادر بستید اینها را معرفه کنید ، از شما میباید

توائیست که در پیشنهاد شما میکنم که زندگی

که ازدواج جدیدتان را فعلاً معوق بگذارید و دیگر

اینکه از اوردن افراد خانواده اش به تهران نیز

قاچان چند سال دیگر خودداری کنید ، و گزنه ایشان

زیادتر خواهد داشد و فریض اینکه در اداره و در کارخان

توفیق هایی بدهید اورید ، ازین خواهد داشت .

پس از اینکه چندسالی کار کردید و خانه و زندگی

مرتبی برای خودتان نهیمه کردید و در اداره و محل

کارخان زنی پیشتر هایی کردید آنوقت میتوانید

خیلی از نفع های ایشان خلق تان تنگ نمیشود که

میتوانید خواهید کرد .

مادرم با زنم نمیسازد

جوانی هست سه ساله ، تا کلاس پنجم

ایندانی درس خواندنم و دریکی از چهارخانه ها کار

میکنم ، سه سال قبل با دختری که مادرم پسندیده

آیا صحیح است دوباره آشناشی کنم

جوانی هست سه ساله . در یک موسسه ملی

مشغول کار هست ، چندی قبل غور ناشناس و با

رفت و آمد کوتاه با دختری ازدواج کرد ، درست

دو ماهه باهم خوش و خرم بودند و بعد از دو ماهه

نصلحت کردند که زندگی مان تلح گردید ، هرچه

نصلحت کردند که زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی زندگی مان تلح گردید و او بخوبی

او بخوبی

**خوابگردی - فرار از
خانه در خواب - فراموشی
و بیحافظتگی از عوارض
روانی است**

بیماری مسافران بی چمدان



دیگر به بستر بر می‌گردد که این ممکن است در طی این گردنش شبانه در مردم خطراتی هم قرار گیرد و اطراقیان باید مواضع این نکته باشند.

فرار نیز از جمله عالائم روانی هیسترنی ممکن است باشد، بدین معنی که بیمار هیسترنیکی تحت تلقین خیالات و نظری که در عالم خیالی می‌بیند، بدون داشتن هنری مشخص از خانه خود خارج شود و سربه بیابان نهد.

بیحافظتگی نیز در بیماران هیسترنی بسیار دیده شده است، بدین معنی که بیمار قسمی از خود را که زندگی با بطور کلی همه خواست و تجارت زندگی خود را از یاد میرد و من در بیان این مقاله شرح جنون شده است، چه گاه دیده می‌شود

که مثلاً در زنانها یا در میان این بیماران را در روتای «سفران بیرون چمدان» می‌نامند، زیرا گاه اتفاقی افتاد که درست مثل یک بچه نوزاد می‌شوند و همه معلومات خود را از دست می‌دهند.

اینکه بجاست نکاتی چند درباره روانشناسی افراد هیسترنی بیویسیم. نخستین مفت شخصیت این افراد اینست که بسیار تلقین پذیرند و چنانکه خواهیم دید، یکی از راههای مداوای این بیماری نیز لقین و خواب منعنه است.

نخستین ابتلاء این درست مثل موم است و هر شکای بخواهد یا خودشان پتواند و گاه نیز به صورت شخصیت واقی، واین می‌تواند به خودشان پکریند، به عنین دلیل است که بازیگران سینما و تئاتر تأثیرات هیسترنیکی نداشته باشند نمی‌توانند به سادگی نقش عوض کنند و آجنهان در قالب و در چند پرستاشها بروند که موجب تحسین و شگفتگی تماشاگران شود.

دومین صفت اشخاص هیسترنیکی اینست که بیوسته نقش بازی می‌کنند، قسمه می‌بردازند، دروغ می‌گویند و در نتیجه روابط خودشان را با دیگران بقیه در صفحه ۴۰

روانی دارد اینست که اگر چشم یا گوش

می‌شود که گوئی اشیاء را از زر و ابرها می‌بینند و همه پیزیز پرایش عجیب و ناماموس می‌گردد و احساس می‌کند که

گوئی نیست. وارد یک عالم خیالی می‌شود و جواب هاشی که می‌دهد، خیالی و تا مری بوی است. اعمال و کفارات آنچنانست که گوئی دارد خواب می‌بینند. انته در همان مطالعه را، متنها این دفعه نه به صورت حرکات، بلکه به صورت کلمات بیان کند.

گاه نیز پیش می‌آید که بیمار دچار حالات شیوه سکته می‌شود. بیمار مسلط‌ای از حمله می‌گوید که تاختش خوب نیست و بعد یکدغه نقش زمین می‌شود:

نبخش خفیف و کم هیسترنی. فشار خوش باشید می‌آید، ولیکن قلیش همچنان خوب کار می‌کند. این حمله چند دقیقه‌ای بیمار یک شخصیت خیالی به خود می‌دهد و تمام ماجرا را نیز به یاد برد و داشت.

علم دیگر جسمانی ممکن است این باید که بیمار دچار سکسک به عصمه پشتسرم یا حالت تهوع و خمیازه و یا گریه و خنده غیرعادی شود.

گاه نیز پیش می‌آید که بیمار درباره

حکایت شیوه سکته می‌شود. بیمار مسلط‌ای قبل از حمله می‌گوید که تاختش خوب نیست و بعد یکدغه نقش زمین می‌شود:

علل جسمانی بیاید کند و به احتلالی هیسترنی را کار گذاشته به حرخ آید و همان مطالعه را، متنها این دفعه نه به صورت حرکات، بلکه به صورت کلمات بیان کند.

گاه نیز پیش می‌آید که علت این بیماری آنست که رحم زن (کلمه هیسترنی از کلمه رحم مشتق شده است) از محل خود حرکت می‌کند و به قسمهای مختلف می‌رود و

Moghbarati اندام‌های مختلف بین ورم و کرم را حس نمی‌کند و یا اگر طرف راستش گرم یا سرد شده می‌گردید که به عهان شخصیت واقعی خود درمی‌آید

بدون اینکه بداند یا بتواند به یاد آورد چیزی بینیست که با دیدن مثلاً سوزن، یا طرز قفتر «قرود» که عتقد بود همه بیماری‌های روحی درگرفته است.

برچشم می‌گیرد، جور درمی‌آید، ولیکن بالاخره از جمله مهمترین علائم جسمی

این بیماری آنست که بیمار ممکن است موقتاً دچار کوکری یا گری و یا لالی شود. انته این علامت جسمانی چون شد

بیماران هیسترنیکی گاه برادر تلقین بخود به حالات مرضی دچار می‌شوند

اختلالات و انحرافهای جنسی در دسته‌ای از مبتلایان به هیسترنی وجود دارد

خلبانی که از شغلش وحشت داشت و به هیسترنی دچار شده بود:

«برقاد» که شاید بتوان اورا پدر اندی سال پیش کوشید برای بیماری‌ها خوب کار می‌کند. این حمله چند دقیقه‌ای بیماری‌ها با یک دید و استنباط علمی تکاه کند، در مرد بیماری هیسترنی غمیده داشت که علت این بیماری آنست که رحم زن (کلمه هیسترنی از کلمه رحم مشتق شده است) از محل خود حرکت می‌کند و به قسمهای مختلف می‌رود و

هرچند و به قسمهای مختلف می‌رود و موج تارهای اندام‌های مختلف بین می‌شود، و برای مداوای این بیماری به زنان مبتلا سفارش می‌گرد که ازدواج تا حدی کنند. انته این شیوه عالجه تا حدی با طرز قفتر «قرود» که عتقد بود همه بیماری‌های روحی از گرفتاری‌های جنسی سرچشمه می‌گیرد، جور درمی‌آید، ولیکن فرود عینده نداشت که با ازدواج می‌شود بیماری هیسترنی در عالجه کرد.

بیماری این علامت جسمانی چون شد

کهکشان پر از زن است ، فقط در
منظمه شمی ، ۲۰۰۰ زن گرد خورشید
میگردند.

←



حرمسرا در منظومه شمسی !!

نمیکند.

طوری که داشمندان حبس زده‌اند
منظمه شمسی متجاوزاً ۳۰۰۰ روز (پلاتویید)
با ستارگان کوچک وجود دارد و از میان
این همه ستاره تاکنون فقط در حدود
۲۰۰۰ تا پیش رصد و سایه شدند.
با پیش پنجه‌ها ، تازه فقط دوهزار تا شان
صاحب این شده‌اند و بنابراین برای علاقی
که آرزو دارند ستاره‌ای به مجموعشان
هدیه کنند ، هنوز خیلی شان باقی
است ، زیرا ۴۰۰۰ ستاره دست نخورده
و پس از دیگر هنوز در کهکشان پرسه
میزند و منتظر نامگذاریستند.
یکی از عکس‌گاران جوان اندوره
(ماکس ولف) کارل راین (موت) که
هنوز زندامن و دروان کهولت خود
راده‌هایلرگ میگذراند ، عمری رایای
تسلیک رصدخانه (کوئیکر اشتو) تبری
کرده ، و بقول خود آنقدر که بدیالای
مرش نگاه کرده به جلو پایش نگاه
نگرید است . وی که تاکنون دهه‌ستاره
کشف کرده ، حاتم بختی را بجای رساند
که در سال «۱۹۲۸» یعنی روز عروسی اش ،
بقیه در صفحه ۸۲

(ماکس ولف) منجم معروف
آلمانی یکی از آن‌هاست.

ماکس ولف ، روزنامه‌دیش ، باکت
سرپنهای به نامزدش (گیزلارکن) سیرد .
گیزلارکن دختر یک پروفسور سالیم‌قام بو ،
و با نامزدش دوازده سال تفاوت سی داشت ،
وقی سرپاک را گشود اینطور خواند :
«عزمیم ، این ستاره شما ۵۳۲ را که
خود در سال ۱۸۹۳ کشف کردیدم ، (گیزلار)
می‌گذارم و آن را به تو هدیه میکنم .
ستاره مزبور ، از زمان روز ، در
دبیای کهکشان به (گیزلار) معروف شد ،
و اکنون به هریک از نشانه‌های کهکشان
نگاه کنیم ، ستاره گیزلار را در مدار
خود خواهیم یافت . متناسبه گیزلار را با
جسم غیر سالم نمیتوانید ، زیرا جزو
کوچکترین ستاره هائی است که در
منظمه شمسی بدبور خورشید میگردند . این
ستاره‌ها را به علت کوچکی جه و بعد
آنچه موده‌های هم هستند که
بزمین بیاورند ، اما از شوکی
با دوربین های نحومی سیار قوی
میتوان رصد کرد ، زیرا حد متوجه قدر
آنها از ۱۵ تا ۷۶۸ کیلومتر مریع تجاوز

هدیه یک منجم عاشق به معشوقه :

عزیز م ،

من به تو دو ستاره هی بخشم

عروسوی شان بجای کادو ،
ستاره می‌بخشد

آیا میدانید در آسمان
بالای سرتان ستاره‌هایی
میدرخشد که بخار
عشق گیزلار ، اریکا ،
آماندا ، مارلن ، آستا ،
بتینا وغیره نامدارند ؟
★ ستاره‌شناسان روز



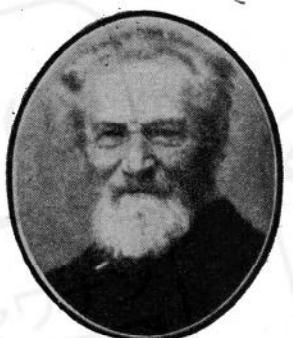
کارل راین موت ۷۸ ساله ، منجم
رصدخانه هایدلبرگ ، روز عروسی به زن
دوستاره بخشید . «کارل» از پس ستاره
کشف کرده و بخشیده ، به (کارل تیمید
دهنده) معروف شده است .



والتر باه (۱۹۶۰ - ۱۸۹۳) خواست
و «موشی» این خصوصی زنش را در قلمرو
کهکشان ابدی کند ، با مخالفت رئیشن
روبرو شد ، ولی بالاخره منظورش رایش
برد .



ماکس ولف (۱۹۳۲ - ۱۸۶۳) عاشق
(گیزلارکن) شد و روزنامه‌دی یکی از
ستاره‌هایش را برای او از آسمان بدزین
آورد . اوحتی سگهایش (پتر) و (س) روجیلد فروخت و ۱۰۰۰ مارک طلاپول
را با عنوان (پترنا) و (سینا) در کهکشان
گرفت .



شکنجه حسادت در کودک

حسادت در زندگی کودک‌مهمنتر از آنست که تصور می‌شود

بچه‌ها حتی از شنیدن داستان‌های مربوط به حسادت لذت می‌برند!

تنها رفتار سنجیده پدر و مادر است که کودک را از شکنجه حسادت نجات میدهد

فصل هفتم

حسادت در میان برادران، تاریخچه‌ای بسیار غمگین و غماگزیر دارد. بنابرایان تمام کتب مقدسه منتهی، نخشتن چانگکار تاریخ قابل بود که برادران هایل را بقتل رسانید. اگرچه این چنایت حسادت بود، حسادت میان هو برادر.

بازم میخواهیم که میتوان از یک مرگ مسلم یادست برادر خود میتوس Esau فرار کرد. هر قدر هم پدر و مادر حسادت می‌کنند و آنرا امری بسیار طبیعی نلقنند. از دست اول گریخت. اتفاقاً همین میان این حسادت در مورد فرزندان یعقوب متبار شد، بدین معنی که برادران یوسف و فرزند یعقوب نسبت به این میان را بیان در جاه اتفاق داشتند. مقدار چنین بود که کاروانی از راه بررس و برادران اورا به عنوان پرده، به سفران غریب شدند.

این روایات بمنجی درباره مشاهده اسas ایتالونه حسادتی که میگویند؟ با مطالعه کامل این روایات آشکار می‌شود که این میان این روایات علت بروز خشم و گینه حسادتی میزد آن بوده است که والدین با بزرگترها نسبت به یکی از نوزادی وارد خانه و زندگی او شده و طبعاً میزانی از محبت والدین را بخود اختصاص خواهد داد، با هیچ توضیحی میکند.

قایل هنگامی برادران هایل را کشت که مشاهده کرد خداوند از هدیه و قربانی او (هایل) بیشتر خود شده است اما هدیه قایل، در حقیقت خداوند هایل را بیشتر مورد توجه و لطف خود قرار داد.

یعقوب نسبت به برادر خود یعقوب از آن جهت حسادت و میزد که مشاهده ای بدنیا می‌شود، در زندگی کودک که میگذرد در خانواده ای بدنیا که با او زیست کنند. آثارش بحیرت افتاد و یا بخواهند سوال را برای بخورد با تابیغ نامطلوب آماده کنند.

وقتی نوزادی در خانواده ای بدنیا خانه تها و یکتارا بوده طبعاً یک بچاره بروز میکند. او آشکارا مشاهده ای بدنیا که از آن پس دیگر هسته نمایی خانواده نیست. برای کنار آمدن باین بچاره و رفع شکنجه حسادت، کودک نیازمند به کش ایست و این کش باید از جانب والدین باشد.

حسادت شدید برادران خوش واقع شد که برادر یعقوب او را بیش از برادران دیگر دوست می‌دانست و این محبت را علناً آشکار می‌ساخت. یعقوب در خانواده مقام ارجمندی به پدر قرار دهد.

بالاخره یوسف از آن نظر مورد حسادت شدید برادران خوش واقع شد که برادر یعقوب او را بیش از برادران دیگر دوست می‌دانست و این محبت را علناً آشکار می‌ساخت. یعقوب در خانواده مقام ارجمندی به پسر از خوش و استعداد خود لافمزید.

پدرش هرگز اضطراب لازم را در مورد وی نشان نمیداد و احیاناً اورا تدبیر نمیکرد.

بطور کلی بچها خیلی دوستدارند داستانهای از این قبیل در مورد حسادت،

(و غالباً غیر واقعی) خودداری کنند، جمله‌هایی نظری جملات زیر به صحبت می‌شوند و مناسب نیستند:

— «هوشگخان، من و پدر آقبر ترا دوست داریم و آقبر تو خوب‌هستی که ما تصمیم گرفتیم یاک بجهای عیشانل خودت بدنیا بایوریم! تو این بجه تازه را حتماً دوست خواهی داشت. اصل‌الحال کن این بجه، بجه خود تست! تو از داشتن چیز خواهی با برادری افتخار کنید که با او زیست کنی». بیان فوق نه ماده‌های است و نه قانع کننده. کودک شما بس از شنیدن آن فوراً دردش می‌گوید:

— اگر پدر و مادر راست راستی مرا دوست میداشتند، هرگز بهدیکری بدنیا نمی‌آورند، حتی من باندازه کافی خوب نیستم که آنها بیخواهند من را بایک دل و نوونه تازه عرض کنند».

برای کودک سیکنده، پارهای اوقات میگذر و خستگی میکند، پارهای اوقات میگذر بقیه در صفحه ۸۶

یک دختر ترکمن با لباس محلی در
کنار گارگاه فرش بافی

زن و خراف

زن بیوه در ترکمن صحرا
متعلق به خانواده شوهر
است و در ازای مسلفی
یا اخذ کالای گران قیمتی
بخانه شوهر دوم میرود.

عروس قرکمن تاحدود سی
سال از بستگان شوهرش رو
میگیرد

جادو جنبل در ترکمنها
راه ندارد، اما خرافات و
دوا و درمانهای محلی
بشدت رواج دارد

در بسیاری از دهات و
روستانشینهای ایران که
اکنون سپاهیان داشت و
بهداشت به برکت وجود
انقلاب سفید در آنها مشغول
مبارزمه با جهل و بیسواندی
هستند، عادات و آدابی
حکومت دارد که ناشی از
صده‌سال عقب‌ماندگی فکری
و غرقه بودن در خرافات و
نادانی است.

زیان آورترین نوع این
آداب و اعتقادات «خرافات»
بهداشتی و درمانی است که
ریشه‌های سنتی دارد و باید
شدیداً با آنها مبارزه کرد و
واهی بودن آنها را به اثبات
رساند و ذهن خانواده‌های
دهنشین را به بی‌اساس بودن
این آداب و عادات آشنا کرد.
مبارزه با خرافات در دهات



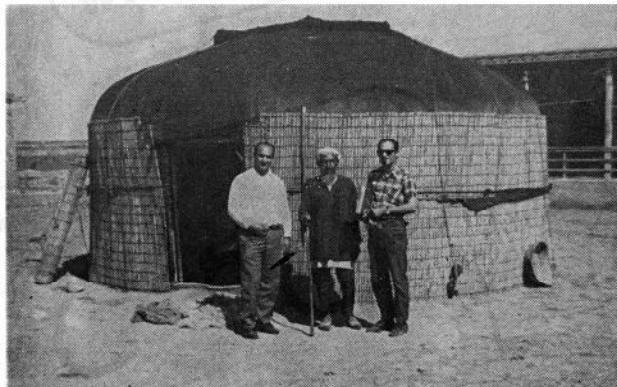
ت

رپر تاژی پیرامون عادات

و آداب و رسوم

زندگی در دهات ایران

ابه، محل سکونت خانواده ترکمن
که بطور مدنور ساخته میشود.



رسوم متدالو خود پایسندی داشته اند که گویی هرگز بارای جدائی از آنرا نداشته و ندارند. برخی از این عادات و آداب، مفید و بعضی مضر و دسته ای بی تفاوتند. اما چون هر یک، از جنبه مسائل مختلف قابل توجه و بررسی هستند، به ذکر نوونه هایی از آن می پردازیم:

فقط شیر مادر

زن ترکمن ۲ تا سمال به بجه خود شیر میدهد و هنوز دینه نشده که مادری در ترکمن صحراء طفل خوش را بعل مختلف که زائیده تیندن امروزیت از سیستان خود جدا کند و باو شیر خشک یا شیر گاو و گوسفند بددهد، زیرا عاطله و محبت مادری معنی واقعی و حقیقی در آنها وجود دارد و مردم این موهبت را از بد تولد بایان دنیا حساس پاک و آسمانی به فرزند خوش ارزانی، انتشار و فداکاری را در وجودش خلق میکنند. هر گاه مادری جهت تغذیه طفل خود شیر کافی، نداشته باشد، یکی از زنان ده، تقدیمه نوزاد را بعده میگیرد و تا حدود متدالو شیرخوارگی باو شیر میدهد.

غروس کشان

در شب عروسی به عروس و داداد کتاب دل گوسفند میدهنند. جالب اینکه کسی حق ندارد از این کتاب بخورد، زیرا ترکمن عقیده دارد که فقط قلب زن و شوهر است که برای هشیه بهم تقدار دو از همان شب اول عروسی بوسیله کتاب بقیه در صفحه

قاپوس را «ترکمن صحراء» نام گذاشته اند و ترکمن های اصیل با آداب و رسوم اولیه و دست نخورده، فقط در دهات و «ابه» های دور افتاده زندگی میکنند. در دهات منطقه مینو دشت گنبد قاپوس، زabilها، بلوجها و ترکمنها مستقر هستند که جملگی به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند.

هر یک از این طائفه ها و قبیله ها، از سرزمینهای اصلی، آداب و رسومی با خود آورده و با در هم آمیختن آن اجتماعی جالب و قابل بررسی بوجود آورده اند.

ترکمن ها در نواحی شمال ایران و اطراف شهرستان گرگان و گنبد بصورت طایفه و دسته - هایی، با آداب و رسوم سیار جالب زندگی میکنند و بیکانه در میان آنها راه ندارد، و بهمین علت است که هیچکس غیر از ترکمن نمیتواند در بین آنها زندگی کند، کمترین دخل و نصرافی در آداب و عادات و عقاید آنها نشده است.

ترکمن ها آنچنان به آداب و ادب خاص خود زندگی می گنند

سخیف و عقب افتاده که سپاهیان انقلاب باید از روی عقل و درایت و باروشهای متقاعد کننده با آنها مبارزه کنند و ذهن روستانشینان را به بی اساس بودن و مضر بودن آنها آشنا گردانند.

• • •
دهات ترکمن نشین اطراف گمیشان بندر شاه - پهلویان گرگان و نوار مرزی ایران و شوری و کناره دشت گنبد

ایران، خدمتی است برای اعماه سلامت روح و جسم کشاورزان و ایجاد سلامت زندگی در جامعه دهات که به افکار مثبت و سازنده نیاز دارد نه آداب و عادات منفی و مخرب.

سلسله رپر تاژه ائی که در چند شماره آینده تحت عنوان «زدن و خرافات» در خواهیم کرد نمونه ایست از اعتقادات



چهل طوطي

فرستنده سرگذشت: غلامحسين فربـ از مشهد نویسنده: شـيدـيز



نحوی از شاهزاد

نخورده‌اش ، باشش ، باهای گوشت
آلودش ؟ آخه چیش اونو گرفته ؟ خاک
برش چه بد سیسته ؟

این چکیده و صاره مطالعی بود که
از زبان تنها دوست که متناسب با تماذختران
کلاس دوستی داشت می‌شیم . او از زبان
آنها می‌شید و نزد من می‌آمد و بازگو
می‌کرد که چه شنیده و آنها چه گفتند .
بازهم من بی‌اعتنای بودم ، اما وقتی از محیط
مدرسه دور پیشتم خال بیسابقه‌ای می‌لایم .
مثل این بود که بای سبیر و کم طاقتی
انتظار دیدن (تُرُج) را داشتم . تمام
وجودم در نکاهم منتر که میگردید و من این
نگاه را دنبال نورج مفترستادم که جانی
اور ایستاده و منتظر بیایم . حالا دیدن
روزانه او برای من نوعی عادت سرسگرمی
داشته بود و از طرفی بی‌عیوب بود .
این حد مورد علاقه و توجه دختران را که
مدرسه معروف و پرگر است بخوبی‌الیدم
و دلم میخواست با تورج مفترستادم که جانی
او را ایستاده و منتظر بیایم . حالا دیدن
حروف بزن که بیشتر دل معدرا بوزانم .
من که نمیتوانستم نزد او بروم و
سر بحبست را بازگشم . تورج هم نمی‌باید .
فقط از دور تفہیم میکنم و چون همیشه
از مقابلش میگذشم یک کلمه حرف نمیزد .
عاقشانه نگاه میکرد . همان چند دختری که همیشه
گونی او نگاه بود . نگاه تعیین آزمیزی
که من زور بزور بیشتر تنه آن میشدم .

پی‌اضباب‌میکرم . بعدها فیلم او
چرا حرف نمیزد و چرا دمچه دینامیم
و نکاهم میکرد . او از سایر دختران شنیده
بود که من دختر فوق العاده سربراهی هست
و با هیچ پرسی حرف نمیزم . باوگفته
دو زدن محل ایستاده تو بتوانی با (برون) دوست شوی .
با او شرم بسته بودند که اگر موقوفشی (برون) را ده قدم با
خدوت از میر خانه‌اش بیکشانی شرط
را برده‌اند و تورج حیله‌گر برای اینکه در
من آن‌دادگی فراهم کند باین حیله متول
در دیده بود . نگرستن و حرف نزدن .
برای من عادت ایجاد کردن و شوک بدید
آوردن و تصادفاً این نشانه مزورانه با
موفقت روبرو شد و من بزودی همانطور
که او میخواست و منتظر بود از پای
در آمدم و آنچنان آمده شدم که وقتی
اولین جمله عاشقانه را گفت بدون ابراز
خونک و نتی بروش لبخند زدم . آخر
طاقة من طاق شده بود . انتظار جانم
را به لب رسانیده بود . میترسیدم او از
من خسته شود و دنبال دختر دیگری
برود . حیف میدانستم بسیار می‌سایند و
را از دست بدhem . پرسی که همه
دختران دیرستان ما با نظر داشتند و
از خدا میخواستند که او بعنوان دوست
دختر انتخابشان کند . آیا این احتمانه
نیست که چنین موقعيت درخشانی را
از دست بدhem ؟ نه . حیف است . راستی
حیف است و روی همین اندیشه غلط و
احمقانه و ابهانه بود که وقتی گفت :
— بیرون جون . خیلی دوستدارم .
سماهه دارم میمیرم .

میکردیم حرف میزند . او به فریدون
نظر داشت و دختر دیگری همایون را دوست
میخواهم در پایان ماجرا توضیح بدhem .

اگر هم اکنون بگویم که جه میخواهم نکنم
با اینکه میدیدم پریان زیاد بین توجه
دارند و نتای میگویند و اشاره می‌کند
و بدها میخواهم بروم و چه سرنوشی
انتظار را میکشد ماجرا برای شما غیر
قابل خواندن میشود و لطف و گیرانی
خودش را از دست میدهد .

من یک زن جوان بیست‌ساله هست
و در این سن وسال هنوز فرم و شکل دخترانه
که چه گفت و چه کرد . این زائیده
خودم بود و با نتیجه تربیت و محیط
خانوادگی هیچ نمیدانم . هرچه بود من
اینطور بودم .

وقتی یک گزئگ معلم ندانشیم دختران
دورهم جمع میشنند و راجع بدوستان
پس خود حرف میزند . شوکه
میگرد تابستان که نکبار در راه رفته بودند
با او آشنازد و دیگری میگفت من با اینکه
نامزد دارم به فلاں پسر قول ازدواج داده‌ام .

من بی‌آنکه دربیش آنها خالت کنم گوش
میدادم و این نیز خانه برای من جا به بود .
شایعی از نمی‌بریسیدن (برون) نموده
پس نداری ؟ و من شانه‌هارا بالامانداختم
و میگفتم نه . مگر لازم است هر دختری
دوست پس داشته باشد ؟ و آنها بمن
می‌بینندند . همان چند دختری که همیشه
در باره پریان حرف میزند . من از زبان
نیزه شاگردان کلاس چیزی نمینم و از

آنها حرکت خلافی نمینم و در
مدتی گذشت . او اوسط سال تحصیلی
بود که من متوجه خدم پس خوش‌بیس و
شیک‌بیس و سیار جالی مرد می‌گزیند .
هر روز صحیح که از خانه خارج میشیم
او سر گوجه ما استاده بود و ظهر که
از مدرسه به خانه میرفتم باز اورا میدیدم
که آنطرف خیابان ایستاده و روزانه‌ام می‌قابل
صورت گرفته است . چند روزی نسبت باز

لازم است که همراه من به سراس
عقب برگردید . سال هاروس‌صدوجهول و
نام دارد و معبود و طلوب نیمی و
دیرستان دخترانه محله خودمان تفصیل
میکردم . دختر سیار زیباتی بود و در
همان وضع که درین میخواهند و پدرم بهمه
میگفت که تا (برون) درش تمام نمود
اورا خواهر نخواهم داد و خاستگاران بیشماری
داشتم که با سماحت می‌امند و میرفتند
و عمر میخواستند . او اول برای من آمدند
ورفت خاستگاران بی‌تفاوت بود . نه

به کسی امیاز میدادم و نه از دیگری
بدم می‌آمد اصلاً اعانت و توجهی نداشتم و
فکر میکردم این وظیفه و حق بدرست است

که یکی را برای من بنام خواهر انتخاب

می‌نمیخواهم در شرایط خاصی هست که اجازه
میخواهم در پایان ماجرا توضیح بدhem .

اگر هم اکنون بگویم که جه میخواهم نکنم
و به کجا میخواهم بروم و چه سرنوشی
انتظار را میکشد ماجرا برای شما غیر
قابل خواندن میشود و لطف و گیرانی
خودش را از دست میدهد .

من یک زن جوان بیست‌ساله هست
و در این سن وسال هنوز فرم و شکل دخترانه
که چه گفت و چه کرد . این زائیده
خودم بود و با نتیجه تربیت و محیط
خانوادگی هیچ نمیدانم . هرچه بود من
اینطور بودم .

آنهم چه زنی ؟ یک زن بدکاره ، خود
فروش ... آه . میدانم . میدانم از خواندن
این دو کلمه آخر یکه خورده‌ام . شوکه
شده و برای اینکه بدایند مطمئناً اشتباه
نگرده‌اید آنرا دوباره مطالعه می‌کید .

نه . هیچ اشتباه نگرده‌اید . من بیکنزن
بدکاره هست و هم الان نیز این نامه
را از خانه‌های بی‌آنکه شما غیر
محل زندگی زنها مثل خود من است .

زنها که صحیح ساعت د از خواب بیدار
مشیوند . تاسیع پنج عداز ظهر بیکارند
واز پنج تا دیدمه‌های صحیح از مشتریان
شهوتران و عیاش و خوشگذران و در عین
حال گلیف و آلوهه بینه‌انی می‌گزیند و
بعاظر شاد تنه‌اشن آنها خود با بیانی

غم و اندوه میخندند و در حاليکه دلشان
غرق خون است قهقهه میزند و دست اشان
و بای کوبی میکنند . بله . من چنین زنی
هست . در چنین جیبطی زندگی میکنم
و معاشران من اینها هستند که گفتم عرف
کشیدند . همان چند دختری که همیشه
دریباره پریان حرف میزند . من از زبان
آنها حرکت خلافی نمینم و از

مدتی گذشت . او سرمه از دارند و در
عقب برگردید . سال هاروس‌صدوجهول و
نام دارد و معبود و طلوب نیمی و
دیرستان دخترانه محله خودمان تفصیل
میکردم . دختر سیار زیباتی بود و در
همان وضع که درین میخواهند و پدرم بهمه

میگفت که تا (برون) درش تمام نمود
اورا خواهر نخواهم داد و خاستگاران بیشماری
داشتم که با سماحت می‌امند و میرفتند
و عمر میخواستند . او اول برای من آمدند
ورفت خاستگاران بی‌تفاوت بود . نه

به کسی امیاز میدادم و نه از دیگری
بدم می‌آمد اصلاً اعانت و توجهی نداشتم و
فکر میکردم این وظیفه و حق بدرست است

که یکی را برای من بنام خواهر انتخاب

می‌نمیخواهم در شرایط خاصی هست که اجازه

میخواهم در پایان ماجرا توضیح بدhem .

که دختران درمورد پریان خانواده و یا

سیارانی که در کوچه با آنها برخورد

چرا بهار، فصل عشق و دلدادگی است؟

سکس از دیدگاه علم
نقل از مطبوعات فرانسه



★ تعداد آبستنی‌ها و تولیدها در چه ماهه‌هایی از سال بیشتر است؟
★ آیا فصل عشق‌بازی حیوانات بر حسب نوع و جنس آنها فرق می‌کند؟

میگویند بهار فصل عشق و دلدادگی است، و عشق‌های بهاری را لذت و صفائی دیگر است. آیا این سخن از اخترات شاعران است، یا پایه و اساس علمی هم دارد. مقاله تحقیقی زیر، بدین سوال جالب پاسخ میدهد.

بهار واقعی - دست کم برای انسانها میگردد. یک روز صبح وقی از بتریانین صفحه تقویم آغاز نمیشود. شکوفه کردن شیشه‌های بزرگ‌تران چون الماس مدرخت، درختان اگر مرد باشد، بی اختیار مغل جمله‌ها و قاریها چهچه میگردند و ترانه‌های آشنا را زیر لب زمزمه می‌کنند، و اگر زن باشد تازه در یک صبحگاه، در دل شما آغاز

خودرا دوباره می‌سازند، و انسانها نیز بهمین فکر می‌افتدند. بهار برای دختران و سرمان ازدواج است. تقریباً در میان تمام ملت‌های جهان، عادات ازدواج در فصل بهار بر اساس بیشتر از فضول دیگر است. در فرانسه، در هر فصل بهار ۱۳۱۰۴۱ ازدواج دیده میشود، و حال آنکه در رومانی تعداد ازدواج به ۶۵۰۱ میرسد.

حتی در افغانستان اساطیری بونان باستان هم می‌بینیم که خدایان و نیمه خدایان نیز جون آنسانها، در فصل بهار گرفوار و پویه عشق می‌شوند. در یونان باستان، فصل بهار، آغاز یک سلسله چن‌های شادمانه بود که در آنها عشق مورد ستایش قرار میگرفت، و تعادفی نیست که هیبی‌های امروزی نیز، ظیمه‌ترین مراسم خود را - در شاش صحیح و دوستی و گل - در فصل بهار بربا میدارند. در یونان باستان «بریتان» پسر آفرورودت «دیونیوس» (خدایان و نیمه خدایان افغانستان) یونان مظہر تجدید حیات در فصل بهار بود، و مردم به افتخار این خدایان زیین، مراسم شادمانه‌ای در همه شهرها بربا می‌داشتند که آنکارا جنبه سکسی داشت. یک روز تمام، دختر و پسر از

احسان می‌کنند که میخواهید عشقی را که در اعماق دل خود نسبت به زیبائی‌های طبیعت و زندگی احسان می‌کنید، با یک مرد تقسیم کنید. ولی، یک روز در زندگی شما بیش می‌باید که حس می‌کنیدستگین‌تر و در عین حال بیکثر از روزهای بیش هستید، و بی اختیار بزرگ اتفاقات را می‌گذارید و میگویند «بهاره آمد». همه میدانیم که در بهار، عماره حیات از ریشه گلهای درختان بالا می‌آید و جوانه غنچه هارا مستکافد و درختان و بیشه زارها را گلاران می‌کنند. اینرا هم میدانیم که برای پرنده‌گان، بهار، فصل عشق است، و در این فصل، لانه‌های پرنده‌گان از زمزمه‌های عاشقانه می‌لرزد. شاید این راز نتناخه سبب شده است که در فصل بهار، درخت ویرنده و انسان، در وحدتی معجزه و شاعرانه، با هم یکانه شوند، چونکه بهار برای انسانها نیز فصل عشق است، و در این فصل تقریباً همه ملت‌های جهان همراهی‌اند. یک افسانه فرانسوی میگویند: «آقای بهار، با آن لباس سیز و رنگین خود، جهان جذبای دارد که هیچ دختری را در برابر او او تاب مقاومت نیست!»





صریح‌ترین پیام عاشقانه دختران در فعل بیار است. شکی نیست که انسان امروز نیز، کمه در فعل بیار، در چوت‌وچوی هوای تمیز و آفتاب و نور، به صراحت بناه می‌برد، امید عشق در دل می‌پروراند، منتها انسان امروزی چندان خشن است که وقتی به دش و مزرعه می‌رسد، روش را روی باش میگذارد و می‌خوابد! اوهم مثل اجداد خودش در قریبها پیش، دعوت بیار را به سایش عشق لیک گفته، ولی حال و نیروی دعوی این چاپکانه‌تر را ندارد. پیش‌رفت تکنیک که سرعت را در اختیار بشر گذاشت، سبب شده است که انسان امروزی، خیلی دورتر از شهرها می‌رود، ولی همین سرعت، فرست و فراغت را از انسان امروزی، دزدیده است. بیدان وفادان ما، پای بیاده یا با اسب و قاطر، خود را به تزییک‌ترین مزه‌هه حومه شهر می‌رسانندن، و فرست آنرا داشتند که مدام روی کاجها و بلوطها، تصویر قلب تیر خورده را جاک کنند، ولی ما که درعرض چند ساعت خود را به کار در راه میرسانیم، عملای این فرست را از خود دروغ کردیم.

با اینهمه اگر دختران روم باستان، با دانایشیدن بر مزارع، بیار عشق‌آفرین را می‌ستونند، و آمادگی خود را برای قبول دعوت عشق اعلام می‌کنند، دختران امروز نیز شاید با گوشه‌گردن دامن‌ها، این راز را برب می‌آورند. در بیار، سبک و گوته اینها را بشاهد، یک نوع حالت آزادگی به دختران می‌بخشد، و آزادگی مقدمه آمادگی برای عشق است. (صادقاً همین حالا که این ططور را می‌نویسیم، برای چهارمین بار در عرض یکشب، صدای بوقمتد اتومبیل‌ها را که شانه‌دیک عروسی دیگر است، می‌شوند!)

یادگاری از اجداد غار نشین

جامدنشان نیز مثل روشناسان می‌گویند: «بیار فعل عشق‌ها و چنگ‌هاست، زیرا در این فعل است که آدمی بیشتر از هر موقع سال خود را سرشار از نیروی فعالیت و مردانگی می‌بیند»، و این نیرو اگر بیشتر اوقات در راه عشق بکار میرود، متاثرانه گاهی هم در راه چنگ مصرف می‌شود. بدینیت مساله ارتباط بیار باعقول و دلدادگی را از نظر علمی هم پیکاریم. نفوذ و تأثیر گوانگون فضول سال در بقیه درصفحه ۸۱

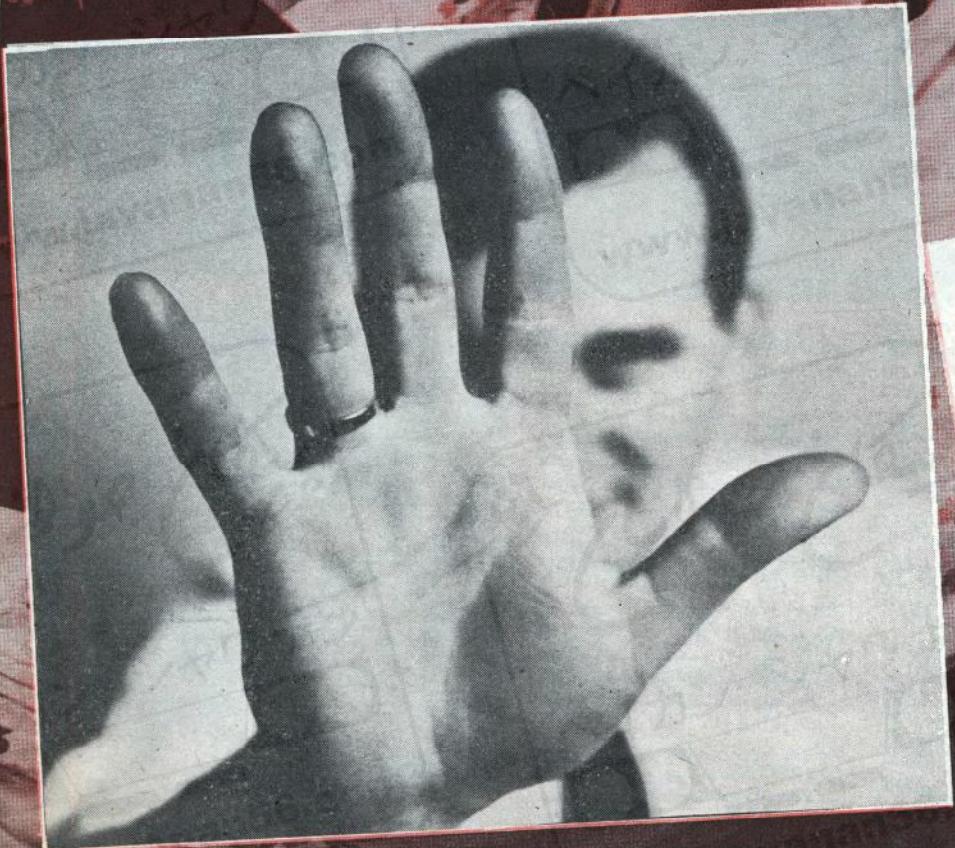
امروزهم مثل قرنها پیش، همزمان با جاری زمستان هم فعل افرایش تولد کودکان بود. شدن شیره گیاهی در شاخه درختان و بوته گلها، انسانها نیز احساس جدیدی را در جسم و جان خود کشف می‌کنند. زن و مرد شرشنیش، در زمانه ما در فعل بیار، عطش شدیدی برای بیوستن به آتشوش شهران و رتین طبیعت احساس می‌کنند. استفاده از تعطیلات آخرهفته برای گردش و پیاده‌نیک، یاک می‌سپار رایج شده است. مردم معمولاً می‌گویند: «به صراحت میریم تا نفس یکشیم!» و بر این‌همه هوای شهرا کم کم غیر قابل تنفس شده است. هزاران اتموبیلی که در اروپا - هردو درس می‌خواند، و برای این زن و شوهر های جوان، بیار فعل امتحانات است. آنها شهای بیار را که بدران و مادرانشان صرف مشق‌خوازی می‌گذرانند، می‌بینند و خرگوشها مستاختند. ماده بزها و خرگوشها می‌گذرانند، در روم یاکارا جنبه عاشقانه و جنسی داشت. مردان جوان تونیک‌های کوتاهی می‌بینندند و سوار بر اسب به دنبال هردو حیوان به افسراط در ههوتوانی مشهور بودند! و وقتی خرگوشها و ماده بزها را شکار می‌گردند، آنها را به این هدیه به دختران جوان می‌دادند. در این روزها، دختران جوان لباسهایی را رنگ‌های تند و شاد در می‌گردند، و اوایر خوانان در مزارع شخم شده، و آشکارا این امید را در دل دارند که سال دیگر در خانه شوهر و پیچ به بدل باشند. گرچه زدن سبزه‌ها که بطور خیلی روش، نشانه امید به‌گشودن گره بخت است،

صبح تا شب به صدای سازها می‌قصیدند و اوایر میخواندند، و آنگاه وقتی شفرا می‌رسید، دختران و پسران، جفت می‌شوندند، اما در زمانه ما گویا از تعداد «فرزنندان بیار» کاسته شده است، و بر تعداد «فرزنندان تاستان» - که البته نه ماه بعد به دنیا می‌آیند - افزوده شده است. استقبال تجدید حیات در فعل بیار میرفت. در روم یاکارا نیز مراسم مشاهیه برگزار می‌شود که آشکارا جنبه عاشقانه و جنسی داشت. مردان جوان تونیک‌های کوتاهی می‌بینندند و سوار بر اسب به دنبال هردو حیوان به افسراط در ههوتوانی مشهور بودند! و وقتی خرگوشها و ماده بزها را شکار می‌گردند، آنها را به این هدیه به دختران جوان می‌دادند. در این روزها، دختران جوان لباسهایی را رنگ‌های تند و شاد در می‌گردند، و اوایر خوانان در مزارع شخم شده، و آشکارا این امید را در دل دارند که سال دیگر در خانه شوهر و پیچ به بدل باشند. می‌ستوندند. چیز نیست کهنه ما بعد، بسیاری از دختران رم نیز احساس باروری می‌گردند و اگر بیار فعل دلدادگی بود،

از سیزده بدر تا کوتاه شدن
دامن‌ها
اما در هر حال، هنوز هم برای جوانان امروز، بیار فعل دلدادگی است.

بن بست!

لـ زنگنه



منوچهر مطیعی

پیدا شد شمارا میرستم تهران. نهاد که
ندارم . می بینید دوست و آشنا هم پیدا
نمی شده « نمیدانم چه شد که از سرک پرسیدم
آقایی شده ؟ او توضیح داد که « ماشین
ماخواب شد . راننده اش همراهه درستی
این قوهوه خانه خواییده . ناعمدان ماشین
درست گرفته و حرکت کردیم که زودتر
تهران پرسیدم و مادرم توی ماشین راحتتر
باشد . حالا اینجا ماندم و شما ملاحظه
میکنید که حال مادرم مسافت نیست ».
با آنها گفتم :

بینید سوار خوبید . من نهای هست
و اوتومبیل خالی است .

آنها بی اندیزه هوشحال شدند .
خودم با دخترک که نامش زیبایود کمک

کردم و بیرون راهه اتومبیل انقضای
دادم . مادر و دختر روی نشک غص نشستند
و جوان راست داشت . گفت : « کسی که
رقیب دختر خودش را (زیبا) و برادرش
را (فرخ) معرفی کرد و گفت « سه فری
برای دیدن دلی خود بتمال رفته بودیم .
مادرم ساقه بیماری داشت ، اما پنهان
خط ناک نداشت . دوسته راهه خواهد
نشد و ناگزیر شدیم او راهه تهران باز
گردانیم » پرسیدم بیماری او چیست گفت
سک کیه صفا دارد و باید جراحی
شود . صحت ادامه یافت وین دکتر جراح
متخصص را معرفی کرد زیبا گفت « ما او
راننده اش جراح بردهایم ، اما جون گران
میگرفت منصرف شدیم » باو گفتمن « من با
دتر دوت هست ، تردد زد من بینید
شمارا معرفی و وازو خواهش میکنم لطف
نمیگیرم . باشید زیاد نمیگیرد .
که خودت شدیم از اینجا مادرم حاشی
تهران شدم .

سیار ساعت بعد بهان
رسیدم و من آنها مقابل هتلشان در گردی
از خیابان های چهارراه استادگاه نیروی
هوایی پیاده کردم . موقع خدا ناخطر
کارت و فریم را به (زیبا) دادم اما طیavian
نمیگردید . سه چهار ساعت بعد بهان
رسیدم و همین عرض کردند . وقی من حركت
کرد مامور خودش را املاع دادند که جاده
لغزند و سرحد . خودم را به شال و راوند
پسر از روسایان دادند به کارها عازم
تهران شدم .

بر ف سگنی باریم و دوروز قیل
بعادت آهنه و محاطه نمودم . بانی
گردند بیک قوهوه خانه رسید . سرمهد میگردید .
فکر داشتم بترات باش مسکن یا باید
استakan چای داغ بخوردم که بقیه راه از ام
پاشم . چلو یاک قوهوه خانه توفی کردم و
وارد شدم . های داخل سالن گرم بود و
بیو غذا بشامیم رسید و از روی زانه آشیز خانه
دوش کلاب وارد شدم . بیش تکی از میرها
کرد .

او دختر فوق العاده زیانی نبود که
بینید یک دل نه صدیل به نگاه اول
شفتها شود . زیانی متوجه داشت ، اما
وقایع خوش اندام بود و همان اندیشه ای
را داشت که من نمی‌شنیدم . چه از نظر
بلندی قد و چه از جهت سیمه و ساق و کمر .
خلاصه نظر مرا جلب کرد و بود . اما باور

نمیگردید . فردا صبح به گاراز رفتم اما او را
از پادرده بودم . بخار غیبت سه چهار

لطفاً ورق بزندید

همان موسه را باشدگاه اتوبوس و چهار
دستگاه سواری ازهان شخص خربید .
راست بگویم در عالمه بیع شرط آنچه
بردم ، یعنی بیز مرد خود خواه و احتمالی
را که یکروز بین اهات گردیده باری میگردید .
درآوردن وخت نکت دادم و به زانو
اگلنم .

جند سال از بهترین سالهای زندگی
من برای تحصیل بول و ترتوت صرف شده
بود . حالا بول داشتم ، ترتوت بودم اما
بهارچواییم از رست رفته و نرمیزی میگردید .
دوست داشتم همه عمر بخدمت ام .
سرنوشت چیز دیگری رقم زده خدا چیز
دیگری خواسته بود .

گفتم که آنسال هواخیلی رسید بود .
تهران همه را نقل کردم که بداند
درست میگردید و گرامی تابستان را از تهران نمیگردید .
توانستم . من از غمال ، باز طرق جاده
هر از عالم تهران بودم . یکی از اتوبوسها
من که سافر زده به مشهد میرفت در امل
دچار حادثه شده بود . بنم یعنی اطلاع
دادند که خودت برای سان و راننده را از
گرفواری بجات نمیگردید .

سرنوشت راننده گاتم هست .

بیهمن علت آنها

با علاقه بزرگ از دار میگند و ترا را

جان میگویند . خودم را به شال و راوند

پسر از روسایان دادن به کارها عازم

تهران شدم .

نیز جاده راسته بودند .

وقی من حركت

کرد مامور خودش را املاع دادند که جاده

لغزند و سرحد .

است .

کامل پیش رفت .

من عطاون معمول ونا

بعادت آهنه و

محاطه نمودم .

بانی

گردند بیک قوهوه خانه رسید .

سرمهد میگردید .

فکر داشتم بترات باش مسکن یا

باید اینجا میگردید .

که خودت شدیم از اینجا مادرم

در صحن میگردید .

چشم بخوبیم که باور نکردی جلوگیری کرد .

بعد که فهمید جاده از خدترش خواستگاری

میگردید .

بخاطر هیچ و بوج دست باین جنایت برگزید ؟

- تمام این چیزها را خود منم میدانم. من همانقدر قابل سرزنش هستم که زیبا است. هردو نفر بیک آذاره مسئول و مقصروم، اما او میتوانست بیک زن خوب و یک مادر شایسته باشد که نشد. زود فضایت تکنید و سرسی به موضوع نگردید. شما حساب مراغم بکنید که صاحب هیچ چیز نبود. مرد از نگاهی بکنید که این فضایت نبود. مرد از نگاهی بکنید که بیک هم باشد و قوی فضایت نبود. هر مردی امیر و فرامانده خانه خوش است، اما من .. ارزش من در خانه از یک نوکر کمتر بود. حق نداشتم در هیچ مورد اظهار نظر کنم چون نمیکنند. شور غافل شد. در کتاب نخوانده بودم و دستورهای دکتر فلان را نمیدانم. بیک فضایت لباس پجه کم است، جواب میداد فضایل نکن. توکه نمیفهمی. توکه سواد نداری چرا اظهار نظر میکنی؟ آش میکرم. بیک اضافه نمیقدر سواد ندارم، اما انسان که سمت شور طبعی و عربیزی که دارد. وقتی هوا کم است، میفهمی بجه در لباس زیاد کلافه شده و عرق میریزد و وقتی هوا سرد میشود در کتاب میکنم که از سرما میزد. این چیزی است که با چشم هم قابل تشخیص است لزومی ندارد انسان در کتاب بخواهد تا بپنهاند. در همانها بین چشم فقره هریقت ناگیربر بودم تا آخر شب ساكت باشم و حرف نزدیم. تا دهن بیکشودم که مثلاً راجع به فلان بر نامه تلویزیون اظهار غصه دکم در کتاب وفاخت و در حضور همه همانها که بنام احترام میگذاشتند میگفت « تو حرف نزدیم. ساكت باش ... ». حالاً حساب کنید در آن معن براي من چه باقی میماند ؟ چه مشتمل آنچه رنجی تحمل میکرم. همیشه زن لیسانیه و مرد سواد. این بیک فاعله است. ازدواج نیست. یات کار احتمانه زن آنقدرها بغيرور نیست که نتواند خفارت کنم سوادی راتحمل کند، ولی مرد میتواند. مرد بهر حال مرد است.

باز حرف اورا بريدم و با شمات

گفت:

- اي آقای فيروز . اين مسائل کوچک و قابل گذشت هستند. شما بدگردید بخاطر مشکلی که میشد با صرف کمی وقت آنرا از یکان برداشت خانه و آشیانه خود را بهم زدی و بجهها را با مادر کردید.

عرض نکردم زود فضایت میکنید

و آسان از مسائل میگذرد ؟ شما خودتان را

تکرور ، یکساعت جای من بگذارید بعد

فضایت تکید و حکم بینید. آقا کم-

سوادی به روابط زانوئی به ربط دارد ؟

او به گناه نداشتن سواد زانوئی از من دوری میگردید. مرد را بست خود راه نمیدارد. به

دیده تعقیر بین میگذرست. حتی مرد

نیدانست. حتی بان گناه در مرد و

مرد اذکی من تردید داشت و من میدیدم.

حس میکردم لعن میکردم که از همچوایی

من پرهیزدارد. لذت نمیرید مهل است این

را براي خود حفارت و پست تلقی میکرد.

مانند زن مشخصی که به اجاره با یک دزد

يا راهن، يا یک آپ هوپی بستر

شود خودش را نمی بیند. بخشش.

بالاخره حوصله ام سرفت. خسته شدم. دینم

دار بیجانی از نگانی مرد میرسم که کم کم

خودم هم در مردانگی و در آدمیت خود

بقيه درصفحه ۷۹

من چهاری بهرار زیبا یافت میشد. فکر کردم وبالآخره تصمیم خود را گرفتم و آن شب شخساری خواستگاری نزد پسرش رفته . آنها باز هم باور نمیکردند که من چند هستم و شوخی نمیکنم . اعتراض میکنم که من مردوفعالهادهای نیستم ، اما میکنم که این انتیازاتم نیز نمیتوانش. جوان بودم، پول داشتم ، خانه و تمویل و موقیت اجتماعی داشتم . ازدواج نکرده بودم . ساقههای دنداشتم. ععادن نبودم . همانها برای یک داده انتیازاتی محظوظ میشوند. آقای فيروز دران موضع آهی کشید و ساکت شد . ازدواج بود .

سخوب . ازدواج کردید . من برسید :

بله . ازدواج کردید، بیان شرط که

(زیبا) بوده در نزد پسر نداشتم . من با

کارگردان زن سخت مخالفن بخصوص وقای

که مرد در آمد کافی داشته باشد و بتواند

پدتهاشی چرخ زندگی را تجویز خاند.

سپس چه مسانی اختلاف داشتند و

چرا متارک کردید ؟

بن سوزانیانند ندارم. بعلاوه مرد کار

و عمل هست . گفتم که تمام جوانی من در راه تحصیل تروت گذاشت . وقتی براي تحصیل علم نداشت . بجه که بدرست

تذکر داشت درس بیوان و مرادیات کارخانه

بی ریخت بود . بعاز گشت نکمال داشت

شده براي همیشگی که بزرگ

شندگیگر فست و حافظه و استعدادی براي

من نمایند بود که بدبانی داشت بروم . در

نتیجه همیشگی که بی بیست (زیبا) هم

نمیگردید و بسندیده بود . من راهنم انطور

که بودم میخانست و میخواست اگر جوان

بود ازدواج نمیکرد . تکی دوشه به

خوبی و خوش گذاشت ، بعد اخلاق آغاز

گردید . کم میدیدم (زیبا) مر اتحمیر

میکند . سوادن بیرون بخوشی میگردید .

و قیچی را که بیباشت بحروف زدن با من

سیری شود صرف مطالعه میکرد . همیشه

رسش در مجله و روزنامه بود . در همانها

دعوت ها و شعارها توی من هم میرفت .

حفلات را اصلاح میکرد و اواجهه نمیگردید . کم میدیدم (زیبا) مر اتحمیر

میکند . شرکت میگردید . این شرک مانند

معنی وروجی است . احترام مردم زن هم

هست وزن از شخصیت شوهرش بهم میرید .

مرد بی خصوصی براي همیشگی میگردید . سرافکنگی ایجادگر میکند . تعجب میکنم او باقی نمیگذشت از آنها ازدواج باهم

باشیم .

حرف فیروزان را ببرید و گفتم :

بسیم . خودم زن ترا میگیرم .

او اول زیاده میت نمیداد ، زیرا

گرگ زیاده بخار شد . پس آمد و بی اخبار

تقو مر مسخره میگنی ؟ تو بن عطنه

میزیم . دیدم وضع بد شد و بن با یک شوخي

احمقانه که شاید توجه تائیر التک بود

او را رنجانیده ام . براي جران عمل

احمقانه خود دست بکار . همچنانتری زدم و

گفتم :

چرا گرگه میگنی ؟ من جدی گفتم .

من شوخي نکرد . میخواهم با ازدواج

کنم .

اما او باز هم باور نکرد و گریست

و ژست قدرت و سهیه روزه سراغ

من نیامد . لقون . دران چند روز خلی فکر

گردید . من که نمیتوانست همه عمر مجرد بیام . بیس

چه زیبیتر از (زیبا) را . او تحصیل کرده

و با شخصیت و ممتاز بود . او لیسانسی بود

و دریگردی از دیگران خود را نمیگردید .

بن چه کنم ؟

میترس دکتر بایگام خالی بما

تخفیف ندهد . اگر لطف میکردید و

حرف را ببرید و چون خودم بدم

نمیآید که ساختی رادر کنار زیبا بگذرانم

پذیرفتم . قبول کردم که باو بعلت کن

برووم . لزومنی نداشت بیمار را با خود

عکسهاش را بدم و قار گذاشت کرده و

همان روز ساعت چهار و نیم با خانه آنها

مرا جاهش کنم و (زیبا) را بخود بردام

یک داده انتیازاتی محظوظ میشوند .

آقای فیروز دران موقع آهی کشید

و بعده دکتر بدم . باگریم خشکو

نداشت .

که از این همه آنده باشند کاردار .

باید این همه مال خودشانست ؟

چو با دادم :

اینجا که سهیه راستگاه بیشتر

بیست . بقیه مسافر بدهند .

بالخطاب بین تکریت و پس از مکت

کوتهای گفت :

شخوص بحال خانمان . هیچوقت

مثل ما در جاده نمیماند . او هر وقت اراده

کند بپرین اتوبوسهای ایجادیارش قرار

میگردد .

خندیدم و گفت :

امامن هر گز اتوبوس در اخبار او

نمیگذارم .

او! چرا ؟

برای اینکه من از داده ازدواج نکرد

اصلاح زن ندارم .

میگردد .

و بعده در مقابله با مرد بجه بود .

اینطور ضعف شان میگندند لا نمیدانم .

شیدام که همه دختران عاقق میگردند

که حتی صدیق دگر گون شده .

دختراها در مقابله با مرد روبرو شوند و

اینطور ضعف شان میگندند لا نمیدانم .

آنها تکه های خیزش میگردند .

دیدم نمیگردند و پیردخت میشوند

در خانه بزرگ همیشگی داشتند .

دیدم نمیگردند و پیردخت میشوند

در خانه بزرگ همیشگی داشتند .

کاری ندارم . آن روز من درباره

زیبا زیاده حرف زدم و نشانی اش را به

مراجعه آنها لقون و سفارش میکنم .

در حالیکه به کارت ویزیت من آدرسی

که روی آن نوته شده بود میگردست بالعن

خاصی که ناز دخترانه داشت گفت :

- فکر خود را میگردم .

خوب .

مدد هر کی هر کی !

از : کامبیز - درم بخشن



مدل پردهای



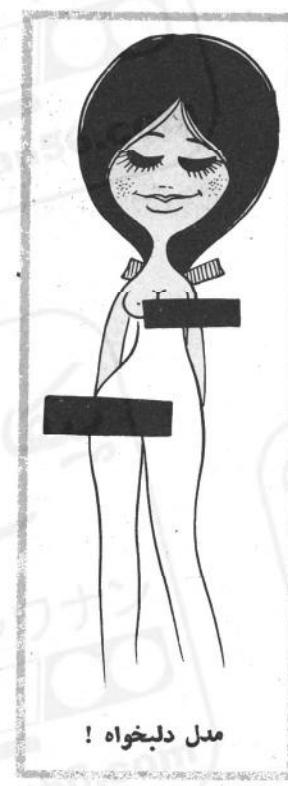
مدل گنسرو !



مدل T.V.



مدل عکس دار برای زنان
حامله !



مدل دلخواه !



مدل رمانسیک !

مدسازان اعلام کردند
۱۹۷۱ سال مدهای
دلخواه است هر کس
هر چه دش خواست
می تواند آزادانه
پیشد !

از-فیلیپ آنونسی و پاتریک پستوت
ترجمه و تنظیم از- منوچهر کی مرام

شیطان!

ناخالصی اش روح و احساس را فاسد میکند. دیگر کمتر خودم هستم. کاوشاهای وحشت آور و هراسان کننده لحظه‌ای آرام نمیکنند. مسخ شده و بی تفاوت در کوچه‌هار آزاده‌ام، حال آدمهای هیبت‌نیرم نه را پیدا کرده‌ام. هوا مه گرفته و تاریک است. بوی تند بنزن فضای اشاع کرده. آدمها بینم تنه هیزند. گاری به کارشان ندارم، اما آنها اغلب اعضاً ارض میکنند. خندمار است. عصبانی میشوند که چرا به من تنه زده‌اند. بسته‌ای را که میریل برایم آورده بود در سیاه کمر بخشم. ناخالصی از هیبته. از «نشله» و «سفر»‌های شرمن خبری ندارم. نوری برروج تاریک تایید. فقط توائsmith حركت کنم. راه بیضم و خودم را به نزدیکترین کافه محله عرب‌نشین رسانم تا میرسل بسته‌دیگری برایم بیاورد و عنین این دور تسلل باطل و بیهوده را دنبال کنم. راه‌دهولانی شده. نهیاس مساقتها را گم کرده‌ام. یا عنده کندی پیش میروم یا زمین از زیر یا یام میگرد و دورتر میرود.

فاتحی روی بازویم حس میکنم. فشار یک دست. برگردام بیزی را می‌بینم که بازوم را گرفته، چرا؟ بمن آورخنه تا قدم های تانوشه را راحت تریش بگذارد، یا مرآ کمک میکند که استوارتر قیم بردارم؟ قیافه مهربان و پر طوفی دارد. این زن کیست؟ میتواند مادرم باشد. اما چرا حالا، با این حال خرابی که دارد، در لحظه‌ای که کمترین فاصله بین من و هرگ چیزی ایجاد شده سر ائمه آورده. نیخواهم هوا در این حال بییند. نیخواهم برایم دلسویی کنم. فاسدراهش چیه؟ با خشونت بازوم را از دستش بیرون میکنم. چیزی میگوید که نیشنوم، نیخواهم بشنوم. من الان فقط بیکار آزو و دارم. یک چیز بیخواهم. یک سه گز «خراسن». یک «ز» قوی، آقطر قوی که وقتی یکجا تماش را در سیاهگر میریزم «سفرم» را آغاز کم. آخرین «سفری» که بیرونم را با ابدت محکم کنم. هرچه باشد، هرگ چی با یک ترقی پیش از حد، پیتر از مرگ تدریجی با رنج کمود است.

خواندید: میریل و پاسکال، بودخت فرانسوی متولد، در مارسی بزندان میافتند. میریل با کاپریل هم اتاق شده به هدیه‌گیر انس میگردند. پاسکال دفتر خاطراتش را مینویسد. او شرح داده چگونه همراه دوستش مارین به استانبول آمد. متولد به تزریق تریاک و بعد هروئین شده. برای رسیدن به هند عازم تهران میشوند. در تهران دستگیر و پیش‌تری شده مخالفه میکنند. بداز مرخص شدن از بیمارستان پلاقالسه تزریق را شروع کرده از ایران میگیرندند. به مارسی برمیگردند. در مارسی با فروشندگان هروئین همکاری کرده استگیر و زندانی میشوند. بداز آزادی از زندان مجدد شروع به تزریق میکنند. پلیس بعلت مرگ سه جوان در اثر تزریق مبارزه مخفی را با معتادان و قاچاق‌فروزان آغاز میکند. میریل و پاسکال که فراموش کردن هروئین برایشان مشکل شده تضمیم یه معالجه میگیرند ولی بیمارستان‌ها بر ازمعتدان است و آنها را پستی نمیکنند.

مقالات روایت از پاسکال مارسی ۱۹۶۹ اکتبر ۸

هو غمزده و خاگستری رنگ شده، شاید هم چشم‌های من اینطور می‌بینند. به آنجه که احسان میکنم، می‌بینم و می‌شنویم اطمینان ندارم. نمیدانم ادرائیمن را تایید تصورات بوج ذهن خودم است یا واقعیت‌های خارج از وجود را حس میکنم. حواس پنجگانه‌ام را به دست «گرد» سفیدی که به زحمت فراهم میشود و در خونم میریزم سردهام. گردی کشیده هر روزناخالص‌تر و بی‌اثرتر میشود و به میران



که تو ادوست دارد

قسمت بیست و نهم

— پاسکال ، خبر مهی دارم . بیک نویسنده ، روزنامه نویس جوان از پاریس به مارس آمد . قصد دارد در اطراف زندگی گابریل اطلاعاتی جمع آوری کند . میخواهد پرونده زندگی و مرگ او را کامل کند ، تراجم حاشش را بتوسی ، کتاب منتشر کند . در هر صورت دنبال مطالبی درباره خصوصیات زندگی او میگردد . از « فرندا » سراغ موتان گابریل را گرفته از همان روزنامه نویس که در خصوص زندگی گابریل توی زندان با من صحاجه کرد . بعلاوه روزنامه نویس باریسی ، تحقیقاتی هم در اطراف عقادات میخواهد بگیرد . او میتواند برای معالجه ما اعمال نمود که در بیمارستان بسترنمود .

— چی میگوینی میریل . من از درد گبود در حال مرگ هستم . انتظار داشتم با دست بر گزیدی تو آنها در درباره یک روزنامه نویس با من صحبت میکنی که قدرت دارد پرسکان را بجبور کند و نفر بیمار را برای بستری کردن ما از بیمارستان بیرون بیندازند ؟ اگر این روزنامه نویس خیلی قدرت دارد چرا نمیگویی چند بسته « گرد » برای ما فراهم کن . تعالمده گفته ، اخنادار است . بعلاوه این روزنامه نویس برای جو میخواهد کمکمان کند ؟ برای چشمکان قشکان ؟ تو چقدر احتمق هستی میریل .

— گوش به پاسکال ، من واقعاً خسته شدم . تو دام نشنهای و نیدانی من برای بیدا کردن یاک بسته گرد در مارسی چقدر برسه میرزم ، چه خطراً تر را استقبال میکنم . توهر کار دلت میخواهد بگیر . اما من تقصیم خودم را گرفتم . رعنی این روزنامه نویس را ملاقات خواهم کرد وار او برای بحث از شخصهای که گرفتار شده ایم کسک خواهم گرفت . بیتر است توهم فکر بکنی . وضع بدتر از آنکه خجال میکنی .

— بسیار خوب . بسیار خوب . هرچه توبیکوئی قول میکنم فعلاً فرمانده تو هستی .

طفا و رف بزیند

پیروز نهایی نمیگذارد . ساعتی در مهربانی کلافام کرده . میخواهم تنها باشم . ناگهان تغیر میدهم . بچپ میبیجم ، به آنطرف خیابان حرکت میکنم . صدای تزمر شدید چند اوپیل آدمها را دو طرف خیابان میخوبیم . بیوی لاستیک در هوابلند میشود . رانندهای رسش را از بچره بغل اتومیلش بیرون آورده فحشم میدهد . امروزه همه به من اختراض میکنند .

حال و حوصله جواب دادن ندارم . راه خودم را میروم . خسته شدم . به این کافه ، هشته قیامتی بود . حالا اتفاق بکسر عصبانی را در گذاشتن تاریک خوش میآمد ، اغلب دنیام میقاد . هشته عشق عصبانی را در گذاشتن میدیم . برایم ولخرجی میکرد . حالا ، بحال وی تقافت نگاهم میکند . برق شهوت از چشمتش گریخته . مقابله هی نمیشون . رسش را با تاثر تکان میدهد . فقط یک لیوان شیر همچنان میکشد . کسی حرف میرزیم . حریفهای معمولی و بی اهمیت ، چارهای ندارم جر اینکه میر کنم . صیر کنم تا بپر کنم . با اینکه قبل از مرگ میریل باشتهای « گرد » از راه بردا . چقدر طول خواهد گشید ؟ نمیدانم . میریل برای شکارهای میدانم که شکارگاه خالی و خطرناک شده است . تهیز میشود . هزوی میریل نیایم . نگران شدم . نگران برای میریل . برای خودم . اگر میریل نیاید خواهم مرد . زندگیم به تلاش او بستگی بیدا کرده . برای ادامه زندگی بکسر دیگر باید کمک کند . درست حال بیران از گاراقداده زمین گیر را دیده کرده ام . درین سن جوانی احسان پیری میکنم . پیری مجاور مرگ . خیلی اشناخت است .

یاک و نیم عذر از هم . از ماساگنی که تقابل چشمچشم را گرفته میریل را میرامی . بیشم . ازد وارد میشود . بعلوم میاید . سورش سرخ شده ، نفس نفس میزند . به هیجان آمده ، فکههای کاغذ مجاלה شده را درست میفشارد .

شیوه



خودتان را در اختیار من بگذارید. در عوض نهیم هر طور بخواهید به شما کمک خواهم کرد.

میریل اثاث در چشانش حقه میزند. نیبدانستم میریل این چنین به گابریل علاوه‌مند شده بوده.

- میدانستم. میدانستم گابریل مرانها نمی‌گذارد. او همیشه در سخت ترین شرایط به کمک من می‌آید. در زندان و در هنگامیکه با مرگ فاصلام کم شده. برای نجات من از مرگ، بعداز مرگش هم به کمک آمده. بعد از مرگ نامه‌هایش را برای باقی گذاشت که دلکرسی کند و حالا خاطراتش برای ادامه زندگی سمت کفتش را بطریق دارای کرده است. - کدام نامها.

- نامه‌های گابریل، او هر روز برایم در زندان نامه مینوشت. برای سرگرم کردن من و برای گفتن اوقات بیکاری‌کالت اور زندان. او حتی چنین روزی را در نامه‌هایش پیش‌بینی کرده بود.

فیلیپ به هیجان آمد. - گشمناسی میریل خواسته بود که یک روز من برای کمک تو خواهیم آمد؟ - بله.

فیلیپ خیرت‌زده شده. خیال میکند «میریل» هدیان میگردید. میریل نستدر گیش میکند. بسته کاغذ را بیرون می‌آورد. بعداز جستجویی کوتاه نامه‌ای را بریون میکشد.

- باید در این نامه نوشته باشد.

- نامه را باز میکند، با لحن پراحسوس و آرامی شروع به خواندن میکند. «خرخا کیهارا خوش کن. زندگی کار انانها می‌سازد، آنها را که خود خواهی، غرور و حادث خوشکیها را زندانیان. آنها در خارج زندان به کمک تو خواهد آمد. فقط باید فرضی پیش بیاید. فرضی که ترا بشناسد و داند احتیاج به کمکشان داری. آنها، دستان از هم اکنون سوی دراز شده بیخواهد دست را بگیرند، دوستانه بشمارند و کمک کنند. این دستها را بینا کن. دست را درست آنها بگذار. بگذر کمک کنند. آنها نیبدانند که تو وجود داری، همانطور که من نیبدانستم. ترا باید خواهد کرد. همانطور که من بیندا کردم....»

فیلیپ باسکوت و دقت گوش میکند. میریل نامه را بسته، میان بسته‌نامه‌ها میگذارد. اشکایش را پایک میکند.

- می‌بینید. چنین روزی را پیش‌بینی کرده بود. این نامها را او برای نوشته. تمامی خط خودش است. او احساس خودش را با این کلمات روی کاغذ رزغه. اینها و مستمامه اوس است. برای بعداز مرگش، ادعای اعلمه اوست علیه زندگی و خرخا کیهانی که زندگی را تباہ می‌سازند.

فیلیپ مثل گودکی ندوخه بنشتر میریل. کادمانیش را از گنجینه گرانیهای که گابریل برای گذشت باقی کاشته بود و بینانه نصافت.

- بینید. دخترها، شما برای هدفمن با ارزشتر از آن هستید که تصویر میکردم. بهمین دلیل مایل هستم کمک‌نمی‌نمایم و شما پیش از بیندازند دو تختخواب خالی در یک بیمارستان دولتی باشد. خیال نیکتم همکار «باتریک» هم با من همچشم نیاشد. واضح تر بگویی‌خاضم برای شما بعداز درمان، گزار خوبی که راحت و درآمد کافی برای گلستان زندگی‌تان داشته باشد بیندا کنم. یا کار خوب و مناسب در دیر است.

با خوشحالی میریل: - راستی این کار را میکنید؟ - بله، البته در صورتیکه اعتیاد را کار کارنات را بگذارد تا ما بتوانیم پیش‌دستانیان

تصانیت کارنات را بگذاریم.

احسان میکنم قضايا به ترتیب جلیت‌تر میشود. این روزنامه‌نویس جوان، اگر راست بگوید میخواهد اتفاقی در زندگی من و میریل ایجاد کند. میخواهابه اعیانی با زندگی گذشت، با آنجه که وجودمان را باخته و داعی کنیم. میخواهد آدمیای دیگری از عایا بازد. آدمیایی کفشار پیش، کمیود و ناخالص بودن «گرد» و ادارمان می‌سازد از خودمان بیاریم.

- چه وقت ما را بستی میکنید؟

برای اولین بار در اسکال، اگر بتوانم همین هفته آینده جای خالی برای شما در

بیمارستان بیندا خواهیم کرد.

اما پیتر است قبلاً حواست را جمع بکنی. بین این روزنامه‌نویس از ما چه می‌خواهد.

میریل برازی ملاقات روزنامه‌نویس باریسی با فرانسوی‌ها میگیرد. قرار

ملاقات ساعت به بعداز ظهر در محله اوریا می‌باشد. محله اوریا، خلوت و خالی شده. از متعادان و فروشندهان و بخش‌کندهان خبری نیست. گونی همه را قتل عام کرده‌اند. فرانسوی‌ها در یک کافه استاده. عربی باکت مخصوص

لآخر، اندام کشیده و بیخدند. کارش مرد جوانی استاده. عربی باکت مخصوص سرهای و پیراهن سفید، بخش بیراهش را روی کت کشیده. موهای بلند و قیافه کنگاوی دارد. میریل، با آرجنگ تویی‌پلیوی میزند:

روزنامه‌نویس باریسی هفانت که تکار فرانسوی استاده.

فراسوا قدیمی بیش میگذارد.

- سلام دخترها. قلیب همکارم را که درباره‌اش با میریل حرف زده‌ام معرفی میکنم.

سلام دیدم. بخدمت‌های ساختگی و سفارشی به لب می‌اوریم. بطرف داخل کافه حرکت میکنم که گزندی‌ای نمی‌بینم. باریسی سرش را تکات می‌دهد.

- اینجا نمی‌مانیم. پیتر است بنزیل فرانسوی برویم، آنچه راحت‌تر میتوانیم حرف بزینم.

اویبل فرانسوی کنار خیابان پارک شده، سوار میشویم، حرکت میکیم. در راه آنها بست سرمه که منشتر کرده‌اند از شاهکارهایی که برای انتشار سرعت بیک

مطلوب زده‌اند. به میریل که حرفهای احقدانه آنها را گوش می‌بینند نگاه میکنم و باعترافی که خودشان را دارم خنده‌ام میکردد.

به خانه «فرانسوی» میرسیم. باریسی خیلی خودمانی در خانه او رفتار میکند. بالا‌فاصله به سمت بار میرود. برای خودش یک ویکی میریزد، به مانگاه میکند.

شما چی دخترها ویکی؟

میریل جواب میدهد:

- نه، بالکن میانه‌ای ندارم. مسامحه همیم.

گیلانش را بر میدارد. جرمه‌ای نمی‌نوش. با دقت نگاه‌های میکند. نگاه کنگاوی‌شناخت نمایم کرده.

- چند سالان است؟

- من ۱۸ سال دارم، پاسکال ۴۳ سال.

- سکنی دختر نیزه میرسید.

- سالهای است عتاد هستم. من از ۱۴ سالگی شروع کردم، پاسکال از ۱۶ سالگی. حس میکنم میریل برای همفتر جلوه‌دان شخصیت خودش از نظر یک معاد

عمدای چهارده سالگی‌اش را تاریخ شروع انتخاب میکند، و حال آنکه در آنسال فقط گاه‌گاه یا هیکلار خیش میکشید. میریل ادامه میکند:

- بیخواهیم ترک «گرد» بدست گفته‌اگر ادامه بهدهم خواهیم برد. اما برای ترک کردن در بیمارستان مارا بسترنگردید. بیمار زیاد است و تخت خالی ندارند.

- بله، میدام. میزان مصرف فروزانه شما الان چقدر است؟

فیلیپ سوال خواهیم کرد. رجا آیه چه منظوری این کار را میکنید؟

- هر چند «گرد» بدست یاریم، روزانه بین تا هفت تریق. گاهی دوازده.

میریل باز می‌گفت. حوصله‌ام را می‌خواهد. این سوال جوابها بیک باز جوئی خن و خسته کننده شیوه است. مداخله میکنم.

برای چی میخواستید با مامالاًقات کنید. میریل میگفت وسائل معالجه ما را

فرایم خواهید کرد. چرا آیه چه منظوری این کار را میکنید؟

نگاه میکنم. لبخند میزند.

- خیلی ساده است. من و یکی از همکارانم بنام «باتریک» که فعلاً در باریس

است قصد داریم مطالعه درباره معادان جمع آوری کنیم. میخواهیم اعتیاد را

همانطور که هست، همانطور که وجود دارد، بالذاتها، فریندگانی ها، دردها، رنج ها و درست آنطور که می‌بینیم معرفی کنیم. الان اعتیاد، یک واقعیت در جامعه شده. میان طبقه ویسی نفوذ کرده. این بکت حققت است. ادبیات عالیات های

وجودی آن میگردید. بعلاوه، زندگی و مرگ گابریل، من و همکار را بهیجان آورده. بهمارسی آدمد درباره گابریل تحقیق کنم. قصد اینست که زندگی او را

همانطور که بوده، دور از نصف وجاذبی را دور از مبالغه و با بیرونی پیش‌داشت

دختری هستم بیست ساله
تحصیلکرد که خواستگاری برایم پیدا شد
و شب همانروز من این خواب را دیدم. اما قبل از تشریح خواب
لازم است مختصری از زوایح خود
پیوسم. من اصولاً از ازدواج خوش
نمی‌باید، در حدود مو سال پیش
خواستگار ثروتمندی برایم پیدا
شد، جوانی بود آراسته که پدرش
کارخانه حریریافی داشت، همه
مرا تشویق کردند که با شوهر
نمم اما من چون از قیافه‌اش
خوش نیامده بود با خواب رد
دادم.

خواستگار فعلی دارای قیافه
و تیپ حالمی است اما وضع
مادیش خوب نیست، پدر و مادرم
مرا تشویق میکنند که جواب
مشت بدhem و مثل خواستگار
قبلی او را رد ننم، حال به خواب
توجه کنید:

خواب دیدم با یک حالت نشاط
و سینکی فوق العاده‌ای در ساعت
نیایی قدم میزنم ناچاهن دستی
پیدا شد و من یک قطمه بزرگ
پارچه حریر داد، من شروع کردم
نمیازی با این پارچه، ناچاهن باد
شدیدی و زیبد در تشیعه پارچه‌ای
که دستم بود باد تویش افتاد
و متور شد و کمک مثلاً بالونی
مرا از زمین بلند کرد و پاسمان
برد و من بوسیله همین پارچه
پردازشده پرواز جالبی کردم. در عین
خوشی و شادی بودم که از خواب
بیدار شدم.

اکنون با تعبیر این خواب
مهمکنست بنم بگویید آیا این
خواب از طلاق یا مستله خواستگاریم
دارد؟ و آیا از نیات باطن من
چیزی فاش نمیکند؟

تعییره . ع فریده

بلی، این رؤیا هم با مستله خواستگاری
شما از این طلاق دارد و هم در این زمینه از
نیات باطنی تان صحبت میکند.
خواب پرواز، گذشته از آنکه معرف میل
بلند پروازی است در عین حال ارضی
امیال مشقی و جنسی را نیز میرساند
مظہر سلام و قیافه کارخانه حریریافی داشته
است که پدرش کارخانه حریریافی کارخانه
که بوسیله پارچه باد افتاده در آن پرواز
در آندهاید و از این پرواز لذت برده است.
مینویسید: در رؤیا هم با یک حالت نشاط
و سینکی خود در ساعت خواستگاری
بعد که پارچه حریر شما را به آسان برده
و زیبد در این زمینه از دیدهای
زیاده ای دارد. با این معرف آنکه
متوحد بالونی شما را به آسان برده
و پرواز خوش احمد داده.
تا این قسم رؤیای شما معرف آنستکه
در اندیشه گذشته که مینویسید: «اصولاً
از ازدواج خوش نمی‌باشد».

تجدیدنظر کرده اید و حالا میل دارید

نتیجه

تعییر خواب از:
خوابگار زن روز

آنوقت

بیام این رؤیا

بخوبی آشکار میشود، در این رؤیا پسر عموتان (خواستگار) جایش را با برادرتان بوض کرده است و شما نشان داده اید که بعای ازدواج با او حاضرید مثل کخواهی برایش انعام وظفه کنید، مثلاً اگر گرفتاری برایش بیش آید متأثر شوید.

معضمه آنکه شما از میان این دو خواستگار اولی را ترجیح داده اید و به پیوچه حاضر نیستید با پسر عموی خود ازدواج کنید، شما در دل پیگوئید اگر پسر عمو خواستار من بود چرا قبل از این به خواستگاری نیامد و چرا بعض اینکه این خواستگار پیدا شد دست به اقدام زد؟

آقای ایرج من از چشم

این خواب تکرار ندارد، فقط شما باطنی چنین تصور میکنید که ازدواج شما و نامزدتان به این سادگی‌ها اچرا نعواید شد و در این راه (از جانب نامزد) اشکالاتی وجود دارد که او خودش باید آنها را حل و خصل کند.

دوشیزه س افشار از کرمان

برخلاف آنچه نوشه اید این رؤیا آشکار میکند که شما هنوز هم او را دوست میدارید و دلتنان میخواهد تربیتی داده شود تا این رشته گسته گذاشده و صل شود. در این مورد (یعنی تجدید موتی) انتظار دارید خاله‌تان اقدام خایسه بعمل آورد.

دوشیزه افنسی، ص از تهران

شما دلتنان میخواهد همانطور که از خودش را کنار گرفته، خودش بار دیگر نزد شما باید و این بار دیگر دوست‌تان قطع نشود.

بانو م.م از آمل

برخلاف آنچه در نامه‌تان نوشه اید این رؤیا آشکار میکند که از جدائی ازهتر تان ناراحت هستید نه بخاطر شخص او بلکه بخاطر اینکه چرا زندگی‌تان از همیایشیده است.

شما این پایشیده‌شدن زندگی و وضع فعلی را تیزیه رفاقت و دستورات پدر و مادرتان میدانید، حالا در این خواب آزو کرده‌اند بزرگ‌تر های با تدبیر و ذصلاصحتی بیدا شوند و باک زندگی جدیدی برایتان ایجاد کنند و شما را بسیار و مسامی برسانند.

آقا یا خانم ش. تهرانی

تعییر ما را پیدا کرد از اینکه این رؤیا را غیرقابل تعییر دیدیم، برای تعییر رؤیا حتی ما باید بدانیم صاحب آن مرد است یا زن، این شرط اولیه تعییر است، ضمناً هرچه بیشتر ما از روحیه و شخصیت صاحب رؤیا بدانیم تعییر برایمان آنقدر بقیه در صفحه ۷۸



بلند

پرواز شماست،

میل دارید در انتخاب

شوه رخیلی بلند پرواز باشید ،

متلاخوش تیپی و قیافه جالب این خواستگار

با تروت خواستگار قلبی در یک آدم جمع

خواهید بود.

تعییرهای کوتاه

دوشیزه ف. حسینی از خرمآباد

شما در عالم رؤیا بر سر این قبر دوطيه

که یکی از آن مادربرگ و دیگری

از آن برادرتان بود گرمه کردیم، و این

گرمه شما عکس‌العملی بود که تمام اقوام

انتظار داشتند.

که شما او را فقط بخاطر همین مستله

مقنه‌ایست و اصل مطلب در این گریست

بر سر قبر اقام است. وقی به نامه شما

رجوع کنیم که مینویسید: «و منه هیچ

خوش نیاید که به قابلی شوه کنم»



قسمت دوازدهم

از : دیانا ژنس
ترجمه و تنظیم از : شادی

داد ، در حالیکه نمیدانست منقوص بیر مرد روستایی فراموش کردن خاطره تاخ رفواری است گه بسیر دیوانه اش با او گردید یون یا فراموش کردن خاطرات شیرینی که از «مارک» داشته است . دیان همانطور که روی کتابه سان انتظار فرود گاه ، انتظار ساعت پرواز را میکنید و با افکار خودش سرگرم بود ، حس کرد ، دفتر زندگیش واقع خورد و مارک با تمام ارزشای دوستداشتنی اش پشت صفحه قرار گرفته است . حس میکرد مارک با

«مارک» شده ، اما ترجیح داد غرور شر را در این آخرین لحظه او را در آغوش بکشد و بیمرد روستایی اتومبیل را به حرکت درآورد . هردو ساکت بودند . در طول دویام راه هیچگذام کلمه ای به زبان نیاورندند . وقتی به شهر تایرووبی رسیدند . بیمرد روستایی او را پلرانت به فرود گاه سرازیر شوند . نمیخواست مارک اشتباهی شیر بزند . هم‌فایده داشت اشتباهی فقط گفت : «دیان سرگرم فراموش کشیده اندوازل .

همانطور که دیان باطن آزو میکرد اهل در آخرین لحظه او را در آغوش بکند و بیوسد ، از همایچا که ایستاده بود ، بعلات خدا حافظی دست تکان داد و «ستر بدخیر» گفت . دیان آنچنان بغض گلویش را میپرسد که کلمه ای از دهانش خارج نشد .

برای دیان «خداحافظی لحظه در دنگی بود . او خیلی حرفا برای گفتن داشت . حرفا های کتابکون به «مارک» نزدیک بود . حرفا هایی که گفته بود ، اما «مارک» نتوانست بود بشنود و قول کند . حرفا هایی که باز هم ناگفته ماندند ، «مارک» فرست حرف زدن به او نداد ، گوئی از پیش نعام حرفا های را که دیان میخواست بزند ، شنبه بود و میل نداشت بیکار دیگر گفته شود . شادی هم جرئت شیدنش را داشت . مارک بدون آنکه جلو بیاید ، بدون آنکه

نیزه های پروردی

نایرویی حرکت میکند . اتومبیل در راه خراب میشود . به مزمع دور افتادهای برای گرفتن کمک میروند . یکار دیگر چنان «دیان» بخطیر میافتد بازهم مارک او را نجات میدهد و به او تکلیف میکند با اتومبیل بپیمود روتانی به «نایرویی» برسد تا آنچه باعوایما خودش را به دوریان برساند . دیان باندوه سیار مارک را ترک کرده ، به نایرویی بیرون . در سالن فرودگاه انتظار ساعت پرواز را میکشد و به لحظه خدا حافظی با مارک فکر میکند .

توفان شده در شهر کوچکی فروز میآید . توفان شهر را درم میکوبد . زندگی مسافران و اهالی شهر به مخاطره میافتد . «مارک» جوانی که مسافر هواییم بود ، بافاده کاری و از چان - گذشتگی همه را از مرگ نجات میدهد . دیان تحت تاثیر شخصیت روحی مارک قرار گرفته عاشق او میشود . اما «مارک» او را حق خودش نمیداندو مصمم است به هر قیمتی شده . «دیان» را به «دوریان» برای ملاقات و ازدواج با ناجار با هوایما او را به «دوریان» میفرستد که از آنچه بااتفاق چنان با گذشتگی برگرد . هوایما در راه دچار

خلاصه شماره های گذشته

«دیان» دختر یکی از ثروتمندترین خانواده های پاریسی عاقق ملوان جوانی بنام «ژان» میشود . ژان با گذشتگی آفرینشی جنوبی شده و قرار گذاشته دو ماه بعد که از سفر بریمکردن با «دیان» ازدواج کند . در غیاب او دیان رنجور و افسد میشود . پدرش ناجار با هوایما او را به «دوریان» میفرستد که از آنچه بااتفاق چنان با گذشتگی برگرد . هوایما در راه دچار



راحت میتوانست وقی به دوریان رسید . در هتل اقامت کند تا «ژان» به سراغش بپردازد ، دیان باشور و پیچان سیار با امید بیوسن به ژان از پاریس حرکت کرده بود ، حالا با پیتفاوتوی بعض ، این آخرین قسم سفرش را داده میداد . حالت تعلیم شده ای بیدا کرده بود . تسلیم شده در مقابل تقدیر و سرفوش . بلندگو حرکت هوایماش را اعلام

بنیمه در صفحه ۷۷

که انتظارش را میکشد . هوایما نیم ساعت دیگر او را برای رساندن به «ژان» بپردازد . چهارهای نمیدید چر اینکه چند برقگ ازدغیره زندگیش را که با نام مارک نیت شده بود ورق بزند . از گذشتگی ای که دورمیشد بزرگش این بود که گذنامه اش را در کیف دستی اش گذاشته بود . و گزنه سرگردانیش معلوم نبود تا کجا طول بگشود . سرگردانیش فرار داده بود پیش از آنچه به بیلت هوایماش انداخت . چند اسکناس درشت موجود در آن برایش دلگرم کننده بود . با آن پول خیلی

بود ، مثل توفان «کیشکا» اقلابدار ویران گردد ، آرامش بیابد . چهارهای نمیدید چر اینکه چند برقگ ازدغیره زندگیش را که با نام مارک نیت شده بود ورق بزند . از گذشتگی ای که دورمیشد تمام این خاطرات لحظه به لحظه ارزندگیش بیشتر فاصله میگرفت روی گردانه ، مقابله آینده باستد و بطرف تقدیری که سرتونش در مقابله فرار داده بود پیش بزند . کاهی تردید بیدا میکرد . شکافت که تمام این حوالات چند روز گذشته بمنظرش روبای دلیلبر و کابوسهای وحشت آوری میگرد . داش میخواست عقق مارک هم که چون صاعقه ای بر روحش وارد آمد



یک تابلو از نمایشگاه آثار نقاشی «جعفر رو جخش» (در گالری نگار)

تئاتر در بوته نقد

سندلی کنار پنجره بگذاریم و ...

و «یخاگی» را در صحنه عرضی که در وسط آن «کتاب بزرگی با برگهای بقیه در صفحه ۹۱



بازی «سندلی کنار پنجره بگذاریم و بنشینیم و به شب دراز تاریک خاموش سرد بیانات نگاه کنیم» عاند نخیس اسر «عباس نعلبندیان» «بیوهشی زرف و نون و سترگ در سکوارهای دوره‌نجهز من شناسی و ...» بازی است با این خصوصیات :

زنی که یکی از دوستی‌خود را کشته، مردی که از وخت آنده زن و فرزندانش را به گله بسته، دختری که بخطاط برادر و خواهر و مادر گرسه‌اش آن به روسیگری داده، ایزدی سریر رها کرده، زنی در آنیشه رهانی از این، جوانی‌پندگ آمده از هجر سروشته، همه، خسته از پلک‌اوپیساکی دراز آمدند تا «قضاؤن» شوند و نتیجه غایی آنکه «قضاؤن» قاوت است !

الیه همینجا بگوین که تازه‌ای نشجه کهنه و فرسوده و تکراری را تماشگرها زور از نایشانه‌دارم و بروند. چرا که گلشن از میان دریانی مجھول، مجالی برای نتیجه گیری باقی نمی‌گذارد ! آقای «غلشیدنیان» این بار هم «شخگا»، «شگیخ»، «شناگیخ»، «خشیگا»، «گاخشی»، «شیخاگ»

دوازده قرن شعر و ادب فارسی

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌ورد

پارسی گویان هند

عرفان، جوهر فرهنگ‌هند نیز هست

نخستین شاعران پارسی گوی هند «اغلب، گرایش‌هایی به تصوف داشتماند، واکر چهارین گرایش در شعر پیشتر شاعران پیر و سیک هندی که می‌ویش احاس می‌شود، لیکن چنین مینماید که این شاعران پیشتر معنکس کنندۀ طرز تغفیر زمانه خود بوده‌اند. چز چند شاعر صوفی و شیخ دیگر پیر و آن متاخر سیک هندی، نوعی «تصوف عالمیانه» را تبلیغ می‌کرده‌اند که ادیب‌گر گرایش‌ها و معتقدات و حتی خرافات‌ستی و آثیتی در آمیخته بود، وابن پیروی از معتقدات رایج‌زمان را که نگرانی‌گز از تصوف نیزداشت، نمی‌توان «تصوف» داشت، چرا که آگاهانه نبود. اگرچه شاعر پیر و سیک هندی (و هر شاعر پارسی گوی دیگری) پس از از واژه‌ها و مصطلحات و مفاهیم عارفانه همزمان با رواج برخی معتقدات سویفان در میان توده مردم بهرمی از فرهنگ مستقیم ما شد، بدانکه که حتی شاعر ای که شعرهای ساده اشانه می‌رسودند، بی‌آنکه خواهند شرشان سرزمین ما مفهم و مبنای عارفانه یافته بود، و بسیاری از اینها دیگر ... گویی عرفان» صافی‌ی بود و از همای ادب پارسی از آن گذشته بود و تصفیه شده بود و تعالی یافته بود.

* *

نخستین شاعران پارسی گوی هند پادیگر شاعران پارسی گوی چندان اختلاف و امتیاز نداشتند. این شاعران از شاعران مقدم - چون مولوی - عراقی - عسدي - و نظایر - (و بعدعاً نیز حافظ) پیروی می‌کرددند و تشخصیشوه شری آنان از دیگر شاعران پارسی - گویی معمارشان، بادگری امکان نداشت.

هنوز «سیک هندی پدیدن نیامده بود، اگرچه نظرهای سیک در شر این شاعران پستشد، چرا که به سبب دوری از حوزه رواج زبان پارسی و زندگی در جامعیتی که آئین های دوگانه‌هندو - اسلام بر آن حاکم بود، از حوزه جاذبه فرهنگی محیط خود گزیر و گزینی نداشتند. اگرچه مقلد آئین ها و سنت ادب و فرهنگ ایرانی‌بودند و می‌کوشیدند تا بر جای پای سعدی و مولوی و عراقی و نظمی ... با یگانه و همین تقلید موج می‌شد که در های شرمان، باصطلاح، پیروی آئین ها و سنت های محیط طبیعی زندگی‌شان مدت‌ها فروپشته بماند - با این همه در شعرشان، واژه‌ها و ترتیب هایی پدید می‌آمد که می‌گانه نمایدند. همچنین برخی وصفهای و مقاصیم تازه، که رنگی از محیط‌شان داشت.

اینکه نخستین شاعران پارسی گوی هند، و آنگاه شاعران پیر و سیک هندی، به عرفان گرایش هائی آگاهانه یانآگاهانه داشتند، باین سبب بود که عرفان سدر جامه تصوف اسلامی - حامل ارزش های دیرینه فرهنگی آشنا با فرهنگ هندو بود.

و در واقع عرفان تنها طریقی بود که می‌شد از آن طریق میان فرهنگ اسلامی (با بهره‌های ایرانیش) و فرهنگ هندو، پیوندی پیدید آورد. بسخن دیگر، شاعر پارسی گوی زاده هند، بطور طبیعی باعقادید عارفانه هم‌خوی احاس می‌کرد، چرا که عرفان، جوهر فرهنگ‌هندو نیز هست.

ترا میخواهم

ترا میخواهم ، تنها ترا
بگذار قلب من این سخنان را جاودانه بر زبان آرد
همه آرزوها — که روز و شب پریشان می‌کنند.
در چشم من چون سراییست فریب‌آمیز

همچنانکه شب ، روشنی را
در دل تیره خود پنهان می‌کند
هم بدانگونه ، در اعماق بی‌خبری من فریادی طینی افکن
است :

«ترا میخواهم ، تنها ترا ...»

همچنانکه توفان ، هنگامی که با همه توانایی
بر پیکره سکوت فروید می‌اید ، فرجام خود را در سکوت
هم بدانگونه ، طفیان پندار من خاموشی عشق ترا
در هم می‌شکند ، و همواره چینی بالک بر می‌دارد:
«ترا میخواهم ، تنها ترا ...»

از «جان میسفیلد»
شاعر معاصر امریکانی)

به اینجا باز نمیگردی؟

بوی بهار در بادها نهفته است ، وعطر نرگس‌ها .
باغ‌های سیب شکوفان است و هوا شراب زا ماند
سبزه مرطوب است و مردمان بر آن می‌آرمند
و مرغان درون آشیانه‌های خویش ، گرم سروندن

— برادر ، پس از این سرزمین دور مانده‌یی ، به اینجا
باز نمی‌گردی ؟
خورشید تابنده است ، برادر ، و یاران ، گرم
با اینهمه ، برادر ، بهزادگاه خویش نزد ما باز نمی‌گردی ؟

شعر معاصر سرزمین سند از شعرکهن پارسی ، بسیار
پیچه گرفته است. در سند ، پارسی گویان شاعر ، بسیارند
و آنها که به زبان یومی تعریف می‌گویند نیز در شعرشان
روح شعر پارسی احساس می‌نمود.

سه رباعی از «سدار نگانی»
(شاعر سرزمین سند)

تو از مردمک چشم من ، به من نزدیکتری . اما از چشم
من پنهانی
همه حار را گرفته‌یی ، اما مرا از تو خبری نیست
به آواز بلند ، مرا به خود می‌خوانی
اما — دریفا — کر را توان شنیدن نیست و گنگ را
توان بازگفتند!

خانه دل به تو پرداختم و ترا مهمان کردم
افسوس که قدر نشناختی و آواره‌ام ساختی
تو در خانه منی ، و چه جفاها که نمی‌کنی
من خداوند خانه‌ام ، و تو مرا به دربانی واداشته‌یی !

در موسیقی جهان ، هیچ پرده‌یی خوشتراز پرده
خاموشی نیست
آهنگ رازآمیز من همیشه در گوش من طینی افکن است
چون بخواهی که پرده آن نفعه را دریابی
بینی که آن نفعه را آهنگی ، و آن راز را پایانی نیست

انتقاد هنر ... (تلویزیون)

قربانی هفتم

نگاهی باسیار «سرکار استوار» که
به اعتبار مجله «تماشا» (نشریه تلویزیون ملی

است ، نشان میدهد اجر اکنده‌گان این سریال
با کمپووزیت و برو شده‌اند و سوزه‌های
فلیشهای قبیله را در هیئتی ایرانی
عرض میکنند !

در «قربانی هفتم» یک جانی
خطر ناچیز یعنی زن را کشته است (باتوجه
به حوزه تحت نظر سرکار استوار
مالحظه میکشد که قضیه‌حال ترسیم شده) .
عقل سرکار استوار و عاوون بچانی
قد نزدیک و ناگزیر افسر از مرکز
ماهور رسیدگی به واقعه می‌نمود . مأمور
تازه در جت و جوی انتگریه قتل‌ها
ماین نتیجه مرسد که قاتل بست و
بی‌رحم و سفاک و خون آشام عاقله‌ای
دارد به «عروس» ها و آنوقت در صدد
فریب دادن قاتل برمی‌اید .

نخست یکی از اهالی به را که
میخواهد عروسی کند و دادر به
همکاری میکنند ، اما در اثر یک کفایته
«داماد» قاتل از فرست استفاده کرده
و «عروس» را میکشند .

جانب سروان و سرکار استوار تصصم
میگیرند از «گلی» و عاوون سرکار
استوار که کم و بیش نظری بهم دارند
استفاده کنند . با این «بولیتک» قاتل
به دام میافتد و ععلوم میشود طرف

مرربویه دچار ناراحتی روانی است و
چون در دروان رولوتی بشیم خود
دیده که چونه بدرش بیست مادرش
و عشوق او کشته شده است ، تصصم
گرفته از تمام «عروس» های ده انقام
بکشند !

این تعامی قصه است که ملاحظه
میکنید دقیقاً به مستحبت‌های رایج
هالیوودی میماند . اما بهر حال دوستان
باید یک کشکل ایرانی هم به اثر بدهند
و همین جاست که «بد» می‌آورند .
قاتل را در آخر کار یک دعاؤیش
خل دیوانه هرفی میکنند که باستفاده
از وجود زن دیگر از تمام «عروس» هارا
به خاک و خون می‌کشیده است .

قضیه اشکال عده‌ای بیدا نمیکرد
اگر فی مثل قاتل میلس به چادر زنانه
به عروس‌ها حمله میکرد ، اما وقی
نمکانی که در اوائل بر نامه دیده که
یک زن چادری به عروسی حمله میکند
و او را می‌کشد ، در یايان زنی را
بیسند که بدینال حمله‌ای به عروس
قابلی دستگیر میشود و بعد اشک زنان
هرد خل مزاجی را عامل قتل‌ها
معقی می‌کند ، یعنی اختیار خنده‌اش
میگیرد . زن دستگیر شده به سرکار
استوار میگوید که نهانوس بین هر گیاه
شانگه تا سحر بیدار مانم

بیس نهمه بسیار خوانم
بود چشم دلم سرچشم اشک

پو فریاد از دل تنگم برآید

به نرمی خواب در چشم درآید

جو من در خواب باشم میشوی باز

نیشم خندهات ای غنچه ناز

در این اندشتم ش تا سحر نیز

که ناگه بار آید فصل بایز

رود برباد باغ و دولت گل

شود خاموش این دنده‌اد ببل

توران ابراهیمی

لحظه‌ها

من بهار را با سر سبزی هایش
و تابستان را با بادن‌های ملتهب
و بائیز را با زردی برگها
و زستان را با سردی لغزانش دیدم
و لذت برده‌ام گم شده‌ام و من در لحظه‌ها .

اما ای دوست

وقتی در حظه‌های من خودت را یافته

وقتی در بهاران من سبز شدی

وقتی داغی تابستان را در کارمن احساس

کردی

و برودت زستان را در گرامی وجودمن

از یاد بریدی

به یاد آر که فصول تمام شدندی هم

پایانی دارند

نازی محمودی

همه‌اش خواب و خیال

یو تو آرعن لیست
یو تو مرگ است و سکوت است و هراس
در دل شب ، همه شب
روشنیها همه بی نور و فروغ
همه دنیا خاموش ، همگی غرق سکوت
یو تو رسدادست دل خالی من
یو تو هیچم

من ترا می‌بینم ، نزد من آمدی‌ای
لحظه‌ها زنده شد و آتش‌هارنگ گرفت
زنده بودن دیگر معنی دارد .

صبح دیدم .
آخران دامن گسترده خودرا بستند
نشرنها به لب تشنۀ شب بوسه زند
نور خورشید درون آمد و گرفتی افورد
من رؤیا زده ، سرست از آن افسونها
چشم خود بگشود .

همه‌اش خواب و خیال
باز خالی شده بود ، جام رنگین امید
و تهی دست من از دامن تو ...
نسترن محمد حسینی

باغ و دولت گل

سحر گه ببلی بر شاخاری

به گل کفت:

شانگه تا سحر بیدار مان

بیس نهمه بسیار خوانم

بود چشم دلم سرچشم اشک

پو بیکرت در چشم هنمه اشک

چو فریاد از دل تنگم برآید

جو من در خواب باشم میشوی باز

نیشم خندهات ای غنچه ناز

در این اندشتم ش تا سحر نیز

که ناگه بار آید فصل بایز

رود برباد باغ و دولت گل

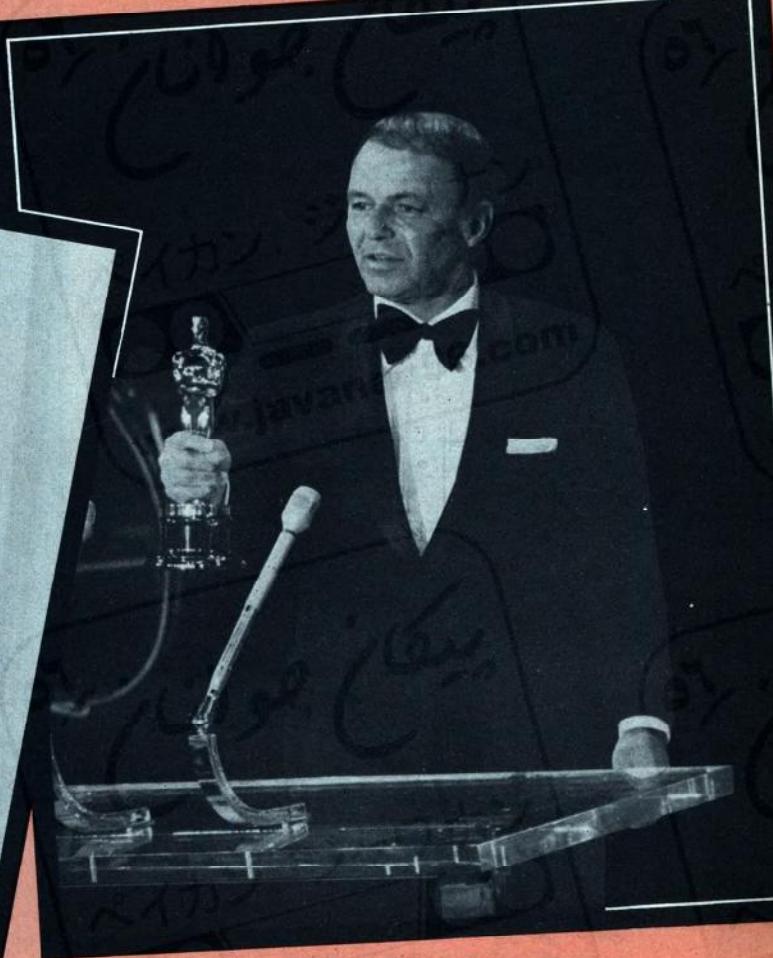
شود خاموش این دنده‌اد ببل

توران ابراهیمی

آن شب زمین



* لیلی کارون «نیاتا» از طرف
«کلنداجون» اسکار بهترین هنرپیشه‌زن
سال را تحویل گرفت.



* به آقای فرانکستاترا هم یک اسکار
افتخاری دادند که دلش نزود !

(هلنا مارالیا) از هالیوود گزارش میدهد

Helena Mar - Elia Reports.



اسکار ، آتراکسیون های جالب و جذابی نیز هرساله گنجانده می شود که بلهف و زیبائی این شب فراموش شدنی می افرازد ، از جمله آن که خوانندگان و وقوفان غیرهنری ، ترانهها و رقص های را که نامزد دریافت اسکار شده اند را به تحقیر می شود گفت که گلرسبد مراسم اسکارتوستاره های باطراوت سینما ، آن شب نیز «توولکلاک» با صدای آسمانی خود فرآورد «ناآنچا که ما می دانیم » را اجرا کرد و بعد دلو لا - فلانا ، «شلی جوزن » و «کلن کبیل » به ترتیب سایر ترانه های نامزد اسکار را در میان استقبال شدید عومنو خواهندند .

ضمناً قطعاتی برگزیده از هر یک از فیلم نامزد اسکار روی پرده ای خاص به نمایش درآمد و باز تحسین عمومی را برانگیخت .

اسکار امسال توسط هنرپیشگانی مثل گریگوری ییک ، برت لئکستر ،

آن شب ، احساس ناراحتی خاصی نیز موج میزد و آن وضع بحرازی سینمای آمریکا بطور کلی ، کار نکردن فیلمها ، شکست های مالی پیوپی استودیوها و ترس هنرپیشگان از یکار مانند بود .

به تحقیر می شود گفت که گلرسبد مراسم اسکارتوستاره های باطراوت سینما ، «گلندی هان » بود که ضمناً زو دتر از هر هنرپیشه دیگری وارد محل توزیع جوایز شد و هلهله نوده اینوه خلق که جلو در سال جمع شده بودند بدینه او با انسان رفت !

**

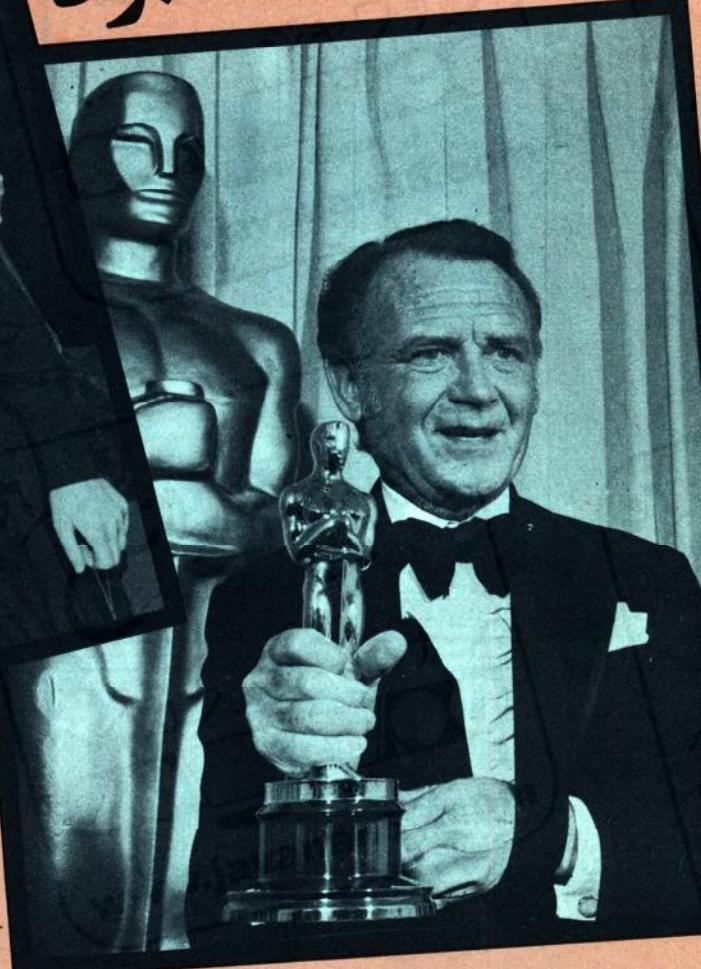
مراسم کمالته جای خود دارد و حالت انتظار و عدم اطلاع از برندگان تا آخرین لحظه هیجان پخش ترین عامل این جشن است ، ولی در حاشیه ییخشن

خوشبختانه پیش دستان بدقول شدید و همکار غریز مخاطم «مارالیا» ، خبرنگار اخنسنی مان در هالیوود ، عکس و تفہیلات «اسکار را خیلی زود بدمستان رساند تا یک هفته پس از اینکه خیر قصبه را باطل اعلان رساندیم بتوانیم عکهای خاص این مراسم را (ماناظر که قول ماده بودیم) در نظر نان بگذرانیم .

خبرنگار ما مینویسد :
در دو کلمه ، بساط تجمل و زیبائی در عالی ترین ، «پر» ترین و کاملترین تکلیف آن شب جور بود ... افراطی ترین مدتها و حتی گاه نوتروین طرحها که هنوز عومنی شده و خاص آن شب ، برای فلان هنرپیشه خاص در نظر گرفته شده بود .

معدلك در پشت شادی و درخشش

هم ستاده باران بود



* * «ریان اوینل» با همسر خوش ریاضی هم میلر بادست شکسته (و «ویال گردن»!) هرگز بود خود را به جشن رساند!

و تحسین خوبی نسبت پایهای نشان دادند!

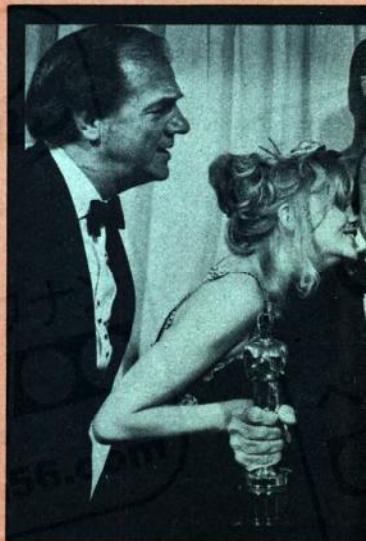
* * اسکار در چهل و سومین سال عمر خود همچنان جوانی و شور و شاطر را حفظ کرده و هنوز معروفترین و محبوب‌ترین رویداد هنری جهان محسوب می‌شود، رویدادی که با خطر بستگی با نامهای معروف سینما و با قوی‌ترین مستکاوهای سازی جهان هرگز که بیان سینما در يك گوشه جهان آشناي دارد هرساله مشتاقانه چشم‌باند و دوخته است، کمالانکه اسال نیز مقارن با اجرام مراسم، فرستنده‌های تلویزیونی آنرا در ۳۴ کشور جهان به نظر می‌لویها بینندۀ رسانندند و دل همه را از اینکه شخصاً در این جریان پوشش و خروش خنوار ندارند، سوزانندند.

ضمناً در مراسم اسکار هیچ‌یک از برنده‌های اول، یعنی زن و مرد بال حضور نداشتند و سایرین اسکار آنها را پذیرفتند. خانم «لیلی کارون» اسکاری را که به «گلند جکسون» ستاره انگلیسی بعنوان بهترین هنرپیشه زن سال تعلق داشت پذیرفت. چون «گلند» در لندن گرم‌کاری و اسکار «جرج سی‌اسکات» را هم که از اول گفته بود حاضر به گرفتن نیست تهیه کننده فیلم «بان» (که اسکات برای بازی در آن برنده شناخته شده بود) تحويل گرفت و مجدداً به توزیع کنندگان پس داد!

اما هنرپیشه‌های درجه‌دوم سال، «جان میلر» و «هلن هیز» در مراسم حضور نداشتند و شخصی اسکارهای خوش را تحويل گرفتند و خیلی هم تکر کردن و خالقی هم بسیار استقبال

والتر مانیو، استیو مک‌کوئین، جرج سیگل، آنجلیکا بیکنون، ریان اوینل، گلدنی هان، جیم بران، و باب هوب بیست برنده‌گان داده‌اند. احتمال میرفت که ریان اوینل که نامزد دریافت اسکار بهترین هنرپیشه مردمان بود خودش اسکار را نیست خوش بدهد، اما این انتظار برآورده نشد! امثال نیز اسکار را خارجی‌ها «درو» کردند و دماغ آمریکانی‌ها را سوزانندند. هنرپیشه آمریکانی جرج سی‌اسکات هم که اسکار بهترین بازی سال را گرفت از قبول جایزه خودداری کرد!

* یکی از آقایان برنده‌گان اسکار از چیز و راست مورد عنایت مخدرات قرار مگیرد (وصایای اعتراض «استیو مک‌کوئین» و «کارل هالدن» را در می‌اورد!)



سجل احوال

مرجان

میخواست فقط «زن زندگی» باشد، اما کارگردان «زن و زندگی» از او چهره سینمایی ساخت!

«مرجان» ماجراهی هریشته شد خودرا انتظور تعریف میکند: ازبیگی به هر عشق میورزیدم، هم بخواندگی و هم به فتنیشکی اما چیری که هر گز بخاطر خفور نیکرد ایشکه روزی همسر یا زنمند شوم و بعد قدم بعالمند سینما گذارد. نقش تصادف در زندگی انسان زیاد است و بقول اشکسپیر «هشیه» غیر منظره اتفاق میافتد. یاد میاید در کلاس چهارهمتوسطه دبیرستان همایون تحصیل میکرد، یکروز جشن انجمن ادبی بود و من که درین آوار ایامیون فعالیت داشتم شوهرش درین راه گام نهاده است. رادیو ایران که در حال حاضر کارگردانی برنامه های «زن و زندگی» را بعنه دارد.

وقتی که یاشرت یا دختر جوان در کنورها میخواهد قلم بعلم هنر پیگازارده میولا با نوع میکلان و مواعظ برخورد میکند. اگر یاک دختر جوان باشد پدر و مادرش مخالفت می کند و اگر زن شوهردار باشد شوهرش مانع اجرای تصمیم او میشود. اما در مورد «مرجان» قضیه کاملا بر عکس است. این نورسیده با استعداد سینمای ایران که هم هنر و هم مادر است، شخصا چندان رغبتی به هریشکی نداشت و پذیرفته و اصرار شوهرش درین راه گام نهاده است. رادیو ایران که در حال حاضر کارگردانی زیادی از فریگان و اولیاء شاگردان و همچنین چندنفر از هنرمندان و شخصیت های معروف از هنرمندان و شخصیت های معروف

کفت و گو و چاق سلامتی با :

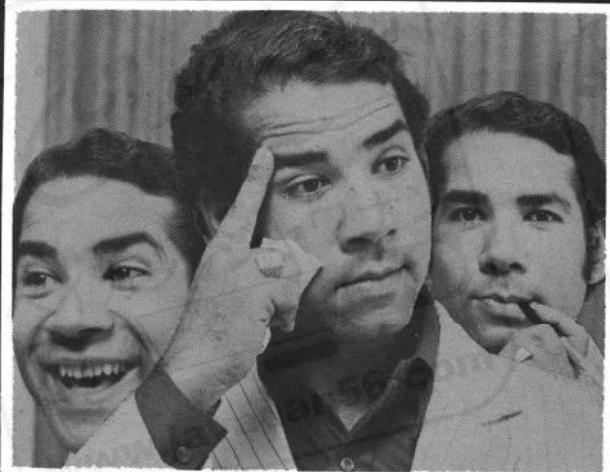
ناصر ملک مطیعی

مردی که دیع قرن از زندگی خود را به بازیگری نقش های سینمایی گذرانده است میگوید: «سینما یک دروغ خیلی بزرگ است!

رواج موج جاهلی در سینمای فارسی، اور که در این قالب بر اینجا چکرید، از کار گذاشتند و پندریز فراموش نجات داد. آنقدر پیشنهاد برای شرکت در این سری سرشناس ترین چهره های سینمایی از فیلمها دریافت کرد که مستعد نداشت در طی زمانی اندک بطور ناگهانی و پسرعت به رقمی چندین برابر ساق افزایش یافت. در کفت و گو کوتاهی که با او داشتیم سخن را از همینجا آغاز کردیم:

— چه شد که شما در این تیپ باطلهای گل کردید؟ بنتنیان دلیل رواج این موج و استقبال مردم از تیپ جاهلی چیست؟

— در مورد قسمت اول سؤالتان پاید بگویم که من در زندگی هنری خودم فراز و نسبت های زیادی را پیش کشانم و همیشه این شناس را داشتم که در لب بر تکام شکست و فراموشی ناگهان متوقف شوم و معمود



چهره های تلویزیونی

ید الله گدا

بازیگر خنده آفرینی که پیش از ظاهر شدن روی پرده تلویزیون دوره کامل گدانه است! گذرانده است!

کسی که میخواهد قاضی شود باداشت میکرد، مهندس در رشته تئریم میبرادختن. کار مشکلی بوداما جالب بود. گداها برای خودشان عالمی دارند، حتی رمزهایی دارند که من به مطالعه بپرداز. امانتکنون شنیده بودیم که «گدا» هم باید «دوره» گذراند و نزد استادان فن (!) به یخد اجازه دادم که باش «ید الله گدا». قلم بخانه قبر خانه گدا را کنم و فی بازی من خواهم شومنستایی کنم و فی بازی من گاهی با دلایل ای طبیعی بود که بعدهای خیال میکردند من و اقا یک گدای حرفای هست. حتی یکروز که باهانه لیان و گرم «ید الله گدا» در اختابیوس «اسش آغا جمال» بیرون محوطه تلویزیون قلم میزد تا بیوت اجرای برنامه رساند، بیان مأمور نگهبانی آنجا بجزم تکدی و عین جنس و «جه فتنی» — یعنی قسم میخواست جلیم گند و هرجه بازیگری که گدای واقعی ننمی باور نمیکرد!

امالقیلی! در خانه «قر خانم» یکه تازبود اورا بنام «ید الله گدا» دیبلمه طبیعی است و مدتی با گروه های مشاخصم، باید شل و قیافه مجلس تقدیر اداره هنرهای در امیات کار گردادست. فعالیت هنری او از ده میلیون میلیون میلیون قلم میزد تا هفتم خط باطلهای آغاز شد و تاسیل یکه حالا دیگر مدهنگ است. بقول خودش «عین جنس و «جه فتنی» — یعنی با تلقنله ایلیست!

گدای دوره دیده خانه قرخانم دیبلمه طبیعی است و مدتی با گروه های تقدیر اداره هنرهای در امیات کار گردادست. فعالیت هنری او از ده میلیون میلیون میلیون قلم میزد تا هفتم خط باطلهای آغاز شد و تاسیل یکه حالا دیگر مدهنگ است. بقول خودش طی این مدت در مجاوز از ۱۴۰۰ فیلم صدایش را به هنریشکان خارجی قرض داده است!

خانه قر خانم گل گرد این بود که من قبل از اجرای این نقش یک دوره چهارماهه گدانه استادان فن خودش را گذراند! این نقش یک دوره های گندی که مورد علاقه اوست ظاهر شده است. در سریال «امیر ارسلان» رول «قمر وزیر» را افقاء میکرد. بر تابلهای «سر کار استوار» بازیگر تیپهای مختلف بود، مدتی هم اجرای بر تابله «بازی بازی» را بعده داشت تا آنها بخصوص اصطلاحاتشان دقیقی-

پیغه در صفحه ۱۱۸



* تاکنون در ۸ فیلم شرکت داشته است که ؟ نای آنها روی پرده آمده

لوئی سایش عیق سیث به هرش در خود احساس میکرد ، اما نای آن روز خودش راندیده بود . خیر آمدش به مدرسه دهان بدنهان پیجید و بگوش بقیه در صفحه ۱۱۸

رادیوئی برای نمایشی برنامه مادعوت شده بودند که از آن جمله یکی هم مهدی علیمحمدی بود . من از مدتها بیش ، از طبق گوش دادن برنامه های رادیوئی ، غایبا اورا میستاختم و



* مرjan : هنرپیشه ۲۳ ساله با «دنیای پرامید» قدم به سینما گذاشت

یکه تاز موج جاهلی در سینمای فارسی از این پس سالی فقط یک فیلم از این نوع بازی خواهد کرد

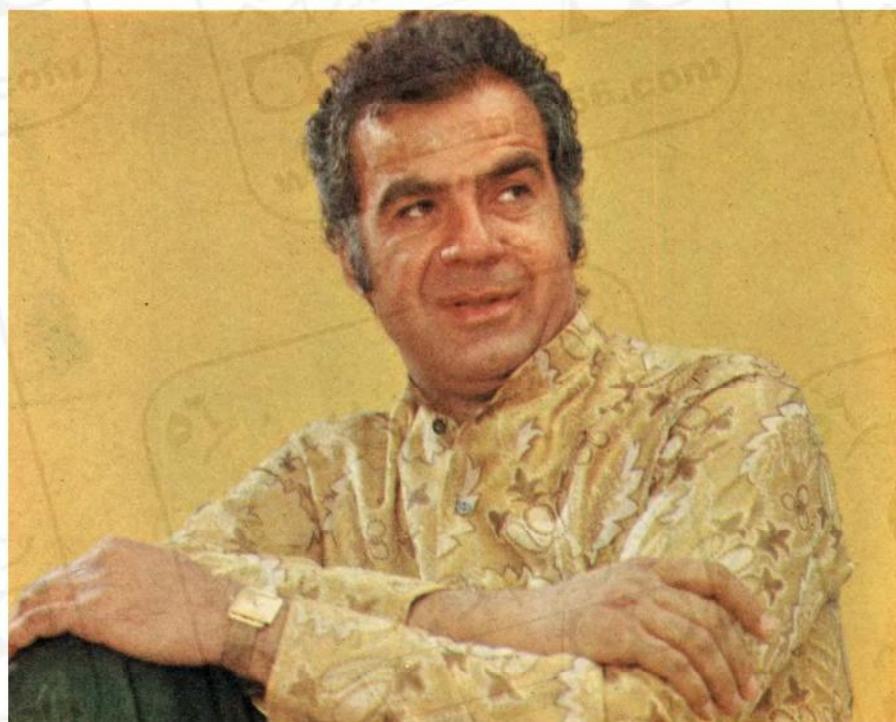
در حاشیه

ناصر علّات مطیعی در سال ۱۳۴۷ با شرکت در فیلم «وارته بیاری» گفتگو شان سازنده آن رود وارد عالم سینما شد و در سال ۱۳۴۰ با فیلم «ولگرد» ساخته مهمنش بدفع شهرب رسید . تاکنون در مصاحبه از ۸۰ فیلم شرک داشته و ۷ فیلم را شخصاً کارگردانی کرده است که بعضیه خوشن «سوداگران مرگ» و «مردها و وجاههای» بهترین آثار است .

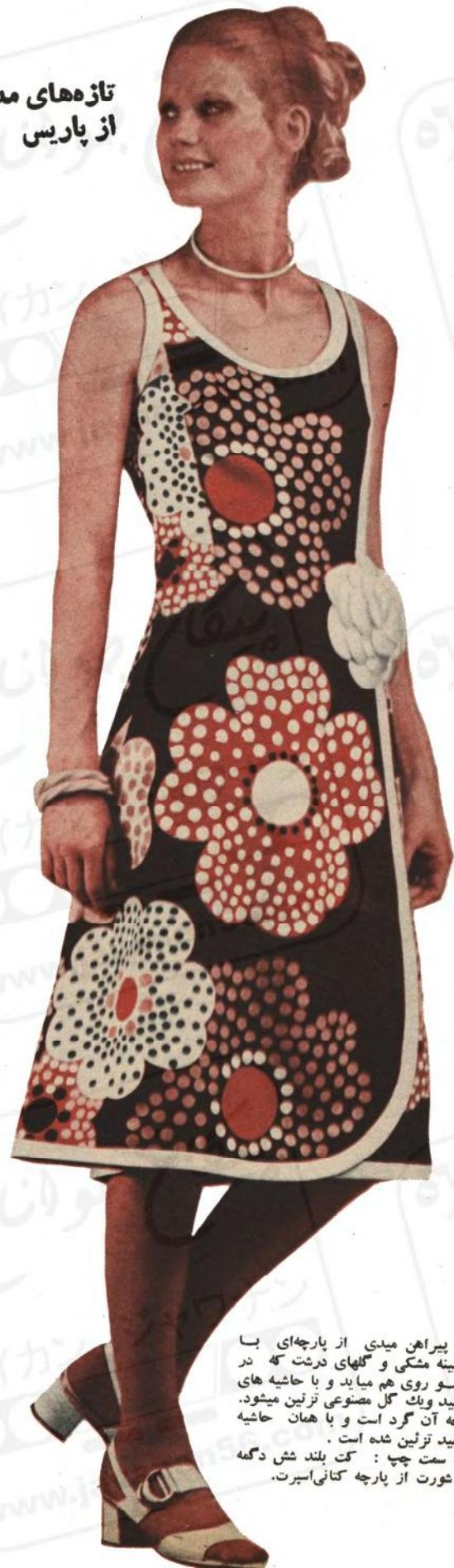
اما فیلم «رفاقه» ر بهترین فیلمی میداند که تاکنون بازی کرده است . نازه زن فیلم فیلم که روی پرده آمده «کاکو» است و در سال جاری ۵ فیلم بخاف در دست تهیه دارد .

وی ۱۷ سال پیش ازدواج کرده و این بیوته برخلاف اکثر ازدواج های هریستان سینما تاکنون بادیار مانده است . از همسر «مهیں» یک دختر ۱۶ ساله بنام «شیرین» و یک پسر ۱۳ ساله بنام «کامران» دارد .

دونه را شروع کنم . اگر با این باشروزگاری دلکش در اوج شهرت بود و وقی شروع کرد به فعالیت سینمایی من با او همیاری شدم . بعد نوبت بوران رسید و باز هم همیاری سینمایی او من بودم . اخیراً هم با گوگوش در یک فیلم شرک کردم . بعیارت دیگر در سه دوره مختلف و در سه نسل مختلف من تو انشت موقعت بقیه در صفحه ۱۱۸



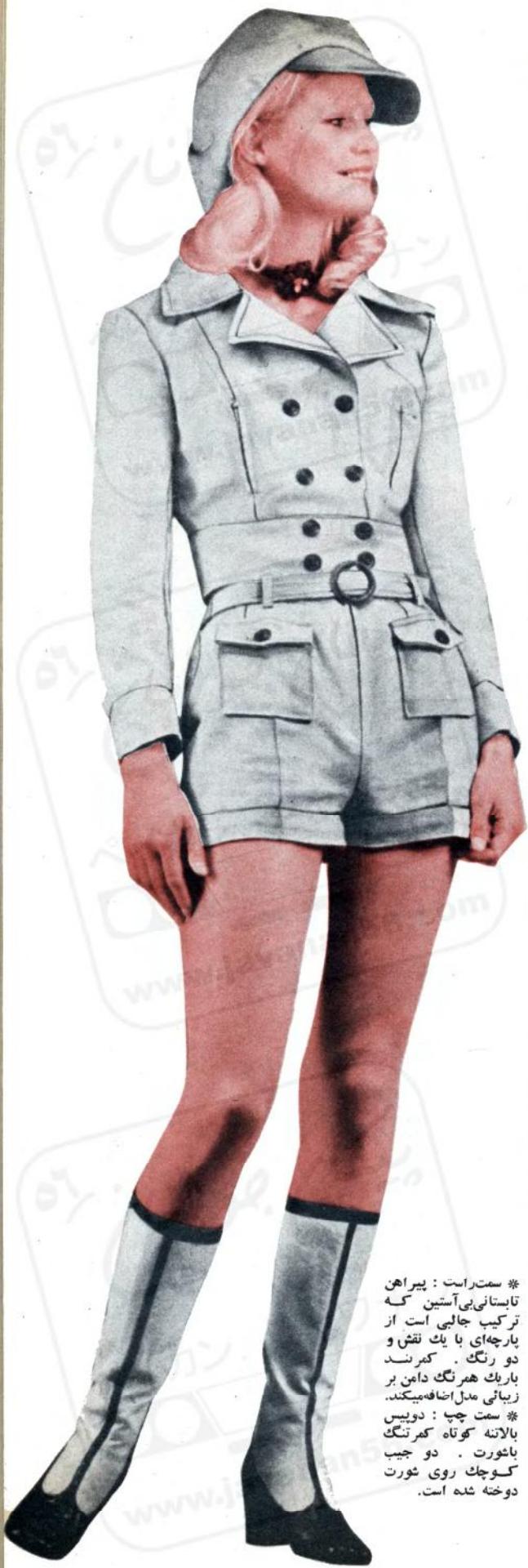
تازههای مد
از پاریس



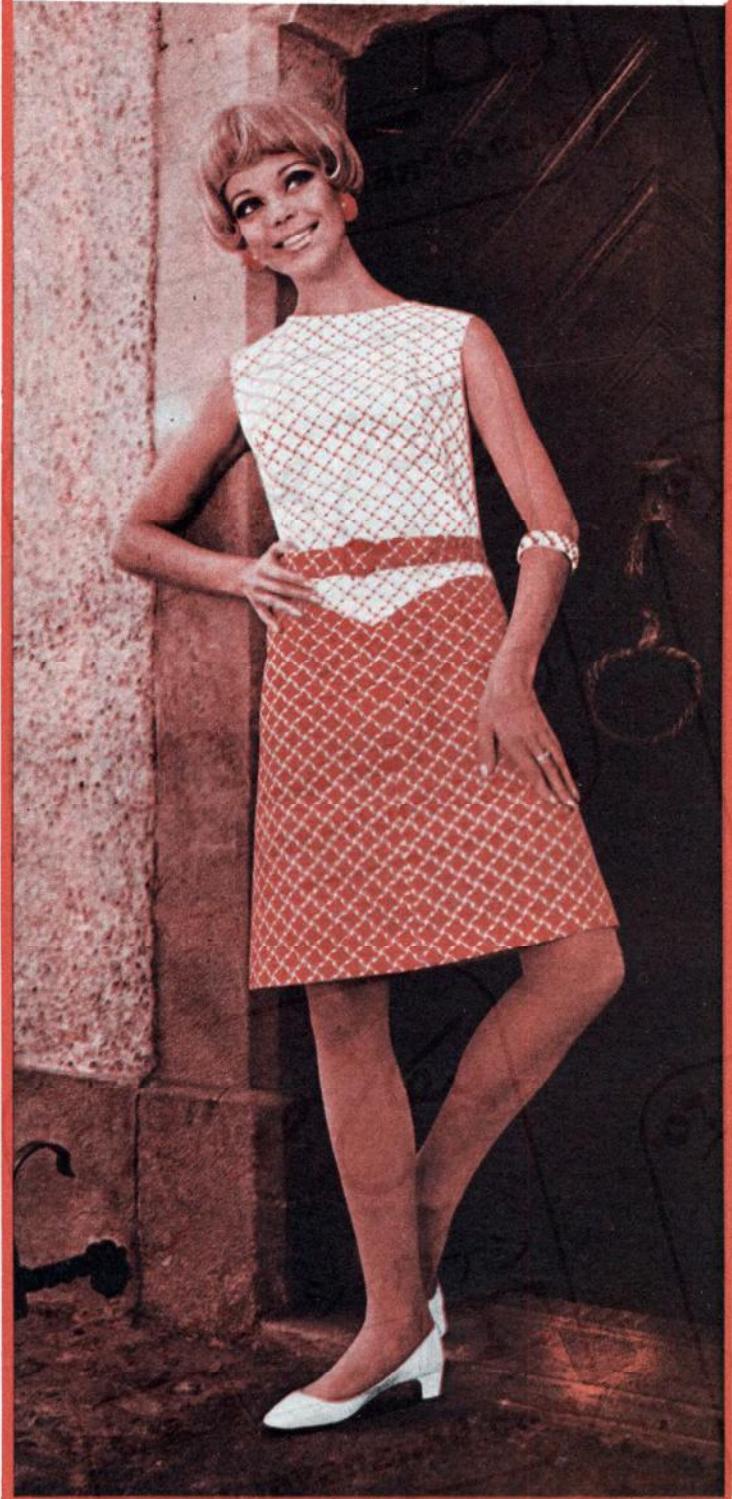
* پیراهن میدی از پارچه‌ای با زمینه مشکی و گلهای درشت که در پهلو روی هم می‌باشد و با حاشیه‌های سفید و یک کل مصنوعی ترزین می‌شود. یقه آن گرد است و با همان حاشیه سفید ترزین شده است.

* سمت چپ : کت بلند شش دگمه با شورت از پارچه کتانی اسپرت.

سلام بر قاستان

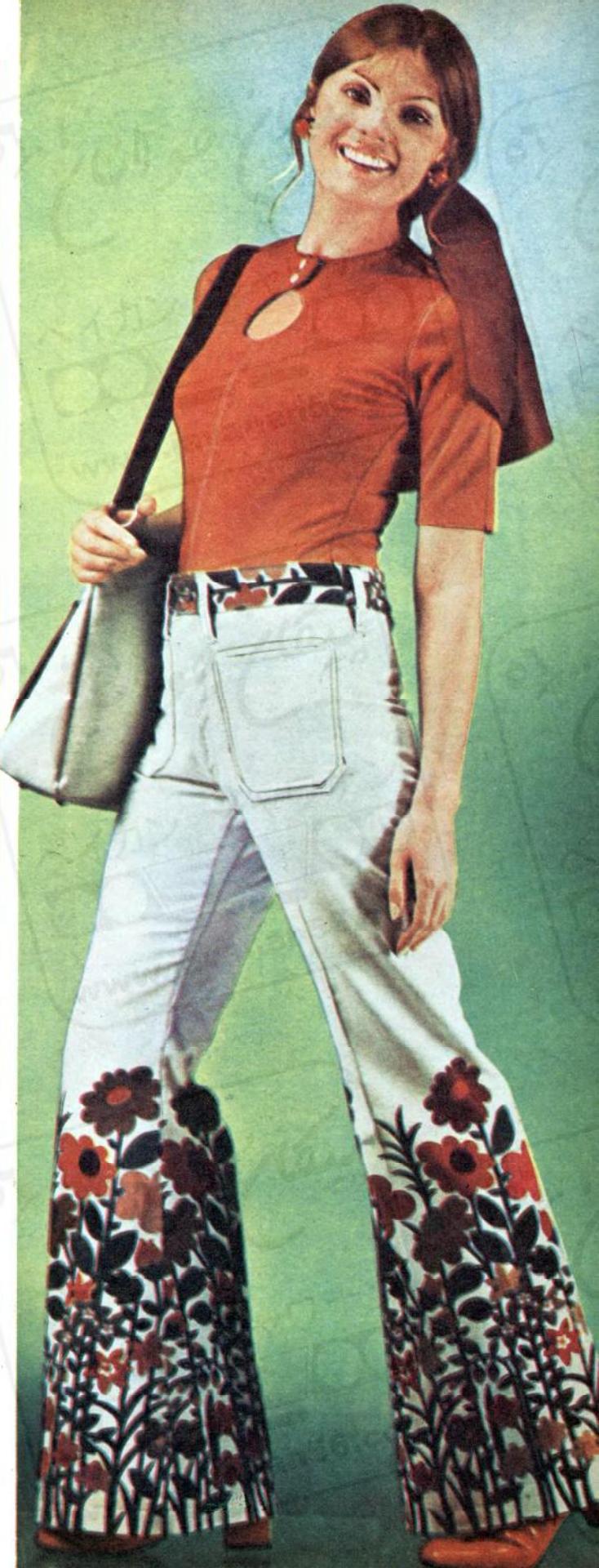


* سمت راست : پیراهن
تاسانی ای آشتن که
ترکیب جالی است از
بارچه‌ای با یک نقش و
دو زنگ . کمربند
پارچه هم زنگ دامن بر
زیبائی مدل اضافه می‌کند.
* سمت چپ : دوپیس
بالاتنه کوتاه کمربند
با خورت . دو جیب
کوچک روی شورت
دوخته شده است.



تازه‌های مد از پاریس

سلام بر قابستان





دوپیس های بالائنه کوتاه
با شورت و نقش بندی های
جالب روی انواع پیراهن
و شلوار از تاره ترین
ابتكارات مددسان ایصال است
که در اینجا چهار نوعه
 مختلف آنرا می بینید .



سلام بر تابستان

از راست به چپ :

- * پیراهن جالبی است برای مهمنای های روز که جلو سینه آن چهار دگمه بخورد و دامن در طرفین و جلو چاکدار است. برای زیر آن میتوان از پیراهن گلدار یا شورت استفاده کرد.
- * بالته و شورت سرهم که روی آن ژیله مینی پوشیده شده است. شورت دارای برگردان بین است.
- * طرح جالبی برای دوپیس روز. بالته مینی و دامن میدی درست اس سر تا سر جلو دگمه بخورد و دو جیب تزئینی بر زیبائی لباس میافزاید.
- * پیراهن میدی از پارچه خالدار سفید و قمز با چاک گوتاهی در جلو دامن و فکل تزئینی در بائین بخشد.
- * دوپیس زیبائی با دامن میدی چاکدار که زیر آن از مینی شورت استفاده شده است.





FOR THE FUTURE BEAUTY OF YOUR HAIR

AGAINST LOSE OF HAIR AND DANDRUFF

Méda-Vita®

گیوک مکن زیبائی است محتاج تقدیر میباشد

مدا ویتا

حاصل کا دشہای علی مسکر مخصوصیں ہدایت فریانی یوں

مدا ویتا

سرشار از مواد غذائی برای پوست فموی سر،

مدا ویتا

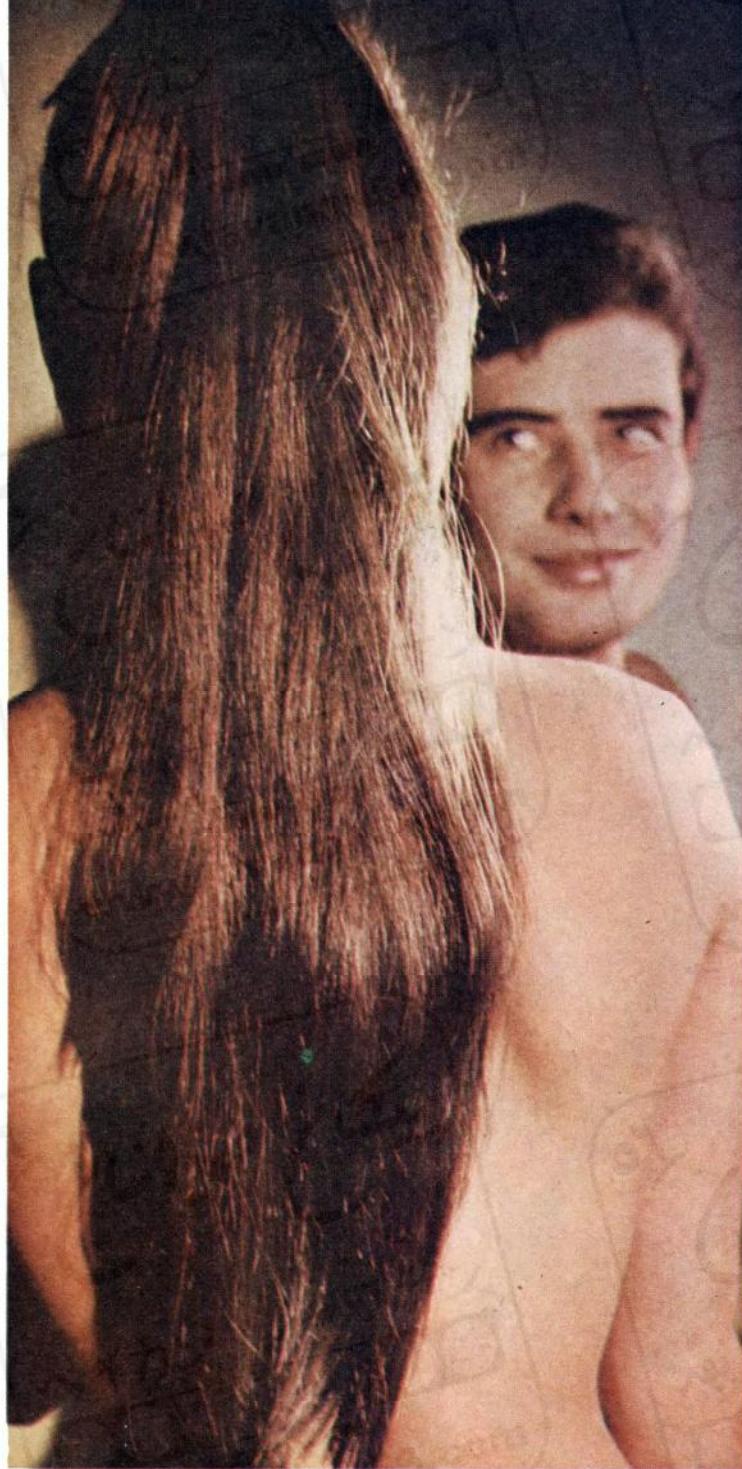
اکیری برای رویش جدد و مود رحمتیار شماست

برای اطلاع بیشتر پویلہ تلفنی ۳۲۸۷۶۷

۱۰۱۸۶۶ با تخصیص زیبائی قصر آفیونه

در آگست و سپتامبر گیرید.

مدا ویتا



گیسوکی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن ۶۲۳۹۰۰۰

حریم‌شان تجاوز شده و در آن سفر کوتاه خوشنان نیستند که صحبت کنند. اگر ساده‌تر بخواهیم بگوئیم باید گفت که در این سفر کوتاه ناراحت هستند چون فضنا و جای کافی در اطراف خود حس نمی‌کنند.

متاسفانه شهر شنی ماشینی زندگی را جانش تغییر داد که با مقایسه با خودش گشته و یا زندگی در شهر های کوچک و روستا، خود بزرگ در حکم یک آسانسور بزرگ است و باز هم متاسفانه روز بروز برتر کر و فشار و محدودیت آن افراده میشود. در اتویوسها هم بخوبی میتوان این مسئله تجاوز به حریم شخصی افراد را بررسی کرد، با این تفاوت که اتویوس چون بطريق افقی حرکت میکند و با مصالح سفاران را سواری میدهد، مختصری ناراحتی آنها را تکین میکند، مگر مشاهده کرده اید که وقتی یک اتویوس شلوغ در حال حرکت است مسافران احساس راحتی پیشتر میکنند، اما بعض اینها توقف کرد همه متوجه ناراحتی و کم تجاوز به حریم میشوند، امامت اتویوس شلوغ حتی اگر با سرعت هم در اتویوس شلوغ هست از موای آزاد استفاده کند باشد و از موای آزاد استفاده کند. دریک اتویوس شلوغ که سفاران درهم شدن داشد آنها که ایستاده اند بیشتر از آنها که مستلمان احساس ناراحتی میکنند ولی جال اینکه ناراحتی آنها نه به مخاطر ایستادن و خسته شدنست، بلکه آنها ازین ناراحت استند که حریم شان کمتر و محدودتر از افراد دیگر شوند، این شعاعی که ایستاده یک فرش و یک فرش و یک فرش هم در مقابله با یار و چیزیماند، ولی آنکه شنسته با نفر روبرویی و پشت رس خود حریم بیشتر شده دارد ولی اگر قرار شود روی مندلی دونفری شوند نفر پیشتند فوراً افراد ناراحت شده ترجیح میدهد که

پریز دیگری در اتوبوس مار
به کنکه جالبتری واقع میکند :
فرض کنید اتوبوس خالی یا نیمه خالی
است ، جاهای فراوانی برای نشستن
نمیگیرد ، فقط یک یا دو مسافر بروی
مندلی نشسته اند ، شما وارد اتوبوس
شوید و بجای اینکه دریک مندلی
دوونفره خالی بنشینید در کنار سافر
بپوشید این حرکت شما باعث
ناراحتی پیغامده اد او شده ، حتی
میگست بزیان بیاید و بگوید : اینهمه
جا هست چرا در کار من نشتمانه ای
در حالیکه اگر اتوبوس بز بود
و همان یک جای کنار او خالی بود
وقتی بپلوی او مشتبیدن اختراض
نمیکند این مسئله بخوبی شناس میگردید
که هر کس طور غریبی میخواهد از
حریم شخصی خود استفاده کند و هنگامی
که میس باشد بحریم او تجاوز نکند
میل دارد مستقل بماند . داشتندنی
مانند «کرادولورت» که بر روی

یا هنگامی که با کسی بیرون قصیر
رایزنگو نمایند و خوش خود را
وقتاً ازست میدهیم و خوب هم که
دققت کنیم همچنانه مشود مار در آن
دورانهاي کوتاه در حقیقت خومان
لیستیم و تبدیل به آدم دیگری
شده‌ایم، والا شخصیت کامل مار برای
نیکن - صحبت کردن - چیز نوشت-
کارکردن حتاً باید یک حریم فضای
دادن شاید، ما باید دریک دایره
ناهاری محفوظ و محصور باشیم تا
اینکه بتوانیم خومان باشیم.
البته این راه بدانید که
هنگامی که این دایره فرضی و حريم
شخصی بیش از حد بزرگ شد و ما
بیش از حد با دیگران فاصله گرفتیم
اعملی ناتوانی اندیشیم. داده‌ایم که محتاج
درمان است و درمان آن هم بازدید
کردن شخص دیگران و مخصوصاً صاحب
تماس سورت میگیرد.

در شهر های پزدگ و فشنه که
جمعیت باصلاح درهم میلولند افزاد
ناگیرید باقیانه زمان و مکان و
زندگ خود را در رسنوارهای شلوغ
کافگردانیاها — آسانورها — سینماها
کتابخانهای شلوغ رف و آمد کنند و
خیانت در روز ساعتی در دیکی یا دو تا
از این جاهای صرف کنند حرمی شخصی شان
آسیب می بینند و در حقیقت شخصیت شان
خرد می شوند، زیرا انسان میتواند علیرغم
غیره خود مدت کوتاهی را در اینگونه
جاها را که حرمی را رعایت نمی کند سر
برد و لی زندگی طی سالیان سار از
این محیط طلبی به شخصیت و روحیه و
امولا روح زندگ آسیب مردانه،
بدین ترتیب اکون روایت شکان قبل
از اینکه معلم و منشاء پیماری بیماران
خودرا در دوران کودکی یا جیاهای
صحب و غریب بدها کنند به شهر نشین
او وابسته چند دست است در شهری
شلوغ زندگ می نماید جست و جو می کنند.
آسانور استفاده می کنند چیز های جالبی
برای ما آشکار می کند، وقتی

آنسویور یا میخواهد بالا
با یا تائین برود افرادی که در آن فشرده
شده‌اند کوچکترین رحرکت نمی‌کنند
و باطلخواه «جم» نمی‌خوردند! و غالباً
نگاهشان را به نقطه نامعلوم میدونند
و همچوپن می‌خواهند افراد را تماشا نمی‌کنند،
این نشانه آنست که این افراد فشرده
در همچوپن ممکن احساس می‌کنند که
حریم شخصی‌شان از بین رفته و بیرون
ساده‌تر در خودند! و طبعاً وقتی آدم
احساس خطر می‌کند ساکت و سامت
می‌مانند تا خطر خود را فروز نمایند.
حتی‌چنان‌که چند نفر را از روستا به
شهر اوریسم و آنها را در آنسویور
بپوشانند و باطلخواه برای نخستین بار
موارد آنسویور کیم باز از این قاعده
مشتنی نیستند و ثابت و ساکت و صامت
می‌مانند، زیرا غریزه طبیعی چنین
حکمی می‌کنند.

اصولاً شما هیچ وقت کرده‌اید
که چرا در آنسویور شلوغ مردم (حتی
دو دوست و دو همسفر) با یکدیگر
محبت نمی‌کنند؟

علتش واضح است چون به

ماریسی

تاسف بود «و ممکن است «زان» هنوزه درباره احسان درونی او اعتقاد کلیشه را داشته باشد. داشن میتوانست «زان» بدن نثارختی، بدون تأسف از فکر ازدواج نصرف شود. امید به زندگی یا او را از دست بدهد. مثل رو دوست بدون داشن الزام پنهادهای متفاوت را بهم به پاریس برگرداند.

بگویم چقدر دوست دارم.
 - خسته‌ام . خیلی خسته‌ام .
 - طبیعی است .
 - بدر و مادرم را خیلی نگران
 کرد .
 - پدرت تلگرافی به من حركت
 ترا اطلاع داده . تلگراف پدرت را بوسیله
 یسمیس کشی برای من خواهی گرفتند .
 از کاپیتان مرخی گرفتمن در ندرت «موباین»
 کشی را ترک کردم با هوایپاس خودم را به
 اینجا رسانیدم و طوری بر نامه‌ام را تنظیم
 کردم که درست روز و رود تو منهم در
 «دوریان» باشم . میخواستم زودتر به تو
 که تا دنیا می‌باشم بیشتر با هم بشایم . بعد
 که تا دنیا می‌باشم تکران شدم . تلگراف
 به پدرت اطلاع دادم که نیامده‌ای و
 خواهش کردم از تو به من خبر بدهد .
 من هیچ نمی‌دانستم دستگار حادثه‌ی توفان
 شده‌ای .
 - تمام حاوادث طول سفر من . غیر
 - منتظره و تکاندهنه بود .

«دان» نگاهش ثابت به کف آتاق دوخته شده بود. فکر میکرد. بخودش، احساس و مردی که در تکارش نسے و دستهایش را دور برداشت او حلقة بدود. خودش را بوج و خالی میدید. سرد و بیروح. حس میکرد تمام شوروهیجانی که مینتوانست برای «زان» داشته باشد و وجودش مرده! از آغاز سفرش داشت در آنچو شیشه، دیگر مردی که او را در آنچو شیشه، دیگر پرایش آن مردی نبود که دوست داشت، عاشقش بود و میخواست زندگیش را با پای او بپریزد. فقط از وجود او در کنار خود ناراضی نبود. حضور «زان» این دلترمکم را به او میداد که در راه کثیر دور افتاده و غریبه تهنا نیست. فکر میکرد. در اولین فرمت ممنوعاند دگر گونی روحی و احسان تازه‌ای را که نسبت به «زان» بیندازد برات او توپوچه بدهد. فکر میکرد اینکه با صداقت به

۳۱ بقیه از صفحه نیازمندی به فضای

زدیک شد ناراحت و عصب میشون،
ما ناراحت میشون و این ناراحتی را
نیز حق خود میدانیم، و مثلاً میگوییم:
«آقدهر مردم معن زدیک شده بودند
که نشان را روی گرفتم احسان
میکردم» و شکست آنکه همین تشریح
برای دیگران قابل قبول است.

البته موادی هم هست که جامعه و فرهنگ ما بما اجازه میدهد که از حرم خصوصی خود سرفشار کنیم و ما هم (البته موقتا) به آن ترس درمیدهیم هنگامی که اجازه میدهیم بزشک برای معاشه بیش از حد بما تزدیک شود و حتی این آدم غریبه بدن هارا لبس کند.

کردن میتواند حس بزند روابط
دخترش با کدام یک سیمهانه است،
چنین مادر نزومی ندارد که همانا
گفتار آن دو را بشنود، او با دیدن
آنها و فاسلشان و طرز کتاب خودست
وصورت میتواند بطور صحیح این
مسئله را حس بزند.
بارهای از بیماران روانی حتی
در منزل، خودبیخود از افراد خانواده
خوش فاسله میگیرند، آنها احساس
میکنند که به حرم غیری و فکرشن
تجاوز شده و اجتماع آنها را سرکوب
کرده است، سیاری از خانوادههای
همین طبقه گرفتن افراد خودرا دلیل
بیماری روانی دانسته اقدام بدرومان
میکنند.

بدنیست بدانید تقریباً اکثر مردم درست نمیدانیم چرا هنگامی که به حریم مان تجاوز شد و شخصی در موقع صحبت بیش از اندازه بما

قسمت هفتم

نامه نشسته بخواهد

خلاصه شماره‌های گذشته

«دادگاه جانی سویورود»، تروپندی نشام (مولو) را به آنهم قتل همسرش معتقد کرد. از طرف دیگری شری متوجه می‌شود تاریخ (ازوین) ممن افتاده‌اند از قتل (ازوین) دانسته باشد. جریان را به (مارین) و کیل مدافع (مولو) می‌کشد. (ازوین) بدادرگاه احضار می‌شود. اعتراف می‌کند. شب مرگ (ازوین) برای تعزیر ازام او به ایارنهاش وقتی ورد. کلامه‌غفی اورآ می‌شود و متوجه می‌شود. (ازوین) دوست‌موق و سیک شوهر دارد و تووهای ترتیب داده که بکی از دادگاهش شوهرش را بکشد تا ازوت او به ششیاری بالدهاده بگیر ببردازد. (ازوین) می‌کوید بعد از شنیدن مکالمه قضی از منزل خارج شده ذر یک مار مشروب خورد. بدی با مردی که فیله‌اش را درست بخاطر نیازرم خردم. اورآ تعریفه کشتن (ازوین) قاتل پاشد».





گیسوکی IBS با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ توان جنب سینما پیاپیر تلفن - ۱۳۹۰۰

باقیه از صفحه ۲۹ فتنه چکمه پوش

شاید...

باقیه از صفحه ۲۹

فهمیده.

- جی چیزو فهمیده؟ مگه بجهای؟
هیشکی جز بزشک قانونی نمیفهمه، از
این گذشته هنوز مرکب گواهی تو خشک
نمیشه. - دخترهای فرب خورده در بدر
هیله. - خودخواهی چون حقیقت پیش نداره.
- اصلابورس پیدا کرده. حالا دیگه
ناز میکنه، اما من بخطاب تو راضیش.
نمیخوره چون حقیقت پیش نداره.
- خوب. این چکمه هارو چیکار
کنیم؟ - من که نمیتونم برم خونه. مال
خودم نجات دادم. - نه. دفعه اول من بکمال دکتر
خودم نجات دادم. - اون هم همیتکارو کردی؟
- بمن بیر پیش دکتر. - آخه هر کسی درست شدنی نیست.
دخترها از این نظر با هم فرق دارند.
نیزه. - شاید شانت بله و یونه
به کاری بکنه، اما سه هزار تون
میگیره. - وای. سه هزار تون؟ من از
کجا بیارم. - هنوز یه چشم و یه گوش
خالیه.

- اینجور که معلومه بعدا او نهاد بود
به شانه فته زد و گفت: - ای بایا. دیگه مامانت نیاد
چیشه. - حلو. در خانه رسیدن و دست یکدیگر
برات حرف بزن. برو خونه راه راحت بخواب
تا فردا. اما غصه نفور. بین من چه
خونسردم. توه خونسرد باش. دنیا
که نیزه رو شنده. - (فته) آهی کشید و یک عصبخیز
گفت و در را فردا. پدر و مادرش در خانه
را باز گذاشتند هردو در بیرون نشسته
و از آنجا دهانه هشتی را میبدیدند. آتش
(حاجی ماشیر) برخلاف مفهیمه های
نکرد و سرو صدا راه نینداخت، زیرا هنوز
سیرینی سوتومان بیول منت نزدیکی
بود و از طرفی چون خودش اجازه داده
بود نیزه ایستاد بایو بگوید که چرا رفتی و
چرا دیر آمدی؟ و سوالهای دیگر و جراهای
مختلف. - (فته) میگریست و قد و میکل او به
با آن چکمه زد و از دنارهای میکند.
(اخترخانم) ناراحت و نگران بود و
دلش میخواست خیلی حرفا بزند، اما از
بیم حاجی چیزی نیگفت.

- (فته) چکمه هارا که گرفته بودو
بیدا میکنی که در اون باره سکوت میکنی.
باز و شور را فشد. هر دو خداحافظی
متهم دوست نه. یکی دوچار با هم زندگی
میکنی، بعد هم بی بیوه زن جون و
خوشکل. عنده طلاقت که سراوید آنوقت
نمیتوانی باش بیوهای که فقط دوامه
نیزه. - خیط شدم. این بدهش همچیزو

باقیه از صفحه ۳۰ دنیا در چنگال...

انسان میشوند. بعضی ها باعث میشوند
که انسان نتواند سایر داروها در
عدهای از مصرف میتواند و شاید میزان
چو اینطور شد؟ همچنان میگذرد.
رسنوت روشی انتظاره نمیکنند. اصلا
پنهان داشتند. متشو و نکران بود و باینده
تاریک و خوشحال شد. این غیبت برای او موهبتی
بزرگ بود، زیرا باشان میتوانست بازدش
را فرب پیدهد و با او کار بیاید،
اما گفت آمدن باز همچنان رفته بود.
داندن او کار آشنا نیست. داشت شور
میزد و با بی صبری انتظار (مزگان) را
میکشید، بهمین علت خاموش و واندیشانک
روی اولین لبلکان ایوان نشسته و سر
را میان دوست گرفته بود.

(نادر) نیز آتش نتوانست مثل هر
شب بخوابد. اتفاق هم گرم بود و هم
پنهان داشت. همچنان شد گزیر عازم شد بود
نچار رختخوابش را جمع کرد و به
حیاط رفت و کنار بازهای خوبید، اما
آنچه هم جیر خیر که کنتر داشتند و چنان
از فوایل دور گفت و گو میکردند و به
سؤال پنکیک حواب میدادند که (نادر)
دانست دیوانه بیشد.

از قرفتی بخوابی و بدخواسته یکبار
باین فکر افتاد که از خانه خارج شود
و با تاکسی در شهر بگردد و حتی تااصیح
کار کرد که سرگرم باشد، اما خلبی زود
منصرف شد بخون بخاطر آورد که اقتصادیش
در بارگینگ است و سراید این بارگینگ از
ساعت دوازده به بعد در را باز نمیکند و
چارسوائی بزرگی بار میاد؟ چه خاکی

در اثر هصرف آنها ظاهر گردد.

مسکن هارجال حاضر همانطوری

که گذشته شد بیش از سایر داروها در

جهان مصرف میتواند و شاید میزان

مجموع آنها در دنیا به چهارتا نیز

میلیارد در سال برسد. در حال حاضر

یکی از درآمدگاهی سرشار کارخانه های

داروسازی، جهان تهیه و فروش مسکن

است، بهاروری که مسکن ها در بعضی

از موارد دارای فروشی هستند.

سایر داروها هستند.

مسافانه گرچه مسکن ها دارای

فوایدی هستند و موقعتا در دنیا هیجاندا

آرام میکنند، ولی اکثر آنها عایی

نیزدارند. خودرن بعضی از آنها باعث

شاندروز بهر غواص و علی چند مسکن

میگیرند پاید از انتظار باشد که ای

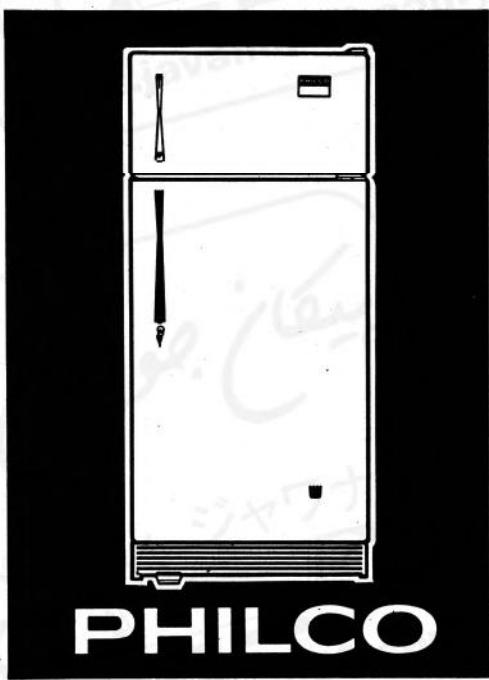
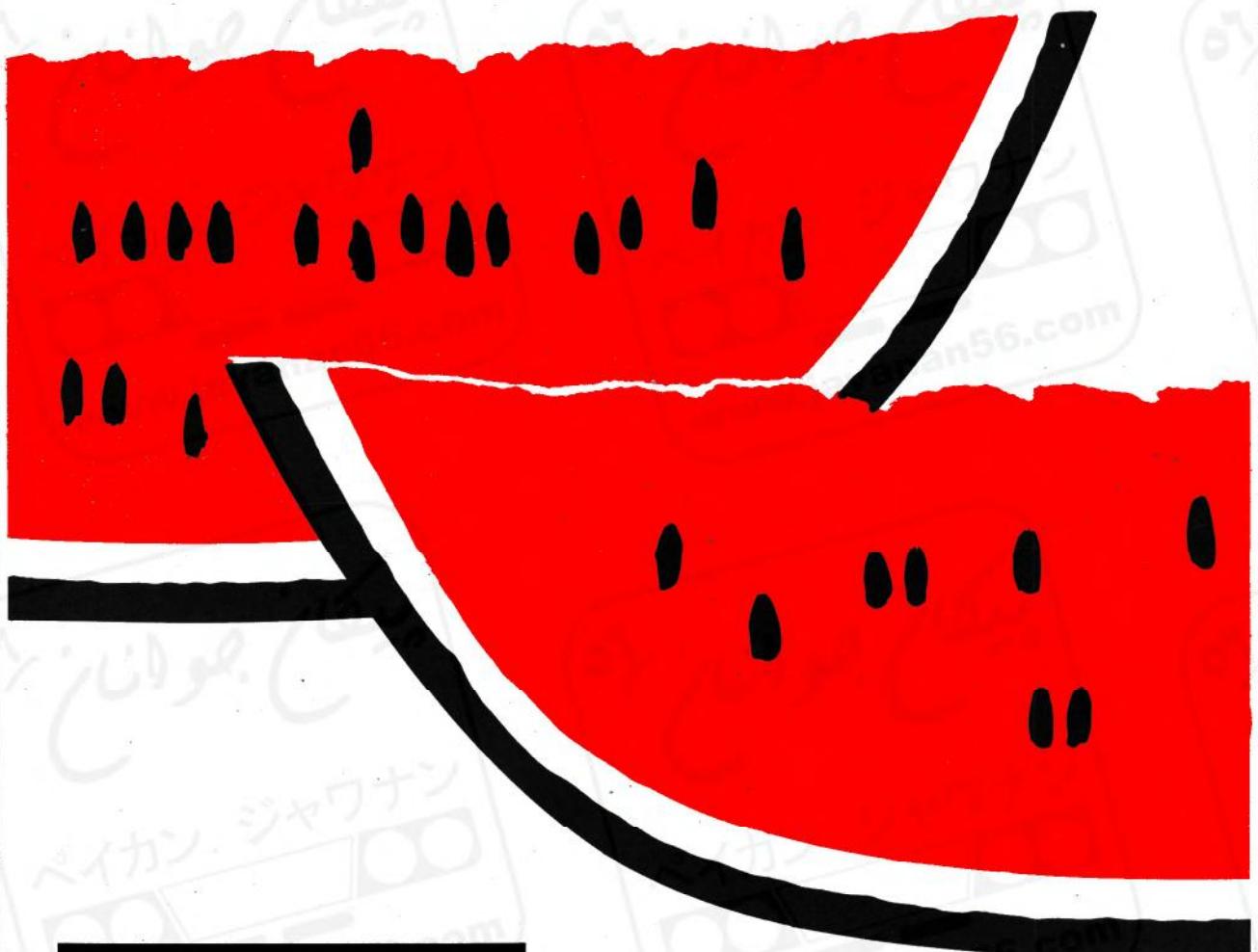
آنها راضی ایجاد شوند و ناراحتی تازه ای

دید و اخلاقی شوایی پیدا کند. بعضی

از مسکن ها باعث ایجاد عدم تعادل

در اثر هصرف آنها ظاهر گردد.

شماره سیصد و ییسم



یخچال فیلکو با

- دیفراست خودکار
 - در باز کن پائی
 - قفل روی در
 - بطری بازکن
 - قفسه های دولوکس زنگ نزن
 - موتور سوپر پاور
 - بدنه داخلی لعابی
- که مانع بو گرفتن یخچال میشود

گیسوکی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان جنب سینما امپایر تلفن - ۰۰ ۶۲۳۹

بلکه می شود گفت به غورتان ضربه ای وارد آمد ،
خوب ، لیکن خیلی زود جلو این ضربه را
کرفید و دیگر به او نامه نتوشید .

شاید لازم باشد که مبنای کلمه غور را اندک روشن سازم: مراد من از کلمه غور اینست که دعفه ایگر غور نداشته باشد قادر نیست از شخصیت خودش دفاع کند، بعد نیست و سبب نداشتن غور است حتی در کرداد فحشاً نباشد. ولیکن از نامه‌هان بیدید است که اما از غور معناه در درنظر فرمایده بود مختصررا با معنایی که من درنظر دارم، فرق می‌کند.

من می کوئی همینکه توانستید جلو خودتان را
بگیرید و جزو یک نامه کوتاه به او نویسید، خود
شان دندنه ایست که غرورتان دست نغورده سر
جای خود باقی است، لیکن شما مقنعتی که
غرورتان داشت مستقره است و دروغ شما از غرور
معنای خودخواهی معمولی را اراده می کنید.
پذیریم. منظورتان ازینکه چگونه غروم
را از او پس بگیرم ایست که چکویه به او شان

دیده‌یید نه کوچک شناید، یا او را وادار نمی‌شد
نامه را ندیده بگیرد.

شما او نامه را نمی‌توانند ندیده بگیرد. شما
نمی‌توانید نوشته باشید. عصبی ندارید، نهشای
کوچک شناید و نه او پرگ. ازینکه بانگاه و با
اطمار شما را تحریک به دوست داشتنش می‌کند شانه

بیست که به این دوستی احتیاج دارد.
اما در یکجا توشید که از او سردی دیدید و
به خود آمدید. اگر سردی کرد، پس شما را بپدیدست
داشتهش. تحریک نم کند، و اگر بخود آمدید
جهیزان، پس معلوم است که غرورتان را هشون
از دست ندادهاید، ورنه هیچگاه به خود نمی آمدید.
و اما اگر منظورتان ازین سوال شنک و
خوش ظاهر که «چگونه غرورم را از او پس بگیرم»

اینست که در حقیقت چگونه انتقام یورهی او را نهادست به خود آز او بکرد، یا بد تکمیل کرده که او وظیفه نداشت که نسبت به شما با مهر باشد. شما باشید که آن پسر که دوستانت، مدینون بودید که به او مهر بوزیرد؟ لابد نه. همانطوری که شما از او بزیدید و او نیز نتوانید از یعنی از شما مطالبه غرور بکند، شما نیز نباید از یک مرد بخیکانه که هیچگونه وظیفه‌ای در برابر شما نداشت. لذت شاید اکنیت نامه اهانت بار بدوایا تو نویسید، تا اندازای مدل خودتان را خالی خواهد ساخت، ولیکن فکر می‌کنم خود این اهانت نیز به یات مانع به او ایطغور شان کند که شما چون سخوخته‌اید بوی کتاب من همید. به نظر شما ایطغور

صفحه ۹۵

رخواهید آمد.

دختری هست بیسته و آموزگار، دوسری
یش عاشق جوانی شم و بندون اینکه بدانم او هم
پوشیدم در راه یا نه، بدنی مشق دارم تا اینکه بقول
معروف وقتی بخود آدم سوخته مود و احسان
گردم بی او نه تو ام زندگی کنم و بنیان طی بثباته
گرفتار شدم و باز هم هدیگر را ملاقات میگردیم و او

هیچگونه عکس‌العملی شان نمی‌داد، کم از این
و آن شیوه که او علاوه بر نسبت بین ندارد، اما
خودش هیچگاه به من تغفیل بود که سپت ندارد،
که باشکاهها و اداهایش را تهییج می‌کرد کامیشتر
بتوش داشته باشد، وقی از سردن دیدم بخود
نمدم و سعی کرم که فراموش کنم، اما بینایند
بود. منتها از او دوری کردم، نتیجه‌ای نداشت و
وز بروز عشق من شبدتر می‌شد، ملوریکه یکماه

برین می بردند و هم می بردند که پرسیدند از عصایر گرفتار شدایم ، اخلاقی عجیب عوض شده است و نسبت به هر کس و هر چیز بی اعانت هست .
دو سه دفعه فکر خودکشی بر می زده است ، ولی با خود گفتم که این من هست که باید زندگی

مرا خرد کرده است . بتوصیه یکی از دوستانم با جوان دنگری آشنا شدم ، ولی چون دوستش نداشتیم از بریدم ، درحالیکه او حاضر بود از نامزدش مستبردارد و با من ازدواج کند .
اینک احساس خفاخت و کوچکی می کنم ،
کوچکی از اینکه یکروز تمام غرورم را بیاش بخوبیم و نه تها احساس را درک نکرد ، بلکه با سنجکلی تمام مرد از خودش راند ، امروز هرگز اسسه نمی شود ، زنانه شد . صدید قوه می کنم من

فوق آن غرور هست، بیش از می‌بینی بخوبی می‌نماید، می‌بینی داری خود را، شهاب و حشمت‌آنده از خواب را در دوست دارد و از طرف دیگر می‌خواهم غرورم را که بیان ریخته‌ام پس بگیرم، زیرا یقین مردم را نمی‌خواشم بیشتر از عمق اختیاج دارد. نیدانم چکن و حکونه اورا از یاد بیرم. منتظر راهنمائی شما هستم.

متنهای چون مدام به گذشته فکر میکنید اینست که مثل
ماشینی که ترمزو متوقف شده باشد، از حرکت و
حیث و حوش، باز استفاده نماید. شما زار جمله کسانی

جب خودباید خود را تربیت کند، زیرا هوش هشیدن که خودباید خود را تربیت کند، زیرا هوش و ذکاآت و استعدادشان از مردمیانشان بیشتر است. می پرسید چگونه پایید خودم را تربیت کنم؟ راهش اینست که اولاً از کارکردن شرافتندهانه بپرسید چگونه پایید خود را تربیت کنم؟ همان‌جا کار دوستانه باشد. همچنان ممکن است پروردید رخدانخواه کار کنید و از رآمدی که به دست می‌وربد، شب ها درس خوانید، یعنی اینکه روز خدمتکار خانه ها

باشد و شب ماذنش آموزو داشجيو اين کاري است
که شايد ۹۰ درصد دخترانی که در قاره اروپا به
تحصيل منغوند انجام ميدهند.

نانيا برای آينکه بتوانيد به کار و موقفيت
برسيد لازماست که بسيار از عقاید و اعقادات خود
و دادگاه کنيد. مثلاً عقیده ندانش باشد که همه مردان
مثل پدر شما هستند، زيرا همه مردان مثل پدر شما
نيستند، البتنه برخی از مردان نيز مثل پدر شما هستند.

ثالثاً اینکه نه تنها در ۳۴ سالی شوهر تردن عیوب نیست، بلکه دخترانی هم هستند که هیچگاه ازدواج نمی‌کنند.

رابع‌این نکته محقق است که ذرمه آتمیزادگان، هم جینه های فرشته آسا وجود دارند و هم جینه های حداهی و شطافی. به قول شاعر «آمه زاده طرفه

مجبوی است - کر ملاک رشته و جیوان»
خوب شما پس چطور انتظار دارید که همه دوستان
هیشه راست بگویند. هر کسی هم راست می گوید وهم
دروغ. آیا قدره ندارید. بنان را بایده انطوری
که هستند پذیرفت؟ اتعیز اداد که خدا نیست.
خامساً آیا نیکیتید که باید به این فکر
بیفتد که مادرتان را تربیت کید؟ مادرتان در
زندگی همانطوری که از نامه پیداست، خوشبخت

نیواده است. حالا این عدم خوشبختی به این سبب بوده که مقول شما عقل معاشر، نداشته باشد و از این دسته است، بمانید. فکر نمی شد کما می بیش از ایک هیفن پاید از داشته باشد. هدف شما باید این باشد که کار کنید. تحسیل کنید و یک زندگی آرام و مرغه برای خودتان فراهم آورید.

اگر به آنچه گفتم عمل کنید، اگر به هم آرزو و هیبتان رسید، به ۹۹ درصد آن خواهید بود. سوادان زیاد می شود، درآمداتان قابل ملاحظه میگردد، اعتماد به نفس تان پیشتر از آنچه هست خواهد شد و در این اثنا هیچ بعید نیست خواستگاران خلیل خوبی بر اینان پیدا شود که حنای نیز چینی خواهد بود. معمول نظرم اینست که وقتی خودتان با به عمل آوردن اقداماتی که گفتم، به زندگی بلخندید زیبد، زندگی نیز شا روی خوش نشان غواص داد و در تجیه از

بیانه کردم یه سری به (فته) میزمن .	دوسته
خودش گفته هر وقت با من کار داشتی	بیرون
به آنگاه رضا پیغوم بده . کرایه این مسأله	را از
ندید مکیرم و میدارم کف ندست	گردند
(آنگاه رضا) که پیغوم متوجه بر سونه	ستوانست
و اونو بیاره که من بیشن و باهش حرف	پیشمن
.....	

با سرعت بطریق مقصود راند و چند
 دقیقه بعد مسافر را پیاده کرد و بطریق
 بالا برگشت و سر کوهچه خانه (فنه) توقف
 کرد و پیاده شد. نادری میخواست وارد
 کوهچه شود و خودورا به دیگران آنلایم نمایند
 پرساند که غلتان چشش به (هرگان) افتاد.
 (هرگان) در حالیکه چند دست لباس
 را با چوب لبایس و گاور گرفته بود از
 دیگران لباس لبایس ییرون آمد و بطریق
 کوهچه راه افتاد. درست سر کوهچه آنها
 سینه به سینه شدند.

ناتماں

من دوست ندارم . اما حالا خان
داره «
صبح با چشم انداخته از خ
رفت و در برتر آز هر روز تاک
پارکیگ سپریون کشید و بسیار
مسافر پرداخت ، اما دقیقه‌ای
بعد از آنها فراموش شد . فرانک
بر ج اضافی کردی .
و پیدا کنم نیستم
اصلاً ابن دختر باب
باش جاهیه و او نو
شیلیم آمدند بنون
س به چه دلخوشی

از اینست (رس) در میان
سات ناهویم یاد داشم که میلاد
سافر سوار شد و گفت:
— آقا، من برسون
شاهپور.
بشدین این جمله حال نادر
شد. او داشت با خودش میخواست
احساساتن مبارزه و سبز میکرد
(فته) نزود و وقش را تلق نک
با ز نداند، اما همهین که نام خوب
نگوشت خود را پنهان نمیزدند
و یادداش از بین رفت و
خود را بگفت: آقا، من بگفت

شده . یه مقدار هم
اگه وضع اینجوری اد
زندگی رو بچرخونی ها
آدمی مثل تو نیست .
تو نمیده . اینطور
گرد و پولوستیه .

(فته) روستو داری
از این گذشته معلوم شد که
باشه نه دهد. به ماد
تفقش. اون مژگانو
برده. حتیا سوار ا
رفن زرگنده و توی
اطراف روز دوستی و موند
اینجوری میشم؟ دار
اینه که نم این پوش
آزه. دوست دارم.
زودی ولش نیستم
دارم. خاطر خواهش
لایک. بگیر. بخوبی
لا اگر کسی بیمار داشته باشد و با
لایک برود. در سکوت و ظلم
 فقط با نور ستارگان و مدادی
 جیر جیر کها شکسته میشد او
 د و با خودش حرف میزد.
 ا خودمو گرفتار این بخت کرد
 لایا و این بخت را فخر
 حادثه ای اتفاق افتاد و به دفعه
 روپرو شدن بعدم تو برash
 چکمه خربزید و تقدیم کرد.
 کن. بیار بره دنبال سرنوشت
 هم بکار و کاسی خودن بچس.

معرفی و آشنائی

اعلان حنگ به بید

اگر بعلت بکار نبردن نگاره اوت بیدزدگی در لباسها مشاهده شده باشد لازم است کلیه لباسهای آن کمد با قفسه را بپوشاند و با دقت زیاد ماهوهای بالا نگاه را بگیرد تا اگر تخت با لارو بید درین آنها بنشسته باشند خارج میشود ولی بلافاصله آنها را باز نگیرد تا کمد جدید نگاره اوت کد در کمد و وزیران استه هواهی کمد را بعد از شاعر میرساند. اگر درین کمد بطور معقولی باز و سه شده شود بات نگاره اوت منع از طرف ۶ همه تا پیشکال اثر خود را حفظ نماید و در لولول این زمان نماید برای مدت زیادی در کمد را باز بگذاردند.

طفاول و هالی منزل ندارد .
ماهه لیندن که سه موجود در
کنگر اوت است یک سه اختصاصی برای
بید است و روری تخم و لارو آن برسرعت
افز کرده آثارها از بین میبرد .
در ضمن بر ارسیهای لیپکنیک شان داده
ست که نتیجه نگار اوت بمقدار خیلی پیشتر
از حد معمول هم مضرف شده باشد هیچگونه
نگار و زیانی برای افراد خانواده ندارد .
نگار اوت یک محصول ثبت شده است
توسط مقامات مسؤول بسیار از کنگرهای
بدید قدم و اوقاً گردیده است .



نگز الوت ضد پید **Nexa Lotte**



نیازی باین دارند و فقط به نگار الوت قادری عطر ملایم
«لواندر» افروزده شده است که بایها را
نا-اندازه‌ای خوش‌بو می‌کند و در اینصورت
خانم‌خانان دارند که از «نگار الوت» استفاده
می‌کنند نیازی باین دارند که بلسان‌های خود
را مذهبی درهای آزاد بگذارد که بموی
آن ببرو و بعد بیوشد.

* طریقه استفاده

کاغذ سلوفانی روی تگرالوت را باز
کرده و ورقه سبز آنرا از داخل بیرون
آورده و در آنرا در کمد لیساها و
پوستین مغازه‌های پارچه بشمی فروشی
اوژان میکنند.

همچنین میتوان آنرا تکه‌تک کرد و
در قسمه، کشواهی، داخل چمندان ولاپایانی
پارچه‌های مخصوص - کربنی و غیره فرار
نمود. مثلاً برای داخل چمندان معمولی
با کشوی ای را تک تک تگرالوت نمایندازه کارت
استفاده میکنند. یک بسته تگرالوت
برای یک متر مکعب فضای کافیست یعنی
کمتر از ۲۰ کیلو گرم بزرگی دارد.
میتوان یخچاق نوچ پارچه جوشی نازکترین آنها مثل
ناتولون و ارگانلون نمایند. فراموش

نشود که در کشو یا چمدان یا ویترین
مغازه هنما باید بسته باشد ، زیرا باز
گذاردن آنها از تاثیر نگرالوت میکاهد .

بخارات سه لیندین پس از باز شدن نگاراوت از سطح آن برسرت متصاعد میشود و در هوای منتشر میگردد و بعلاوه هماده موثر آن یک محیط ایجاد شده در کبد ایجاد میکند و سوم روی سطح بآسماها و جدار کمد و غیره نمیشیند و آنها را بر ضد دید بهم میکند. با این گردد و آواریان نمودن نگاراوت در کمد و نیستن در آن طولی نمیکشد که بخارات لیندین بخط کبد و سطح و هجار چوبی درگرد را از این سه ایاع شیع نمیکند و بیدهائی که در این تأثیر لارو و پروانه‌آدمه باشند برسرت در اثر تنس بخارات لیندین یا خوردن آن از بین میروند.

* مدت اثر در کمد، قفسه، کشو وغیره معمولا

با فرایند تابستان و گمرشندها
کار تازه‌ای برای خانه‌های خانه‌دار بیش
می‌آید: بایگانی کردن لباس‌های شمشی و
اسفناخه از لباس‌های تائبستی که در کمد
دبوره انتظار خدمت را مینهیگاند... اما
میوه‌ها این جهت برای خانه‌های خانه‌دار
می‌گردند: بایگانی کردن لباس‌های زبانیش
دست بکار می‌نمود: بید... بید... بید...
سرخست لباسهای و بامهارت حیرت آوری

باشد همچنان که در میکنند و از استفاده میکنند از آنها برای مبارزه با بیماری های سل و سائل مخاطنی نظری نفتالین استفاده میکنند ولی نفتالین دارای بوی نامطبوعی است و در مرور اشخاصی که حساسیت دارند تولید درس میکنند و گذشتگی از آن، همچنان استفاده از بلهای نفتالین زده باشند و اینها را در هوای آزاد رسانیدند. با وجود این بوی نامطبوع نفتالین زایل نمیشود. علاوه بر این بخاراتی که از نفتالین میشود برای اطفال سیار خطرناک است .. و این احتمال هم وجود دارد که کوگد کان گولهای نفتالین را که بشکل چه کنند است دردهای بگذرانند و در چار مسمومیت خطرناکی بتوانند.

* هدیه آلمان
کارخانه «سلا» آلمان برای کمک
بیخانم ها و جلوگیری از عوارض نفتالین
محصول تازه ای را عرضه کده است که
در بزاره با پید معتبره میکند:
نگرالوت ... نگرالوت
مخصوصی است که حاوی ماده مخصوص
[لیندین] میباشد و میتوان تمام لیسهای
خششی، کرکی، بوستی و انواع پارچه های
های مخصوصی نظیر نایلان [نایلان]، پرلن،
حریر و انواع دیگر پارچه های ابریشمی را
کاملاً کمک آن از خطر بیدردگی حفظ کرد.
نگرالوت را میتوان در کمد، قفسه،
صندوقد، چمدان، کشو و غیره قرارداد و
با لیسهای دریابر ابریشم رحیم بیده کرد.
لیندین ماده موثر نگرالوت میتواند بید
آچه از راه نوش و چه از راه خوراک
بوری از بین ببرد.
بوی مطروع
حال توجه اینست که [لیندین] بو

کیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۳۵ تومان بدون پیش قسط

شیطان... بقیه از صفحه ۵۰

حرفه ای که زدیم . میریل ندا میدهد که فرانسوی می‌اید . دفترچه یادداشت را با سرعت توی کیف دستی خودم میگذارم . قسم اینسته به بهانه توالت فرستی برای خواندن بقیه مطالع بدمت بیاورم .

همینکه فیلیپ سرمیز بزمیگردید ، میریل بی خوصله میرسید :

- خوب . بیماریس میریل اوری . ترتیب کار را دادی ؟

- نه ، هنوز تصمیمی نگرفته ایم . بیمارستانهای پاریس هم تمامام بر شده .

درباره کلینیکهای خصوصی هم با تریک نظر خوبی ندارد .

باید مطمئن میشتم کلک میزند یا نه ، بهترین راه امتحان کردنش را در اختیار داشتم . فخرچه یادداشتیاں . او درباره ملاقاتش با دکتر مطالع زیادی نوشته بود . باید طالیش را میخوانم .

میرسیم :

- فیلیپ ، دکتر درباره ما چه نظری داشت ؟

- دکتر زندان ؟

- لعله .

- منشأه نظر معاذری نداشت . بعضی اعتماد زیادی به معالجه شما نداشت . نظرم میرسید که بیرون از کلینیک مارسی را از خودتان ناید کرد . اما با دکتر "D" در

باریس نتوان گرفتم . او قبول کرد معالجه شما را زیر نظر بگیرد مشروط برایش که جای خالی در بیمارستان بیدا شود . در هر صورت ناراحتی نباش ، تا یکهنه دیگر

ترتیب همچیز را مینمهم . خوب ، نظریاتش را گفت . حالا باید حرفه ایش را بیاراده شنایش تعطیق میکردم بیسم میزان مذاقتش تاچه اندازه بیامش .

کیف دستی ام را برگردانم به توالت رقم . در راست و مشغول خواندن شم : دکتر "D" ملاقات ساعت بعده از زمان کیف دارم .

پریشک زندان بومت است . بیست سال ساخته کار دارد . اندام لاغر و

متوسط . صورت باریک و استخوانی . مکمله اش را بسیار شیک و راحت بیله کرده . راحت حرف میزند . اما اگل دنبال بیدا کردن کلمات مناسیکردد .

قبلاً اعتماد آوری دارد . اما کار مذاوم در زندان نوعی تزلزل در استحکام عقیده برای وجود آورده . درباره معالجه معادن ، از تحریبات جدید پی بهره است .

من قدری خودش را که بیمار از کم کردن تدبیری میزان صرف تا رساندن به خضر میباشد بیشتر قول دارد . میگوید میاره با انتیاد یک جهاد اجتماعی لازم دارد . معالجات فردی را بینیچمیداند . بیماران سیاری را شاهد می‌آورد که در

زندان کاملاً معالجه کرده شوگرده اند . گذاشتن اند میبدند شروع کرده اند .

دفترچه یادداشتیاں فیلیپ را ورق میزند . قسمت دیگری را میخوانم .

« پروفور "D" ملاقات در هتل مجلل محله اشرافنشین مارسی . جاق و فربه میباشد . غبغف زیرچانه اش روی یخه بیراهش افراحت . ابروالی بلند ، چشمانی سیاه و صدای قوی و بیخهای دارد . او اونس بزرگترین کلینیک خصوصی مارسی میباشد . اما ایوانی را که میگویند میکنم زیاد تعلیل نمیگیرد . سعی میکند

مرا از معالجه آنها منصرف شارد . بنظرم میرسید برای او نبیند فریم این دو دختر پیر از بیزیر فرن آنها میباشد . هنند است جامعه مسؤولیتی در رابطه معادن ندارد .

بالنجام هر زنده ای شنگین برای درمان معادن مخالف است . این کار را نوعی هدزاده ای بول و نیروی انسانی میدان . معادن را زانه فاسی جدا از جامعه انسانی میداند که باستی طرد شده از بیماری برداشت شوند . مشکل انتیاد را یک مشکل فردی میشناسند . جامعه را مسؤول حل این مشکل نمیداند .

بهینه علت حتی در کلینیک خودش برای معالجه معادن بتری شدت عمل نشان نمیدهد .

معادن را آزاد میکارد تا در هر مرحله معالجه که خواستند میتوانند کلینیک را ترک کرده درمان را ناتمام بگذارند .

میگوید - این کار موجب میشود که تعداد بیشماری قبل از معالجه قطعی تغییر بخوبی بدene کند اما آن افراد معذوبی که میمانند و معالجه میشوند احتمال آلوهه شدید بعده را ندارند . چون با اراده شخصی مشکلات درمان را تحمل کرده اند .

دفترچه را می‌بندم . تصمیم درباره فیلیپ قطعی شد . او آدم حق بازی نیست . او واقعاً متعالمیم بایه کن . اما من آخرین تصمیم خود را گرفتم . یار در

باریس معالجه میشوم باهیج کجا . نیخواهم در مارسی زیرست این قبیل دکترها که معتقد را اسان فاقد شدیم میداند بیفتم . نظرم را صراحتاً به فیلیپ خواهم گفت .

روایت پاسکال

مارسی

۱۹۷۹ آکتبر ۹

آخرین اقدام برای حرکت بمه باریس . دیشب با فیلیپ به سختی مجادله کردم . قسمت که فقط درباره حاضر به معالجه هست . کمی مقاومت شانداد اما آخرش قول کرد . خوش هم از بیرون اکنون مارسی نایدید شد است . به دکتر (D) درباره نیکار دیگر تلقن نزد . وسائل حرکت کمان را فراهم کرد . قبل از آنکه هواییا شیش برواز کند قرار گذاشت صبح فردی در استکان راه آهن باریس به استقبال می‌باید . هنوز مطمئن نیست که بتواند بالا قابل احتیاج را در بیمارستان بستری کند . با کمک همکارش با تریک قرار است ترتیب بدهد که چندروزی در باریس

بقیه در صفحه ۴۶

میریل مثل سوداگر کهنه کار چانه میزند . نه ، اینجا نه ، اولاً بیمارستانها بر است . ما خودمان همچنان سرزده ایم . بعلاوه متده درمان عذاب آور است . مامیغواهیم بایک متده قابل تحمل تر معالجه بتویم .

- منظور از متده قابل تحمل تر چه ؟ - ترک ایجاد آنرا ، اینجا درمارس بدنربیش را انتخاب کرده اند .

پاسکال تابحال چندبار درمان کرد . تحریه ای زیاد و آشنا بسیاری با روشهای مختلف دارد . روش ایگلیسی و پیتر از آن روش امریکانی که یک بار در تهران پاسکال را

فیلیپ اتگار گلخانه ای تازه بینشند .

- روشهای مختلف درمان باید خیلی جالب باشد .

- من قریباً انسواع مختلفش را مشاهده ام . متدهای انسانی تر و راحتتر و متدهای خشن تر و عذاب آور ، اینجا درمارس بدنربیش را انتخاب کرده اند .

پاسکال انسانی داشت . در تهران ای رای معالجه خیلی پیر حمامه است . دست و بای معتاد را هشتم احساس شنج و دردهای مختلفه ایم نمیشند . بعد بیمار را زیردوش آبرساند میفرستند . دوش آب بخ . اوه ، نه خیلی عذاب آور است . نه ، نمیتوان تحمل کنم .

- مبالغه میکنید ، در مارسی هم کلینیکهای خصوصی هست که روش پیر درمان را بکار میبرند . دره راهی صورت امروز عذاب ظهر قرار گرفت از همه ملاقات پریش (بوق) بیزم . همان دکتری که در زندان شما را معالجه کرده با مثور ای فکر برای معالجه شما میکند . اگر در کلینیک بزرگ مارسی جای خالی بیدا تکریم قیلیپ شما را به باریس میبرد .

- او . بله . باریس بدنربیش را بینشند که در باریس یا عاری باید میکند . قرار اس بخ به ما بخ بینشند که در باریس یا عاری باید میکند . حالا باید بلند میمیون . ما را سوار کرده نزدیک بینر قبیلی ما را بینه سویم . برای خوراک ش بفر تهیه کردن غذا باشیم . فکر بیدا کردن یک بسته گرد

نخالص و رعنی آور .

روایت پاسکال

مارسی

رستوران . . .

هشت و نیم شب

قطعه گوته سرخ و نیخته ای که در بشبابیم بود تقریباً هنوز نخوردۀ مانده ، احسان گرسنگ نیستم . بشقاب را جلو فیلیپ میدهم .

- تو اینها نداری پاسکال ۹

نیدام چرا امشب همیکه همیگر را دیدم ، بهم « تو » گفتم .

- من هیجوت غذای زیادی نمیخورم .

هنوز خنثی یک کله هم درباره ملاقاتش با دکتر و ترتیبی که تو ایش بیله ای اینجا میخواهد . میخواهد از راه رسید ، سور غذاده و

یک تماره تلقن درباریس را گه برای ای اینکه درباریس درمان شونیم . خیال را راحت کرده . آنچه امکانات و روشهای معالجه بهتر است .

بعلاوه همیکه از مارسی بروم ارتباطان با کایاکه میتواند « گرد » در اختیار ما نمکارند قطعه بخشد . چون هنوز مطمئن نیستم اگر در محیط انتیاد ناخالص را مارسی بوده . بیشتر دوستانم برای بست آوردن « گرد » همیکه خالص از باریس به مارسی میمانند .

تفن زنگ میزند . از باریس است . فیلیپ و فرانسا ، بلند شده بطریق تفن

میروند . من و میریل تها میمانم . روی صندلی کار من ، دفترچه یادداشت ، چند روزنامه و یک گیف سفری باقی ماند . آنها بینه بینه دیگرند . اینها ای اینها نداریم .

یادداشت را با کایاکم . مطالی نوشته شده . مطالی درباره ما ، ساعت حرکت هایما و دو تماره تلقن باریس . کجهاک شده ام . میریل تحریکم یکیدن که مرا نمیبینند . نکاهی به جایگاه تلقن میاندازم . آنها در موقعیت استاده اند

خالص از باریس به مارسی بودند .

تفن زنگ میزند . از باریس است . فیلیپ خیلی زود است که بتوانم یک نظر قطبی درباره آنها بینم . نه زیانی چشمگیری دارند و نه زست هستند . پاسکال به طرز

وحت آوری لاغر و استخوانی است . آنچنان لاغر که هشتم عبور در کوچه و خیابان هم باجرت تلغیم شد . هنوز خیلی جوان هستند . جوانش خودشان ندارند . هنری ای آینه نمیشناسند . زندگیان را با لحظه های میشناسند . لحظه های زمان حال ، در کدام از این لحظه های امکان دارد چه رسانی خوش ام که چندروزی در باریس

بعد ، مقدار زیادی یادداشت درباره اولین دیداری که در صحیح داشتم و

تازه‌های بازار

ایران روپ

ایدهال شیک پوشان
خیابان پهلوی مابین محمودیه و بیان
شماره ۳۱۶

تلفن ۸۹۱۶۶۵

تلفن های ۰۱۵۶۱-۰۱۵۶۸



بیارک موم سرد توجه فرمائید . تاجنی
دیگری را بانم موم سرد شماندند.

موم سرد

جدیدترین پدیده عمر ما برای ریشه کن
کردن موها دست و پوچ و صورت بدون
درد قوطی های کوجاچه ۵۵ را بامضو
یکمال معرف سورت موم سرد در تمام
داروخانه ها موجود است . نایابدگی
داروئی الوند ۳۹۲۱۶۸ (برای
ایپلاسیون) (برداشتن مو در محل)
تلفن جدید ۸۲۷۴۵ با وقت قبلي

مهندسين باغبان

طرح ، کاشت و نگهداري فضای بسیار
متزل خود را از گروه مهندسین باغبان
بخواهد تلفن ۱۶۸۸۶۱-۰۱۶۹۰

رستوران افسانه‌ای

هتل آنجلس

افتتاح شد

غذاهای لذیذ هندی و کوارا ناهارمنو
۱۰۰ ریال شام آلاکارت و (کوکل)

خیابان نادری کوچه شاهرخ
تلفن ۶۶۴۴۲۲

بوتیک دز

بولار الیزابت وصال شیرازی
دوبروی بیمارستان آریا

تلفن ۴۶۰۳۷

قصر پوشاك

یکی از تکنهای قابل توجه برای
زیبایی و برآفرینی داشتن لباسی است
که بوضوئه آن بتواند اعماق خود را
برای شیکی تاب آنداز کند خانه ها و دفتر
حذاکه استفاده را برند ناید کلیه
مایحتاج بوسکی خودرا از قصرپوشاك
تهیه نمایند.

زیرا آن جیز که برای روز های
فرح انگیز بهار لازم دارد از لباسی
جالب تایینی ثورت و بلوز و زاک
همه و همه را متناسب گرایش کنند
و بیوتیک پوشانه های فرمائید.
قصر پوشاك و بوتیک قصر
پوشان خیابان فردوسی ،
دوبروی فروشگاه فردوسی ،

آزینتا تهیه کننده انواع

گرست ، دستگش ، شکم بند ،

دستگش عروس و دستگش طبی

چهارراه کنت جنزا استیل طبقه ۴

کوچه برقان فروشگاه نادر

خیابان رود کی فروشگاه گوهری

دعوت بدعرorsi

با تحسی کوک اخصاصی چاچانه وین

لطف شکاره بیشتری پدایم کند

خیابان عدی کوک پمپاز - تلفن ۳۱۵۸۳۹

آموزشگاه خیاطی موزون

با سابقه درخان خود اولین و تنها

مخصوصی که با دارا بودن کلامهای

متعدد و متنوع میرز در تطبیقات

تایستان دوره کامل خیاطی در کفترین

مدت و تخفیف کلی به بانوان و

دوشیزگان می‌آموزد.

شاھرضا پل جویی

تلفن ۷۵۶۲۶

معرفی هنرآموز ممتاز از

آموزشگاه خیاطی موزون

خانم بتوول شاگری اسکی از آمل که

خیاطی را با هند گرالوین در کفترین

مدت پیاپان رسانید و با اند دیلم

موفق گردید از طرف اولیاء آموزشگاه

موزون مورد تشویق قرار گرفت.

شاھرضا پل چوپان

تلفن ۷۵۶۲۶

فروشگاه زان

S.L. مرکز بخش سوار کادوس

دهن بازشو ، سروشی ، شوار دستی ،

و جای ییگویی ، بالبیس و کلیه لوازم

مورد نیاز آموزشگاهها و آرایشگاههای

زنانه در ایران

فردوسی خیابان منوچهوری

پلاک ۲۷۸ تلفن ۰۲۹۴۲

آموزشگاه آرایش شیلا

مدرب ترینین موسسه آموزش

زیبایی و آرایش در ایران

از این تاریخ در محل جدید از

مشتریان گرامی آماده بذریزی می‌باشد

خیابان کورش کبیر ایستگاه اسنی

جنپ باتک ملی

زنانه دوز

مد افسون - قدوسي

باغ صبا انتهای ملک - تلفن ۷۵۶۴۶

اطلاعیه فروشگاه تشكّری

زیباتر از همیشه با استفاده از لوازم آرایش‌های فروشگاه تشكّری شمامتواند همروزه‌ها را هنمانیان آرایش و زیبائی فروشگاه تشكّری تکمیل بگیرید تشكّری گرد آورده آخرين پدیده در مد و زیبائی از سه کشور بزرگ دنیا ، آمریکا ، انگلستان و فرانسه می‌باشد .
مری کوانت - هلتا روینشناين - الیزابت آردن روشن - لانکوم - آیر فرانسوی پانزده رقم دیگر با قیمت‌های استاندارد شده فقط در فروشگاه تشكّری ساعت کار یکسره از ۷:۰۰ الی ۹:۰۰ شب میان ۲۴ اسفند تلفن ۶۶۴۱۸۲ - ۶۶۴۶۵ - ۶۶۴۱۸۲

دکوراسیون و تجهیزات آشپزخانه راطا

قبل از تهیه و سفارش هر گونه سرویس آشپزخانه از نمایشگاه مدرن راطا دین فرمائید
داطا چاده قدیم شیرین سه راه ضرایخانه جنب اتوبانک پارس تلفن ۷۷۲۶۵۶

اطلاعیه سازمان صنایع

فلزی راطا

قابل توجه آقایان مهندسان ، معماران و شرکت‌های محترم ساختمانی سازمان و نمایشگاه مرکزی صنایع فلزی راطا واقع در دادویه خیابان ظفرنیش خیابان نفت افتتاح و شروع بکار نمود .
علاوه‌نمایان به مصنوعات فلزی مرغوب و سرویس آشپزخانه مدرن و بیلان و لوازم دفتری بنشانی فوق مراجمه فرمائید .
تلفن ۷۷۵۴۵ - سازمان و نمایشگاه مرکزی صنایع فلزی راطا در خدمت خانوادهها

بوتیک فرهاد

FARHAD
BOUTIQUE

تهیه کننده بهترین لباس از هر نوع برای شیک پوشان واقعی خیابان پهلوی - اول تخت طاووس تلفن ۶۶۷۹۱۷

بول ب بواسطه موجود
پاپکور ۶۶۴۶۱۸ - ۶۶۴۶۱۹ - ۶۶۴۶۱۷

کیف و گفتش خورجین

مخصوص شیک پوشان
خورجین تنها مغازه است که بهترین نوع جنس فرنگی را با جدیدترین مدل مد روز عرضه می‌کند . عاص آباد چهارراه فرج شالی پلاک ۲

بوتیک چین چین

خیابان میکده مقابل باغ سازمان آب
تلفن ۱۳۱۴۰۵

گیسو I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش قسط

مشاهده میکنید که قیمت واقعی اش بانزنه ریال است، این کتف اهدانی برای او مفهوم خود است و شما تصور میکنید اختلاف ظاهر و باطن او همان اختلاف هفتاد و بانزنه (ریال) است!

مختصر آنکه شما تصور میکنید اگر دوستی را با این ترتیبی که او خود را عرفی کرده آغاز کنید، کله بزرگی بر سرatan رفته است!

دوشیزه شراوه فیروزانش

شما بین دو میل و دو نوع احساسات در گیر شدیدی، اول همان احساسی است که خودتان میگویند بآن شاره کرده اید یعنی باشد، در عین حال هم میل دارد مانند سایر مخلوقان با درگذان عاشتش کنید، آنوقت تصور میکنید که این عاشتش کردن با این احساسات فیلی غافیر دارد و هر کس که عاشتش کرد طبعاً حالت پاکی و طهارت و تقویت و تقویت دور خواهد شد، در این خوابها آرزو کردیده برای مشکل خود را حل کنید، بد نیست بدانید که عاشتش داده و سالم مغایری با عنف و تقویت و طهارت ندارد.

دوشیزه ناف از اصفهان

شما میل و آرزو دارید با موافقت بزرگترهای خانواده با آن جوان دوستی کنید.

دوشیزه ثالث از تهران

ما نداینیم این خواب راههای با آینده شما دارد یا نه، این چیز ریست که بقول معروف آینده ننان خواهد داد!

ما فقط متوجه نگوئیم که شما در این رؤیا زورگرهاید که از عزم و جرباناتی میکنید که این عشق سریع و برق آسما که کاملاً در امام باشید و هرگز باینگونه افکار نزدیک نتوانید، تکر و نیت شما فکریست سندیده و اگر شوک درس خواندن را هم به آن اضافه کید دیگر هیچ کم و کسری ندارید!

فعلي ازدواج بمنزله از دست دادن آزادی هم حق با شما باشد.

دوشیزه نیستان از آبادان

شما آن پسر را دوست دارید و آرزو میکنید هر چه زودتر با وی ازدواج کنید و چون در حال حاضر ازدواج شما دو نفر میرس نیست، شما که صبر ندارید در خلال این روزی آرزو آرزو کرده اید حتی اگر با کشیدن نقشه هم شده بمراد دل خود برسید.

دوشیزه شش، ف

آن رؤیاها نگرانی ندارند فقط ازترس باطنی شما حکایت میکنند. شما از این میترسید که میادا روزی همانطور که بزرگترهای شما از اول تعیین کرده اند، بعد ازدواج او یعنی برمی عموی خود درآید.

دوشیزه هرسندج از ساری

این رؤیا آشکار میکنند که شما ازوضن فعلی زندگی خود بسیار ناراحت هستید و دلتنان بیخواهد هر چه زودتر از منزل نامادری بیرون آید و در جای دیگری زندگی کنید، چون معاشرش با او این مورد را در این شا بوجود نیارویده سر ازجان

دوشیزه امید از تهران

بنظر ما این خواب میرساند که از درس خواندن خسته شده اید و دلتنان میخواهید شور کنید. و آلتنه این مغایر با مطالی

دست که در نامهان خواندن نوشته اید، شما نیاز دارید که در خواب با صرف خواندن این تعییر خدای تکرده از رفون دانشگاه شما از اول تعیین کرده مثلاً از ما گله کنید که چرا چنین تعییری کردید. راهی که خواندن برای این کار بدرکنید، راهی که خواندن برای این کار

دوشیزه امید از تهران

آن را میخواهید ختنا وارد دانشگاه شود، درس خواندن با شوهر کردن بیخواهید نداند.

پرواز بوسیله پارچه... بقیه از صفحه ۵۱

دوست دارید و میخواهید در این دوستی خواهد بود، در دفاتر آینده این نکات را وفادار و یادار باشد.

دوشیزه مردم

قبل از هر چیز برایتان بگویند که این رؤیاها بهیچوجه تکانی ندارند.

هر چند هم تکرار شوند، شما آرزو دارید که ازدواج کنید و زندگی هر تر و آمیخته با غفت و تقوایی برای خود فراموش کنید، از آنجای که احساسات منهنجی در شما بسیار نیزمند است آرزو میکنید که ازدواج

آینده مانع مانعی نداشته باشد. آینده میخواهد شما آرزو میکنید که ازدواج آینده مانع مانعی نداشته باشد.

آقایی مرتفعی موسوی از بابل

شما در این رؤیا آرزو کرده اید که افراد خانواده مخصوصاً پدر و مادر شما با این موضع موافق باشد و پشمای سراجی هایی بار بیاروید، مثلاً میترسید

گرفتاری هایی بار بیاروید، سادگی اجازه دهد که این معاشرت دیدهاید که این معاشرت بی‌آیین را ادامه دهد. همچنان شما فکر میکنید که افراد خانواده او آمهائی روش نشسته و با این دوستی مخالفت ندارند.

بانو گش

رؤیای شما سیار گویاست، شما در طی آن، اولاً آشکار ساخته اید که هنوز هم کمپوش باشد و علاقه دارید، تنه دوم

که مهم است اینکه صلاح دیدهاید و تصمیم گرفته اید که در وضع فلی پیر ترتیبی هست باقیمانده مهر او را از دل بدرکنید. راهی که خواندن برای این کار

فراموش کردن او (و مناسب تغیص داده اید آینده نزد او بروید و همین مطالع را با یکنایی کنید و باصطلاح عقدل دانشگاه شود، درس خواندن با شوهر کردن بیخواهید نداند.

آقایی محمود محمدی

این خواب میرساند که شما از ازدواج هراسان و بیمانی هستید، شما باطن افکار میکنید در حال حاضر شما او را

دوشیزه ملک از تهران

بنظر ما این خواب میرساند که از درس خواندن خسته شده اید و دلتنان میخواهید شور کنید. و آلتنه این مغایر با مطالی

دست که در نامهان خواندن نوشته اید، شما نیاز دارید که در خواب با صرف خواندن این تعییر خدای تکرده از رفون دانشگاه شما از اول تعیین کرده مثلاً از ما گله کنید که چرا چنین تعییری کردید. راهی که خواندن برای این کار

(فراموش کردن او) مناسب تغیص داده اید آینده نزد او بروید و همین مطالع را تکی خالی کنید، شاید هم تشخیص شما صحیح باشد.

دوشیزه امید از تهران

شما این خواب آینده ننان خواهد داد! افکار میکنید در حال حاضر شما او را

غذاپزی قرار گیرد، بدین معنی که در دوطرف سطل خاکرو و بهزاد صحبت شده و مام تاکید میکنید، طرف

خاکرو و بهزاد است از فار باشد اگر هم ظرف زباله شما بالشکن است خسته میگردید که مهتم کوچک مواد اولیه را تهیه کنید، اگر آینه خانه شما کوچک است فقط یک میز را باین کار اختصاص دهید پرشطی که این میز بین اجاق خوارک بزی و جایک آشیزخانه قرار گیرد.

آشیزخانه کنیف نمیشود. شما چراخ گیرد، بدین معنی که در دو طرف قسمت سنت و شوی

و غیری، یا هر دو در آن قرار دهید و طبیعی است اگر هوایش آشیزخانه در بالای آن قرار گرفته باشد مناسبتر است، یعنی بهتر اینکه چراخ و لوازم طبیع در دو طرف قسمت سنت و شوی

ظروف و سائل باید جای کافی قرار دهید و اینجا بیشتر برای قرار دادن لوازم بیشتر است که در آخر کار آشیزخانه کفته شد سطل خاکرو و بهزاد

آنها را به سطل خاکرو و بهزاد میریزید، اگر یونانید بپترانت سطل خاکرو و بهزاد را در کنار قسمت شست و شو قرار چنانکه کفته شد سطل زباله را قرار دهد اگر مکن است اسولا آنرا در زیر مستوثنی بگذارد، که

میدهید زیر میز را برای جمع کردن آشغال و زباله را فوراً بدرون آن

باشند، اما بطريق که برداشن آنها را راحت باشد، برای این کار همه اسایهای کوچک، مانند نعلکی و فینان و فاشق و غیره را در این قسمت

از قبیل کف کم و ملأه و طرف از پشت و بزرگ را باید هرچه ممکنست به قبیل

بزرگ را باید هرچه ممکنست به قبیل طبع را در روبروی در ورودی آشیزخانه قرار نهید، زیرا میکنید اینجا

است محل قراردادن مواد اولیه مثل شکر، آرد، ادویه، سس و غیره که ممکن باشد به قبیل طبع را در زیر قرار دهید.

چیز هایی را که کمتر آنها احتیاج دارید (مثلاً هرچند روز یکار) همه را در طبقات فوقانی اشکاف قرار دهید، بر عکس چیزهایی را که هر روز و هر ساعت احتیاج دارید در قسمت های پایین اشکاف بجینید. از گونه های اشکاف هم غافل شوید در این فضاهای میزها باید مملو از اسایه

بزرگ شده باشند، برای این کار همه اسایهای کوچک، مانند نعلکی و فینان و فاشق و غیره را در این قسمت

از قبیل کف کم و ملأه و طرف از پشت و بزرگ را باید هرچه ممکنست به قبیل

طبع را در روبروی در ورودی آشیزخانه قرار نهید، زیرا میکنید اینجا

است محل قراردادن مواد اولیه مثل شکر، آرد، ادویه، سس و غیره که ممکن باشد به قبیل طبع را در زیر قرار دهید.

چیز هایی را که کمتر آنها احتیاج دارید (مثلاً هرچند روز یکار)

همه را در طبقات فوقانی اشکاف قرار دهید، بر عکس چیزهایی را که هر روز و هر ساعت احتیاج دارید در قسمت های پایین اشکاف بجینید. از گونه های اشکاف هم غافل شوید در این فضاهای میزها باید مملو از اسایه

بزرگ شده باشند، برای این کار همه اسایهای کوچک، مانند نعلکی و فینان و فاشق و غیره را در این قسمت

از قبیل کف کم و ملأه و طرف از پشت و بزرگ را باید هرچه ممکنست به قبیل طبع را در زیر قرار دهید.

چیز هایی را که کمتر آنها احتیاج دارید (مثلاً هرچند روز یکار)

همه را در طبقات فوقانی اشکاف قرار دهید، بر عکس چیزهایی را که هر روز و هر ساعت احتیاج دارید در قسمت های پایین اشکاف بجینید. از گونه های اشکاف هم غافل شوید در این فضاهای میزها باید مملو از اسایه

دیگر نمیخواهیم ترا... بقیه از صفحه ۴۶

شک پیدا میکنم. دیدم دارم خودم نزد طبیعی را از دست دادم. بودم و گاه اتفاق میافتد که در بیرون از خانه نیز میترسیدم با مردم حرفزن و بعضی اینها میفهمیدم یکی باساد روزگاری من فرار گرفته است و پای خود را کم میکرم. دستیچه میشم و به لکت یافتادم. همه این حایایی که شما گفتند کرم. در مورد بچهها، در مورد خود (زیبا) در اطراف هم چیز و همه کس اندیشیدم و سرانجام تنها آنچه بار یافتم. طلاق. زندگی من همین باره بررس مسئله‌ای اختلاف پیدا میکردیم و قهر میشدیم. خوب. بکرو، دو روز، سرور، یکهنه، یکمه. آه. غرور من اجازه نمیداد براغ او بروم و آشنا کنم او هم نونشان خود از داشتم که به اتفاق خواب من یابید. درحالیکه روز و شب درخانه بهم اجرامشودکی نیست که از من ابرد یگیرد. میدانم با کسی فهرنیست. میدانم که قدر تاریخ شاهزاده نیز از جمیع دوازده ما، ده ما و نیم قهر بودیم. قطع چهل روز صفائی طبیعی باتشیخانی تاپریبون نشتم. و یاده بر نامه رادیو کوش بهم و خیلی امیازات دیگر دارم که در آن موقع نداشت. یاداشت و باحقرات ازدست داده بودم. یهیچوجه بشمان نیست و بگویانها هم جدا نویسه میکنم که زن باسادتاز خود یگیرد و دختری را بزرگ زندگی انتخاب کنند که درشان خودشان باشد.

۲

ماهی هزار تومان از صدوق گاراز بگیرد و هر وقت هم احتیاجی داشت به مدیر دفتر موسسه مراجعت کند. باین ترتیب درحالیکه او گزینه میکرد و سخت پیشمان شده بود از هم جدا شدیم. حالا بچهها کجا هستند؟ پیش خودم، مادرم از آنها تهدید میکند. - آیا سراغ مادرشان را نمی‌گیرند؟ نه. اوایل جرا. اما بعد فراموش کردند. املا حالا نامی از او نیاورند و یادی از (زیبا) نمی‌کنند. پیشمان نیستید؟ - ادا. ادا. راحت شدم. چرا بشیعان باشم؟ حالا وقیع به خانه میروم بیدانم صاحب خانه خودم هست. هرستوری بهم اجرامشودکی نیست که از من ابرد یگیرد. میدانم با کسی فهرنیست. میدانم که قدر تاریخ شاهزاده نیز از جمیع دوازده ما، ده ما و نیم قهر بودیم. قطع چهل روز صفائی طبیعی باتشیخانی تاپریبون نشتم. و یاده بر نامه رادیو کوش بهم و خیلی امیازات دیگر دارم که در آن موقع نداشت. یاداشت و باحقرات ازدست داده بودم. یهیچوجه بشمان نیست و بگویانها هم جدا نویسه میکنم که زن باسادتاز خود یگیرد و دختری را بزرگ زندگی انتخاب کنند که درشان خودشان باشد.

ش سال زندگی جهنمی من گذشت. یکش بایز با هم قهربايدم خیلی شجاعانه به اتفاق خواب رفتم و روی صندلی کثار تختخواش نشتم. خیال کرد باز برای آشنا آدمهای شوشم و بیویله مستخدم مجده فرستادم. خودرا به سردد و پهلوورد نگران آمد. فهمیده بود ماجراجیست، بهمین سبب بیمه موضع همین باین اتفاق آدمهای شوهرش بیشتر شواخیلی جواب دادم برای تقدیم پیشنهاد طلاق... باور نمیکرد راست میگوین. قدر میکرد فردا فراموش گفتمن و باز همان آشنا است و همان کاسه. اما من تصییم خودرا گرفته بودم. تمام همه ایشان را تقدیرداختم. قلایه هار تومان بایت خرج تفصیل برادرش از من قرض گرفته بود. آزمهم حساب تکردم و باو بحییم. با جوانمردی قرار گذاشت تا شوهر نگرده و یاسر کار نرقه

گوینده، «زیبا» بیست و هفت ساله، لیسانسیه.

بهشنبی خانه پدر (زیبا) که (فیروز) دادم بیو نامهای نوشتم و بیویله مستخدم مجده دل باز و بولداری است بقین داشتم برای من زندگی خوبی فراهم میکند و بعد کم کم دوست خواهیم داشت. چیلی از دخترها بیرون شق شوهر کرد و بعد عاشق شدند. چند نفر را سراغ دارم که شوهر خود را عانقه و دیوانه ای را باشند. اینها از ازدواج قل از ازدواج همان هیچ رابطه‌ای وجود نداشت. - خوب. چند که از او دلسرد و زده شدید؟ گفتم که من از اول او را دوست نداشم. برای شوهر کردن سجهه داشتم و چون میدیدم فیروز مرد دست و دل باز و بولداری است بقین داشتم برای من زندگی خوبی فراهم میکند و بعد کم کم دوست خواهیم داشت. چیلی از دخترها بیرون شق شوهر کرد و بعد عاشق شدند. چند نفر را سراغ دارم که شوهر خود را عانقه و دیوانه ای را باشند. اینها از ازدواج قل از ازدواج همان هیچ رابطه‌ای وجود نداشت. - هسته شوهر که گفته باش آشنا شدیم. بیکال بیشتر معاشرت داشتم، تا در کارم شد و بصحت نشتم. از (زیبا) خواستم که ماجرا را تعریف کند. او گفت: - هسته شوهر که گفته باش آشنا شدیم. بیکال سال جهل و پنج ازدواج کردم. تمام همه ایشان را تقدیرداختم. قلایه هار تومان بایت خرج تفصیل برادرش از من قرض گرفته بود. آزمهم حساب تکردم و باو بحییم. با جوانمردی قرار گذاشت تا شوهر نگرده و یاسر کار نرقه

حرش را بریدم و گفت: - شما بیکال بیشتر معاشرت داشتید. چطور در طبلای بیکال تهمیدید او بیساد است؟ آیا درین مرد حتی یک مرد بی پیدا نشد که او چیزی بنویسد و خواند؟

- من فکر میکردم سواد دارد، اما نه خیلی زیاد. مثلا همان روز اول پرخورهای کارت و بزیر را بعنده داد که بدکتر بدهم. از او خواستم پشت کارت بنویسد و مرآ معروف کند. باین حرف تاراحت شد. رنگ تغیر یافت و گفت فرمومی ندارد. او همین که کارت

است، ولی نهادم تشخصی دادید با نه؟ (فیروز) مردی است عامی باسطع فکر پایانی و اندیشه‌های غلط از نظر اقتصادی یک مفتر منطق و یک نایخه درست و حسابی است. از او بیرسید من صدو پنجه هزار تومان بول نقد دارم. این بول را در شرایط فعلی درگدام رشته سرمایه‌گذاری کنم. فورا بشما جواب میدهد. یا ناگفت حساب میکند و طرحی برای شما میرزید که به فکر و غل از آفرین میگویند. هم یا او ماهراهه رفتار میکرد که من

سالن زیبایی شکوفا

زیر پرستش رسیده بیل از کریزی آنده سایه این بری پرسته نمایم. ساخته ایل ۸۵٪ اس اس. ۷۰٪ ایل ۵۰٪ همیر. سایه ایل سایه ایل

هانسون

سیارکی هانسون بچکت چاقی برپید. پاترولهای هانسون هراقب وزن خودشید

متوجه نمیشدم و یا من دقت نداشت. در رستوران او هر قدر غذا را از روی (منو) انتخاب نمیکرد. اولا مرآ بچانی میرید که خودش آشناست داردند، تایا از مستخدمی بگیرد که غذاهایی دارند، باین از داشتن و میداشت چه او را میشاختند و اعماق‌های گراف می‌بیند گرفت همیشه بهتر است. مستخدمی بگیرد چون برای او انتخاب میکردن و شنیده بین چون میدادند همیشه بیشتر شنیدند و اعماق‌های گراف می‌بینند. باین نحو یکشال من و او معاشرت داشتم و میوارند. باین نحو یکشال من و او نشام. سخن (زیبا) را ناتمام گذاشت و

گفتم: - اینطور که من از زبان آقای فیروز شنیدم شما به او علاقه‌مندیده بودید. نمیخواهم پکوئی عاشق او بودید، ولی بازدواج با اشیاق زیاد داشتید.

بدون تأمل و تفکر جواب داد:

- نه. عاشقش بودم. اشیاق هم نداشتند، دچار محفوظ شده بود و بیترسید در یکطرف سمت زیاد شده بود و بیترسید. خانه بیانم و از سوی دیگر سرزیانها از اینها بودم. همه کفرمیکردن حرفا بایکده بود. اینها باید رفت او به خانه ما نامزد شده ایم. اگر با او ازدواج نمیکردم و فیروز مرآ ترک میکرد و بیرفت بوزده میشدم. میدانید چه بیخواهیم پکوئی و همچنان تاپریبون نشتم. و یاده بر نامه رادیو کوش بهم و خیلی امیازات دیگر دارم که در آن موقع نداشت. یاداشت و باحقرات ازدست داده بودم. یهیچوجه بشمان نیست و بگویانها هم جدا نویسه میکنم که زن باسادتاز خود یگیرد و دختری را بزرگ زندگی انتخاب کنند که درشان خودشان باشد.

- خوب. چند که از او دلسرد و زده شدید؟ گفتم که من از اول او را دوست نداشم.

دوست نداشم. برای شوهر کردن سجهه داشتم و چون میدیدم فیروز مرد دست و دل باز و بولداری است بقین داشتم برای من زندگی خوبی فراهم میکند و بعد کم کم دوست خواهیم داشت. چیلی از دخترها بیرون شق شوهر کرد و بعد عاشق شدند. چند نفر را سراغ دارم که شوهر خود را عانقه و دیوانه ای را باشند. اینها از ازدواج قل از ازدواج همان هیچ رابطه‌ای وجود نداشت. - هسته شوهر که گفته باش آشنا شدیم. بیکال بیشتر معاشرت داشتم، تا در کارم شد و بصحت نشتم. از (زیبا) خواستم که ماجرا را تعریف کند. او گفت: - هسته شوهر که گفته باش آشنا شدیم. بیکال سال جهل و پنج ازدواج کردم. تمام همه ایشان را تقدیرداختم. قلایه هار تومان بایت خرج تفصیل برادرش از من قرض گرفته بود. آزمهم حساب تکردم و باو بحییم. با جوانمردی قرار گذاشت تا شوهر نگرده و یاسر کار نرقه

حرش را بریدم و گفت: - شما بیکال بیشتر معاشرت داشتید. چطور در طبلای بیکال

تهمیدید او بیساد است؟ آیا درین مرد حتی یک مرد بی پیدا نشد که او چیزی بنویسد و خواند؟

- من فکر میکردم سواد دارد، اما نه خیلی زیاد. مثلا همان روز اول

پرخورهای کارت و بزیر را بعنده داد که بدکتر بدهم. از او خواستم پشت

کارت بنویسد و مرآ معروف کند. باین حرف تاراحت شد. رنگ تغیر یافت و

گفت فرمومی ندارد. او همین که کارت

می‌بینید میفهمد جایدی بگند، بعلومن

قیلا باو نفون میکنم. حلس زد سوادش

کم است و با خط و انشاء بیدی دارد که

نیخواهد من نفهمم. در ملاقات‌های بعد

هیچ راه را از آنها نمی‌توانم

لطفا ورق بزیند

تقوی

STILBEPAN
Le Shampooing BILOGIQUE Pour les cheveux gros Contre la chute des cheveux, les pellicules et la grisonnement précoce DAGRA N.V.

۱۶

چرا بهار فصل عشق... بقیه از صفحه ۴۳

استیل پیان!



جنی افراد دارد. شنیدنی است که تعداد ازدواج نیز در ماههای گرم بیشتر از ماههای سرد است. هملاً فرانسه، در ماههای زوئیه (نیمه) و زوئن (خرداد) تعداد ازدواجها بسی بیشتر از ماههای دیگر است. بطوریکه در ماههای زوئیه (نیمه) تعداد ازدواجها سه برابر ماههای زانویه (مهر و دی) است.

● اگر زنان فرانسوی در ماههای تیر و مرداد، بیشتر از ماههای دیگر آبستن می‌پسوند، دلیل اینستکه درسترن شهرهای فرانسه، در این دو ماه، آفتاب درخشانتر از همیشه است، و میدانیم که نور آفتاب تأثیر مستقیم در تولید تنفسات های مردانه و زنانه (امبرماتوزوئید و نوکول) دارد، و روابط زیستی در ماه های پر آفتاب، خیلی بیشتر به مردانش زن پیاختا مدهد.

● از سوی دیگر، بهار و تابستان، فصل میوه و سبزی است، و غذاهای که در بهار و تابستان میخوریم، در سایه وجود میوه و سبزی، بسیار منوع تر و از نظر وجود و تامین ها و اصلاح معدنی، غنی تر و مقوی تر است، و میدانیم که غذای مختلف بدن و از جمله هو رونه های مقوی و منتعو، در ترشح هورمونهای میاندید، بیضه شان بسیار صعیف میشود.

● مطالعات دکتر «گاؤگیل» آمریکانی (استاد دانشگاه پال) نیز ثابت کرده است که فعالیت جنسی انسانها، در ماههای از سال که آفتاب درخشانتر است، (یعنی در ماههای بهار و تابستان) بیشتر است.

جون کار غذه های جنسی بدن، رابطه مستقیم با مقادیر و تامین ها (و مخصوصاً و تامین های E و C) دارد، کاملاً طبیعی است که وقتهای مقدار این و تامین ها در غذاهای ما کم بشود (یعنی در ماههای زمستان).

● فعالیت جنسی انسان نیز کمتر میشود. این بدینه تبادل ما را متعجب کند. فصول سال، از راههای غیر مستقیم، مثل تعییراتی که در درجه حرارت هوای تورانیت خورشید، و نوع غذاها بدینه میشود (یعنی در ماههای زمستان)، در شرط بدنه ما تأثیر میگذارند، و غدهای جنسی ما نیز از این تعییرات مستثنی نیستند، و تأثیر این عامل، در بهار، جنبه بسیار محت دارد، و از اینروز است که بهار فصل عشق و دلدادگی است.

**نیازمندیهای خانواده
مجله زن روز
تلفنی آگهی میپذیرد
تلفن ۲۰۱۵۶۱**

فعالیت جنسی بشر، یکی از طرفهای مصالی است که دربرابر علم مدرن قرار دارد. مناسفانه در این مورد، خیلی کم مطالعه و تحقیق دیده است. تگاهی به آثار داشتمدن سکن شناس متهور معاصر میل «کیسی» - ماسترز - و جاسون «

ننان میدهد که آنان فقط بطور مهم به تأثیر فضول سال در فعالیت جنسی بشر اشاره کرده اند. آیا فضول سال، هیچگونه تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم بر فعالیت جنسی بشر داردند؟ و آیا فصل بهار به فعالیت جنسی برای بشر غارشین، فصل بهار بود، زیرا که اولاً نور آفتاب و هوای دلنشیز و مساعد، بیرونی جسمانی بیشتری را بر میدارد، و در حقیقت بدن او را زخ خواه میشاند و خوارکی آسانتر دربهار بیندازند آذوقه و خوارکی آسانتر بود، و میدانیم که فعالیت جنسی زن و مرد، رابطه مستقیم با سلامت جسمی و نوع تعیینه او دارد. اسانی که تمام فصل رسانان را از انجام درغافرگاهی درباریک برخس دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

● فعالیت جنسی برای هر جوانان، ولی قانون کلی اینستکه: هر جانوری عشق بازی خود را در فعلی آغاز میکند که فرزند او، فصل روزه دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

● فعالیت جنسی برای هر جوانان، ولی قانون کلی اینستکه: هر جانوری عشق بازی خود را در فعلی آغاز میکند که فرزند او، فصل روزه دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

● فعالیت جنسی برای هر جوانان، ولی قانون کلی اینستکه: هر جانوری عشق بازی خود را در فعلی آغاز میکند که فرزند او، فصل روزه دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

● فعالیت جنسی برای هر جوانان، ولی قانون کلی اینستکه: هر جانوری عشق بازی خود را در فعلی آغاز میکند که فرزند او، فصل روزه دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

● فعالیت جنسی برای هر جوانان، ولی قانون کلی اینستکه: هر جانوری عشق بازی خود را در فعلی آغاز میکند که فرزند او، فصل روزه دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

● فعالیت جنسی برای هر جوانان، ولی قانون کلی اینستکه: هر جانوری عشق بازی خود را در فعلی آغاز میکند که فرزند او، فصل روزه دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

● فعالیت جنسی برای هر جوانان، ولی قانون کلی اینستکه: هر جانوری عشق بازی خود را در فعلی آغاز میکند که فرزند او، فصل روزه دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

● فعالیت جنسی برای هر جوانان، ولی قانون کلی اینستکه: هر جانوری عشق بازی خود را در فعلی آغاز میکند که فرزند او، فصل روزه دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

● فعالیت جنسی برای هر جوانان، ولی قانون کلی اینستکه: هر جانوری عشق بازی خود را در فعلی آغاز میکند که فرزند او، فصل روزه دوره آبستنی مادر - در هنگامی بر دنیا میاید که از نظر آب و هوا - صحیح اطراف و آسانی تغذیه، مساعدترین فصل باشد. طبیعت، یکبار برای زندهای را تنظیم و مشخص ساخته است.

تهیه و تنظیم از : میر فخر الدین مدانی

حل جدول شماره قفل

«زن روز»

صاحب امتیاز : دکتر قاسم طاہباز
مدمر : فروغ مصباحزاده

سیدیر : سروح سبیح رام
سردییر : مجید دوامی

اره تلفنهاي زن روز

٣١٠٣٥١ ت ٣١٠٣٦

تلفن مستقیم آگهی‌ها ۳۰۱۵۶۱

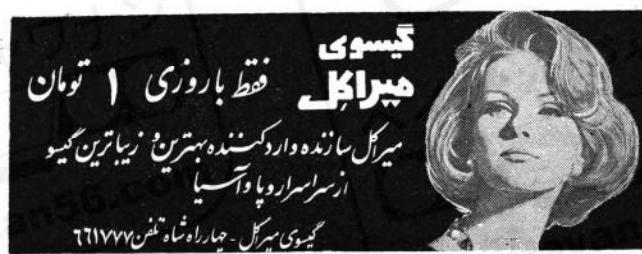
چایخانه گیلان گ اور چانه مشک از

گ اورهای مشکی از گ اورسازی، کیهان

کشور از خارج ان ۱۳۹۳ تیجان اورساري

ابوالهش سارچ ار سور ۱۱۹۱
خیابان فردوسی کوچه اتابک

روزنامه کیهان مجله زن روز



کرد و بعد برای ظاهر سازی خنده‌ای نصانی
کرد و دستها را بهم مالید و جوابه‌اد :
— چه بیشتر . چه بیشتر . بیشتر
تیربیک میگم . تو هم باید بنم تیربیک بگی
که بدر میشم .

من حامله نبودم . این یک دروغ
بود ، اما همین دروغ سبب شد که تورج
برود و پشت روش را هم نگاه نکند . کیروز
دو یاری ، یعنی هفته‌یکه . آه . تا اویل
پایان انتظار کشیدم و چشیر اه ماندم ، اما
از تورج نشانی نیافتم . او از تهران رفته
و در بینی از هشتمانهای دور سکارمشغول
شدene بود . حالا چکنم ؟ چخاکی بس
بریم ؟

این گفت و گوئی بود که هر روز بین ما انجام میگرفت و نورج نویر میداد که بزودی مادر و خواهش را بخواستگاری من میفرستند. من باور نمیکردم که او واقعاً قصد ازدواج با مرد دارد و روی همین قبول و باور بود که آنزو رعنای فراموش نشانی وقیقی بین بیشههاد کرد که بخانه اش بروم و آناق و ترینات آنرا بشناسد. رفته و مخصوصاً هشاش را گوش کنم دعویت را بینم و مخصوصاً هشاش رفته. رفم بیچاری را بدینبریت و بدنبالش رفتم. رفم بیچاری که از آنجا با نسک و رسوانی بیرون آمد.

بالاصله برویش لبخند زدم و در چشمانت نگریستم. چشمانت سیاه و درشتی که مانند چشم عقاب ناقف بود و نگاهش تا عقوب دل انسان فرو میشست و موفر میباشد. این جمله و این لبخند آغاز همه چیز بود و بایان همه چیز. با این لبخند من با دنیای خوبی و یا کی و غفت و تقوی و دعای قفقتم و با همان لبخند قسم دنیانی داشتم که داشتم و ادبایران و بدینهیتی تا شده انسان بالا میآمد و هر مرد (نورج) تا وادی تیره روزی سفر میکردم.

تورج بدجن و حیله باز ، تورج رسوای بدnam و سیاهکار از مدنیت قلی برای چنان و چون روز و چین کار زنش قننه کشیده بود . آنروز هیچگس درخانه نبود . بدر و مادر بزرگ زیارت به (قم) رفته بودند . خواهش نیز شوه را داشت و اصلاً آنچا زندگی نمیکرد . تورج فکوشان را نیز بی نفعو سیاه فرستاده بود و افغانستان داشت که تا غروب آفتاب باز نمیگردد .

وقتی وارد خانه شدم و (تورج) در
را بست مردم بست بوي خطر را بوضوح
استشمام کردم، اما بروی خودنیارم.
نمیخواستم خود را دختر چلن و بی دست
بیانی شان دهم. مخصوصاً فکر کند که
من دختر اهلی هستم. بارها گفته بود که
من از دخترهای اهل نفرت دارم و من میل
داشم او را بدهد که من چنان دختر نیستم.
خواهش اوه او به اتفاق خودش رفقم و آنچه بود
که آن جاده اتفاق افتاد. کار باید بوسه
شروع شد همانطور که آشنازی ما با يك
بیخند آغاز گردید. بوسه طولانی شد.

مکر و سخن میگفت و از زندگی
از زندگانه بودیداد. شان ندام؟ و باش سیلی او را
از خود زانیم؟ از زیر چشم از این عشق
بزمهمه میگرد و سخن میگفت و
از آنده بودیداد. از زندگی
کمان و از بجههای که میآوردین و
درخانه بزرگ میگردیدم. بهله. بهم
بیست. ما که قرار است زن و نوهر
چه عیسی دارد زودتر شروع کیم
میکنم. که هم دیخت کرد و بکایات

عهد... همه چیز بایان بافته بود و من دیگر
آن (برونو) ساعتی قبیل نبودم.

بروگ میگفت. همه بخرا هم اوردو
کلینگ و همه دخترها باید هوشیار و
روشک باشد و فریب نخورند. اگر پسری
اعطا دختری را دوست دارد و قصد
دنگی با او را داشته باشد هر گز راضی
نمیشود داشتن را آلوچه و لکدار کند.
هر گز نسباتانه من خوبی دریپه میدم.
وقتی که دیگر همه چیز باشند روزه بود.
ساه گذشت. تعطیلات تابستان
برو شد و نور عده خود و فانک د.

مرچ میگشتند . میگریست . اتفاقاً
میگردید بینایه بود . سعی میکرد بازیابان
هرب و نرم مرا خاموش نگاهد اما
کنگره جان من بلطف رسیده بود . کم کم
اشت دخانی و سوختن شدم که
میگذری بخطاطر رسید و یکروز دروغی
او غصه . آنروز به تورج گفتند
- تورج . من احسان میگشم
اعماله شدم .
رنگش پرید و خیره بعن نگاه

پرسها همیشه دختران را به مستمسقات ازدواج فربیمهندس داده خواست تکه هیداران. دلم پیشوای محمد دختران این اعتراف را بخواهند، این رسگشته عبرت آموز را طالعه کنند و شیار شوند و بدانند که پسران دروغ میگویند، فریبا کارند و هیچ دختری نیاید فرب آنها را بخورد. بیش خود تکویند نه. نه (بهروز) من استنفور نست با (هرام) پرس استنائی است. از همه استنایی تر همین نورح بود که همه بدتر از آب درآمد. بر غصات که خود را تا دیرنشه و کار از کار نگذشته کنار بکشید و از غفت و شرافت خود بسداری کنید.

بله. تورح هم بهانه ازدواج بام
دوسن شد. عاقون من شد. آه. چه عشقی.
چه عشق پرسشکوهي. ابتدا من روی نیاز
طبعی و بعنوان یك سرگرمی با او
دوسن شدم. اما بد همین سرگرمی
بیچگانه و ابلهانه بصورت یك آتش زرگ
درآمد و هشتی هرا سوزانید و جان و
تم را خاکسرا کرد. ابتدا او عاقونمن
دوست داشتم، ولی دیری نگذشت که نهیم باو
دلبختم و به چنان مرحله‌ای رسیم که اگر
یکروز اورا نمیدیدم دیوانه بشدم و نهانی
های های میگریست.

- پروین بهترین و با استعدادترین شاگرد پنجم طبیعی است.

این جمله را بارها از زیان دبیران
ناظم و مدیر و رئیس مدرسه‌شیده بود. آنها
مرا شاگرد اول کاس چهارم میدانستند،
کامایلکن در دوسرال گذشته نشان شاگرد اول
بودم، اما بزودی وضع دگرگون شد و
شاگرد اول چهارم نزول کرد، بائین
رفت رفت و رفت تا به آخر دفتر رسید و
 بصورت یکی از بترین شاگردان مدرسه

درآمد. شارکری می‌خواستند عرض را بخواهند و از او خواهش کنند که سال دیگر همان چهارم را در مدرسه دیگری گذراند. جراهمان چهارم؟ برای اینکه اطیبهان داشتند رفروزه می‌شوم. کوش ملیر و دبیران بیانی رسید و من سر برآ نشدم. بدر و مادرم نیز تنومند کاری بگندند. همه مامات و بیهوت بودند که من جرا عوض شده‌ام. هیچکس از این راز آگاه‌نداز.

فقط خودم میدانم و چندنایی از گاردن
کلاس که برا با تورج در خیابانهای
خاکوت درست دیده بودند.
- تا چند ماه پیش که مدرسه‌ها
تعطیل شده تکلیف خودم علاوه میکنم.
مادر و خواهرم میرسم خواستگاریت.
- پس کی؟ ۹۰۰ روزت. توروج
رودرت منوار چونه چنین جاید.
- پیشنهاد میکنم با اون قیافه‌ها که هفده سال
بیدم و خسته شدم زندگی کنم.

استیل پیان را با استیل پیان صرف کنید



لطفاً ورق بزنید

از گیسوی مینکت I.B.S کذیباترین گیسوی دنیا شناخته شده همه روزه می ساعت ه تا ۷ بعد از طردیدن فرمائید

نوعی انتقام . . .

راهش چه ۹ تو چه کمکی میتوانی
بعن بکنی.
مانند بارچه فروشی که از مشتری
پرسد چه نوع قماش میخواهد سوال
کرد:
— عتاد به چی ۹۰..
— هرجی سخت تریهتر ... مثلاً هونی.
— پهت یاد میدم چیکار باید بکنی.
یه جوری معتقدش میکنم که دیگه نجات
بیدانکنه.

و بعدسته ای بعن داد و شروع کرد
به آموزش . او بعن آموخت که هر شب
اورا مست کنم و بعد با مقداری از آن
گرد ... شد که شد (توضیح) آمد . لباس
شیک و تمیزی بوسیده بود . میخواهی
او را با لباس اقوت زده بودند . درست
برخلاف شب قبل که توجه هرش بین
صورت نترایه بود . اورا به اتفاق خودم
برم و طلاق دستور (عباس) آتقدر
مشروب باخوانیدم که مت شد خواهیم
آنگاه کارم را آغاز کرد . شب اول
مقدار کمی مصرف کرد ، اما همان مقدار
مخصر سبب زایل شدن اثر متی گردید
و توجه شکنگ شد .
خنده کنگ گفت:

— این چه مشروب خوبی بود . هیچ
مست نداره ؟

— این عرق مخصوصیه که واهه من
از مایل میارم . هرچنان بیدا نمیشه .

— پس هر شب از همین بنده .

— توهش بیامن عرق ازین بیهر
برات میخشم . اصلاً وسکی بیهتم .

شب ماند . صبح که میخواست
یک اسکناس صدمتی هم در کیفیش
گذاشت . خندید . خوشحال شد و رفت .
بدیخت نمیدانست آن بول خون خودش
است که دریافت میکند . یهای خوشبختی
او که کم از چنگش بدرمایم .

دواده ش ب برنامه من همین بود . از

شب دوم و سوم (توضیح) زودتر میامد و

عجله داشت که من زودتر بساط متروب

اورا بچینم . به عباس گفتم . خندید .

وجوابداد:

نیز لبخند زدم . دلم خون بود . در درونم
آتش زبانه میکنید . خونم جوش آمده
بود و شقیقه هایم تیر میکشد ، اما هیچ
بروی خود نمایاردم و فقط بفرک انتقام
بودم . انتقام . چه انتقام و حختنکی .
بری بایک زدن دیگه ...
— من که نمیدانم تو اینجا نیستم
فدا بشم . کی از تو پیشتر .
— پس بیابریم توی اتفاق خواهم
گرفت . دیر بازود . بالاخره آنسروز
میرسد . . .

پهلهای ای بود همانمان را به اتفاق
دیگری فرستادم و آتش با گرمی و شوق
ساختکن از (توضیح) بندیرانی کرد . فردا
نه از او بول گرفتم و نه اچاره دادم
دوشنبه دنیاری خرج کند . هردو خوشحال
رفتند باین قرار که توجه هرش بین
نیازد . فکر کردم من دیگر چیز جالبی
نمیکنم . این روز نمیدانم و نهضه میکشم
که اورا جذب کند ، لذا باو
گفتم:

— توضیح من در آمد خوبی دارم .
هر شب بیا بیش خودم . بول که ازت
نمیگیرم هیچی ، بول هم بیهتم .
آخه من تورو خیلی دوستدارم .
میدانستم بخطاط سرکشی کردن منه
شده میامد . او گرفت بالا فصله کافت
خانه را بدینال (عباس) فرستادم . مردی
بود قاجاری ، گردن گفت ، قدر ،
بول خرج کن . بنام (عباس) از اهالی
خیابان مولوی که سخت بین دلسته بود ،
امام زیاد اورا نمیزدیر قیمت . زیادباو
رونمیدام . عباس بیام مردا و بندیرانی گرمی
از او کردم و گفتم:

— عباس . آگه میخواهی من دوست

داشته باشم و مشهوده اختصاصی تو باشم

باید بین کمک کنی .

باید در گلو انداخت و گفت:

— هر کاری بگنی میکنم . دلت هی -

خواه کمی بودم که اومدی اینظرها .

کسی ازت باج میخواهد ؟

— نه . هیچکی ازمن باج نخواسته .

و بعد باو گفتم:

— دلم میخواهد یه نفو و معتمد کنم .

من بروی خود نیاردم . با او دوست

دادم و خوش امد گفتم و بروی دوست

باشی . (توضیح) من اگر توانم گرفن
انتقام را از خداوند نگیرم ، اگر خدا
موجات فراهم نکند که من بدبختی و
سیاهوزی و سیاهروی ترا با چشم خود
بینم عدل اورا منکر مشتم (توضیح)
پوش باش که نیکور از تو اتفاق خواهم
گرفت . دیر بازود . بالاخره آنسروز
میرسد . . .

چه روزها و چه شیها که چشم برآ
دیگری فرستادم و آتش با گرمی و شوق
ساختکن از (توضیح) بندیرانی کرد . فردا
نه از او بول گرفتم و نه اچاره دادم
دوشنبه دنیاری خرج کند . هردو خوشحال
رفتند باین قرار که توجه هرش بین
نیازد . فکر کردم من دیگر چیز جالبی
نمیکنم . این روز نمیدانم و نهضه میکشم
که اورا جذب کند ، لذا باو
گفتم:

— توضیح من در آمد خوبی دارم .
یکی از دوستانش برای عیش و نوش
بهمان خانه ای که من شهاده در آن زندگی
کرده بودم وارد شد . تازه از سفر بازگشته
و برای کامگوچی عجله و اشیاق داشتم . من
خود مهمنام داشتم . (توضیح) میگردد
کاری از اتفاق خارج شدم اورا دیدم که
با یکی از زنان سرگرم گفت و گو و خنده
و شوخی است . چشم که باو افتادلرزه
براند اند شست . نه ، ترا نمیکشم . حیف
بزرگ خاردار اشک گفتم و بعد به خود نهیش
زدم و آتقدر گوشیدم تا بر نفس خود
تامله کنم و خنده کان را آنکه کوچکترین
زست تعریض و شماتت و سرزنش داشتباشم
بیش رقت . او بصدای من برگشت . تا
مرد اید دچار وحشت شد . خیال کرد حالا
با خالمه میکنم و دشمن میدهم ، اما
میشنند من دندانها را از فرط خشم و
غضب بهم میفرمدم و در دل میگفتند
من آمد و گفت:

— بروون . توئی عزیزم . خوب

خواه کمی بودم که اومدی اینظرها .

یام نیست کی بین گفت . غفت می -

گفتم:

— من بروی خود نیاردم . با او دوست

دادم و خوش امد گفتم و بروی دوست

باشی . (توضیح) میبین (پروین) از کجا

به گرا رسید ؟ میبینی (پروین) با

داشتن آن پدر و مادر و آن خانواده

میگردد . شنیده بودم که او مدی اینظرها .

برای ملتفی حقیقی میگردند که

کیف قرار میدهد ؟ میبینی توجه این

بدینظری را تو بین هدای کردی ؟ تو بین

بغشیشی و شایسته ای گه از من بدیخت تر

ذخیره کرده طی چند ماه با آن تفذه
میکنند .

خرافات و زن باردار

در میان ترکمن ها زن باردار در حین
بارداری نایاب گوشت شتر و خرگوش
بعوره ، زیرا عقیده دارند که اگر گوشت
خرگوش بخورد ، نوزاد لب شکری عرض میگرد
شد و گوشت شتر نیز سبب میگردد که
جنین بچای ۹ ماه در رحم مادر
مانند . در عین حال عقیده دارند که اگر
زن باردار گوشت شتر را باقای غوهرش
بخورد جنین نخواهد شد و گوشت شتر
خاصیت عجیب خود را ازدست خواهد
داد .

لطفاً ورق بزنید

پهمری مرد در می آید و بنا بر این همه عمر
به مرد تعاق خواهد داشت و اگر چیزی از

وی شاهده شود سرای عسل مرگ میگرد

در ترکمن از زنان بیوه بلند و

مخصوصی که عروس می بوشد باعروس دیگر

میگردد .

برای ملتفی همچنان که شنیده بودم که

از همه فامیل های شوهر ، حتی مادر شوهر

رویگرید . زنایی فامیل باید چیزی

معنوی رونما بیرون بدهند تا از آنها

رویگرید ، اما مردان خانواده حسنه پی از

بینندگان دارند چهره اورا بدون حجاب

میگردند .

عده ای از ترکمن ها گوشت گوشنده

ماهی را برای مدتی طولانی در آفتاب

میگذارند تا کاملا خشک شود ، آنگاه آنرا

دارند که باید قسمتی از لباس هردو

عروس را برید و یاهدیگر عوض کردد .

پیشتر مردم است که بند شوار و بلند و

میگردند که سرمه و ماهی اینظرها .

آن های روغنی محلی (قاتله) پسندی

که قدر ، گردند و سینه گویندی که

به گوش های آن سکه های طلا و نقره آویزان

شده بخانه عروس میروند .

در این موقع مادر داماد وظیفه دارد

که باید منت آرد به بیشانی اسی که

عروس را به خانه داماد حمل میکند

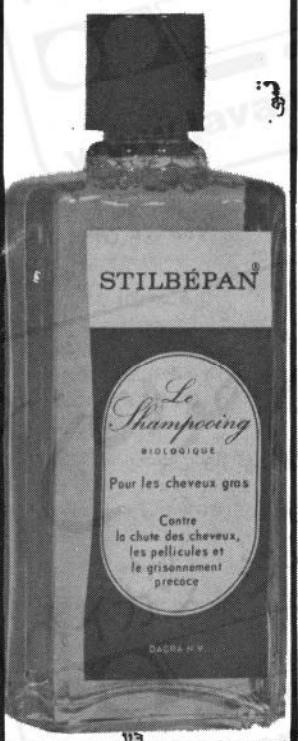
پیش از این میگردند که بکجاوه

کجاوه ، به کجاوه دیگری که بکجاوه عروس

دیگر را حمل میکند بروخورد کنند عقیده



شامپو استیل بیان توفیک استیل بیان



حرمس ادر منظومه شمسی

بقیه از صفحه ۳۶

بچای یاک ستاره، به زنش دو ستاره بخشید. اسم یکی را (ای) و اسم دیگری را (آلتن) گذاشت، زیرا نش را (ای) صدام میکرد، و (آلتن) هم اسماز عمان دختری نش بود. «کارل» تضمیم گرفت چند ستاره هم به دخترها بیش بیخد، متاسفانه نش فقط پسر زائید، در حالی که ستاره ها فقط میتوانستند اسم زنانه اشته باشند. اما کارل راین مادر به داش دنیاورد، صبر ایوب پیشه کرد و آقدر منظره ماده تا پرسهایش بزرگ شدند، زن گرفتند آنوقت س تا از ستاره ها را بعروس هایش بخشید. مثلما وقتی پسر بزرگش (کوتون) عروسی کرد، اسم عروسش (کابی) را روی یکی از ستاره ها گذاشت، وقتی پسر میانی ایش فریدریخ عروسی کرد، پیکستاره هم به عروس دوش (ها) بخشید و وقتی پسر سومنه هائی نازم کرد ستاره ای هم باش (ایرم ترود) در کهکشان تعیید یافت. بهینه نسب است که ستاره شناس پیرو سخاوت پیشه، در جریانه دوستانش بیرون (کارل تعیید دهنده) مشهور شده است.

دانستان ستاره «مارلن»

در گروه ستاره هایی که (کارل) تعمید دهنده (آنها) نام کناری کرده، ستاره ای هم به اسم (مارلن) کرد، کل توجه میکند. وقتی این اسم روی ستاره گذاشته شد، همه لبخند زدند، و اینطور شایع شد که مارلن این عنوان فراموش شده باشد. اما خواسته باشند راه را خواسته باشند و این عنوان را جادوگاری کناری، خاطره آن عنوان را جادوگاری سازد.

اما خود داشتمند سالخورده اخیراً نیزه ای را زان این گذاری برداشت. و

نکت: «نه، مارلن اسم عشق دوره جوانی های من نیست، بلکه این اسم داشتن با مزه دیگری دارد. پلاتنیون ۱۰۱۰ درست موافق کشف کرد که فیلم (فرشته آی) مارلن دیتریش درستنهاها نشان داده است. یکی از همکاران جوان من که تماشای این فیلم رفته بود، یکدل نه، بلکه صد دل عاشق مارلن دیتریش و بهای خوش ترکیش است. این عشق افلاطونی، وضع دوست جوان ما را برآستی و خیمه کرد. شیها موقع رصد ستارگان آه می کشید، شعر می خواند و خاصه های اندیشه ای درباره «مارلن» داد سخن میداد که حواس همه مار پرت میکرد. من که شورو و التهاب اورا دیدم، برای آنکه آرامش کنم ۹۰

خوارکی از قبیل قند - نان - پنیر میرباید، سیس آنرا به مریض میدهند تا بخورد و شفا یابد. در مورد تب های شبانه، یکی از مردان خانواده بیماری طور ناشناس، و با جادر نماز به دوست خانه مرد دوزن رفته و با چاقش، کامیسی را که با خود همراه دارد بسدا درمی آورد. در مورد تب، یکی از زنان قریب «قلمی» مینوشت به اطفالی که بد در منطقه میتواند سیامرفه میباشد شیرهای دندان و معتقدند که این تها داروی سیامرفه خواهد بود.

در مورد تب، یکی از زنان قریب

بخصوص این سخنان و تشریحات را درک میکند و نکته جالب آنکه آشنایی با اینکوئه مسائل (اینکه ممکنست مادر اجبارا باو نرسد و هر و معحت خود را به شخصی دیگر یا باجایی دیگر متوجه گند) بهیچوجه برای کودک تازگی ندارد. وقتی ما این ملایمیت (برای کودک بیان کنیم نه تنها آسیبی به عواطف و احساسات وارد نمیکنیم، بلکه نشان میدهیم افکار و احساسات اورا خوب درک میکنیم و چنانکه مکررا داشدم درک افکار و احساسات کودک، عشق مادر (یا پدر) و فرزند شدید خود بگویند «مامور دیگر مرد را دوست ندارد، او فقط این بجه کوچولو را دوست دارد». «

هر وقت در تو چینی احساس پیداشد و از اینکه ما بیوایه باور سیدگی میکنیم ناراحت شدی، فوراً نزد من بیا و اینجا از کلمات نشست باشد، آنوقت من بتو نشان خواهم داد که ترا هم مثل اول، مثل امروز دوست دارم، بعد بدیگر خصمه نخیهوری، چون مطمئن خواهی شد که ترا دوست دارم، خواهش من از تو اینستکه هر موقع هر احساس نسبت بایان نوزاد بیدا کرده بیان و بین بگویند. پاره ایز اولینین در ایران اینکوئه مطالعه تردید داردند. آنها از این میترسند که میادا با بیان چینی مطالعه ای افکار نادرست و خطرناک در ذهن کودک ایجاد کنند و خلاصه بیم دارند میادا سخنگشان نادرست باشد، اینستکه ترجیح میدهند هنر حرف نزنند. اینکوئه والدین باید اطمینان داشته باشند که کودک (هر چند هم خردسال)

دیدگر که در نوشن ورنگ آمیزی ایباب و ایزار بکار میرود. برای درمان چشم درد نوزادان و کودکان، مطالعه روش تمام منطقه، مقداری شیر مادری که درای نوزاد دختر است در چشم بیمار بپرسیزند. بیماریهای مبتلا میباشد، چشم در درتر کمین صحرا نیاید، بیم، بیان، ترشی، بالاگاه، گوش کاو و گوش شتر پخورد، زیرا معتقدند که خوارکی های مذکور، بیماری رامز من و غیر قابل علاج میکند.

سردرد و چای

روش همکانی معالجه سردردتر کمین صحرا نوشیدن چند کاسه چای پرترک و سینه محکم سریمار با پارچه است و سپس استراحت مطلق.

دندان درد و داغ

داغ کردن دندان های کرم خورده بوسیله سیم فولادی سرخ شده در داش چهت از بین دین میباشد. این میباشد در منطقه ترکمن صحرا متدائل است. گاهی هم مقداری روغن (بیه شتریا گوسنده) را کاملاً داغ کرده یک قطره از آنرا با میله ای فلزی روى دندان موردنظر اینستکه هدند با کمی روغن را همراه با قطعه ای کاغذ میسوزانند و خاکستر آنرا در محل گرم خود را کمی میگذارند. روش های داغ کردن دندان، گاهی عواق خطرناکی بیار می آورند و ممکن است بسیار خوب نگذلیها و زیان یا قسمی از دهان گردد و غونت کشندی را در لثه ای باشند.

قراردادن خاکستر سیگار، عطر، نمک والکل روی دندان گرم خورده نیز در اکثر آن خانواده ها معمول است. همه هر دنده ای که به

سایر بیماریها

در منطقه مینوشت به اطفالی که بد سیامرفه مبتلا میشوند شیر ماده الاغ می دهند و معتقدند که این تها داروی سیامرفه خواهد بود. در مورد تب، یکی از زنان قریب «قلمی» مینوشت میگفت که مادر ای بهسته تقسیم میکنیم. روز تو (تبی) که روز عارض میگردد شب تو (تبی) کشش عارض میگردد) و بالاخره سیاه تو (تبی) کشش. برای درمان تبی که روز عارض می گردد یکی از سنتگان بیمار به سه خانه مرد دوزنه میرود و بدون اینکه افراد آن خانواده متوجه گردد مقداری ماده

نیازمندیها کا خانه

شستشوی مبل و فرش
کلین سرویس مهر
مکانیزه نفاثت مبل و فرش دیواری
خود پاماد آرایش شو و دستگاه صرفہ زیر
تلفن ۹۵۲۵۴۶

پانسیون مریم
ویژه بانوان و دختران دانشجو
جاده پهلوی بین هیلتون و پارک
وی شماره ۱۱۱ تلفن ۸۹۱۴۲۳

هنرستان رانندگی پرستو

زیرنظر مریبان کار آزموده و مجهز به
بیشترین و مدرن ترین وسائل بازهیمه کم
شانی چهارراه گمرک شاهبور

تعمیر گاه فنی کلمن
سریوس هر نوع یخچال - کولر -
آبگرمکن - لباسنوتی نسب قفل یخچال
تلفن ۳۰۴۴۰

مؤسسه نیازمندیهای
خارجیان
خانه شمارا به خارجیان اجاره
میدهد تلفن ۸۲۱۸۱۱ - ۸۲۱۷۲۳

برای استخدام فوری
در آموزشگاه فائز
مرکز آموزش مهندسی های
(مغز الکترونیک) و تعلیم مهندسی نویسی
با مند جدید
شاه آباد روپروری دیرستان شاهدخت
تلفن ۳۰۲۱۴۰

دوزدگی اتو مبل اشاد
روکش صدی اتو مبل با سبک ۱۲ اتو مان
سرمهه ایران و خیابان آتم بزرگ ترین مبل دیلا



شماره سیصد و بیست

کارخانه فعال شوی اویس

مجهز کلیه وسایل با ضایعات نیکست مبل
و مولت نیکست اتو مبل و جای نو
تلفنهای ۹۵۶۵۵-۹۵۲۴۵۴-۹۵۸۹۵۰

با ۳۰ تومان شهریه
ماشین نویسی را بیاموزید و
کار کنید
کار و آموزش تلفن ۴۹۴۹۶

پانسیون کوچولوها
مخصوص نوزادان و کودکان
تلفن ۶۳۰۵۷۸

رقص خردسالان (سیامک)
برنامه مخصوص تابستان (دختر و پسر)
بالudemدرن - کلاسیک - حرکات موزون -
آداب معاشرت کلاس عمومی
چهار راه قصر اول عباس آباد
تلفن ۷۵۱۳۷۷

سویر گوشت مرکزی
انواع و اقسام گوشت کاؤوکوساده و ماهی
 شمال و جنوب ، راسته فیله و بینک
شانی : پهلوی جنب تخت طاووس
تلفن ۶۳۹۳۰

پانسیون میبدیریم
۶۶۲۴۲۲

حافظ بار
بارکش شهر و شهرستان
تلفن ۳۵۷۵۵۵

لوله بازکنی فاضل آب
۶۶۴۶۳۵
۶۶۴۵۳۷۴

لوله بازکنی فاضل آب
پادستگاه تراکم ہوا و سرویس آبگرمکن
قدیمی تلفن ۹۵۵۱۱۶

سرویس نوین

خشکشوی مبلمان و فرش موکت تحت
نظر متخصص کار آزموده باستگاههای
آتوماتیک و مواد خارجی قورا تیز
میگردد.

تلفن ۲۷۲۹۰

کارخانه قالی شوئی
مجهز برف
تلفن ۰۹۱۱۶۳

فروشگاه مشرق تلفن ۴۹۳۳۷
خریدار هر نوع فرش نو کهنه و لوازم
منزل و یخچال نفتی و اشیاء قدیمی

فروشگاه ایران ۶۶۲۷۳۳
خریدار انواع فرش بوکنه اقاییه منزل
و قبوص بانک کارکشانی اشیاء قدیمی

فروشگاه فرش شایان
تلفن ۶۶۳۳۸۱
فرز قالجه کهنه نو یخچال هر نوع
سایر لوازم منزل

فروشگاه تهران کالا
خریدار هر نوع فرش های نو و کهنه
لو ازام منزل تلفن ۶۶۹۳۳۶

کارخانه قالی شوئی بیوک
مجهز به ماشین آلات قالی تکانی با
سکنده های قوی اتوماتیک و شستشوی
هر نوع فرش با سرویس مجاینه
تلفن ۲۹۹۱۵

فروشگاه فرش کیهان
خریدار فرشهای نو و کهنه صادراتی
روزولت میدان ۴۵ شهربور
تلفن ۸۳۲۲۶۶

فروشگاه رویال
۶۶۸۰۱۶

خریدار اجنس منزل شما یخچال نفتی
و برقی فرش ، تلویزیون مبل و غیره

SONY

نو افیلیشن بذریعه است روزنیک بر دی زارمی،
کاریز و کاست موزیک (پران، سفر، یخچال
نایکثا سویی - نادری - ۴۲۰ - تلفن ۳۱۳۹۰۷



نماینده تعمیر تلویزیون پای و
آگاه تعمیر تلویزیون های
R.C.A.-R.T.I.
۳۱۲۵۹۸ - ۴۴۲ - تلفن

یگانه تعمیر گاه یخچال
کیانوس

تعمیر هر نوع یخچال کولر کازی و یا
آبی و لیاسنوتی و آبگرمکن و تلویزیون
تلفن ۳۱۳۶۳۹

توفیک

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۰۳ ارج سرویس
و تعمیر یخچال و کولر و آبگرمکن
تلفن ۴۰۶۶۴

تعمیر گاه تلویزیون های
R.C.A.-R.T.I.
و (کلیه مارکهای مختلف) توسط صفائی
رئیس سابق تعمیر گاه تلویزیون ایران
تلفن ۸۲۴۴۳۳

شرکت تلویزیون هاش
R.C.A.-R.T.I.
و کلیه تلویزیون های ایوبانی و امریکانی
با سرویس سیار در تمام ساعت هفته
تلفن ۶۶۸۰۴۷

لوهه باز کنی فاضل آب بادستگاه
تراسک هوا بیون خرابی . آزاد
تلفن ۷۵۵۹۳۵

ایران صنعت
اولین سازنده و فروشنده رادیو گرامهای
استریو موبایل در ایران اسلامبولی ساختمان
پلاسکو طبقه پائین شماره ۴۸ - ۴۷
تلفن ۳۰۳۶۰۴۰

تعمیر گاه یخچال وازن
تعمیرات یخچال - کولر - شفافر و
ماشین های لباسشویی
تلفن ۳۶۰۷۹۳

یخچال
تعمیر گاه یخچال
فرجیدر

تحت نظر مهندسین ۳۰ سال
تجربه در امور یخچال و لوازم
یدنگی موجود میباشد
تلفن ۷۵۲۳۳۶

حرمسرا در منظمه شمسی...

بقیه از صفحه ۸۷

خانه بروفسور (شور) رئیس رصدخانه هایپورگ به شام دعوت داشت، دستبهشت خانم میزان به اندازه‌ای به دهانش مزم کرد و از پدرنای وی پدرنی لذت برد که به عنوان شتر، اسما یکی استاره‌هاش را (آمانادا) گذاشت و باین کارش خانم (آمانادا) را تا ابد رهین منت خود کرد.

معاملات کوکتاوی بزودی به اندامزای رواج یافت که عده‌ای از پولدار هائینز بفکر خیرین سواره اتفاق داشتند و یکی از کایانیکه شناس خرد پیدا کرد «آلبرت روچیل» نرومند معروف بود. برای این معامله‌وجیان (با همراهی) شناس معروف (که با یوهان بالتسا) ستاره شناس معروف (که در ۱۹۳۶ در کشت) تماش کرد. در سوی جان راجانی اوپرای (اوپرای والتر) یکی از ستاره‌های او را به مبلغ ۱۰۰۰ هزار مارک خرد کرد. بسی اسما ستاره را (بینا) (اوتوکو) و (بینا) (والرات) گذاشت و آن را به عنوان هدیه روز تولد به برادرزاده‌اش (بینا) (روچیل) کادو کرد.

مجله آلمانی «زاسین» نوشته است: «لیست اسامی تمام ستاره ها وجود دارد، و در این لیست اسامی های از قبل (رزی)، (مونیکا)، (گردا)، (کارین)، (اریکا) و غیره فراوان یافت میشود و تعدادی اسامی به دو هزار بالغ می‌شود».

بنابراین خانم ها وقتی میگویند هنرمند در آسان ستاره مخصوصی دارد، و آن ستاره ستاره بخت و سرنوشت است حق دارند.

کرد اگر با گذاشتن اسم (موشی) روى ستاره‌اش موافقت نشود دست از کارخواهد کشید، بدنبال این تهدید بود که رئیس انتیتو کوتاه آمد. بسیاری از اسامی ستاره های کوچک نشان دهنده علاوه کسی است که آنها را کشف کرده. مثلاً «ماکس ولف» کاشف معروف، دوسک به اسامی (سب) و (بین) داشت و بحدی هایان دو جیوان علاقمند بود که تصمیم گرفت دوست از ستاره‌هاش را به آنها بخشند. ولی چون سکها هردو نزد بودند، اسامی شان را تأثیث کرد و نام های (سبینا) و (بینا) (راوری) ستاره‌ها را در قلمرو خود گذاشت. از آن گذشت، چون «وقف» دوست جان راجانی اوپرای والتر یکی از ستاره‌های مشخص میکنیم. پس آنرا بعده شماره گذاری کرد که در مدت از ۱۹۲۱ میلادی کشف کرد و هشت سال بعد، درست روز عروسی اش این ستاره را خود گذاشت.

«کارل راین موت» در مرور حاتم بخشی ستاره‌ها توضیح داده:

«ما ستاره‌های را بعد از کشف کردن، رصد و محاسبه می‌کنیم و بعد مد ارش را بدقت تعیین میکنیم. پس آنرا با شماره اصلی خاندان را گذارد. اما اگر این اصلی خاندان را گذاردید هر قیچی ندارم، ولی گذاشت اسما مخصوصی روی ستاره، نوعی کسر شان برای هکشان است! بخشیم و اسما زنانه رویش گذاریم.»

ستاره‌بخشی «ولف» نیز مثل ستاره بخشی «زاسین»، بدرجۀ افراد رسیده بود. مثلاً یکی از شهای سال ۱۹۱۳ که برای از شهای (باده) تهدید

(کارل راین موت) تصمیم گرفت اسما یکی از ستاره‌هاش را (هارمایر) گذارد، با مخالفت رئیس روبرو شد، و فقط وقوی که راین موت توضیح دادین یک اسم هندی است، اشراکه مخالفتش را رس گرفت. تازه پس از ام گذاران بود که راین موت فاش کرد (هارم) یکی از همکارانش را در قلمرو دنیا نجوم ابدی سازد.

ماجرای اسما گذاری بروفسور (والتر) باده های متعدد نهاده بود، و رانجام در ۹ نوامبر ۱۹۲۱ ضمن رصد ستارگان، پالانوئید جدیدی کشف کرد و هشت سال بعد، درست روز عروسی اش این ستاره را خود گذاشت.

«کارل راین موت» نام داشت بطور خصوصی (هانه لوره) (ایزورا) گذشت باز هیچکس نهاده بین اسما از کجا آمده بود، و رانجام را زنگار زد و اعتراض کرد: «این اسم نیز روى ستاره بگذارد. اما اسما زنی است که (رزی) نامیده میشود، هنها نزد این افراد این اسما را سرمه کرد و یک (الف) تائیت به آخر افروند». بازی بالسمهای زنانه، سرگرم همیشگی ستاره شناس است و این سرگرمی به قدری رئیس انتیتو محاسبات نجومی برلن چنان به مرحله ابتدای کشانه شد که او ایکنترل دقیق را واجب دانسته است. مثلاً وقتی

روشهای به اودادم، یعنی اسما یکی از ستاره‌های را (مارلن) گذاشت. راز، مارلن دیتریش خبر نداشت که شها بالای سرش ستاره‌ای بنام او سو میزند. البته این بی خبری منحصر به مارلن دیتریش نبود، بلکه (آستینلنس) (هارم) یکی از همکارانش را در قلمرو دنیا نجوم ابدی سازد. ماجراجای اسما گذاری بروفسور (والتر) باده های متعدد نهاده بود، و رانجام اشراکه مخالفتش را رس گرفت و همین سال های متعدد نهاده بود که برای روزی در نهانی عاشق شد که (آستینلنس) (هارم) (شناخته شده) شناخته شد که این اسما را سرمه کرد. بعد از این پیشی داده است. تازه پس از این پیشیدن، متنها چون زن زن را که (هانه لوره) (ایزورا) نام داشت بطور خصوصی (موسی) (سدا) میگردید تصمیم گرفت همین اسم را نیز روى ستاره بگذارد. اما رئیس انتیتو باز مخالفت کرد: «این را زنگار زد و اعتراض کرد: «این اسم زنی است که (رزی) نامیده میشود، هر قیچی ندارم، ولی گذاشت اسما مخصوصی روی ستاره، نوعی کسر شان برای هکشان است!

بروفسور باده روزی اسما موشی باشانی کرد، و در نتیجه اختلافی بین آنها بوجود آمد و کاران اخلاقی بدمرور بچانی کشید که بروفسور (باده) تهدید

دریاره طرق مدواه بیماری هیستری می‌نویس. همانطوری که (گفتم)، یکی از راههای بهم که از این قدر خشنگ شده بود، راه انتقام از اینهاست که یک کوکر هیستریکی بینا شده، باید گفت که همیند با چند لحظه دیگر حتی خواهد دید، و از این قبیل تا رفته رفته انتقام را به بیماری هیستری می‌کند. روکانوان امروزی هیستری می‌تواند بینید، آنوقت واقعاً می‌بیند.

اگر تلقین موثر واقع نشد میتوان به دارو یا به خواب ممنوعی توسل کرد. دارویی که معرف می‌شود و از نوع مسکن هاست که البته باید به تجویز یک مخصوص معرف شود. خواب مصنوعی اگر به مدد دارو انجام بگیرد، بهتر است، زیرا این احتمال از بین می‌رود که بیمار پس از بیدارشدن عاشق خواب کشته شود.

ولیکن مهترین درمان بیماری هیستری روکانکاری است که بیمار را از آن حالات بچگانه و ترس ها و خیالات دوران کوکدی بپرون آورده‌اماده رشد مجدد سازد.

یک بیمار هیستریکی و اینکشش حاره ایک بیمار هیستریکی که مبتلا به بیضاطفالی شده بود: خلبان جوانی که از بیخوابی و خوابهای آشفته در رنج بود می‌گفت که مرتب خواب بسقوط هواییما را می‌بیند و از خواب و حشمت این خواب نیز بیدار می‌شود، یکبار که به محل کارش رفته بود ناگهان دچار بیضاطفالی شد و حادثت سه روز متواتی را تنوانت به یاد آورد. چندی بعد نیز مرتب

بیماری مسافران... بقیه از صفحه ۲۵

دادشت که علت این بیماری همانا موضوع قاعده شدن با تلقین بذری بیمار است و می‌گفت که بیمار هیستریکی خودش به این از خودش تلقین می‌کند که به فلان حالات درج اجار شود.

کسانی که معتقد به این امرند که ریشه بیماری هیستری جنی چشمی دارد می‌گویند درست است که مثلاً برای فلنج و از رشد روانی بازمانده است و چون شده به شخص وارد می‌آید و او میبور است افزایش تلقین خواهد داشت.

دشمنی از دوره ای از دوران اولیه کوکدی که در این مانع از زن نیست که عوامل زیستی و ارثی و ساختمان صمیمی مژندند. اگر مرد و هورمونی در برخور این بیماری در افراد می‌کنند تا بدینوسیله تاثیراتی و سرمه ای از احیاناً انحرافات خود را بیشاند.

بالآخر جهاریان سفت این افراد نمی‌کنند و زیر تأثیر انگزنهای تاخدا خواهند و به تلقین خیالاتی که به خاطر این میرسد، بی اراده اقدام به دروغ زدن از مرضی کنند.

سومین صفت روانی مبتلایان به هیستری اینست که دچار گرفتاری ها و اختلالات جنی هستند و اگر دچار حمله شدن باشد گور شدن غالباً صحنه های جنی را همچوی مغل طاهر این بیماران این چشمی را در بین این افراد می‌توان این میتواند می‌خواهد همچوی می‌گیرند. اگر مرد دونزوانی را خود می‌گیرند، یا اگر مرد باشند، یا اگر زنند، بیوسته معموق عوض می‌کنند تا بدینوسیله تاثیراتی و سرمه ای از احیاناً انحرافات خود را بیشاند.

آست که حالات بدهیان تکیه دارند و گاه با تهدید به خودکشی می‌خواهند همچوی می‌گیرند. اینکه این افراد را از لحاظ عاطف خاندند، تیانی در رفتار و گفتارخانه ای اینکه چشم نمی خورد و بیوسته شخصیت خیالیشان روى شخصیت و اقیانش سایه می‌اندازد و به اصطلاح واقعیت را فدای خیالات و آنزو ها و ترس های خود می‌سازند و همین عوامل موجب می‌شود که شخص هیستریکی به سویت یا قلابی در انتظار جلوه کند. اینکه وقت آن رسیده است که در باره عیسیتی سالها تحقیق کرد و چینین عقیده داشت که علت این بیماری آشیانی است که بیمار جالب بحث کنیم. دیده بود که بیماران در طی حملات یا بیمار هیستریکی بپرداز، چند کلام ای

میداده و من آنرا پس از حمله به زنها به خورشان می‌آمده .

همانطور که تا حال بارها «گفته‌ایم عقیده داریم تهیه یک سریال ایرانی مستلزم فکر ، دقت و توجه به محيط و فضای ایرانی است . اگر چنین فکر و دقیق نباشد ، ناگزیر کردن قصه‌هایی که کمتر در این مملکت و بالاچش در هاتلاق می‌افتد ، چیزی مضحك ، بی‌مزه و معنی و فاقد ارزش واحیاناً بدآموز می‌شود .

لبازی نیست که حتماً این برنامه را دو یا سه تفریب نمی‌سند . بهتر است از نویسنده‌گان بیشتر استفاده شود تا با مشکل کمود سوزه روپرتو شوند . برای تهیه یک سریال مثلاً ۵۰ قسمتی در دیگر کشورها حداقل ۳۰ نویسنده بکار گرفته می‌شوند و همین ساعت می‌شود که هر قسمت سریال ، خون تازه و سوزه‌ای تو داشته باشد .

منحصر کردن تهیه یک برنامه ، خواه ناخواه برنامه را بمه نیست می‌کنند و عده اشکال در کار تهیه سریال‌های ایرانی تلویزیون همین است .

سند لی کار پنجره

باقیه از صفحه ۵۴

فرسنه از ورق‌زنی‌ای بسیار گذاشت اند جمع می‌کنند تا بگمان خود را درجست و بجوي عالمی و فضایی را درگردان کند !

تماشاگر باید روپارویی بافضای بیانی از همه گسته و فضل فروشندهای کارت و زیرت «آدمهای بازی را بخواند و بعد درست در لحظات آخر نماش ، بشکردن «اختصاصی» بازی نویس با چند لبخند گذرا ، خستگی دو ساعت تحمل بی‌جهت را بر خود هموار سازد .

در این نمایش ، آدمها هر کدام بعنوان می‌باشند و با لحن شاعرانهای مونولوگ‌های طولانی را مثل طوطی تحول میدهند و بهمین جهت هرگز رابطه‌ای میان آنها و تماشاگر ایجاد نمی‌شود .

نظري پيستاندازيم به يكى از آنها تا بنيين چگونه با قهقهات ادي هم ميتوان نهایتمان را به ساخت :

میدانها و مردمان می‌گشتند و در من نمایشانه «سدلى ...». نمایش که با چنین قطعات ادبی فاضلانه‌ای پیش مرود ، در لحظه آخر لعن عوض می‌کند و می‌گوید: «لوسترها را برپاریم . چراگاه را خاموش گرفت و در آن سندوچ گلکون نگه داشت . اشک شوق را از گونه چید و در حریر بیزش به یادگار نگذاشت . ابرها را به زیر با آورد و دست را کشید و تانهای را که کشانها بود .

همی گرمای آغوش را به آغوشم داد . سحر کلامش را به صدر سپرد تا در تمام نژاد نور و موا و آتش بیاراکد . که به هرسو که روم ، کلام و ژوپین مارگی دوساد می‌خانم ». لیکن طریف که از ملکوت می‌آمد - و من نمیدینشم - برگونه‌ام سرخی ریخت و نهال برتنای شوق را در چشانم کاشت . ولی آیا ... دستم حق دمی در خلاء نمایند . او ، درای مراج دوست داشتن را که در آستین یگه داشته بود ، بردشت و پیش آورد . در چشانش و در تمام جاشن بر قی بود که از خیابانها و ساختمانها

خمیر ریش پالمولیو صورت را هش آئیه صاف می‌کند

خمیر ریش پالمولیو همراه با مواد نرم کننده ریش در آن ریش تراشیدن را آسان کرده و صورت را نرم و صاف می‌کند ، اگر فقط یک‌دفعه از خمیر ریش پالمولیو استفاده کنید هیچگاه آنرا عوض نخواهید کرد .



دوگروهند . نخست آناتکه درولادت کودکان به عرا می‌نشینند و دوم آناتکه نان و هدوهه و پیر می‌خورند . از همه این‌ها گذشت ، چهار انت اشتب تشریف یاورید بهم منزل «یا هیچ تحالا شده که در خیابان کتابان را درپیارید و پیش را تگاه کنید؟» نه ایکار این کار را نکند . شیوه‌ام «برتولت برتشت» مخفیانه ، و به دور از چشم همه ، صلیب گنجی به پشت کش می‌کشید . از تمام حرشهای ناگفته که بگذریم ، چون بازی‌نویس میل ندارد نهانگر عاید ! کارش را بیند ، چرا که قدر این حرشهای تکمه گذه را نمی‌فهمد » «حداقل سواد را ندارد» و بقیه در صفحه ۹۴

نمایشانه «سدلى ...». نمایش که با چنین قطعات ادبی فاضلانه‌ای پیش مرود ، در لحظه آخر لعن عوض می‌کند و می‌گوید: «لوسترها را برپاریم . چراگاه را خاموش گرفت و در آن سندوچ گلکون نگه داشت . اشک شوق را از گونه چید و در حریر بیزش به یادگار نگذاشت . ابرها را به زیر با آورد و دست را کشید و تانهای را که کشانها بود .

همی گرمای آغوش را به آغوشم داد . سحر کلامش را به صدر سپرد تا در تمام نژاد نور و موا و آتش بیاراکد . که به هرسو که روم ، کلام و ژوپین مارگی دوساد می‌خانم ». لیکن طریف که از ملکوت می‌آمد - و من نمیدینشم - برگونه‌ام سرخی ریخت و نهال برتنای شوق را در چشانم کاشت . ولی آیا ... دستم حق دمی در خلاء نمایند . او ، درای مراج دوست داشتن را که در آستین یگه داشته بود ، بردشت و پیش آورد . در چشانش و در تمام جاشن بر قی بود که از خیابانها و ساختمانها

خانم عزیز!

سالاد سبزیهای پخته

هویج با جعفری

۱- هویج درشت
دو قاشق سوپیخوری چهپری ریز خرد کرده
یک قاشق سوپیخوری پیاز رنده کرده
نصف قاشق چایخوری نمک
یک قاشق مریخوری آبلیمو
آبجوش
دو قاشق سوپیخوری چهپری ریز خرد کرده
۱- هویج هارا بشویید و با برس
پاک کنید و یا پوت آهارا خیلی
نازک تگرید هویج را در دیگ برزید
و آبجوش بقدی که یک بندانگشت
روی آنرا بیوشاند اضافه کنید و بیرزید.
هویج را از آب درآورید و خرد
کنید.

۲- گره را آب کنید پیاز
را در آن برزید و یکدیگر بپرسید
درست کنید ولی بهتر است در سبزیهای خام سبزی پخته

سالاد سبزیهای پخته

یک فنجان سبب زمینی پخته و خرد کرده
یک فنجان هویج پخته و خرد کرده
یک فنجان خود فرنگی پخته
یک فنجان سس مایونز
یک قاشق مریخوری نمک و گرددی فلفل
یک قاشق سوپیخوری سر که یا آبلیمو
سه تا خیارشور کوچک
سبزی ها را در کاسه ای برزید و
پان نمک و فلفل پاشید و سس مایونز
را با آن اضافه و مخلوط کنید.
سالاد را در ظرف سالاد برزید و
آنرا بشکل کوه درآورید.
خیار سور را درازا پیچار قسمت
کنید و دور سالاد را با آن زینت
دهید.
یا اینکه سالاد را میان کاهوی
بیچ که خوب پاک کرده و شتاپید
برزید و آنرا بشکل گل درآورید و
سر سفره ببرید.

اگر میخواهید سالم و شاداب بمانید هر روز یک ظرف
سالاد و خوراک سبزی سرسفه خود نگذارید.

سبزیها دارای املاح معدنی و ایونات ویتامینهای هستند که
برای سلامت انسان لازم‌اند رای اینکه این مواد ارزشمند
کمتر از بین بروند در موقع پاک کردن سبزی اول آن را بشویند

سبزیها را در مقدار کمی آبجوش و نمک بپزید ، اگر

میخواهید سبز و خوشرنگ بمانند در دیگ را باز نگذارید.
هر گز جوش شیرین برای سبز نگهداشتن سبزی بکار نبرید ،
چون ویتامین سبزیها را از بین می‌برد .

اگر به خاصیت غذا ها اهمیت میدهید و با رنگ آن

کاری ندارید در دیگ را در موقع پختن بینید .

برای پختن یک کیلو نخود فرنگی یک فنجان آبجوش و یک

فاشق مریبا خوری نمک کافی است ، هر گاه در دیگ را باز
نگذارید خوشرنگ میشود . با اینکه سبزیها را بسیز بدمتوانید

سبزیهای خوشمزه با اضافه کردن سس سفید درست کنید .
با انواع سبزیهای خام میتوانید سالاد های خوشمزه

درست کنید ولی بهتر است در سبزیهای خام سبزی پخته
مثل سبب زمینی و کاهو بالاویا پخته و کاهو تریزید .

چون در سبزیهای پخته مانند اویا و سبب زمینی و هویج
در موقعی که هنوز داغ‌اند نمک و فلفل و سس سالاد باید ریخت
که به خورد آنها برود و خوشمزه‌تر شود ، در صورتیکه

اگر سس نمکدار روی کاهو و سبزیهای خام برزید پلاسیده
و بدرنگ میشوند .

سبزی ها را بقدر کافی بپزید که خوشرنگ باشند و

فایده آنها از بین نزود .

در این شماره طرز تهیه چند جور سبزی پخته شرح

داده شده که میتوانید آنها را دور خوراکهای گوشت و یامرغ
و ماهی برزید .

پیاز پخته با سس سفید و خامه (برای شش نفر)

۱- آتا بیاز متوجه
لکنچان سس سفید
یکچهارم فنجان خامه
یکناشق میخوری نمک و گردی قلفل
۱- پیازهای سفید انتخاب کنید
و بست زیارت هارا بگیرید و در آب
جوشی که نمک ریخته اید ۴۵ دقیقه
بیرید و آبکش کنید و در دین کوچکی
بچینید.

۲- سس سفیدرا گرم کنید و خامه
در آن بزیرید و آتا کمی نمک و قلفل
بیاشد و آترا روی پیاز پخته بزیرید
و داغ سر سفره بیرید.

خوراک لویا سبز

نیم کیلو لویا سبز
۲۵۰ گرم گوجه فرنگی
یکدانه پیاز متوجه خرد کرده
یکناشق مربا خوری نمک
نصف فنجان رونزنیتون
۱- لویا را بالک کنید و در
آبسرد بزیرید . لویا را آبکش
کنید و در دیگ بزیرید .
۲- گوجه فرنگی هارا بشویند و
بست و دانه اش را بگیرید و گوجه فرنگی
را خرد کنید و روی لویا بزیرید .
۳- پیاز را هم بست بگیرید و
بهور قمهای نازک خرد کنید و گوجه
فرنگی بزیرید .
۴- نمک بیاشد و رونزنیتون

بچینید در صفحه ۱۰۰

برس زیری بست بگیرید و دوباره
 بشویند .

۳- سبب زیمنی را در آب جوشی
که نمک ریخته اید بزیرید و آب آرا
خالی کنید و کره را در آن بیندازید
و با قاشق جویه بهم بزیند تا جرب
تند بات نمک و قلفل بیاشد و مخلوط
کنید . سبب زیمنی را در دین بکشید
روش جعفری بیاشد و داغ سر سفره
بیرید .

پوره سبب زیمنی

نمک کلو سبب زیمنی آمریکائی
۵۰ گرم کرمه
کمی شیر یا خامه
نمک و قلفل بقدیری که دوست دارید .
۱- سبب زیمنی را بشویند و سرخ
بزیرید و بست بگیرید و در کاسه ای
بزیرید و با چیگاله له کنید .
۲- در آن کرمه و کمی شیر کرم
بزیرید و تند بهم بزیند تا خوب مخلوط
شود . نمک بیاشد و باز بهم بزیند و
پوره را بشکل کرمه در بشقاب بزیرید
و داغ سر سفره بیرید .

سبب زیمنی سرخ کرده

سبب زیمنی را بست بگیرید و
به ورقه ای نازک بزیرید و در آبرد
خیس کنید . در موقع سرخ کردن
آترا آنکه کنید و در استعمال تمیزی
بیچید و خشک کنید رونغن را داغ
کنید سبب زیمنی را بقدار کم در
رونغن بزیرید و سرخ کنید همینکه
تمام سبب زیمنی بکار کمی سرخ شد
مجدها رونغن را داغ کنید و سبب زیمنی
هارا بار دیگر در آن بزیرید و خوب

کرده
۱- لویا را بالک کنید و نمک
بدون سف کنید و در یک کاسه آبسرد
برزیند .

۲- در دیگ یک کاسه آجوش
برزیند و یکناتق نمک یا آن اضافه کنید
کنید و همینکه آب جوش آمدلویارا
آبکش کنید و در آن بزیرید و در
ظرف را باز بگذارید و بزیند تا
خوش نگیری ماند .

۳- رونغن را داغ کنید و بیاشد
در آن بزیرید و بهم بزیند و بهم
کنید و قلفل بیاشد و بهم بزیند .

۴- لویا پخته را آبکش کنید
و در دین بکشید و پیاز داغرا رونغن
برزیند و روزی آن جعفری بیاشد و
سر سفره بیرید .

سبب زیمنی استانبولی

یک کیلو سبب زیمنی استانبولی
۵۰ گرم کرمه
یکناتق سوپخوری کرمه یا رونغن
کرده
۱- سبب زیمنی را بشویند و با

در آن نمک و آبلیمو بزیرید و بهم
و مطهری که هرچند نشود آترا بهم
بزیند تا گرم شود . باز جعفری
بیاشد و بهم بزیند و خوراک را در
دین کوچکی بزیرید و گرم سر سفره
بیرید .

لویا سبز آب پز با پیاز داغ و جعفری

یک کیلو لویا سبز
۶ قاشق سوپخوری کرمه یا رونغن
یکناتق سوپخوری پیاز زنده کرده
یکناتق سوپخوری قلفل
یکناتق سوپخوری جا بخوری ریز خرد

فراز باز آنرا از سمت نمی‌هندند و اگر
بر آن احساس استقلال می‌کنند و اگر
کارشان را می‌پسندند در عوض کسی
به محیشان تجاوز نمی‌کند!

در ظرف بیست سال گذشته تغیرات
بزرگی در سراسر جهان اجتاد داده
است، جمعیت جهان فوق العاده افزایش
یافته است، باغهای بزرگ ویران شده
و جای خودرا به پاغه‌ای خانه داده
است، خانه‌های خودرا به آب‌آرامی‌های
چنطمه داده است، کشتارها ویران گشته
بجاش خانه بنا نهاده است، چنگل‌های
بزرگ از بین رفته بیاض کشتر
سیزده داده است، شهرهای جهان به
سرعت سیاپقای گشته رفته بیاض روز بروز
بتواند آن جمعیت را در درون خود
جای دهد، با این تفاصلی روز بروز
از حرم شخصی انسانها کاسته شده
است و شکفت و افسوس آنکه این
مسئله ادامه دارد و با این ترتیب روز بروز
خواهد رسید که جمعیت جهان چنان
فروتن خواهد یافت که دشتها و کوهها
و چنگلها انسان اشغال خواهند داد و پیر
با هر چه بیندازی بجای ناظر
طبعی انسان خواهد دید، قره‌میانی
ضد آستنی و وسایل جلوگیری از جمعیت
آنقدرها از تکرماند و کاکان جمعیت
رو بفروتن است و اگر از عین حالا
تفکری بچال آنژور نشند و حرمی
شخصی را فراموش کنند جمعیت آنروز
جهان انجشار اتفاقیار تولید خواهد کرد
که هیچ چنگی و هیچ اتفاقیار اینی
ممیزی آنرا فراموش نتوانست بیار
بیاورد، زیرا در آنروز انسانها یکدیگر
را مدعا ند و مخوب ندانند!

آن آنکار است، مردم که در زندگی شهری و مашینی تحت فشار قرار گرفته خریشان از میان میرود و از آن نظر احساس کمود و ناراحتی می‌کند، برای جردن آن میکوشند تا مان حرمی های را که درستیان یا یقینانه، محفوظ و مخصوص نگهادند و این کار فقط جنبه روانی دارد و وابس ایشان را آسوده میکند که به این سرمهزی خجالت را تجاوز کند. حریمهای کسی نمیتواند تجاوز کند. پیدیده دیگری که در دهال اختیار در جهان بروز کرده و آنهم مربوط به همین از میان رفتن حریم شخصی است، افزایش فوق العاده اوتومبیل در سراسر جهان به شرق و غرب است، در این ده ساله تویید کارخانه های افزایش یافته است. آن کارمند اداره اوتومبیل که در تندن - شیکاگو - هامبورگ - توکیو - دهی - تهران - ریودو- ژاپن و با قرض اوتومبیل اتفاقی میخورد، بفکر صرفه جویی یا بیزیوی از بد و عقب افتادن از دیگران نیست، او اوتومبیل را با زحمت فراوان میخرد و میزند، همچنان داشت خوش است که برای خود و خانواده خوبی یا کارهای تازه فراهم کرده است! داشتن اوتومبیل مثل داشتن یک خانه متحرک است. درین دنیا معاشرانی وقی کسی مالک آن شد میتواند که دارایی که حرم تازه شده است، در بسیاری از شهرهای بریتانیا شناورتر از هر گشت با وسیله تلقیل شخصی و ناقص، و قدر و مدت و است معنی

اراحتی را تحمل کند) و در شهر
عای بزرگ فشنه به زندگی ادامه
بعد ولی باید مطمئن بود که تحمل
آن هم در این زمینه حدی دارد و
محروم آنکه از حد گذشت همان کار
باخوانو روحی را میکند.

آزمایشی بر روی مرغان خانگی
شنان داده است که این پرندگان تاحد
معنی تجارت تهاجم به حریم کرد
در لانه محدود با همچنان خود
سر میبرند، اما پیغم آنکه قبود
لکشته شود و جای زیادتری پاهاشان
داده شود، هرگز به لانه اولی باز
میگیرند.

در دهال اخیر که جمعت اروپا
امریکا افزایش یافته و آدمها در
شهرها فشرده تر شده‌اند بدیده جالی
بین مردم بروز کرده است و آن ایجاد
حصار میان خانه‌ها و پاغشه‌ها و باعث
و خلاصه مایلک آنهاست. در دهال
پیش بین خانه‌های اروپائی و امریکائی
که در جوار هم بودند کفتر حصار
ونزدیکی وجود داشت و دیوار آنها
منحصر میشد به یک ریف بوته‌شماد
و یا بوته‌های دیگر، ولی چنین چیزی
بیست و بین خانه - باعجهها -
انعکسها و جاهای دیگر نزد و حصار و حتی
دیوار نصب شده است.

سازده‌گان حصار

رسایر سائلی که باعها و خانه‌های
زیز هم جدا می‌سازد در اروپا و امریکا
میگویند: هراس مقدار فروش ما
ده درصد افزایش می‌باید، در هیچ
حصار و مانع و دیوار پیش خود و
معساگان، خش قار ندانده است، علّات

روشناتسی حیوانات و زندگی آنها طالمه کرده‌اند میکویند : احس حریم شخصی و نیاز به قضای باز برای زندگی عینا در حیوانات هم دیده میشود و تقریبا تمام حیوانات برای ادامه زندگی خود را نیازمند به حریم و فضای باز هستند و به محض اینکه جمیعتشان افزایش یابد و آهارا در کنار هم پیچیده شوند (حتی مرغها) ناراحت میشوند.

آرامیزشی که بر روی موشاها انجام شده نشان داده که بعضی اینکه جمیعت موهارها در محل محدودی افزایش دهدن حس پرخاکشیری شدیدی در آنها یروز کرد و گردنی یک جندی بهمان موال بگذرد یکدیگر را میبرند !

ظیفر همین پدیده را میتوان در انسانها یافت که جنبه ضمیف آن زمانی است که بین خند نفر در یک مکان شلوغ ظاهرا بدون علت پرس رجا نزاع رخ میدهد (وحال آنکه علت اصلی هنگامی است که وقتی ملتی در یک کشور محدود بیش از حد فرضه شد و جمعیتش فرونوی یافت عینا مانند حیوانات جنگل به کوهرای دیگر تجاوز میکند چنانکه جنگ رخ میدهد و هر دولطه تا آخرین رمق خود هم میجنندند.

«لوژر» معتقد است که از این نظر «دفعاً عن حریم شخصی» بین انسان و جانوران دیگر تقاضا محسوس وجود ندارد جز آنکه انسان بر اثر تربیت و فرهنگ خود تا اندیشه‌ای میتواند تجاوز به حریم شخصی را تحمل کرده و در این اندیشه از اینکه انسان دیگر

مشکل‌ها که برایتان پیش آمده و چیزی جزیک اشتباہ در ارزشیابی روحیات خودتان نیست، حل کرید. او ممکن است از شما خوشنی نماید، و حال آنکه دیگران از شما خوشان می‌ماید، چنانکه یک مورود را شرح دادید. خوب، آیا فکر نمی‌کنید اگر اوابه خودخواهی تان طبعه‌زد، این بخوبخواهی تان دامن زد، آیا فکر نمی‌کنید با تدارک عشقی که از آن طبقه‌سند، خواستارهای احساس گماه، ارا که از طبقه‌سندین به میل دیگری، و به قول شیا «غیرورم» در خود حساس می‌گردید، تسکین دهد؟ اگر به دقت به این جواب نگیرید متوجه خواهید شد که آنچه شما ظاهرا ازین ماجری احساس می‌کنید طبیعتی بیش نیستند و تباقی این ماجری چیزی دیگر است که با درک آن به قیمت نگرانی که در آنکه گفتار شدید، تفاوت خواهد یافت.

پیشی ، شفعت اعصاب ، خیال
بن از زندگی ، احساس گناه ،
و برو می توشیم . آیا همچنین فکر
بهمه ابراز ناآوانوسی کنید؟ حس
خواهید ترحم دیگران را جلب
او را ، و لیکن آیا همچنین فکر
ام از ترحم طرف ندارد؟
ست که چون از طرف دیگر
خوب رو سمعت می کردیم ، نکنند و به
ستید . عقدهای که ما امیرابیان
م ، کم و بیش بدان مبتلا

نظری ساختن
 خود کشی ، شکست
 خردشدن اعصاب
 کرده اید که چرا
 من این است که
 تکید و تراویح
 کرده اید که عقده
 نکله دیگر
 بیش از اندازه
 عقده هنرخانه را
 در هر مقامی که
 هستیم
 خودتان یک
 نیز آشکار است
 که در با
 شی ایشان که
 خودتان
 همیخواهید
 نشان دید
 و اراده
 ر با مطالعه
 اکن خود کشی
 شکایت و
 پرشمش ،
 را اندکی
 کماکویی کنید
 بدینهنان
 روح خودتان

ست یا نه؟
من به این نوع عشقها اندکی بی
کنی کنید علت بیمارشین شما اینست
رخم او را برانگزید و آیا فکر نمای
مشق خودتان احیاناً می‌خواهدی به
نه چقدر به او وفادار بوده‌اید و بعد
لشید که داش به حال شما سوزد و بعد
نمی‌گذرد خود پیچل شود؟ فکر نمی‌کنید
۱. که بدمعنان خطرور کرده اگر
وانگاوی کنید، چنین عناصری که
برآن باقی شود؟ اگر تردید دارید خو
همین سیاق که گفتم بشکافید و ر
بینید علت مریض شدن و داشتن
کی است؟
حال پهشما کیک سر کنمه که جگ
کنی کنید

شطآن... بق

خانه بیالقی نزدیک پارس اقامت کنیم . میرل هنوز امیدوار نست . منهمه نمیتوان خوشبینی زیادی داشته باشم . دیشب بازهم دچار کمپود و دردوختنگی شدیم . دیوانهوار در کوچه‌های مارسی ، اینظر از طرف میزدم . درست حال حیوانی را داشتم که از قفس باخ و خشن گریخته بادم . ترس از مرگ ، ترس از پیشی ، ترس از زندان و قاضی عذابان میدارد . تمام دوستان و آهانگکه رویا نداشتند کمکمان . کنند دستگیر و یا فراری شده‌اند . حالا فقط به قول این برای رفتن به اتفاقی دورست . به استامبول ، به هند ، این سزمن رواهیهای دیرینه . اما انتیاد چنان اسیر و درمانهای کرده که چرت حرکت ندارم . نمیدانم میرل باطنها را تضمیم برازی آینده مرگ گاپریل ، چنان بر روح خوبه ضربه زد که واقعاً تصمیم برترک انتیاد را بخواهیشه به هر قیمتی که ممکن باشد درگرفته است . اما نم به خودم چنین اطمینانی ندارم . البته الان در شرطی اینست که میخواهم معالجه کنم . اما بعد ، وقتی فشار نیلیس کسر شد . وقتی «گرد» خالص تر شد و آسانتر بست آمد ، آنوقت ممکن است نظری رعایت یافته بدهم . میرل در انگلستان عوافت درونی نسبت به مرگ گاپریل بگذران . بماله میکند . نوعی مبالغه در احسان ، رفتار سیناگنی بیکار کرده . شمارهای احساساتی میگوید . «بخطار آراش روح گاپریل ، هر طوره شده باید روش کنم . باید

سندھ کتاب بنگو

1179

«زیان خارجی نمیدارد» پس چه باید
کرد؟ اتفاقی از «کارگاه نمایش» دین
مهشود به سال نمایش و دورش ۴۰
تایی مندلی میکنارند و آدمهاروست،
و بعد نفع و خطاچهار را ترجیحی
نمایشگاری («شنفک») «مینهند. کات

GI
E

فُوقِ الْمُمْكِنَات

پیشگام جنرال الکتریک

۱۰، ۹۱۰، ۱۲ فوتی

با همکاری صنایع عظیم آمریکا در ایران



با تضمین جنرال الکتریک ایران

سرویس کامل و سریع دمراه‌کر مهندس ایران

شرکت سهامی جنرال الکتریک ایران خیابان کوروش کبیر پلاک ۵۷۵ تلفن ۰۸۹۱-۹۵۷۵۰ فروش بویلہ فروشگاههای متعدد

irpad

این روزنامه ارگان رسمی آدمهایی است که حرف حساب و زبان خوش و نقل و روایات بامزه دارند



در قلب روستاهای ایران

آوازه خدمات انسانی دختران ایرانی در روستاها و تلاش که آنها برای بهبود فرهنگ و پیهایش هموطنان روستائی خود معمول میدارند دورترین نقاط دنیا بیچیده و مورد تحسین جهانیان قرار گرفته است. اخیراً یک هیئت فیلمبردار آلمانی برای تهییف‌بلی از نووه فعالیت دختران سپاهی به ایران آمد و در روستاهای شمال فیلم هایی تهیه کرد. این عکس، نکت فیلمبردار آلمانی را در حال نشان میدهد که از دختران سپاهی روستای لیار قیطران که با ساخته های گل مورد استقبال مردم این روستا قرار گرفتاد فیلمبرداری میکند. دو شرکت گان مزبور اختر روایی و همان کامور سپاهیان داشت دوره‌بنجع هستند که اخیراً به روستای لیاروارد شده‌اند. فرستنده عکس و خبر جهانی خوش قلمه‌گفای

در چستوجوی دوست

آدرس : دبی - دیره - صندوق پست ۱۲۲۱

* مایل با دختران و پرایان ایرانی در زمینه‌های مختلف مکاتبه کنم.

عبدالرحمن قتالی

آدرس : دبی - صندوق پست ۴۵۴۰
* حاضر با خوانندگان « زن روز » فلکنار سالی

آدرس : دبی - صندوق پست ۱۹۸۴

● مایل با خواهان و برادران ایرانی از طریق مکاتبه باب دوستی بگذاری.

رضاعمی

آدرس : کویت - خیطان - شارع جنوبی - تقاطع الجندول.

● سیار سپاسگار خواهش شد اگر هموطنان عزیز مرا شایسته بدانند و درباره مسائل مختلف بامن مکاتبه کنند.

فرهاد ارجمند

آدرس - دبی - دیره - صندوق پست ۱۵۶۸

● مایل با خواهان و برادران ایرانی از طریق مکاتبه دوست شوم.

فرهاد حیدری

آدرس - دبی - صندوق البريد ۷۳۴

● عالم‌فندت هست که با خواهان و برادران ایرانی در مورد جمع آوری تغیر مکاتبه کنم.

حسین حسینی

آدرس - کویت - خیطان - شارع رئیس - تقاطع ابوعلی سینا

● غلامعباس منصوری

آدرس : کویت - صندوق پست ۴۰۴۹۳

* حاضر به زبانهای فارسی، عربی

ایرانی مکاتبه کنم.

Mahmood Abd al-Rahim

زن و شوهرها را از هم جدا نکنید!

آقای خودمانی. من زنی اهل کرمانشاه هست که چند سال قبل با مردی ازدواج کردم، بروزی صاحب فرزند شدم و زندگی خوش و آرام داشتم. فرزندان دوم و سوم مام در محیطی بز از صفا و صمیمیت بدنی آمدند. من و شوهر و فرزندان‌ها در اهواز زندگی خوش‌وی بخشیده‌ای داشتم و فرزندان‌مان شاد و سرخال در آوش پسر و بخت بدر و مادر بخوبی تربیت شدند. تاین‌کدام خرد و سوشه سرمه شوهر فراز گرفت و او را از زاه بدر کرد و آن مدرسی و همان بروزی سرمه دست از خانه و زندگی شت و همه ما را بدت فراموش سرمه و به آنکوش آن دختر بناد برد.

اخیراً شیده‌ام که شوهرم بدن سرمه‌دا با آن دختر ازدواج گردد و بهمین دلیل اینم بلکه از شروع زندگی مجده با شریک زندگیم قطع شده و بیم آن دارم که فرزندان‌سایر بخطاب نداشتند بدر دچار بیماری وحی شوند، یا افرادی نایاب و انگل اجتماع باریانند. اگرچه من نهایت کوشش را برای سعادت و خوبی‌شان بخراج خواهم داد، ولی باهم اینها میترسند که نتوانم هم‌وظیفه‌مادری را باهم رسانم و هم در نفس یک پدر، نان‌آور آنها باشم.

آقای خودمانی، رفتار شوهر من و بدر فرزندانم از هم‌اکتسون آنچنان از ناظم‌علوی بر روی روحیه دختر بزرگ گذاشت که میگوید: « مامان. من هرگز شوهر نخواهم کرد، چون میدانم روزی به نوش

شما را بخدا اضاف بدیده. این درست است که دختری بخاطر اراضی هوسای خود، زندگی خانواده‌ای از هم پیش? مگر شوهر فقط است که بعیضی دخترها بجهور شوند هر دن زندگان بخوند؟ چون میدانم که بسیاری از زنها مملکت ما دچار چنین مشکلی شده و از این بات رنج بپردازند خواهند میکنند این مطلب در « زن‌زندگان » بتوسید. تا برای سایرین درس عرتی بشود و زندگی‌های دیگری های بدهی نباشد. این مطلب را خانم نم می یاد کنم اتفاقی اتفاقی داشت و تنشتا کرد از ذکر نام و نام فامیل او بخطاب حفظ حیثیت خانوادگی خودداری کیم.

زن‌زور - اولاً در شرایط فعلی هیچ مردی نمیتواند بدون رضایت همسرش باخترا بیکری ازدواج کند. نایاب از کجا معلوم که شوهر خانم، م بدنبال بود و در نظر نرفته و او را با عنده و عده به عقد خود درآورده است؟ امیدوارم شوهر خانم نم با توشق یادداشتی حقیقت‌قیمه را برای ما و خوانندگان روش کند. نکته دیگر اینکه بجهور شدن فرستنده را برای خانواده بشود و موجباتی برای پژمردگی روح و جسم آنها پیش نماید ...

پاسخ شما

● تهران - خانم الف - ع - عین نامه شما را به ضمیمه نامه‌ای اگر شما با آن شخص ازدواج کرده بجهت رسیدگی و صدور هرگونه مستوری به استانداری گیلان فرستاده‌ایم ایندوایر تبیه مطلوب باشد.

● خانم ن پرورد و رنگین تبیه اینکه از این بات غصه به تعهید برای تأمین سعادت کافی نیست. شما برای بجهه مکار خداوند پنجه کشید که چنین ازدواجی صورت نگرفته و راه های سعادت و خوبی‌شان به رویتان پسته نشده است.

● تهران - خانم بروانه صفائی متناسبه کرده و خودتان هم قبول دارید که اورد موافق شما سه‌فراری داشته، هر چرا سختگیری اخیراً او را دیده اید در مجاهدکنیست. از جهت های شما صمیمانه سپاسگارید.

● مشهد آقای ررق - خانواده دختر سیار خوب نکر کرده که با ازدواج شما و دخترشان مخالفت کرده است، بدینی تلقی میکنید؟ موضوع رایار دیگر صمیمانه با او مطرب کنید و اگر دلایل برای جلوگیری از رفتن زیر جوانی به سن و سال شما باید احوال تحسیل‌آشناز را به پایان برساند و وقتی شغل مناسبی بدست آورده و مطمئن شد که میتواند خانواده‌ای را اداره کند دست بکار بگیرد ازدواج شود.

● بندر پهلوی - خانم نجم‌پور‌هزار

لطفاً ورق بزنید

نامه‌ای از یک جوان آبادانی:

من یک مزاحم پشیمان هستم!

آقای خودمانی - در مجله شما دخترها از دست پسرها ناله سرمدیدهند و آنها را مزاحم کار و زندگی خود میدانند و پسرها نوشه های نوشته دارند و گاه را باگردان دخترهای اندانزدند، اما از اینها دفاع میکنم و نه دختران را میهم میسازم، بلکه با شهادت و شجاعت فریاد میزنم که:

«من یک مزاحم هستم! به یک مزاحم همیشتنی!»

شاید تصور کنید که من ناقص العقل هستم یا بازروغ گرام تعامل رویم زنهم خورده، در حالی که چنین نیست و من در تمام فضول سال برای دخترها مراحت ایجاد می‌نمایم، بخصوص درایام نوروز که مسافران نهرانی شهربارا صفا و روفق پیشتری می‌بخشنند، از صبح تا شب کاری جز این ندارم که به زنها و دخترهای مهمان اذیت و آزار برسانم!

حقیقت اینکه وقتی در محلات اندازم که یک خانم تهرانی نوشه بود مردهای تهرانی برای ایجاد مراحت به خوزستان و فارس سفر کردند، کلی داشتند و عصباً شدم و باخود گفتمن می‌نمایم که مسافران که از تهران همراه هستند و یا چنانچه هستیم که از تهران مزاحم صادر شد ۱۹ خلاصه در درستران ندهم که من یک آدم همیشه مزاحم هستم و بیصرانه منتظر نوروز آینه و مسافران نوروزی هست که حایی از خذلتشان درآیم!

آقای خودمانی - من همان مطالب را گفتم و شاید شاهمن گفته‌های مرد جنی گرفتند اما باور کنید وقتی خوب فکر می‌نمایم همچو کاری بدتر از این نیست که فردی که ادعای مردانکن دارد، برای زنها و دختران مردم ایجاد مراحت و ناراحتی کند چون هرچه باشد اغلب جوانان مزاحم (که همه جزو آنها هستند) خواهند و مادران و همانطور که نمیتوانیم شاهد باشیم تگرگان راضی شون که زنان و دختران مردم نیز در رنج و عذاب شوند. من بعنوان یک آذانگان غیرتفنگ میخواهم از همه جوانان مزاحم خواهش کنم که از اعمال دوران ادب و انسانیت بشونند و دختران و زنان مردم را خواهان خود بدانند و بیش از این برایشان ایجاد راحت و درس نکنند.

مزاحم سابق!

بهینجا خاتمه پیدا می‌کند که او کار خلافی نکرده، گذشتمش را برای شما گفته است و شما هم از این حقیقت ناید نگران باشید. اما اگر واقعاً باو اطمینان ندارید بپرسیم باعث نامزد باشید تا بهتر همیگر. را بهتر نامزد باشید تا بهتر همیگر. را بشناسید و وقتی ازدواج کنید که کاملاً به ایندیه امیدوار باشید بهم خوردن نازدی همیچ هم و زنده نیست و بخاطر مخالفت خانواده‌اش دوستی آنها بیهوده خواهد شد. او اینها گفت که بیکمال شدن با خانم بیوهای آشنا شده و کارشان نزدیک به ازدواج رسیده و بخاطر مخالفت خانواده‌اش دوستی آنها بیهوده خواهد شد. او اینها گفت که بیکمال شدن با خانم بیوهای آشنا شده و با مکانیه داشته و از این اجازه خواست که کماکان خواب نامه های او را بدهد و چون متوجه شد که از ناراحت شدم گفت از اینکار منصرف خواهم شد.

چکنم تا او محبت همیشگی را داشته باشد؟

دختری هستم ۱۶ ساله. دو سال پیش بوسیله یکی از ستگانم با جوانی آشناشدم که معلم است. او اینها او بامن خوبی گرم بود و همیشه نامه بین ما در و بدل می‌داد تاچانی که او به خانه ما رفت و آمد می‌کرد و ستگان من از این موضوع اطلاع دارند، و بقول خودش خوبی هم

لطفاً ورق بزنید

از آینده بیناکم دختری هستم ۳۳ ساله، یکم است با جوانی نازد شدام که از لحاظ ظاهر و خانواده خوب است و در یک سخن هستیم. او اینها او بشدت خوش بیامد، ولی در موی جله دیدار و حریف زدن برایم گفتند که جشن‌مال بیش با خانم بیوهای آشنا شده و کارشان نزدیک به ازدواج رسیده و بخاطر مخالفت خانواده‌اش دوستی آنها بیهوده خواهد شد. او اینها گفت که بیکمال شدن با خانم بیوهای آشنا شده و با مکانیه داشته و از این اجازه خواست که کماکان خواب نامه های او را بدهد و چون متوجه شد که از ناراحت شدم گفت از اینکار منصرف خواهم شد.

اکنون بسیار ناراحت و بیشان هستم و اگر می‌توانستم، نامزدی را بهم می‌زدم، اما بخاطر حرف اقوام و دوستان ازین کار نمی‌ترسم، حالاً او را بدهد که من بعد خوب و سریاه باشد و میگویند دلیل این کارهایش را و جوانی است، هم دوست دارم و هم از آینده بیناکم، نیازی نداشتم که از شما میخواهم راهنمایی ام کنید، از شما میخواهم راهنمایی ام کنید.

دوشیزه. ک. اگر موضوع

آزادی تعدد زوجات درد بیوه‌ها را درمان نمیکند!

آقای خودمانی ادا ریکی از شماره های مجله‌شما از قول یک «مقام موئیق» خواندم که یک میلیون زن ایرانی شناس ازدواج را به علت منع تعدد زوجات از دست داده‌اند و اخیراً همچنان از شما خواسته بود که به مردان اجازه داده شود که هر چند تازه‌ترین میخواهند پیکرند تا سراغ زنان بد کارهای زنوند و گرد مفاسد تکرددند از جنون من زنی هست که ۳۰ سال است با شوهر زندگی می‌کند و او بسیار توجه به مخالفت من و اینکه سرنوشت بجهاشیان چه خواهد بود پس از این میخواهم راهنمایی ام کنید. دختر بوده‌اند و هر گز علاقه نشاننداد که با یک بیوه زن ازدواج کنند. میخواهم در جواب این مطالبات نظر خود را بنویس: مردانیکه اهل تفکر و تعلق هستند و به سرنوشت فرزندان خود علاقه‌مندند، بیش از یک زن نخواهند گرفت، مگر اینکه به علو و جهانی مجبور به اینکار شوند. مردانی که فقط بخاطر عیش و اراضی موشهای خود زن میگردند مسلم است که دختران را برای بیوه زنان ترجیح می‌دهند و بنابراین نظرور خانه‌هایی که میگویند تعدد زوجات را آزاد کنیدن زنان بیوه تا آخر عمر بیش شوهر نمایند، برآورده نمی‌شود. شوره‌من دختر را گرفته و به عشق پیش‌می‌طلق داده و معلوم نیست که اگر قانون مهارش نمی‌کرد کار به کجا می‌گشید....

بنابراین خطاب به طرفداران تعدد زوجات نیگوییم که چرا میخواهید موجاتی فرام آورید که پار دیگر زنان بیکاهه و معموم که با فداکاری تمام و بخاطر حفظ آبروی خود و تامین سعادت آینده بجهایشان سخنی های زندگی را هر طور هست تحمل میکنندچهار دریس هووداری شوند و چرا میخواهید به مردها اجازه دهید که روی هوی و هوس هر چند میباخی را با زنی پیکرند و زن رحمتکش خود را بازیچه‌ای بچاب نیاروند؟ خلاصه میخواهیم بگوییم که بسطاره‌فاری دریس همچهار شوهر نه تنها از تعداد بیوه‌ها کاست، نخواهد تعدد زوجات، بلکه عده‌ای دیگر برای جمع افزوده میگردد.

تهران - ایران دوخت - ن

لطیفه‌های هفته

اوپوس به چهار راه خبری‌الله رسید و مسافر هیکل گندهای که خیلی هم از خود راهنم بنشانند پرسید: با نهایت تکریب عصایش را به بست شاگرد رانده فرو کرد و پرسید:

- آقا، اینجا چهارراه خبری‌الله است؟ و شاگرد رانده با مزه گفت:

- نخیر آقا! اینجا سوتون فقرات مشهد - مهدی غفرانی گنبدکاووس - فری اشرافی

پدر کیست؟

از کودکی پرسیدند: - پدر، کی است.

- پدر کیست: کمی شلوغ کند میگوید: - سرکار، دوچرخه‌سوار دزدیده‌اند.

پاییز گفت: - دوچرخه شما چرا غدای داشت؟

- میگوید: - نه.

- زنگ داشت؟

- نه.

- نفره چی.

- پس لطفاً اول چرمه اینها رو بدین تابعه ای پیدا شدند دوچرخه‌تون اقدام کنم!

عباس فاطمی - کرمان

زیتون خسته!

پرسنر متوجه شد که دیوانه‌ای هتلک

صرف غذا با یک دانه زیتون کنچار

از میان نامه‌ها

حرف خیلی اعتقداد نداریم، زیرا میچکش بخطاطر دیگری بوجود نیایند و بخطاطر دیگری هم زندگی نمیکنند. همین کی که شما امروز می‌گویند بخطاطر او زندگی می‌کنم، اگر همان چندین بار از او جدا شوم، ولی چون خارج میل شما رفاقت کند دیگر حاضر نیستید حتی روشن را هم بینید و کم نیست ازدواج‌های که با مشت شروع شده و بعداز مدتی به جدایی درس بخوان و از این‌باید از خانواده بخطاطر او زندگی کردند باید به مسائل خوب زندگی کردند همیشگی را داشت که یکی از اصولی زندگی را توجه داشت که آنها هم منعیت خانواده و موافقت طرفین است.

فرض کرد شما با این پیش‌بینی ازدواج کرده بودید و بعداز مدتی زندگی شترک و بوجود آمدن یکی دو یچه، این شخص همین رفتاری را که فعلاً دارد داشت، شما چشم کردید؟

حتماً فرق تفاوتی نداشت، اما نیزه از خط و انشای شما استنباط می‌شود ازدواج را دارد که دشمنی‌ها و بخطاطر می‌شوند و موضع همیشگی را داشتند. اینکه نمیتوانم درس بخوانم و از این‌باید از خانواده بخطاطر او زندگی کردند باید به مسائل خوب زندگی کردند همیشگی را داشت که یکی از اصولی زندگی را توجه داشت که آنها هم منعیت خانواده و موافقت طرفین است.

پس علاوه‌بر اینکه نیایند نگران باشند، خیلی هم باید خوشحال باشند که اتفاق ممکن در زندگی شما نمی‌خواهد است.

اما میدوارم قانع شدم باشید و بچای اینکه فکر نمی‌کند چگونه جلب محبت او را بگیرد، بفکر این باشد که در کار تحقیل پیش‌تری داشته باشد، هنری پیاموریزید تا خانواده‌ها دلیلی برای مخالفت با ازدواج شما با پسران نداشته باشد. زندگی من تباخ خواهد شد... باین

از کمرؤئی ۰۰۰

بقیه از صفحه ۲۶

گفت که در این زمان مسئله کمرؤئی و بخجالت طور دیگری تغییر نمی‌شود. نکته اساسی استنکه شخص، اول به رشته ترس و نگرانیش بی برد.

عات اینکه شما از بروزگرهای و حرف زدن با آنها و حشت داردیمکن به اوست و اگر او نباشد زندگی من هم تباخ خواهد شد. اینکه نمیتوانم درس بخوانم و از این‌باید از خانواده بخطاطر او زندگی کردند باید اینرا بدانند که دیگری نیست تا بیش از حد نیازمند بیگران باشد. درینهاین مورد توجه مقامات باشند که امیدوارم

شاعزندار از آقای علی فرانسیس که امیدوارم هم نایاب هرگز نیست. اینکه نمیتواند از تحریرات او کاملاً استفاده کند. اگر بتواند بخشودن پیغولاند که معلم دوست اوست و بتواند از شام رفع نکاری شود.

● زاهدان - آقای یوسف و فائزی از لطف شما سپاسگزارم. هرگاه مطالع جالی بنظرتان رسید بنویسید و اطیبهاین داشته باشید که اگر قابل استفاده باشد به چاچ آن اقدام مکنیم.

● شیزار - دوشیزه گ. ص. از شانی کامل خود را بنویسید طلی که نامه خصوصی راهنمایی تان خواهیم گردید.

● بالسر - خانم فاطمه امیدی‌پیش - موضوع را با زیب آموزش و پرورش محل در میان پذیرایی تا اینان اقدام کنند.

● شهوار - آقای بیکوب احسانی -

تنها علاقه داشتن کافی نیست. باید درس بخوانید و وقتی تحقیلات پیرستانی را به پایان رسانید در هر یک از رشته‌های هنری که مایلید شروع به فعالیت کنید، یات آدم تحقیلکرده زودتر از یات آدم کم سواد در رشته‌های هنری به توجه مطلوب پرسید.

● دوشیزه شهلا - الف - اگر برای صدینه بار هم نامه بنویسید و شانی داشته باشد نمیتوانم بشما جواب بدهم. موین و سوین بار که سهل است!

توجه: با اطمینان بیشتر خرید فرمائید

فرش ماشینی قلی نیا ناوفول از عالیترین کف پوش با نرمی خاص و دوام دوبل فرش ماشینهای مسابه در انواع رنگهای ثابت ضد رطوبت نمایشگاه مرکزی: انتهای جمشیدآباد شمالی نرسیله پیادگان ۶۶۴۸۸۷

نماشگاه پارک BW و کرکرهای چوبی عمودی و افقی

میشلر

خیابان شاهزاده مقابل لاماز نو کوچه فتوحی
تلفن های ۶۶۹۵۹۶ - ۶۶۰۰۷ - ۶۶۹۳۹۰



بسترن
شام و ناهار
در درستوران

حاتم

خایان پکسند آفنر ۸۹۲۲۸۱ ۸۹۲۲۸۲ ۸۹۲۲۸۳



خوبی است و اگر در حین دیدن طناب بازی کنید خیلی بیشتر موثر خواهد بود.

* جمعه بیست و یکم: اکبر ایان مقدور است به پیکنیک خارج شهر بروید. تنفس هوای پاک و آزاد کوهستان روحیه شمارا عوض میکند.

* شنبه بیست و دوم: زود از خواب برخیزید و در هوای سالم و پاک بستیم. چند نفس عمیق بکشید و وزرش کنید. * یکنینه بیست و سوم خرداد: بستی درست کنید. از مداری و ایل و شکر و شیر با آب میوه میتوانید بستی خوشمزه و خوبی درست کنید.

* دو شنبه بیست و پنجم: یک ازان اوع مژده های مصنوعی بشکل نوار است که باید آنرا به قلمات جنتواری و بالاتر از برد و ازان استفاده کرد. مداری از وقت امروز را میتوانید به بین و مرتب کردن مژه مصنوعی اختصاص دهید.

* چهارشنبه بیست و ششم: ازو لوسیون و کرم برای نرم وزیر کردن باها استفاده کنید.

* پنج شنبه بیست و هفتم: استفاده از نور

برزینید و بعد با آب نیمکرم بشوینید. * پنج شنبه سیزدهم خرداد: ابروهایتان را مرتب کنید. اگر بیکمک مداد به آنها فرم داده اید، خلطها را پاک کنید و بعداز برداشتن موهای اضافه برس بزینید و یا مطابق کنید.

* جمعه چهاردهم خرداد: مداری از وقت امروز را به حمام و آرایش موها اختصاص دهید و پر فناهه هفتنه پیش را تکرار کنید.

* شنبه پانزدهم: دندازی شک رافرا اموش نکنید! برای معاینه دندهایتان به دندازی شک مراجمه کنید.

* یکشنبه شانزدهم: گوجه فرنگ و پنیر را در برف نامه غذایتان پیکنچانید. امروز را باز خودتان را وزن کنید و اگر اضافه وزن دارید برای کردن آن بیشتر بکوشید!

* دو شنبه هدهدهم: دوست خوبی باشیدا در پیشمند و آرایش موها بدوستان کمک کنید. او هم متفاوت باشد اما شکار خواهد کرد و بر تیجه به هر دوی شما کمک میشود!

* سه شنبه هجدهم: بعد از ظهر امروز، لاک ناخنان را پاک کنید و ناخهایتان را مرتب کرده مجددا لاک بزنید. اگر فرست داشتید بوضع لاسهایتان رسید کنید.

* چهارشنبه نوزدهم: موهایتان را زیردوش شامبو بزینید و بشویند و بعداز

* پنج شنبه بیستم: طاب بازی و وزش

پیش‌ها ۰۰۰ بقیه از صفحه ۴

اما پسر ها چند تیپ هستند و چگونه میتوان خصوصیات هر گروه را شناخت؟ با هر گروه چگونه باید روبرو شد و چه طریق میتوان در آنها نفوذ کرد؟ برای بررسی و باشجویی این سوالات، بهتر است از داشن روانشناسی که نیم قرن اخیر به پیشنهاد حیرت‌انگیز نایاب شده است بسیاری بجهوئی. روانشناسان با روش‌های علمی اینکوئه مسائل را بارها بررسی کرده‌اند واقعیات قاطع برای آنها ایجاد نموده اند. طبعاً وقی که تقابل از چهاره این مخلوق را شناخته باشید تا حقیقت آنها ماز آغاز میکنیم که پسرهای اینها بهمان چهاره آینده بعث تازه و غالباً را همیشه بخواهند. طریقه نفوذ در او آن‌دان میشود. پس بیجانبیت اگربرها را شناساند و احوال هرگزه بدم و بعدها بیشتر از اوضاع و احوال هرگزه بفرموده‌اند. بدینگونه زیرینه بزرگ‌تر و عالی‌تر مینمایند. این بعث تازه را دنیا کنید، چون دختر امروز برخلاف مادر پرگز هایش مسؤول سرتوجت خوش است و برای تدارک آینده بھر و مطمئن تر به بینش بیشتر و انتخاب منطبق تر و روش تیجه‌بختیتر احتیاج دارد. ■

بقیه از صفحه ۴

ازدواج نه فقط از گرمی عشق او به «ایسلک» گلست نشده، بلکه این علاقه متقابل استخکام بیشتری را فراخواهد دارد. این مورد میگوید: شوهر کم، مثلاً اگر از مر عازم امریکا بود میسر خود را توقف کرده باشد این شهر بنام نامزد را بینم. وی در آن‌ماند از نجاحی پرستی میگویند. هرگز کم میگذرد که من از شوهر میگذرد تا این اهل و قدیمی اطاعت میکنم! ... اشتباه نشود، بخلاف پسر ابریز زن و مرد نیستم، اما عقیده دارم که زن باید طراف زنان خود را مخفظ کند و به مرد هم امکان بدهد که مردانگی خود را عرضه دارد. زنانی که با جای مردان میگذرانند و در هر مرد از آنها تقلید میکنند نظر من بصورت کارت‌کاری مخصوصی که در این شهر بنام نامزد را بینم. وی در آن‌ماند از نجاحی پرستی میگذرد. هرگز کم میگذرد که با آنها با هم ازدواج کردند. برای زن هیچ چیز در دنیا ارزشمندتر از این حقیقت و بیانیار و بیک شوهر خوب و متفاوت نیست و من وقی که می‌بینم این هردو را دارم از تنه دل احسان خوشبختی میکنم! ■

ستنابرگر

داشتم بینم. در مدتی بیش از دو سال و عنده دیدار ما اغلب در سالن‌های فرودگاه بود. مسافت هایم را بطوری ترتیب دیدم که حتماً از «وین وین» پیشتر برخوردار خواهیم بود و نه تنها کوکورانه بدام نخواهیم افتاد بلکه دیدار هم زیزندنده مجبور بودم با خود را از گردانه آهی فراری را بدام آگاهانه وزیر کانه آورد! بوسه و داع از یکدیگر جدا شویم.

اگون مدتی است که آنها با هم ازدواج کردند. اسم شوهرش «ایسلک» و هنون است. برخلاف اکثر هریشگان سینما «ستنابرگر» از زندگی زناشویی خود راضی است و عقیده دارد پس از

بقیه از صفحه ۲۳

بیجید و بیارای.

* شنبه هشتم خرداد: اگر از مرعنوی استفاده میکنید، اما گذاشت و پرداش آن برایتان دشوار است، مقداری از وقت امروز را در تبریز این کار اختصاص بدهید. بعداز استفاده، چسب دور آنرا باک کرده گذارید. رُو یوست بگذارید و بعد بشویند و کرم بزنید.

* چهارشنبه پنجم خرداد: یک فرش خوب برای کوچک شدن شک انجام دهید. بشنید و بعد بدو زانوها بگذارید و بعد بدو زانوها خم شود خودتان را بلند کنید و بعد سرچشان بنشینید. این حرکت را سهبار تکرار کنید.

* پنج شنبه ششم خرداد: تامیتوانید سریزی و میوه بخوردید، زیرا مهترین عامل زیبائی: جوانی و شادابی است.

* چهارم هفتم خرداد: یک حمام خوب و بموضع اگر بستازانو و پاشنه بای شما خشن شده است از لوسیون مخصوص بکنید. بعد از بین بدن پوستهای زانهای استفاده

تفویم زیبائی

* سه شنبه چهارم خرداد: سورتاپهرا چند دقیقه روی بخار آب بگیرید. استفاده میکنید، اما گذاشت و پرداش آن سرد بشویند. میتوانید از یک ماسک که خیار استفاده کنید، به این ترتیب روی پوست بگذارید و بعد بشویند و کرم بزنید.

* چهارشنبه پنجم خرداد: یک فرش خوب برای کوچک شدن شک انجام دهید. بشنید و سه تا زانوها آنکه زانوها خم شود خودتان را بلند کنید و بعد سرچشان بنشینید. این حرکت را سهبار تکرار کنید.

* پنج شنبه ششم خرداد: تامیتوانید سریزی و میوه بخوردید، زیرا مهترین عامل زیبائی: جوانی و شادابی است.

* چهارم هفتم خرداد: یک حمام خوب و بموضع اگر بستازانو و پاشنه بای شما خشن شده است از لوسیون مخصوص بکنید. بعد از بین بدن پوستهای زانهای استفاده

سان کوئیک

عصاره طبیعی
لیمو
پر تقال
گریپ فروت
نارنگی



سان کوئیک
محصول
شوکومارس

تهیه شده با نظارت
کارخانجات بین المللی
سان کوئیک
لیمیت دانمارک



اکنون سان کوئیک در رستورانها و تریاها بواسیله
دستگاههای اتوماتیک در دسترس شماست.

خواهیار بادمجان را کم میخای خوراک
وسودیجای سالاد سر سفره بگذارید.
(سس سسیتی)

بادوقانق سوبیخوری کرده و دو قافن
سوبیخوری آرد سفید و یکچنان شیر و
یکچنان قاشق چاچنگری نمک سس سفید
درست کنید بینتریق؛
که هر آب کنید آورده آن الک
کنید و بهم تزیید نایخوش و بتدریج
در آن شیر بزیرید و باز هم تزیید تا
صف مانند چاهه خود. با آن نمک و گردی
فلل سفید پایشید.

سس مایونز

سرای تیمه دو فنجان و نم سس
مايونز این مواد را لازم داریم:

سنتا زرده تخم مرغ
دو فنجان و یکم رونگ زیتون
یکچنان سوبیخوری سرکه یا آبلیمو
گردی فلفل

۱- زرده تخم مرغ را در کاسه‌ای
بیندازید و به آن نمک و فلفل پایشید
و چند بزرگ نایخوش بزیرید و باقاقن
چوبی بهم تزیید تا مخلوط شود.

۲- رونگ زیتون را. اول قظره
قظره و بعد کمی بیشتر در آن بزیرید
و مرتبه بهم تزیید تا رونگ به خود
زرهده‌تم مرغ برود. و در این مدت
چندبار در آن قظره قظره سرکه یا
آبلیمو بزیرید.

وقتی تمام رونگ زیتون و سرکه
ریخته شد سس مایونز شستی درست شده
است.

اگر میخواهید سس مایونز شل تر
شود در آن دو قاشق مریخوری آبیوش
بزیرید و تند آنرا بهم تزیید تا مخلوط
مخلوط شود.

در موقعی که گل کلم فراوان
است در آین خورش گل کلم پخته و
خرد کرده هم میتوان ریخته
خورش کاری را با جلو یا که سر
سفره ببرید.

خاویار بادمجان

دوتا بادمجان متسط
چهارچانق سوبیخوری رونگ زیتون

دوتا بادمجان سرکه یا آبلیمو
یکچنان قاشق مریخوری فلفل

یکچنان سوبیخوری ریحان ریز خرد
کرده

۱- بادمجان ها را بشوئید و پوست
بگیرید در ظرفی بکارهید و آب

بقداری که بیک بند انگشت روی آنرا
بکرید اضافه کنید و بجوشانید تا
پیزد.

۲- بادمجان را از آب درآورید
و بکارهید خشک شود. سپس آنرا با
کارد بطواری که ریش نشود بزیرخد

کنید.

۳- دو قاشق سوبیخوری کرده را
داغ کنید و پیاز و سیر را در آن

بزیرید و بزیرید تا پیاز سرخ شود،
سپس بادمجان خرد کرده و پسورد

گوجه فرنگی را با آن اضافه و مخلوط
کنید و بکارهید و چندبار آنرا

بهم تزیید که نسوزد.

۴- دو قاشق سوبیخوری رونگ
زیتون و شکر و آبلیمو و نمک
و ریحان بزیرید و خوب مخلوط
کنید.

یکدانه پیاز درشت خرد کرده
یکچنان مریخوری نمک و گردی
فلل

۱- کوکوها را پوست بگیرید و

بشوئید و حلقه کنید و دریگ بزیرید.

۲- پیاز را هم با آن اضافه

کنید. رونگ زیتون در آن بزیرید و

در ظرفی را بشوئید و با حرارت از

متسط کمتر بزیرید. چندین بار آنرا

بهم تزیید که ته نگیرد و نوزد

خورش کاری سسی

دوتا بادیاز کوچک خرد کرده

ستا سبب زمینی متسط

سه تا هویج متسط

یکچنان نخود فرنگی

۶۰ گرم کرمه

نصف فنجان سوبیزاده

یکچنان سوبیخوری پودر کاری

یکچنان مریخوری نمک و گردی

فلل

یکچنان سوبیخوری آبلیمو

۱- سبزیجی و هویج و نخود

فرنگی را جدا جدا در کمی آبچوش

و نمک بزیرید و آبکش کنید. هویج

و سبزیجی را خرد کنید.

۲- کره را داغ کنید و پیاز را

در آن سرخ کنید. سپس پودر کاری

با آن اضافه کنید و مخلوط کنید و یکدیگر بشکید.

۳- سوب را در مخلوط کرده و

پیاز و کارهی بزیرید و بهم تزیید و

پنجه دیگرید.

۴- سبزیجای پخته را در آن

برزید و با حرارت کم بیست دقیقه

بزیرید و با آن بقداری که دوستدارید

نمک و فلفل پایشید.

سالاد سیزیهای پخته

۹۳ بقیه از صفحه

روی آن بزیرید در دیگ را بشوئید و
با حرارت متسط بزیرید تا بزیرید و
له شود.

این خوازاله گره و هم سرده

خوشمز است.

خوراک دنبلان کوهی

نیم کیلو دنبلان کوهی

یکچنان سوبیخوری هویج

دوتا تخم مرغ

یکچنان مریخوری نمک و گردی

فلل

۱- دنبلانها را پوست بگیرید و

خرد کنید و در یک کاهه آبریزید.

پس از اینکه پاک کرده آفر آپکن

کنید و در مستمال تمیزی بیچید و
خشک کنید.

۲- روغن را داغ کنید و

دنبلان کوهی را بر آن سرخ کنید با آن

نمک و فلفل پایشید و مخلوط کنید.

۳- تضمیر غیرها را در کاسه‌ای

بشکید و با چنگال بهم تزیید تا

سفیدی و زردی مخلوط شود و آنرا در

دنبلان کوهی بزیرید، وقتی تضمیر غیر

پس از دو سه دقیقه خوراک در دیس

بکشید و گرم سرمهه بزیرید

خوراک کبو سبز

بدون آب

۵ تا گلو سر متسط

یک فنجان رونگ زیتون

(آموزشگاه استتیک و آرایش ماهدخت)

با امتیاز از مدارس زیبای بین المللی
اولین و تنها موسسه‌ای که هنرچویان خودبیدع از گذارند یکی‌کهوره تخصصی پوست و
مازوچ دلیم استیک بین المللی و آواراچی کیسو از اداره کل موشوح‌حرف‌ای میدهد
نارامک - بین تلقنخانه و سمه، اول جویبار تلفن ۷۹۹۴

مزا ارزان میخرند...

دارم . این جمله منثوری است که آسان حقانیت من مادر کرده ، خداوند برآن صنه نهاده و فرشگان عالم آن بودند و خود هنامکیمه ملاک منثوری حق دوست مادتن را برای من میآورند و سایر گروهیان سرود میخواهند و طبی داشتایش در محارب ملکوت می پیچید آنها دین و آوایشان را شنیدم . باور نمی کردیم . بگذرد را به اتفاقیم که هنوز هم خون دارند برای شهابنوس که هنوز هم از گوش همین زندان آوا و سرود گروهیان را میشنوم و از این بنجره که مریب از آسان را پرسه راهداریدیم که یعنی هم عرض را برای من چراغان کرد و آذن بسته اند . آری . من منثور عشق اراد دست دارم و این خود کافی است که حفایت مرابر ای را روقویان بایات برساند . آیا شما همان فکر کنید ؟

حالا طرح مشکل بزرگی که در زندگی من بوجود آمده بود مشکل مینمود. حضور میتوانم بدینال سایلان روز از باین گمان و تصور گشته و من نیز با اعمال و رفتار خود بینجی از انجام آنرا تایید کرده‌ام فریاد بزنم و بگویم که من (فرییده) را دوست ندارم و عاقله دختر دیگری بنام (مریم) شده‌ام و این یک جهاد است و من با استعفان های ترد و سختنه و تن تناوان و شفیری چویی و دوست لرزان و چوش نشی که بنام اس مریک نیز بود چنان میتوانم باین جهاد بروم و آسیای بادی را از حرکت بازدارم آسیایی که برایمان با پیده خد و اراده ییچکن در چرخیدن آن موثر نیست. شاید چنین نبود اما من خودم را بیک دن کیشوت واقی و مدلیدم. اما من همانطور که خود یک واقعیت تو انشت یک واقعیت بیافرینم و دیگران را نیز باین واقعیت آخنا کنم. تو انشت مشور را بیش بید گاشان بگشایم و یا یانگ بلندر خطوط و سطوح را که با پاوربری مفعله طالی مشور نوشته شده بود برایشان بخواهم و در مقابله عقامت حقیقتی که من مشر و گویای آن بوجهشان را به قبول و تعظیم فرود

نامه چهارم

امروز ما را برای گردش و هوا
خوری به بیاط زندان برخند. روزهای
دیگر وقت خودرا در کارگاه ها می -
گذرانیم و حرفاها میآوریم. من اینجا
با کنشی اشاره نمودم و حالا میتوانم
برای خودم پای افوار بدویم. جه
مسخره ای است زندگی. آن موقع میتوانستم
از آزادانه در خیابان راه بروم و همه شهر
را در نورتم کنشی بدل نبودم اما حالا
که میتوانم برای خودم کش بدویم راه
نمیرم. بد کش احتیاج ندارم. خودم
میگیرم. راهیگانی طولانی‌هاز
سلول است تا کارگاه و از کارگاه‌هاست
تا دستشویی و هنگامی که خیلی از نشتن
اختنه و ملوان میشون در راههای راه
پریدن و طول پنج منزی با هشت منزی
یک راه راه راه راه راه راه راه راه
همهیں حال یا همچو حرف زنیم و ناراجم به

محاکماتی که در پیش داریم بحث می کنیم.
راستی زندان چه جای عجیبی است؟
خیلی دیدنی و قابل مطالعه است امام
این دیدنش را برای هیچگوی آزو نمی
کنم. آه که آزادی چقدر گرانها و شریون
است. حیف و صد حیف که مادرین خبردار
شدیم.

بگذرید دوست عزیز . امروز ما را
برای هوخوری به حیاط زندان بردند
و گیرمانه و پرگوارانه اجازه دادند که
پنهانی آسمان را بر لرک راتاش کنیم و
خوشید و آفتاب را بسیم و هیوای
کنترل نشده تنفس کنیم . اینجا ما حتی
هوای آزاد نداریم زیرا هوای از هزار در
و در بند بگذارید ، از ربه نگاهان و
فرسان و ماموران کنترل و بازرسی سور
میگند تا این گوهه سلول را میرسید .
قباس کنید که از درصد اکسیژن هم وا
چه باقی میماند ؟ شاید هیچ وجال است
که باهیین هیچ مانوس و مالوف شده ایم
و زندگی کی کنیم یی آنکه بناشیم و با
نقضان و کبودی خواهیم شد .
اما نسبتاً جراحت هوا و حیاط
زندان را بیش کشیدم ؟ چه بدهافظه
فرآوشکار شده‌ام . آنان یاد نیست چه
محکوم است بگویند . باشد از آن میگذردم .
اگر یاد افتاد خواهم کرد . برویم
سرگاشت خودمان .

دو گوپر بودیم . دو فرشته بودیم . آه .
حالا یادم افتاده . امروز در حیاط
زنگ زدن دو گوپر و ماده سفیدیم دیدم
که درد دیوار نشسته بودند و با هزار
شور و خون و قول و سخن که باید من نامه فهم
بود عشق میورزیدند و یکدیگر را با
نوغه صورتی رنگشان می پسندیدند . چه
سبدهای کرم و داغ و پیرهارانی ؟ هیچ
شما دیده اید که کبوتران
چه نازار و نوازه ای هارند و چه
گرم بوسه میدهند و بوسه می شانند . اگر
دیده اید این باره که گوپر نز و ماده ای
را دیدید دقیق کنید . حتماً بیاد من خواهید
افراد که اینها امروز هم من بیاد خودم و
مریم افتمام و سرم را بدیوار گذاشتند و آرام
آرام گرسیست . آخرین و اوچه جنون
دو گوپر بودیم . دو برنه آزاد بودیم که
در فضای بیهوده خدا بر هر شاخه و گلبه می نشستیم
آزاده اند بر هر شاخه و گلبه می نشستیم
و نفعه عشق و سرود شادی سر میدادیم .
هیمن را می خواستم تکوین که امروز بازیدن
آن دو گوپر بیاد خودم و چه مریم افتمام
و زار گردش کرست و از این بجهه چه گذشتیم
چرا میگویند خندنه شاطی می باورد ؟ نه نه . این
درست نیست زیرا امروز من از گزینست
دند بزم و چون آرام گرفتم خود را
دلله ، قله ، واه و ایش و تک .

نامه پنجم

می خواهیم این نامه را
بدون هیچ مقدمه و حاشیه ای شروع کنم
و بیان برسانیم و بعد هم نامها را پر یکجا
بدفتر نزدیکی خود فشرستیم. دلم تنگتنه کش
است و غم تا گلومن بالا آند و ادکل
بیشتر برده نگاه نشته است. اینجاست
که شیشه نازاری دلم با یک ناتگیری شکنید
و اشکم سازیز مردم شد و کیبار دیگر
هاکی و پرهدار میکند. در نامه ای اش
گز به را سوتدم اما اشک که میخواهیم اشک



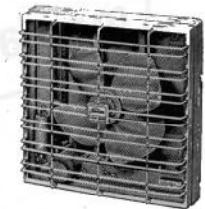
توشیبا

در مدل‌های مختلف



هواکش توشیبا

قابل نصب روی شیشه



هواکش‌های توشیبا در اندان و مدلهای
متناوی با مودودی قوی و پسندیده
و پردازه‌خوبی فنای آلووه آبیر خانه،
حمام، اماق، سانه‌ها و کارگاه‌های بزرگ
داهیه می‌شوند.

پادبرن توشیبا با چهار پره یکپارچه مخصوص نسیم بهارزا برای شما به ارمغان می‌آورد.



توشیبا

سازنده‌بیش از ۴۰۰ نوع لوازم الکتریکی و الکترونیکی

از طرفی دلم راضی نمی‌شود مردم را دهال منظر و ایندیوار بگارم و طراوت و جوانیش را از بین بیرم و از سوی دیگر فکر می‌کنم که اگر بینجاه هزار توهمان غرامت را پیراذام بنت‌نهضال از محکومیت من کاسته‌می‌شود و من از مدنی که هاید، زیاد نباشد و هاید بعنفو بخورم از زندان خلاص مشو شو و دوباره مانند همه انسانهای آزاد زندگی می‌کنم. نمیدانم چکنم؟ شما بنم کنم کنید. شما ساختت عیرت آمور مرأ در موجه چاپ و منظر کنید و بنم بگوئید چکنم؟ از بین این دو فرق، مردم و فردی کدامیک را برگزینم با این فرق که یکی را دوست دارم و دیگری بتواند بینچال از عمر مرأ بنم بیخدش. بینحال سالی که باید در گوش این سلول سیری گردد چکنم؟ منتظر هدایت و راهنمایی شما هستم.

پاسخ بر سر دوراهی
شماره سیمپلوفدهم

هر گز، هر گز!

حیب است که زندگی ها تابن حد بهم شاهت دارد. پس از انتشار مجله (شماره سصد و هفده) چند خانم بنن تلقن کردن و اظهارهایشند که مشکل مادرست پائیجه شما تحق عنوان (هر گز، هر گز) نوشته اید شاهت دارد و این شاهت آنقدر است که ما فکر کردیم سرگذشت و اتفاقی حیات مارا کسی بعنوانی تعریف کرده و هما آنرا نوشته و انتشار داده‌اید. با آنها اطیانان دادم که چنین نیست و این جمله را طوری گفتم که اگر اتفاقاً یکی از تلقن کنندگان لطفاً ورق بزیند

آقای مطیعی. شما را ناراحت و انواع هنگین نمی‌کنم. این فسه پرچهای است که خوانندگان شما را نیز متاثر خواهد کرد. من مخواه آن دو طفل را به پیمارستان رسانید ترکشان نیز نهایت دوست عزیز. شاید راستی اینطور نباشد.

این حق مسلم هر انسانی است که کسی را دوست داشته و یا دیگری را دوست نداشته باشد. باین گاه در هیچ شهری و در هیچ محکمه‌ای کسی را مجازات نمی‌کند اما این خودمند بینچال زندان و پرداختن بینچال غیر بعده بینچال زندان و پرداختن بینچال هزار توهمان غرامت و ضرر و زیان ممکون گردید. اینک که این نامه را برای شما می‌نویسم مدت قلیلی از محکومیت من سری شده و خوش سپاری روزها و شیوه و هفتاهها و ماهها باید در این سلول بمانم و با این انسانهای عجیب معاف بشم.

روز جزا رسید و ما که بین آزور و روزهای دیگر فرق نمی‌گذاریم سوار شدید و حرکت کردیم. نمیدانم چه شد که مردم گفت:

فری. من د شب خواب بد دیدم دوکار بکن. یا اصلاً بیا بخونه بیر گردیم و یا خیلی با اختیار بروون. خیلی زیاد.

اینک کند. اما ایشان را برداشتند. اینکار را تکن. خواهش می‌کنم. این نامه برای دوستی می‌ورد که اختلال میتواند دستم را بگیرد و از خالک بلند کند و با سرانگشت هم غبار غم را از آنکه دلم بزاید. نه. آرامیاش و همانچیان.

که غلتان مردم گفت: فری. داشتم و هر یار گفته: اوه. نیکان فری. (فریده)

توی بیامدو و ایساده و داره مارو نیکان می‌کنم.

آری. فریده در بیامدو ایستاده بود و بنا نیگرست. بیدلند او من پنجاه هزار تومن صد هزار تومن می‌گیرم و چون هر س بدبال هم بگذارم و بدم و من متناسب با خذینم. حالاً این اقتصادی هم

مرکب م بود، هم خانه ما و هم میعادگاه شقق ما و هموسلهای برای تفاخر آنچنانکه هنوز هم بسیار آزمدم بهمین و سله فخر می‌فرمودند. ویرهگان بیاده با نخوت

چند گلشت. هر روز من و مریم قرار لالات داشتم و هر روز سانهای بگردش و تقریب می‌گذارم و می‌گفتیم

من با آن دو بجه تصادف کردمو...

فری. عاقل باش. دست از مریم یکش. اون تورو بدیعت کرده و کارتو بینجا کشیده در زندگی هم بدیعتست می‌کنم. من از زیدم صد هزار تومن می‌گیرم آری. فریده در بیامدو ایستاده بود و بنا نیگرست. بیدلند او من پنجاه هزار تومن صد هزار تومن می‌گیرم و چون هر س بدبال هم بگذارم و بدم و من متناسب با خذینم. حالاً این اقتصادی هم

مرکب م بود، هم خانه ما و هم میعادگاه شقق ما و هموسلهای برای تفاخر آنچنانکه هنوز هم بسیار آزمدم بهمین و سله فخر می‌فرمودند. ویرهگان بیاده با نخوت چند گلشت. هر روز من و مریم قرار لالات داشتم و هر روز سانهای بگردش و تقریب می‌گذارم و می‌گفتیم

من با آن دو بجه تصادف کردمو...

کفش و گیف
پیکولو

منتخب دخته ان شاسته سال: ۵ خایان و بلا قادری تلفن: ۰۹۸۶۷

بیزدگترین مؤسسه آموزش آرایش پیام

از تخفیف استثنای ۵۰٪ استفاده کنید

بیان زیر نظر مجروب ترین متخصصین آرایش زیبائی امریکا و اروپا با جدیدترین مدل های بین المللی موقوفیت شما را در گلزاران امتحانات و اخذ گواهی نامه تضمین می نماید
و سایر کاربریگان خواهد بود

نهاهه و گاهه و خطای آن دوراندیده
گرفته مثلاشی شود و برهه بریزد. بهله
لاله خانم، از من بشوید و بیندیرد گلشما
باید فداگرد کنید. همراه خواستگاری
که در هر سهان برای شما بیدا شدمهوم
موافق بدهید. حقیقت را بگوئید و اوزرا
راضی کنید که شمارا با بجههای کابدینی
میاید و بدر ندارد پذیرد. اگر بذریغت
که شما نیز صاحب خانه و زندگی مشور
وی اگر پذیریغت با جله زن روز و با
سرپرس بر سر دوراهی مکانه کنید تا ناس
کماک بسوی شما دراز کمین وزیر بازوبنات
را بگیریم. هستند خانواده های کابجه
ناردن و فرزند زند شما را بفرزندی قبول می
کنند. با بجهه شما را بخواهادهای
سپاریم و آنگاه شامتوانید با آزادی و
فراغ توهر کنید. اینست راهی که من
بپنهاده میگنم و امدوارم مورد تایید
خواهند گان نیز فقرار بگیرد زیرا من هرچه
فکر کرم باین ترجیح رسمی گلشتمانه
یک عشق، سزاوار و شایسته نیست طفلی بی بادر،
زندی بی شوهر و خانه ای از هم باشیده
و خانواده ای مثلاشی گردد. تا غیمه هم
جنایت.

حقیقت اینست که هم شق (عزال) و (علا) حرام است و هم بجه بیگانهی که ازین راه رکنده بوجود آندهاد رحرا مزد شناخته نمیشود. البته آن طفل هیچ گاهی نداندار و تبادل مارکه رحرا اگر کسی شناسی خود را اما واقعیت اینست که دن و عرق آن کوکد را یک بجه طبیعی و زانیه اند طبق نیشنادن و خامن (غزال) نیشنواند حالاً برا ایش شناسهایی با ذکر نام پدر بگیرد. من از این راه رحرا بجه و خوارشان نشان میگشم. نوشه هست مر بجه و خوارش زدن را میگشم. آن یعنی نظرش هر کجا کرفت با وجود این خواهد داد. انشا الله اگر عروس گرفت ما گزارش آنرا چاب خواهیم کرد و عروس خانم را عروس زن روز خواهیم نامید. پهلوت نامه ها را خانم و آقایان نامزده در زیر بسته ما رسیده که از همه

عقده من اینست که خان لالهایاد
چگانه و گشتهانه و در نهایت بیرحمی
رو بربرا از زندگیش فاعل گندوشهوش
ماعنه است و آن داشد.
برای خود و فرزنش را فاعل گندوشهارد. (غزال)
خواهر زن دل باخته ۶۷ به اهتمی دارد.
وی این دل باید سنگ زد و این عشق را
که هر چوں چیزی نیست باید کشد. منطق
آقای عالم که نوشتند که روی نیاز زن
گرفتمندی ام عشق را در تو جست. منطق قابل
فاعی نیست و هیچ محکمه‌ای آنرا
می‌بیند و هیچ داناتی بر این کفته صحنه
می‌گذارد. امور عاجله مجاوه و درگز
طوری است که بیان را میتوان بدون
بیول تهدید زناشویی بر طرف کرد دین
خواستگار دفتر بیجارهای شدوا و
هوای برگرد نمیتوان مدعی بادشک
روی نیاز اینکار کرد بد مقن. پیچیده
نمی‌شخسا این را نیاز نمی‌شام. حالا که
ترخیری پهت میتواند اورا راضی کند
علاء عاشق آن دخترشند و فقط نیازش
ابراهی همراه باقی گذاشتند آفرین آقای
لله. اگر این منطق درست باشد تمام
مردان میتوانند با نیاز عروة‌الوقتی منسک
بودند. در حالم که درست نست.

نتیجه اینکه اگر یای فداکاری در
یکان است جرا (غزال) که در ان گیر و دارد
صاحب هیچ حق نیست فداکاری کنند ؟
هر لاله دست بفداکاری بزند چون وظیفه
بایوبل و انجام این فداکاری قهرمانانه به
لاله خانم بیشنهاد میکنند او باید برای
مشتمل از لاله چشم پوش و با ساقله
مسان و کوچک راه پشم پوشید و آشیانه
خواهجه مفتری از گلند کاوس علی و کیلی
و عاهش که با چرگاری مدنها دهدن هم

A small, dark glass jar with a silver lid, containing coffee. The label on the jar reads "Douwe Egbert's" at the top, followed by "MOCCONA" in large letters, and "10 OZ." and "NET WT. 283g" below it.

قهوة فوري دانه درست مكونا ، فرأورده ایست ایچاری که بطریقه مخصوص در
حالت بخش ادغاملاً تهیه خشک شده و بین جمیت عطر و طعم
قهوة تازه مانند قهوة فرانسیس دلیل بطور کامل حفظ شده است

مودودا - هند

وَارِيٌّ عَطَ طُعْمَ قَبْوَهُ فِي السَّهْلِ عَرْصَهُ مُسْوِيٌّ

قُنْفُزْ بَلْدَشْ تَرْكِيَّةْ فَلَمْ

دارای عطر و چشم قهوه فرانسه عرضه می‌شود
قهوة فوري دارم درست موكونا ، فرا آورده

حالت انجما دو خلا قتهیه و خشک شده

قهوة تازه مانند قهوة فران

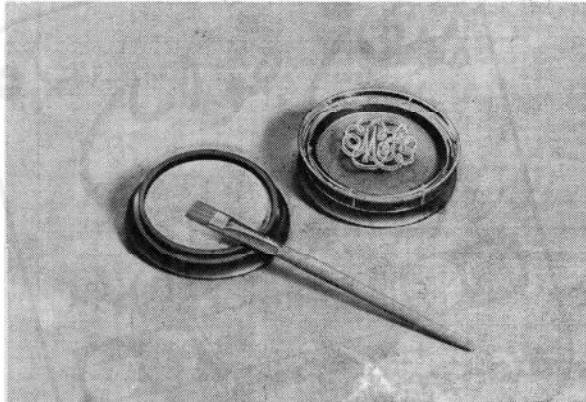
تغییرات نامحدود چشمان با سری جدید لوازم آرایش چشم ماکس فاکتور

~~exclusively~~



چشمانی که میخندد و میرقصد چشمانی که میگردید و آه میکند .
چشمانی که سخن میگوید چشمانی که متولد میشود
چشمان مشهور دنیا چشمان سحرآمیز و چشمان قته انگیز و بشاش .
همه بوجود می آیند اما فقط با :

سری جدید لوازم آرایش چشم ماکس فاکتور



سايه چشم (شادوپهلي) بودري فشرده ماکس فاکتور با بروس
مخصوص در ۱۲ رنگ جديدهاده و صدقی - بخش روش
آبي روشن - فيروزه اي - بلابن صدقی - آبي صدقی -
سبز كمرنگ - آبي كمرنگ - آبي تمشكی - بژ جديدهاده
سبز - سبز صدقی و طلائی صدقی



با سايده چشم شروع کنيد
سايه چشم سبز يا آبي مخصوص و
سا گلی مخصوص - كمرنگ يما پر
رنگ از سري سايده چشم ماکس فاکتور
سايه چشم كرم دار و يا ساده - سايده
چشم بودري با بروس مخصوص و يا
اكوا فاکتور (سايه چشم جديدهاده آب
رنگ) در صدها رنگ اختصاصي که
خود بوجود مياوريد .

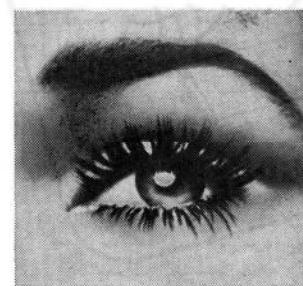
FACTOR

مزه ها را آشكار کنيد
ريم الاتميک با بروس ماسكارا و اند
ماکس فاکتور مزهها را اذهم جدا و
مجعد کرده و در عین حال به رنگ
دلخواه شما درمياورد ريميل مؤهدهار
با بروس لاش قول مزهها را ضخيم و
طولاني ميکند ويامزه مصنوعي
ماکس فاکتور که همه کارها يك سره
انجام ميدهد و مزه ها را طبیعی تر و
ملوبل تر نميشاید .

چشمان خود را حالت دهيد
با خط چشم بران پلاستيكي ماکس



تغییرات نامحدود چشمان
. . . به صور و حالتهاي بي بيان
قطعا سري جدید لوازم آرایش
شم ماکس فاکتور بوجود ميآيد .



فاکتور که بعد از استفاده مانند
پوست کنده ميشود يا خط چشم مایع
های فای و يا خط چشم جامد برای
يک حالت ه ميشگي

با آرایش ابرو و آرایش چشمان را
تمكيم کنيد ابرو حافظ چشمان
شمامست كمان ابرو را به طريقي که
تماميل داريده با بروس نرم مرتب کرده . . .
با مداد ابروي ساده و يا اتومائيك
ماکس فاکتور جلا دهيد .



**the Max Factor
eye make-up
collection**

با پيشرفت زمان هنگام شويد
و با مر روز زندگي کنيد .

مراکز فروش در شهرستان : ۱- همدان - فروشگاه جهان تعبير - ۲- گرمانشاه - فروشگاه ملکوتی - ۳- اصفهان - فروشگاه بزرگ اصفهان - ۴- رشت - فروشگاه هاليوود

آیا گیسوی I.B.S - مدل سیلار را ویده اید؟

دههزار ریال درآمد از راه ترجمه + وضع مزاجی خوب + بدون نقص ولی آلرژی دارد + یک آتموبیل پیکان + مایل است بامردی حدود ۴۰ سال + لیسانس با بالاتر + درآمد کافی برای زندگی + انسان و فهمیده + شکل مطرّح نیست ازدواج کند.

آقای ۵۱۱۰۰۱

۵۰ ساله + زن مرده + قد ۱۸۰ وزن ۶۴ + جسم و مو مشکی مسلمان + کارگر نفت + حقوق و درآمد ۱۱۰۰ ریال + دارای دو پسر و دو دختر (پانزده تا ده ساله) تحصیلات ابتدائی + وضع مزاجی خوب بدون نقص و آلرژی + صاحب خانه شخصی در خرم آباد + مایل است همسری عقیم + ۲۵ تا ۳۷ ساله + قد ۱۷۵ تا ۱۸۰ + سبزه رو + مسلمان + ششم ابتدائی + بادرآمدی در حدود ۶۰۰۰ ریال داشته باشد.

دوشیزه ۵۰۰۰۰۱

(خواوه اندانی D طبقه ۶)

بیست و هفت ساله + قد ۱۵۸ وزن ۵۰ + چشم قهوه‌ای مو خرمائی + لیسانس + کارمند + ۵۶۴ ریال حقوق + مسلمان + وضع مزاجی خوب و بدون نقص و آلرژی + مایل است با مردمی تهرانی یا شهرستانی بدون لهجه + ۲۷ تا ۳۷ ساله + ازدواج نکرده + ۱۶۸ تا ۱۷۴ مسلمان + دانشگاه دیده + مشاغلی مثل مهندسی پزشک + با حقوق ماهنه بیست هزار ریال بیالا ازدواج کند (غیر فرهنگی و غیر ارتقی)

نظر یون - انعطاف پذیر + مدب و خوش خلق + بهاینده خود مطمئن + با داشت و بیش از سنتش.

بانو ۳۲۷۰۰۱

بیست و هشت ساله + قد ۱۶۳ وزن ۵۳ + جسم و مو مشکی + مسلمان + لیسانس + کارمند + ۶۰۹۰ ریال حقوق + وضع مزاجی خوب + از همسر خود طلاق گرفته ولی بجه ندارد + مایل است همسری ایرانی + ۳۰ تا ۴۰ ساله + قد ۱۶۰ تا ۱۷۰ سانتیمتر + مسلمان + لیسانس یا بالاتر + حدائق بیست هزار ریال حقوق ازدواج کند + حاضر است یک فرزند را نیز پذیرد.

آقای ۳۷۰۴۰۰۱

بیست و سه ساله + قد ۱۶۷ وزن ۶۱ + چشم و مو مشکی + مسلمان + دوره اول متوجه + کارمند + ۹۰۰۰ ریال حقوق + وضع مزاجی عالی + بدون نقص و آلرژی + مایل است همسری ایرانی و شهرستانی (مرند و تبریز ترجیح دارند) + حدود قد ۱۶۵ سانتیمتر + مسلمان + خانه دار یا پرستار + حدود نهم متوجه + ۵۰۰۰ ریال حقوق درآمد ازدواج کند.

آقای ۴۰۰۳۰۰۱

چهل و دو ساله + قد ۱۸۰ وزن ۷۲ + چشم میشی و مو مشکی + سفید رو + مسلمان + دیپلم هنرستان + پیمانکار + ۳۰۰۰ ریال درآمد + وضع مزاجی خوب + از همسر قبلی یک دختر ۱۷ ساله دارد که نزد مادرش زنگی میکند + مایل است همسری مسلمان + ۳۲ تا ۴۲ سال + قد ۱۵۵ تا ۱۷۰ سال + چاق + متوسط + با سواد ازدواج کند + حاضر است یک فرزند را نیز پذیرد.

آقای ۵۰۱۰۰۰۱

ینجا و پنج ساله (سن حقیقی ۴۲ سال است) + قد ۱۸۲ وزن ۸۰ + چشم و مو مشکی + مسلمان + دوره اول متوجه + کارمند + بیست هزار ریال حقوق + وضع مزاجی عالی بدون نقص + مقیم کرمانشاه + مایل است همسری ایرانی + سفید رو + تهرانی + چاق + مسلمان + حدود سیکل اول متوجه داشته باشد.

آقای ۷۰۶۰۰۱

چهل و سه ساله + قد ۱۷۸ وزن ۷۸ + چشم سبز + سفید رو + مسلمان + دکتر + کارمند با چهل هزار ریال حقوق و درآمد + لطفاً ورق بزند

مجانی - مجانی - مجانی

۲۰. نفر خانم و آقای داوطلب اول هر روز میتوانند فقط با ۱۰ تومان و رو دهی بجای ۱۵۰ تومان شهریه دوره کامل ماشین نویسی فارسی یا لاتین یا با ۲۰ تومان و رو دهی بجای ۶۰۰ تومان شهریه دوره کامل دفتر داری دول و حسابداری عالی بابا ۴۰ تومان و رو دهی بجای ۹۰۰ تومان شهریه دوره کامل سکرنتری (مشنیگری) را گذراند مأخذ دیلم رسمی نائل شوند.

آموزشگاه بازارگانی اقتصاد مبنای فردوسی تلفن ۸۲۸۳۲۶ - ۸۲۸۳۸۷

کم کردن وزن و ذیپائی پوست

حمام سونا - بارافین - ماساژ برقی و دستی ویژه بانوان ۸ صبح - تا ۵ بعدازظهر
بانوان کارمند از ۵ تا ۷ بعدازظهر
خیابان بهلوی مقابل بزرگمهر ساختمان افشار طبقه ۴ با آسانسور تلفن ۶۳۰۳۱۱

اطفا

شماره‌های جدید سازمان تاکسی
تلفنی را یادداشت فرمائید

۷۵۲۱۱۱-۲۰

۷۵۴۲۱۱-۲۰

پیام‌های خواستگاری

بقیه از صفحه ۲۲

مزاجی خوب + با هوش و سفید رو + بکسال و نیم در انگلستان اقامت داشته + مسلمان مایل است بامردی ایرانی یا فرانسوی + ۴۰ تا ۴۵ سال + ازدواج نکرده + ۱۶۵ تا ۱۷۰ سانتیمتر + مسلمان یامسیحی + مشاغلی مانند استناد، نویسنده، دیبر یا مهندس + درآمد ۲۵۰۰۰ ریال + لیسانس ازدواج کند.
نظر یون - انعطاف پذیر، ظریف طبع، مدب، تحول یافته،
سلط خواه است.

آقای ۱۷۱۰۰۰۱

سی و دو ساله + قد ۱۷۵ وزن ۷۰ + چشم و مو مشکی + مسلمان + ساکن تهران + دارای خانه شخصی در شمال تهران و اتموپیل + دیبر لیسانسی + ۱۵۰۰۰ ریال حقوق + خواهان ازدواج با بانوی است از ۳۲ سال کمتر + بدون بچه + با صورت واندامی نسبتاً زیبا و با جاذبه + (لا غر و ضعیف الجثه نباشد) + پایینه اصول اخلاقی + از خواوه اند معتبر + (کارمندان دولت و فرهنگیان در صورت حاصل بودن شرایط اصلی ترجیح دارند)

دوشیزه ۵۰۹

سی و هشت ساله + قد متوسط وزن ۵۹ + چشم عسلی مو قهوه‌ای + سفید رو + دیپلم تربیت بدنی + آموزشگاه رسمی + ده هزار ریال حقوق + وضع مزاجی عالی بدون نقص و آلرژی + با هوش و شیک بیش + مایل است بامردی ایرانی + مسلمان + بین ۴۰ تا ۵۰ سال + کارمند دولت یا کار آزاد + دیپلم بیالا + بیست هزار ریال حقوق ازدواج کند + آماده است یک یا دو فرزند را پذیرد.

دوشیزه ۵۰۴۰۰۰۱

بیست و پنج ساله + قد ۱۵۸ وزن ۵۵ + بلوند واقعی + چشم آبی + لیسانس + مترجم و کارشناس + بیست هزار ریال حقوق

خمیردندان طبی امانتین

از ها مل سویس

فقط طبق دستور

دنداپرنسک خانواده

تجویز میشود



خمیردندان طبی
امانتین
منحصرًا در داروخانه ها
موجود است

آبستنی بدون مرد بقیه از صفحه ۱۶

این امکان در زندگی جانوران بست وجود دارد، هیچ بعید نیست در زندگی جانوران تکامل یافته تر و پر زگتر نیز وجود داشته باشد. آنها به تصادف چیزی را که دادند و بربسب تصادف چیزی را که می جستند باشند.

بروفسور (جی. بی. اس. هالدان) زیست شناس قیقد، بخاطر تحقیق درباره موضوع غیر از موضوع این بحث، ماهی کوچکی را مدت ها در ظرف تهائی که داشت.

این ماهی که از نوع ماهی قاتل زندگان بود و با اسم (د-۹) مشخص شده بود تزدیک به یکال تنها زندگی کرد، اما بروفسور هالدان در دویتش از همان روز تهائی ماهی با کمال تعجب دید که

(د-۹) بج بیدا کرده و بجه ماهی در طرف هر راه مادرش گردش میکند. لازم بذکر است که این نوع ماهی که به (کوبی) معروف است، بجای تهمیزی، مثل نهنگ ماهی زندگی میزابد.

بروفسور هالدان با خود گفت - آبستنی و زیمان ماهی در حافظه ای که راهی بدنیای خارج ندارد هیچ دلیلی جز آبستنی ضمن باکرگی ندارد.

بروفسور هالدان اسم بجه ماهی را (د-۲۰) گذاشت، و میل دیهای دلوز و مهریان اورا بزرگ کرد و عجیب آنکه (د-۵-۲۰) نیز مثل مادرش، بجه زائد و بروفسور هالدان از همین طریق (۹۲ کوبی) بیدر بدنی آورد که از این ۹۲ ماهی، بکی فر بود، یکی خشی و ۹۰ ماهی بیدر ماده.

آبستنی بدون آمیزش در انسان

این موقعیت مایه خوشحالی داشتماند شد و با خود گفتند - ماهی قات ، جانوری تکامل یافته و نستا بزرگ است.

وقتی این ماهی در شرایط باکرگی آبستن شود، بعید نیست ظایر این اتفاق، در سار طبقات جانوران تکامل یافته و عظیم المجهت میلان این اتفاق اتفاقد باشد.

بروفسور (ار ای بیت)

زیست شناس انگلیسی ساکن اینیشورگ اظهاردادشت:

«این اتفاق ثابت کرد که عمل «بارتوئنر» یعنی حاملکی در عین باکره بود، فقط بین بستانداران مداول است و از طرف دیگر هیچکس وجود ندارد که ادعای کرده باشد بدون تفاس با مرد آبستن شده است.»

مجله پژوهشی (لایست) که در انگلیس منتشر میشود همزمان با این یکومگوها نوشت «خطر آبستنی بی آمیزش بیشتر زنهای را تهدید میکند که سالها زندگی جنسی منطقی را میگذراند و بعد بسیاره به پرهیز متول میشوند و در عین حال ممکن است دخترانی هم وجود داشته باشد که بدون هم خواه شدن با مرد حامله شده باشند.»

برای مطالعه و تحقیق بیشتر، در زمینه (بارتوئنر) در سال ۱۹۵۶ بیک تیم عالمی به سرپرستی بروفسور هالدان شکل شد و راهی غرب عادی در پیش گرفت، یعنی در مجله ها و روزنامه های پر تر از انگلیس اعلام کرد «هزینی که اطمینان دارد بدون تزدیکی با مرد آبستن شده است، فوری به تیم تحقیقاتی مراجعه کند.»

عجب آنکه طی چند روز ۱۹ زن خود را معرفی کردند. اما از بین این عده فقط یک زن حائز شرائط آبستنی بدون مرد لطفاً ورق بزندید.

محاکمه کلاه ...

بقیه از صفحه ۱۷

این دونفر را به دستان آورده، و معلوم شد که دونفر از دانش آموزان ششمین سینا بنامهای «جمشید نیسی» و «صاحب یوردن» تهییمن را در حال نزاع و مساجه میکردند که اینکه آنها بعنوان شاهد به حضور دادگاه عرفی میباشدند، و از هیات محترم قضات درخواست میشود که

به وضع آنان رسیدگی کرده، مقررات آموختگان را عرفی کنند تا طبق تقریرات آموختگان درباره آنها رفاره شود. گنجی زاده بعداز قراحت گزارش رئیس دستان توسط مشی، رئیس دادگاه خطاب به دادستان دادگاه (یکی از دانش آموزان به سام مرتضوی) گفت:

- آقای دادستان! گزارش رئیس محترم دستان را شما قلا نیز مطلع کرده اید.

دادگاه از شما تقاضا دارد که نظر خودتان را درباره دو مهم حاضر بیان فرماید! دادستان شش تریبون رفت و گفت:

- آقایان قضات و یهیات محترم منصف!
نظم این دو دانش آموز، با مشاجره ای

که در انفجار عمومی بربا کرده اند، به حیثیت دانش آموزان دستان ما نهادند، که این دو نفر در نظر بکریند. ضمناً میگویم که متمم اصلی در این برونو نه، آقای

«احمدساده» است که دوست خود را گفت زده است.

در این هنگام رئیس دادگاه اعلام کرد که:

- برای تحقیقات بیشتر، مهیمن اختصار بیشوند. مهم شماره بیک، آقای «احمدساده»، برخیرید! و نام خود را بگویند!

متهم - احمد.

رئیس - نام خانوادگی تان چیست؟

متهم - ساده.

رئیس - نام پدرتان چیست؟

متهم - سید محمد.

رئیس - شغل پدرتان چیست؟

متهم - قصاب.

رئیس - مادر دارید؟

متهم - بهله.

رئیس - چند برادر دارید؟

متهم - شش برادر.

رئیس - چند خواهر دارید؟

متهم - سه خواهر.

رئیس - مزتلات کجاست؟

متهم - خیابان دی - کوچه سهیل.

پلاک ۱۳

رئیس - تلفن دارید؟

متهم - نظیر قبان.

رئیس - توضیح دهید که یهچه علت

با «عبدالنا» مشاجره کردید؟

متهم - آقای رئیس! من قصد مشاجره

نداشتم. «اسکندری» کلاهی را به داد

و گفت: «این کلاه ترد تو امات باشد،

دو روز دیگر بمن پس بدی!» اما در این

موقع «سینه دانا» صاحب اصلی کلاه سر برید

و مرآ تهدید کرد که اگر کلاهش را باو

ندهم، با من دعوا خواهد کرد. وقتی هم

از مرده بپرسی فریم، بمن خش داد

منهم با او کالا وزیر شدم و با هم زد و خورد

میکردیم که ناکهان نست من روی کردن

او خود را او روى زمین افتاد.»

رئیس - بفرمائید شنیدند. مهم شماره

لطفاً ورق بزندید



سونا نزهت سونا-ماساث-پارافین

سونای نزهت، دارای

حضور جه طبی آب سرد میخز به

دستگاه تصفیه آب و سائل مدرن

ورژش، برای رفع جانشی و دفع

سموم بدن و حفظ سلامت و طراوت

و زیبایی شما.

آدرس: خیابان بیلهوی - بین دو

راهی بوسن-آباد و خیابان آریامهر

اول خیابان بوعلی سینا - تلفن:

۶۴۲۷۴۰۵ - پذیرانی : از ساعت

۷ صبح تا ۱۴ بعداز ظهر به استثناء

جمعه

FIGURE TRIMMING INSTITUTE NEHAAT

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

* زینه زینه و تابعه زینه *

NEHAAT FIGURE TRIMMING INSTITUTE

پیام‌های خواستگاری ...

وضع مزاجی خوب + از همسر سابق یک پسر ۱۱ و یک دختر ۱۶ ساله دارد که با او زندگی نمی‌کنند + مایل است با بانوی ایرانی + تهرانی + ۳۰ تا ۳۵ سال + ۱۶۸ تا ۱۷۲ سانتی‌متر قد + سبزه‌رو + چشم‌موشی + مسلمان + لیسانس ادبیات ازدواج کند.

بانو ۰۳۳۰۰۱

چهل و هفت ساله + قد ۱۶۷ وزن ۶۶ + جسم قهوه‌ای مو قهوه‌ای روشن + مسلمان + دیپلم متوجه + وضع مزاجی خوب + از همسر قبلی یک پسر و سه دختر بین ۲۱ تا ۲۷ سال دارد که با او زندگی نمی‌کنند + مالک یک خانه مایل است نامردی ۱۷ تا ۵۵ ساله + لاغر متوسط + دیپلم بیلا + بادرآمد + ۱۷... ریال + ازدواج کند.



یون ایران

مرکز راهنمای زناشوئی

جامعه شناسان، روانکاران، تست شناسان و مفهوم‌های الکترونیکی را بخدمت گرفته است تا شما زن و مرد مناسب خود را بشناسید و بتوانید اورا جستجو کنید.

* ازدواج تنها یک امر اقتصادی، روانی یا جنسی نیست، بلکه نوعی یکانگی و اتفاق کامل زندگی است که همه مسائل مربوط به وجود انسان را در بر می‌گیرد و آنرا دگرگون می‌سازد ویر می‌کند.

* ازدواج تنها یک امر شخصی مربوط بیکنزن و یک مرد نیست بلکه سازنده هسته زنده و حدت انسانی است.

* ازدواج زاده غرایز و عواطف افراد نیست، بلکه نوعی مبالغه زیرو و هستی و دگرگونی مداوم استخوان بدنها و انقلابی

نظام نشدنی است. بمحض آنکه زوجی تصور کردند که به مرحله

تکامل رسیده‌اند و دنگ نیازی به دگرگونی ندارند دیری نمی‌باید که

رشته اتحاد آنان می‌گسلد.

مرکز راهنمای زناشوئی



یون ایران

آماده خدمت بشماست. با ما تماس بگیرید ...

شرکت کننده در سبوزیوم موقوف شده، بود، بلکه زنده نگهداشتن آن حرجه بود، بودند جنین های بی‌پدر تولید شده‌اند. زیرا داشتمدان بزودی توائیست بیکمک مواد چه در اولهای آمارشکا و چه در پن حیوانات زنده، برای مدتی طولانی رشد نهادند. پروفسور گراهام اینکلیس برای این هنری‌ها خیلی دوام نمی‌آوردند. زیرا جنین های مصنوعی، اندکی پس از تقویت ممکن است، از آنکه حامله شدن) در طبیعت ممکن وغیر قابل انکار یک (بارتزوئر) را در دسترس خود دیدند، زیرا وجود جسم بجه آثاری بجز مادر بینا نکردند. گلیه تست‌های (اراهال) خون هردو را مقاطعه دادند، در زمینه‌های ارزی اندو کیکاوکی کردند، قسمی از بوسی یکی را به دیگری بیوند زند، از کلیه تست‌های علمی که در اخیار داشت پزشکی، بود اسفاده کردند و ساختهای اول را اعلامیه‌رسی پژوهش زیر صادر کردند:

(ناجاریم اذاعان کنیم که در آفرینش

این دختر، یعنی مونیکا جونز، هیچ مردی

دخالت نداشته است. زیرا در وجود جسم

تجهیز آثاری بجز مادر بینا نکردند.

لکلیه تست‌های (اراهال) خونی که مونیکا، یک نونه کابل

(بی پدری) است.

داشتمدان، هنگامی که نونه کامل

و غیر قابل انکار یک (بارتزوئر) بود.

رئیس - شما به چشم خودتان دیدید که

چه کسی اول دعوا را از شما شروع کرد؟

شاهد - بله، اول (سعید دانا) باه دعوا

کلاهش را از (احمدساده) بگیرد، ولی

احمد کلاه را باو نمیدارد و فرار می‌کند.

بعد با رسید و فحاش را محکم گرفت

و میخواست کلاهش را از دست اورده

که ناگهان احمد با فن کارانه ضربه محکمی

به گرداند، از آب درآمد. بطوریکه

فعلاً، یعنی پس از گشت بازدید سال،

کلید لازم را هنوز نیافرماند، اما لازم

بنتگر است که به حدود آن تزدیک شد.

اشکال کار، جزئیات در صفحه

BERNINA

کانون ترویج منزه و ایجاد کار

یک موقعیت استثنایی

موسسه بERNINA علاوه بر دوره‌های مخصوص کارآموزی و آموزش کارهای هنری با جرخهای خیاطی و گلدوزی اتوamatیک.

برنامه استثنایی دیگری نیز برای راهنمایی زنان و دختران بکارهای گلدوزی و طرح و نقشه ترتیب‌داده است تعلق‌مندان بتوانندبر ایگان هفت‌تایی یک‌مروز از این موقعیت استفاده نمایند.

برنینا چهار راهنمای جی‌فرو و شکاف‌بزرگ شماره ۴۴

شماره‌های جدید مهندس باغبان
۸۲۹۶۹ - ۸۲۰۸۹۶

محاکمه کلاه ...

دو آقای «سعید دانا» برخیزد!

رئیس دادگاه بعداز اینکه منه مخصوص

خود را گفت: از او پرسید:

- به چه علت با «احمدساده» که دوست

شماست، دعوا کردید؟

برداشت بود و میکفت آنرا بمن امانت

داده‌اند این خواست کلاهرا از او بگیرم.

و او بنم ناسازگارت بخه هرا گرفت و زد و

خورد را شروع کرد. او گردن مراث شمار

مینداد و همکر گردید میزد که

نتیجه من بیهود شدم و روی این‌اقام.

دوشاهد از دادگاه از منه مخصوص خواست که

از دوستان خود را که شاهد دعوا ایشان

بودند، و در کارآش مدیر دیشان هم

رئیس دادگاه شاهد اول را احضار کرد.

رئیس - این شهرت شما چیست؟

شاهد - جشید رئیس.

رئیس - قم چیخورید که حقیقت را

گویند؟

شاهد - بله، قم میخورم.

رئیس - برای دادگاه توضیح بدھید که

چرا «احمدساده» و «سعید دانا» باه دعوا

کردند؟

شاهد - آنها برای کلام دعوا میکردند

آقای رئیس.

رئیس - کدام کلام؟ این کلام مال

چه کسی بود؟

شاهد - کلام مال «سعید دانا» بود.

رئیس - شما به چشم خودتان دیدید که

چه کسی اول دعوا را شروع کرد؟

شاهد - بله، اول (سعید دانا) باه دعوا

کلاهش را از (احمدساده) بگیرد، ولی

احمد کلاه را باو نمیدارد و فرار می‌کند.

بعد با رسید و فحاش را محکم گرفت

و میخواست کلاهش را از دست اورده

که ناگهان احمد با فن کارانه ضربه محکمی

به گرداند، از آب درآمد. بطوریکه

فعلاً، یعنی پس از گشت بازدید سال،

کلید لازم را هنوز نیافرماند، اما لازم

بنتگر است که به حدود آن تزدیک شد.

رئیس - شما بفرمایید بنشیند.

دوم آقای «صاحب بورمن» احضار می‌شوند.

بقیه در صفحه ۱۱۲

I.B.S شماره 208 مدل دریارا دیده اید؟

کالای صوچی

مرکز فروش و نصب سیستم صوت اسکریپ - رادیوگرام - تاوزیون
آتوسیل - متر - محل کار
با ضبط بهترین آهنگ های اسکریپ و نیکت روژجان
جیان قدم تلفن ۰۷۷۳۲۹۷۷۷۶ داری

بعلت تغییراتیکه در شماره های تلفن مشتریان محترم داده شده
احصار باطلاع میرسانیم که روز شنبه اول خرداد بعده یک هفته
نمایش نیاش تابستانی داریم
خیابان پهلوی بلوار نادر شماره ۳ مزون شه نو
تلفن ۸۹۰۴۵

رُؤیا زد... بقیه از صفحه ۱۵

خانم «فورستی» وحشت کرد. «کتن» در نامه اش باو بادآور شده بود که پرسش از تصمیم خود به ازدواج با «جمینا» با وی محبت کرده است. مادر راجع بان قسم نامه کنست چیزی بدخلترش تلقنند بود چون خیال میکرد «جمینا» از تصمیم «پانولو» بی اطلاع است. اما حالا که «جمینا» با این اطمینان ازدواج حرف بیزد هر یار جنه خطناکتری بیدا میکرد. لازم بود که مسئله صورت روش تر و جندی تری طرح شود.

خانم «فورستی» برشاست، دوباره به آرامی دست بدخلترش را گرفت و او را کنار خود نهادند و گفت:

- گوش کن جمینا، تو نباید برای ازدواج با پانولو ساخت کنی. این ازدواج غیر ممکن است.

- چرا؟ آخر چه امداد؟ وقتی دونفر همیکررا دوست دارند همچنانی نمیتوانند آنها را ازمه جدا کنند.

- خیلی چیزها هست که توهن نمیدانی. همه چیز را نمیشود گفت...

- میدانم ازیچ حرف بیزرنی. شرافت خانوادگی کنست لکه دار میشود اگر پرسش باشد ختر بی ایم و رس ازدواج کند!

- موضوع این نیست. اتفاقا تو پیشوجه کمنتر باشولو نیست.

- منظور چیست؟

- نهی فهم...

خانم «فورستی» در اوج بک بحران بود، نمیدانست مطلبی را که میخواست و میباشد گفت:

- من سالها این راز را در دلم نگهداشتم ولی حالا مجبور شویم. جریان

انیست که وقتی من دختر جوانی بین توبیوم مرتکب اشتباه بزرگی شدم و تو شرم این اشتباه هست. بدرت آن مردی که بعنوان را در میشانی نیو، بعد از

اینکه تو بخوبی شدی من باو ازدواج کرم. بدر حقیقت تو آقای کنست است ... حالا فهمیدی چرا نمیتوانی باشولو ازدواج کنی؟

«جمینا» سر بربر انداخته بود و گوش میداد. خشم و خوش چند لحظه قبل او جای خود را بخوبی آرامش و تسليم داده بود. آهسته، مثلا اینکه با خودش زمزمه میکند گفت:

- پس من او برادرم ...

در این واکنش ملایم اثربر از شرم و شیمانی باو خشت وجود داشت.

واعقب این بود که «جمینا» هر گز عاشق واقعی «پانولو» - به هفهوم عیقق و کامل کلمه - نشنبود. پسر کنتر بار اوقاف و گاهی از فرط خشم دندان رهیم میشد. گاهی بی اختیار به گزینه میافقاد و گاهی از روحیه شیرین بود و اکنون به علاوه تاریخ و تجمل و تظاهر بود. بهمین هشت مثل کسی که ناهان انتکشانش جسد سرد و بیجان یک مرد را لمس کند، او را بوخت میانداخت.

آن شب تا صبح خواب به چشمانت راه نیافت. در تاریکی و سکوت وحشتاری اتفاق بدهد از داده بود و آنچه دیگر هر گز نمیتوانست بدست بیاروید. گاهی بی اختیار به گزینه میافقاد، گاهی از روحیه شیرین بود و اکنون به علاوه تاریخ و تجمل و تظاهر بود. بهمین احاسیش خود را برای رفتمیدید.

آشیانی اتفاق بدهد از داده بود و آنچه دیگر هر گز نمیتوانست بدست بیاروید. گاهی بی اختیار به گزینه میافقاد، گاهی از روحیه شیرین بود و اکنون به علاوه تاریخ و تجمل و تظاهر بود. بهمین احاسیش خود را برای رفتمیدید.

واعقب این بود که نزدیک سیددم به خواب رفت ...

روز بعد کشنه بود و مادرش دیر تراز معمول برای بیدار کردن و به اتفاق آمد.

لطفاً ورق بزنید

بینه موش نر کاشت. چون بعدار یازده روز موش نر زا کشته، دید در پیشه اکنتریکی که به نازکی تار مو هستند چنان حالات باوری نیست میدعده که گوشی طبیعتاً بیوسله اسیرم بارور شده است. آنها را برداشت و تامید سه ماه دیدگر در لوله های آزمایشگاه انتکشانه و پرورش داد.

پروفسور تارکوفسکی داشته: «البته هدف من از این آزمایش، مطالعه روی زنها بود نه پرورش دادن موجودات پارتوئوزی».

این زمینه راه مقتضیمتر و مفیدتری را در پیش گرفته است. ولی برای تحریک تو والد و تراسل، سیکانه قطع و وصلی کشته کرده که استفاده از آن بر مورد انسان نیز عملی نمی باشد و درست جمعی میمیرند.

وی گفته است: «میکن اس، شانش خلق کردن

مووجودات بارتوئوز، بی پدر، از طریق متده اندک باشد، ولی همین متده ثابت کرده که اختلال رشد طبیعی چنین جینی و جو پروفسور تارکوفسکی ابتدا با تزریق هورمون به حیوان ماده مورد آزمایش،

چوینین تخمک های اورا بطور منوعی جلوی انداده و آنوقت بمحض آنکه تخمک های در مجرای تخم، یا آنجاییکه معمولاً باوری

حَتَّى شَمَا كَهْ انگلِیسی مِیدانِد

با ۱۸۵ تومان از متند (سمعی و بصري) گرید انگلیش

استفاده کنید تا بتوانید سلیس و روان

انگلیسی را مثل انگلیسیها صحبت کنید



برای اطلاع بیشتر فقط نام و آدرس خود را در
کوبن ذریغه ده و به آدرس ایستگاه، سندوق
پستی ۱۵۷۲ پیوستید.

شنبه	امسال نایاب
پادسوس	برای انجام
سوم	املاک

انستیتو طرحیا و برسیهای آموزشی
حیابان شاه ساختمان آلو مینیم - طبقه چهارم
تلفن: ۰۳۶-۳۵-۶۶۰۴۰

مراکز فروش انستیتو میکس: کتابفروشی و کلیه فروشگاهها

آیا دان: حیابان امیری سازمان گلوبک-کرمان: چهارراه کامپلکس خانه آفتاب - رشت: کتابفروشی تصریت - گرانش: کتابفروشی علمی

قابل توجه دوشیزگان و بانوان محترم

اھالی قلهک و شمیرانات

فروشگاه لانکوم

نماينده لوازم آرایش های مری کوانت - آون و لانکوم پاریس و

نوع الوام آرایشهاي دیگر .

آدرس : قلهک ایستگاه پیچجال تلفن ۸۶۶۴۴۶

رؤيازد...

عقیده‌ای تغییر ناپذیر در ذهنش جاگرفته بود که یک خانم مشخص در منزل دست به سیاه و شیلد نمیزند و کارهای پستی از قبیل آشیزی و خیاطی و خردبار الوام و غیره را دونشان خود میدانند. بالعلاوه نظر او از هوشش، خانه‌ای را هم که او براش دارای کرده بود شامل میشد. همین جهت پس از جنایت خوبی‌است و بیخواست ناتایجا که میتواند آزان بگیرد. بهمین اینهاست از جنایت عادت کرده که پیش از هفظ هاینهای مختلف سری به خیابان بکشد، جلو مغازه‌ها در تکی یکند، وینزین ها را دید بزند و احیانا برای رفع حشکی و تازه کردن گلو، دریکی از تراویاهای توگشوده خیابان اصلی شهر که با توق در لبران خوش و شنگ و جوانان و سوسک و نظر باز بود، نوشابختی بتوشد و سیگاری دود کند.

در یکی از میهمان تراویاهای بود که «جمینا» با زنی بنام «الویر کوچیانو» آشنا شد. رشته‌های معمیت و دوستی بر سرعت بین آندو گره خورد، بطوریکه پس از یکی دو هفته «الویر» بصورت نزدیکترین دست و محram اسرار «جمینا» درآمد.

این نام اصلاً یک همراه رومانی بوداما مناسب‌تر بود که تایپیت بین المللی برایش قالی می‌شنند، زیرا همیشه بود که همه کشورهای اروپا و اکثر ممالک دنیا را سیاحت کرده و با شخصیت‌های معروف و خانواده‌های اشرافی و زنان و مردان رشتناس و مشخص، از هر طبقه و از هر دیار، آشنازی تزدیک داشتند. به چند زبان هر چیز را می‌داند و درباره هر چیز و هر جا و هر کس اطلاعات دارد است اول از آن میداد. همیشه این اشخاص معروف که عکس و شرح حالتان غالباً در مجلات سینما و دند به چشم بیخورد و عندهای از مردم اندیشه‌های بدن آنها را پهتاز افکار و آثار داشتمدان و نویندان گشوده که کشورشان می‌شانند، ورزشیان او بود و درباره خصوصیات زندگی آنها و اسرار محروم‌هایان داشتند که برش از خود بگیرند.

کسی نمی‌دانست که این زن هرا و گونه‌گونه‌گونه با یعنی شهر کوچک افتاده و در گذشته‌هایش که بمنظر می‌آمد ملعو از تحریبات باغز نآزاد و مجرد بوده چه ماجراهایی گذشتند. عهای عقیده داشتند که اویک کننس فراری و از ایک از خانواده اشرافی رومانی است، اما اگر در مردم منع و منش این شایعه تحقیق می‌شدند این نتیجه بدلست می‌شد که اینکه مطالعه را خود او مهاره‌اند درباره هوشیت برسزیانه بدانداخته است. دویال بود که باین شهر آنده و لئک انداده بود و همانطوریکه هیچکس اطلاعات مطلع نبوده درباره من ختنی او و کویتیت گذشته‌هایش نداشت، منع در آمد و گذشتند زندگی اش نیز ناعلمون بود. گاهی و سایل زنی کوچک و عروسکها و آبازورهای جالی را که اعدا می‌ساختند دوستشان از خارج برایش می‌فرستند به قیمت های گران می‌فرمودند و گاهی نیز چند روزی ناپدید می‌شدند و چون برمی‌گشتند، بدنه‌های عقب افتاده خود را به کسب اطراف نمی‌لشند می‌بردند.

«جمینا» با چینی زنی آشنا شد و در مردم شروع کرد که براش کوچک و خونخواری مخصوص شود و همان‌طوری که همچنان «الویر کوچیانو» پارمدمشانی شاید علت اصلی این مجنوبیت این بود که خانم «کوچیانو» پارمدمشانی خاصی که ثمره تحریبات گذشته‌شان بود خیلی زود وقوت از عقق شفیر اورا بخواند و نقطه ضعف هایش را کشف کند. بدینکه این زن فرست طلب بی برد که «جمینا» پیش از هر چیز تنه و شفیره شخص و افسوس‌رمانتیک و جوان از زندگی خود دلخوشی ندارد و از شهوش متفرق است، در خارج از محبوده زنش اشی ماجراهای رمانتیک جست و جویمیکشند.

اوجان ماه اندوه‌سریع در قلب «جمینا» برای خود جایز کرد که او را خود گذاشت و بخصوص از آنجا که در سراسر زندگی هیچکس را نداده است، تابرایش در دل کند و راهنمایی بخواهد، باین زن تاریخ دیده‌هایش فن اعتمادی که رکوردهای ایافت و هم‌ساز از زندگیش - حقی ماجراهای باقی و خطاچه جوانی مادرش - را برای او تعریف کرد و شرح داد که چگونه بر اثر ناکامی و نوینی، مردی را که هر گز چیزی بجز یک‌دلاعکت برایش نبوده و نیست، بعنوان شوهر بذیر فراموش.

«الویر» با او همدردی نشانداد و حتی با حرارت و هیجان زیاد اظهار نظر کرد که در سراسر زندگی همچنان خارج از محدوده زناشویی بود، تابیل گلک و پیش‌جوچه شاستگی همسری اور انداره، بخصوص که از ایک خانواده اصلی و سرشناس هم نیست و طبعاً هر گز نمیتواند در مجالس اشرافی جای پائی برای خود باز کند.

نهنوم ضمنی این اظهار نظر، موجه جلوه‌ادن تابیل پنهان و انحرافی «جمینا» به ماجراجویی خارج از محدوده زناشویی بود، تابیل گلک و ناشناخته‌ای که بپرور برای حقق وجود او شکل می‌گرفت و هنوز حتی برای خودش نامهفهم و ممنوع و طبعاً غیر قابل ابراز بمنظیر بود. در هر فرسته که با خوصله تارهای خود را برایش کشید شکار می‌نمود، شروع کردی‌های از دلیل اینکه بدانسته ای از اشیائی با «جمینا» در زدن شوهر از اینکه اینهایی را که در خارج شهر اجاره کردند تا چند های را که به سفرش بارم باقی بود در آن بگذراند. در ظاهر همه‌چیز خوب و خوش و بی در درس می‌گذشت. بنظری‌ام که آنها هم توغرروس و تازه دامادی هستند مثل همه زن و شوهرهای جوان. گاهی همراهانش، گاهی موقتی و تمسخر «جمینا» نسبت به‌اهل علم و اهل کتاب و افرادی که این خود «اویوزی»!

اما غایری که این اختلافات، «اویوزی» و «جمینا» زن و شوهر شدند و برای ماه عسل به «ونیز» رفتند. وقتی که برگشته، خانه بزرگ مبله‌ای در خارج شهر اجاره کردند تا چند های را که به سفرش بارم باقی بود در آن بگذراند. در ظاهر همه‌چیز خوب و خوش و بی در درس می‌گذشت. بنظری‌ام که آنها هم توغرروس و تازه دامادی هستند مثل همه زن و شوهرهای جوان. گاهی همراهانش، گاهی موقتی و تمسخر «جمینا» نسبت به‌اهل علم و اهل کتاب و افرادی که این خود «اویوزی»!

چندین بعدان توری که ذره ذره زیرنای نرس و مقاومت «جمینا» را

ست کرده بود وارد مرحله عمل شد. با یک تصادف‌غیرمنظره، نتش مقابله‌ای

و یونی «ایک جوان نلند قدر جاد و فوق العاده خوشیش به عهده گرفت

که نگاهها و لبخندی‌های از نوعی تنفس نمی‌شدند و بی‌انتقامی و آسان بذیری

- بلندشو جمینا ... نزدیک ظهر است. باد رفته که به «اویوزی» قول داده‌ای امرور ناهار را باو در خارج همراه خودی؟

دختر جوان به آرامی چشم گشود و همه چیز را بیاد آورد. اما این برق آسای دیگری هم در زده اوداشت. مثل بیماری که بمحض بیدار شدن ناگهان همه دهشی را احساس می‌کند و بی‌اخیار دستش بطرف شیشه فرس خواب آور می‌ورد تا دوره بخواهد، «جمینا» نیز بذیند اس «اویوزی» بگامروز نمیتوانم باو سریع و قاطعی گرفت.

- من میخواهم بخواهی مامان ... به «اویوزی» بگامروز نمیتوانم باو سریع بروم. این راهه بایکو توکو که تقاضای اندو ادش را قول میکنم و حاضر زنن بخو. هر چه زودتر بیهتر!

بدینگونه بود که «جمینا» در یک حالت نیمه‌خواب و نیمه بیداری و با یک تصمیم فوری و ناگهانی، بینشید ازدواج مردی را که دست نداشت وارانتا تصمیم گرفته بود هرگز دسته باشد بذیری و بهمیزی بروفسور فریز و بقول خودش دلک های طاس و دلوانه از آزارداد! برای اویوزی «اعلام از تصمیم دختر جوان به‌عده‌اندازه هیجان‌تگیز و شادی بخش و غیر منتظره بود که خبر انتخابش بریاست دانشگاه رم ... شاید هم خیلی بیشتر ... زیرا این مرد ساده‌لک می‌گذرد که بغيرش مثل یاک ماشین معجزه‌آسای حساب قادر بحل بفرجه ترن مسائل فریز بود، فلیش لذت بخوبیان چشم و گوش بسته از احساس بفرجه بیشتر بود، بیرون آنکه از بیزرو و به‌های بازی عشق گوچک‌ترین تحریبه‌ای داده باشد. برای ای اولین بار و باهم وجود غم «جمینا» از قول عتمانی بود و بایکی دو قرون عتمانی‌گی در شاخت روحیات دختران امروزی، مثل مردان شاعر بیشه عصر رمانیک، از معنوی خود در عالم خیال بیان آنها بیشتر بود. اینکه ازدواج شد که «جمینا» بیشنهاد ازدواجش را پذیرفته است، بزرگترین شادی زندگی را بخود روی آوریافت.

اما هدف «جمینا» از قول همسری این مرد، تکلی با آنچه «اویوزی» در عالم تحمل می‌نداشت متفاوت و حق، متفاصل بود. او و قیمتی که «بایلولو» را ازدست داد، برای انتیام غور جزوی در شاهدش می‌گردید که این شوهر کی باشد و چه فرسته شوهر کند. دیگر برایش فرق نمیکرد که این شوهر کی باشد و چه خصوصیاتی داشته باشد. چیزی که بود «اویوزی» دست به تقدیر از همه‌بود.

آنها در اون ناگزید کوتاهی را گذارند که تحملش برای «جمینا» دشوار و شکنجه‌آور بود. او به «اویوزی» در همان روز های اول نامزدی گفته بود که در حال حاضر نمیتواند دعاکند که دوست دارد، اما ایجاد سود و این بیشتر بسیگی برقرار را درآورد.

بهمین چهت «اویوزی» میکوشید که فرمانبری بی چون و چرای نامزدش باشد و هرچه اومیخواهد و میگوید فرامه کند و بیندیر. اما این حالت متفاوت که گاهی بصورت حالات عاشقانه جنونوار و حرکات ناشیانه و مفعکی تجلی میکرد، این را بعده ترتیب کارش را طوری بدهد که بر مه منقل شود و این وعده باریگر، قلب «جمینا» را که همیشه حسرت زندگی در در ریکی از بزرگترین عقده‌هایش بود به تش می‌انداخت. با خودمیانزدید که اگر چامری در دلخوشی این را بذیری فرمات دوست ندارد و هیچگاه نیزه داشت، اما با آقایان درست در و استفاده از مزایای متفویع شهربزرگ، زندگی بیکوخت و کسالت اور هیچیزی اش دگر گون خواهد شد. دوستان تازه سرگردی‌های جالب و متفویع خواهیدیافت و به محافل و مجالسی که اشخاص ایم و رسیدار و سطح بالا در آنها قرفت و آمد دارند قدم خواهد گذاشت.

«اویوزی» که از فرط علاقه به نامزدش، از در عالم خیال بخوبی دیگر نمی‌خواهد و شفیعه باید متفاوت ساخته بود، طبعاً در تنشیهای او خبر نداشت و گاهی که صحبت پیش می‌آمد، قاطعانه و از موضعه متفاوت از طبقه متفاصله اش افی و سرگرمی‌های می‌بیند و نیوه زندگی بیچ و فساد آلوه آنان می‌باشد. او هرگز قدم به یک مجلی رقص نگذشته بود، هوس سوار شدن بیک اتومبیل اخرين سیستم را درس نیز ورآنده بود، از روزگاری را نوعی جنون تلقی میکرد. نفرت و تغیری او نسبت به اینکه نگذشته باشد نه هم توغرروس و تازه دامادی هستند مثل همه زن آنگاه بود، بی‌میخواری و شب چشمی که اینها را نیزه داشتند که آنها بدهمان انداده بودند که بیگانگانی و بی تفاوتی و تمسخر «جمینا» نسبت به‌اهل علم و اهل کتاب و افرادی که مشاهه خود «اویوزی»!

اما غایری که این اختلافات، «اویوزی» و «جمینا» زن و شوهر شدند و برای ماه عسل به «ونیز» رفتند. وقتی که برگشته، خانه بزرگ مبله‌ای در خارج شهر اجاره کردند تا چند های را که به سفرش بارم باقی بود در آن بگذراند. در ظاهر همه‌چیز خوب و خوش و بی در درس می‌گذشت. بنظری‌ام که آنها هم توغرروس و تازه دامادی هستند مثل همه زن و شوهرهای جوان. گاهی همراهانش، گاهی موقتی و تمسخر «جمینا» نسبت به‌اهل علم و اهل کتاب و افرادی که این خود «اویوزی»!

خودرا به مطابع یاکار در آزمایشگاه کوچکی که در منزل ترتیب داده بود میگذرد ایند. «جمینا» در منزل خودش ایشان را می‌گردید. به‌امور خانه‌داری کوچک‌ترین علاقه‌ای داشتند و کارها را یکسره بذیری داشتند خود را سازگار و شاید خوش‌بخت. اینکه ای این کارهای را این خاطره بصورت اقامات های تابستانی ساقی خوددر و بیان آقایی کشت، این خاطره بصورت

Rodex محلول روکس

روکس برای حفظ بهداشت

سلامت خانواده



میوه ها - سبزیجات
ظرف آشپزخانه و غذاخوری / ہنگام مضر
با محلول روکس ضد عفونی
کرده آب کشیده مصرف نماید.

محلول روکس «محتوی ۱۵٪ میلی لیتر» به احتفظ ۴۸ ریال

«جمیناً» این جملات را به لحنی تازه ادا کرده بود، لحنی که برای عروض هم صیب و غیر منظره چاوش میکرد. هرگز درباره «وانیوزی» چنین جملات ساخت آمیزی براش جاری نشده بود. اما خانم «کوچیانو» به قهقهه خردید، خندمای که از دهانش موجی از بوی مشترن کنده مشروب در فضای آفاق پراکند. بعد گفت: میفهمم چرا به من پرخاش میکنی، همه اینها از سوز دل است، بخار اینست که «ویتونی» ترکت کرده است! ...

- تو اشیاه میکنی «الویر». ماجراهی من با «ویتونی» بزرگترین اشتباه زندگی بود. اما نسبت باو کشنهای نازارم و حتی احسان فرشتناسی میکنم. «ویتونی» مر از یک سلسله تختیات باطل نجات داد. حالا حس میکنم که بکلی عوض شدمام.

- چه بیشتر از این... اتفاقاً من هم فکری بنظرم رسیده که اگر علی شود خیلی به نفع نست.

- چه فکری!

- فکر کردام برای اینکه تو تنها نباشی و بیجهت فکر و خیال نکنی، اسباب کشی کنم و بیایم منزل شما.

- ولی شوهرم موافقت نمیکند.

- تو که میگفتی شوهرت همیشه هر چه تو بگوئی قبول میکند. شاید خودت ییل نداری! ... اما بگذار قبل از اینکه تصمیم را بگیری س یاک چیزی بتو بگویم. ما حالا باهم دوست هستیم و بیتونی همیشه دوست بمانیم. چه فایده دارد که این دوستی بدشنبی بدل شود؟ تکرش را یکن که در اینصورت اول دوش به چشم خودت میبرد. البته اگر شوهرت بفهمد که در خانه من بین تو و «ویتونی» چه گذشته است من هم شخصاً فوق العاده ناراحت میشوم. حاضرم قسم بخورم که راست میگویم! ... حالا حواب بده و بگومن کی میتوانم اسباب کشی کنم؟ امروز؟ یا فردا؟

«جمیناً» هر گز در زندگی خود با چنین بینستی روبرو نشده بود. در اوج نفرت نسبت به «کوچیانو» هرچه فکر میکرد راه جلوی جز این نمیایست که بخواست شیطانی او تسلیم شود. فکر میکرد اگر قبول نکنند، این زن ناجنس توطنه را به آن انداده زد و بست و خیست هست که از چندین برابر آنچه اتفاق افتاده داستانی بازد و تحول شوهرش بدهد.

و آن شوهر که تا چند هفته پیش آنهمه مورد نفرت «جمیناً» بود اکنون چنان در نظرش تغییر قیافه داده بود که نصور از دست دادنش کلافه اش میکرد. تازه میفهمید که «وانیوزی» چقدر با سایر مردها فرق لطفاً ورق بزنید

حکایت میکرد. حالت قیافه اش چنان بود که گوئی هیچ چیز را جدی نمیگیرد و هوشها ولذتی هر روز از نوزاده میشود.

«جمیناً» یکروز که باخانم «کوچیانو» پشت یکی از میز های تربا نشسته بود این جوان را دید. البته این اولین دیدار بود، قیامهم یکی دوبار «ویتونی» را دروبلا کنست و میدانست او از اش افراد گانی است که باخانوه اد کن رفت و آمد دارد. آیا این برجسب کافی نبود که آشناز و هشتنی باو راجه از دلبازی خوده هدف؟

«ویتونی» بعضاً اینکه چشم افداد به «جمیناً» آمد جلو. یادش آمد که درساهای قبیل اولا دروالی کنست دیده است، اما اکنون اورا زیارت و جذابتر از اساقه میافات. کمی جاق شده بود. بعلاوه وقتی که یک دختر ازدواج میکند و دستی توی قیافه اش میبرد، طبعاً عرض میشود.

«جمیناً» مرد جوان را به خانم «کوچیانو» معروف کرد و او را میز آنها نشست و هر سه باهم گرم صحبت شدند. این اولین دیدار در روزهای بعد نیز تکرارشد.

«ویتونی» نه یک زیگارولی حرف ای بودنه یک شاشه رمانیک. مرد مجردی بود که گهیگاه ماجراهای کوتاه مدت و بی درسر جست و جو میکرد و بپرخورد با «جمیناً» را فرصتی مفتخم شماره ای داشت. اما ماجراهای زن جوان بعورت درگیر مطلع بود. وی در وجود «ویتونی» اینده هر گز تحقق نیافرخ خود را میمیدد و فکر میکرد حالا که تقدیر بیرم شوهری مثل «وابیوزی» نصیب کرده، این حق طبیعی اوست که بادل سرین باین جوان ازرس نوشت حقوقش را انتقام بگیرد.

شخصیت سوم ماجرا، خانم «کوچیانو»، نیز تعماشگر جور اجرای نشنهای بود که شخصاً طرح کرده بود. او «جمیناً» را برای نزدیکتر شدن و میدان دادن به «ویتونی» تشویق و تایید میکرد و برای اینکه آنده آزادانه از دیدار ترسناک از دیدار خانه های خود لذت ببرند، پس از مدتی حسنیه ماجرا را از تربیا شلوغ به خانه دنج و خلوت خود منتقل کنست، خانه ای که محققر، تاریک، بینظم و عاری از تحمل بود، بنوعی کارگاه خیاطی و عروسکسازی و آبازور دوزی شبانه داشت و در پیچال کوچک اتفاق ناهار خوری آن همیشه غذای کم و مشروط فراوان بچشم میمیگورد.

آنچه در روزها و شبهای بعد اتفاق افتاد، نتیجه طبیعی تنبیلات و هدفهای متفاوت سه شخصیت ماجرا بود. «ویتونی» وقتی که به آنچه میخواست رسید، قلب کشید، زیرا گفراحت آمد رمانیک و عاشق پارچانی بود و از ماجراهای دنباله ای دار که ممکن بود ادامه اش دردرسر هائی ایجاد کند خوش نماید.

«جمیناً» نیز تجزه خود را تلخ و بیثیر گرفت. مثل کسی بود که سالها پشت بک دریسته نشسته و انتظار کشیده و به آنچه که در صورت گفده شدن در آن، آشوس آن خواهد باند اندیشه شاند، اما وقتی که در ناگهان پاره شود بینید آشوسیه میچیز نیست. تصور و توقع او از عشق درد منتهی خواهد بود و بینید آشوسیه میگیرد. کرد، بعد از بیان این تجزه، حتی از یادآوری افاظ و جملاتی که طی این مدت بین او و «ویتونی» رو دوبل شده بود خنده اش میگیرفت. این افاظ، فرمولهای تکراری و متناسب نظرش میرساند که در فیلهای بیشرا افتاده سینمائي و کتابهای همچوی از زبان آرامکه داستان بیرون ریخته میشنند. این آشوسیه بودند. که این افاظ بچوچ و تخلی را به «ویتونی» و خود او درینکه کردند. واقعیت هیچ چیز نبود بجز فرب، بجز نیرنگ، بجز پوچی و تلغی سراب.

● ● ●

روبرو شدن با این ماجرا، پشماعن «جمیناً» را برای شناسانی ماهیت واقعی خانم «کوچیانو» نیز باز کرد. وی میان مدت، یعنی در بی مبالغی قرض از «ویتونی» گرفته بود و خود «جمیناً» را هم با قالب گردانید. عروسکها و آبازورهای بقیه های گراف تیغ زده بود. اکنون هم که همه چیز تمام شده بود باز دست بر نمیداشت و بیخواست هیجان تخت - الحیانی خود را بدوشد! ...

یکروز «جمیناً» تصمیم گرفت برای همیشه باین تحت الحمایگی خانه بهد و در جوای خانم «کوچیانو» که مدام در زندگی او مداخله میکرد بدرشتی با او حرف زد. آنوقت این زن برای اولین بار بردۀ از قیافه حقیقی خود بردشت و با خشم گفت:

- هیچ فکر نمیکردم تا این حد بی چشم و رو باشی! تقصیر خودم بود که باشکه دهانی زیان نهش ممل بک خانم رفقار کرد! ... اما بساد بشاد که باشکه بجهه طرف نیستی. من شاهد خیلی چیزها بوده ام و بصلاح تو نیست که زیان را باز کنم! ...

«جمیناً» از شنیدن جمله اخیر بخود ریزد. این یک تهدید مستقیم بود. اما ترجیح داد آنرا نشینید بگیرد و با لعن ملاجیتری گفت:

- عجیب است که تو حالا از من طلبکار هم شهادی! ...

برایم کرده ای که اینهمه منت سرم میگذاری؟ مگر تو بیود که باعث

شدن به شوهرم خیانت کنم، شوهرم که پاکرین و بهترین مرد دنیاست ...

آیامینی - میدمی - ماسی - گیسوی I.B.S راویده اید ۶۳۹۰۰

محاکمه کلاه ...

بقیه از صفحه ۱۰۸

شاهد در جایگاه شهود حاضر شد.
رئیس - قسم میخورید که جر حقیقت
حرف دیگری برزبان نیاورید؟
شاهد - بله، قسم میخوروم که فقط
حقیقت را بگویم.
رئیس - تمام جریان مشاجره دو متهمنی
را که میشناسید و بعزم خود دیده اید،
برای دادگاه شرح نهید.

شاهد - من دیدم که کلاه «سینه‌دانه»
در درست «احمدساده» است و او دارد فرار
میکند. سید هم پشت سر احمد بوده.
وقتی احمد ایستاد سید هم با او رسید و
آنوقت پر سر کلاه با هم حرفاشان شد.
سید کلاهش را میخواست، واحد می-
گفت که آنرا امانت گرفته است. آنوقت
سید پرور کلاهش را از سمت احمد گرفت
و لی احمد هم او را سخت گرفته بود و
نیمگذاشت که بروه، دراین حال گذیگر
فخش نیداندند. در همین موقع بود که
اول سید پاک گشیده به سورت احمد زد
و احمد هم با سمت محکم بر گردید سید
کویید، و در نتیجه سید بیوهش روی
زمین افتاد و ما او را به دست آنواریدم.
رئیس دادگاه «اسکندری» را که گفته
میشد کلاه احمدرا او به سید داده،
احضار کرد، «لی او آنچه را به وی
نست داده بودند تکذیب کرد و گفت:
«من از این بجزیان خبر ندارم، و هرچه
بوده، بین خود این دو نفر بوده است
و هم ربطی ندارد.»

رئیس دادگاه از متهمنین خواست که
آخرین دفاع خود را ایراد کنند. و آنها
این کار را از عده و کلاه، مدافعان خودشان
گذاشتند. و کاری مدافع هردو متمم با شور
و حرارت تمام از موکلین خود دفاع
میکردند، و هر کدام سعی میکردند موکل
خود را تبرئه کنند. اما داستان هم
که تقاضای بجاز اثرباری هردو هنهم را کرد
بود، سیحتی از حیثیت داستان و داشت.
آموزان دفاع میکرد و معتقد بود که هردو
متهمن اشتباه گردیدند، و متهنم دوم نیز با
آنکه کلام مال او بوده است، ولی حق
نداشته برای گرفتن کلاهش، در کوچه
و خیابان فشن بیندی یا گشیده بدوسن
بیزند، و جا بود که از عمان اول برای
پس گرفتن کلاهش به دادگاه شکایست
میکرد. پیر حال و کلای مدافع دو متهمن
من متعاقبه خودرا به منشی دادگاه تسلیم
دادگند، و رئیس اعلام کرد که اعضاي
دادگاه (مرعشی روشون افشار و سرت
غیب) و نیز اعضای هیات منصفه وارد شور
میشوند. بعداز این شور، رئیس رای
دادگاه را به شرح زیر خواند:

رای شماره ۱۱ - تاریخ ۱۳۴۰/۱۰/۵
دادگاه غورای دستان پهلوی در ۳۴۰+۵
تفکیل شد، و پانهامات آقایان «سید
دانان» و «احمد ساده» رسیدگی کرد
و تضمیم گرفت که آنها زیر را به عنوان
رایی دادگاه به رئیس محترم دستان نفرستند:
رواست محترم دستان پهلوی

دریاچه نایمدهاره ۳-تاریخ ۱۳۴۰/۱۰/۵
شما، اعلام میدارد که دادگاه دستان به
اتهامات متهمن دادگاه کرد، و تضمیم
گرفت که «اعمالساده» به عنوان متهمن
اصلی، به يك روز محرومیت از رفق به
کلاس و کسر ۴ نعمه از نفره انتباطن
محکوم گردد. دادگاه آقای «سعیدان»



برندگان جوایز بورس تحصیلی

- شاهروز راندشت، شیرازی از شناخته شدیدترین اصحاب مالک توزیع شده بود.
- آقای مجتبه ایوبی مهریزی از شمعه مرکزی، تأمین احمدیا ساقی که برای اداء نهضت اسلام آموزیکا بشاد و گذار کرده است.
- آقای محمد حاج غلام گرجی از شمعه سعدی، پردازشیز فریده شاهیر و اگه او گردیده است.
- آقای محدث رضا بن و مصدق قردن از شمعه بیزار، آقای سیدحسن برومند زاده داشتیجی مدربه عالی پارس و گذار کرده است.
- آقای عیدالله رضاقی از شهرستان سترکفتی، آقای عزت الله خاچی که دانشگری سال افتخار سعیلی اقتصادی و اجتماعی در پارس بشاد و گذار کرده است.

بانک اعتبارات تعاونی توزیع متکرジョایز فرهنگی

مراسم قرعه کشی جدید بانک اعتبارات تعاونی توزیع روز پنجشنبه ششم خرداد
 ساعت ۹ بعداز ظهر در تلویزیون ملی ایران (برنامه اول کانال ۷) انجام خواهد
شد.

رؤیازد...

دارد . حتی قیافه‌اش، حرکاتش، حرفاهاش، صمیمهای و صفات و حساسیت‌اش بسیار مورد تصریر «جمینا» بود اکنون احساس سایش عیقی در او برگزینیخت.

مدتی بود که فهمیده بود باردار شده است و با حساب دقیقی که از ایام داشت میدانست که بجهه از هوهرش است و از آن لحاظ خدا را شکر میکرد که کیفری به سگیکی کیفر مادرش برای خطای وی تعین نکرده است.

اما آیا جرمیه او گرفتار شدن در چنگال افسوس خطرناکی مانند «کوچیانو» نبوده جگوه میتوانست خود را از نیش مسون ان مار خوش خط و خال مصون نگهداشته باشد؟ بجهه ترتیب میتوانست از هر او خلاص شود رد تقاضای خطر رسوائی بهمراه داشت. قبول آنهم مشکلات بغرنجی بوجود می‌آورد انتخاب هر یک از دو راه نوعی شهامت دل بدریا زندگی‌عیوات آنهم در لحظاتی که «جمینا» حس می‌کرد پس از سال‌ها سردرگمی و

خوشه‌زدن در غرقاب ، تازه قلب به ساحل نجات گذاشته است. از آنجا که فکر خودش بجانی نرسید، شب همانروز مسئله را باهوش در میان گذاشت. جریان را باین صورت مطرح کرد که چون روزها درمنزل تنهایت، فکر کرده که اگر دوستش خانم «کوچیانو» را برای مدته دعوت کند راحت‌تر خواهد بود.

«وانیوزی» مثل اینکه چنین‌چیزی را از خدا خواسته باشد بیدرنگ قبول کرد، او از اینکه مسافت‌تان به رم مدته عقب افتاده بود تراحت بود و فکر کرد قول پیشنهاد زنش تاحدی بدقوی اورا جریان خواهد کرد ، بهمین جهت گفت:

— من هم یکی‌دوبار فکر دعوت از دوست از ذهنم گذشت، بخصوص که او زنی بیچاره و تنهایت و دعوتش باینها نوعی کار خیر شمرده میشود... و بدبختی بود که «کوچیانو» فردای همانروز به خانه «جمینا» آسیاب‌کشی کرد. تقاضا با موفقیت‌آجرا شده بود. حتی «وانیوزی» بیش از حد انتظار با روی خوش نشان داد. وی که از تها مانند زنش نگران

لطف ورق بزندید

خالم مرادها پیکه...



موی آ مرادی (عکس آقای مرادی در بالای صفحه) هیچوقت اینطور سالم و براق نبوده. علت حقیقی خوب شدن موی آقای مرادی وجود ماده لانولین در شامپونی است که مصرف میکند خانم مرادی اول از همه این شامپو جدید کلکیت استفاده کرده و خودش میدونه این شامپو چقدر خوبه بچههای خانم مرادی هم که بیرون زیاد ازشتن موی سرشان خوششان نمیاد. بیرون خانم مرادی از بین اکفال اس نیست ، و بهمین جهت آرا آساتر میبینیدند و نکتهای که از عده مهمتر است اینستکه داشت آموزان از همین حالا به اصول عدالت آشنا میشوند :

رجیس دیستان نیز رای را عالانه تشخیص داد و آنرا تایید کرد . خبرنگار کیهان در گزارش خود می‌فراید:

« در پایان جلسه دادگاه ، از دادستان دادگاه دیستان پرسیدم : « تا حال کدام ادادرسی برای شما مهم تر از همه بوده است؟ » و دادستان گفت : « مهمترین محاکمه‌ای که تا حال در دادگاه دیستان مانده ، همین سچرای کلام بود . سایر مشاجرات و اختلافات بجزئی را طور کنخدمانشی در دادگاه حل و فصل می‌کنیم و طرفین دعوا پایه صلح و آتش می‌کنند ، و نمیکناریم که مبالغه بکوش دیدر دیستان برسد . »

خبرنگار از قول دیدر دیستان مهکوید: « ریس اداره آموزش و پرورش خرمشهر طرز کار اعضای این دادگاه را مورد تقویق و تغییر قرار داده است ، واز روزی که این دادگاه در دیستان مانند شده ، من و سایر کارکنان مدرسه آشکارا احساس می‌کنیم که از بین ظاهرها و اختلافات داشت آموزان خیلی کاسته شده است . ما سعی کرده‌ایم که هیچگونه توصیه‌ای به اعضای دادگاه نکنیم ، و آنها را در قضاآوران آزاد نماییم ، و علاوه بر این داشت آموزان خیلی کاسته شده است . ما همچنان می‌کنیم که از عده این دادگاه ، تعداد موقظ نیک و بد رفاقت و کردار خودشان باشند . رای دادگاه دیستان در نظر داش آموزان ، حکم یک آقابالا اس نیست ، و بهمین جهت آرا آساتر میبینیدند و نکتهای که از عده اموریت اینستکه داشت آموزان از همین حالا به اصول عدالت آشنا میشوند :

خبرنگار ما در پایان گزارش خود می‌افزاید :

« آنطور که من دیدم ، تجربه این دادگاه ، تجربه‌ای است که در همدستانها و دیبرستانهای ایران ، میتوان آنرا بسط و تعمیم داد. و من مطمئن که این دادگاهها ، نه تنها داشت آموزان را به حفظ نظم فرآخواهد خواند ، بلکه در حفظ نظم مدرسه نیز به مدیران مدارس خیلی کمک خواهد کرد . »

شامپو حدوید کلکیت با لانولین در جعبه آبی و طلائی برای همه فامیله .

از همه‌جا بی‌خبری خاص خود گفت:
— الله. الله خاتم کوچیانو. من وزنم خیلی خوشوق خواهیم شد
که افخار همراهی شما را بیندازم. من واقعاً از شما متکرم که بیش
ما مانه‌ایم. ایندوارم در رم هم لاقل چند ماهی بیش مانده‌ایم.
رنگ روحی «جمینا» برباده بود و با ندانهای رسانید که
نفرت «کوچیانو» را ودانهای سیکرد. وفاخت را پاندازهای رسانید که
خشن تکش از «وانیوزی» و قبول دعوت او به لحنی کنایه آمیز اشاره
کرد که اگر این دعوت را قبول نمی‌کند، بخارط انس و علاقه شدیدی است
که نسبت این دعوت را «جمینا» دارد و نمیتواند راضی شود که وی در اولین
ماهیات افاقت در شهر بزرگ مانند رم نباشد. بعد برگشت بطریق
«جمینا» و بخدمنی‌داری زد و گفت:
— انطور نیست همینا آ.

زن جوان پاسخی نداد. نگاهش به «کوچیانو» موخته شده بود اما او
را نمیدید. جانکه کالوس از برادر چشم‌انداز بلکند، خود را در آینده،
در خانه جدیدش در رم احسان می‌کرد. خانه‌ای که بازهم وجود این زن،
انصر آنرا فتفاخ اور و زهر آگین می‌ساخت.
بنظرش سیامد که بجهاش در این خانه متولد شده است ولی «کوچیانو»
مانند گرگی گرسنه می‌خواهد او را بیلعد، برای دربدش چشک و دندان
تیر می‌کند، زوره می‌کند و با چشم‌اندازی در کمین اولین فرصت
مناسب است.

«جمینا» دیگر نفهمید چه شد. باشد جست سرع خودش را رساند
به میز غذاخوری که روی آن یک جاقوی تیز و بزرگ برای بربادت نان فرار
داشت. جاقو را برداشت و قبل از اینکه شورش و «کوچیانو» منظورش
را از این حرکات درک کنند، پاتام قوا بطریق «کوچیانو» حمله برد.
وی فریاد می‌کند ولي بموقع جاخالی کرد و از خوبیه بازخواهی چاقو جان
بدر برد. «وانیوزی» وحشته خودش را بوطعه مرک رسانید و دستزنش
را که با جاقو برای دومنی حمله بالارفته بود گرفت. «جمینا» فریاد می‌زد
و فخش می‌داد و «کوچیانو» دم‌حالیکه خود را از دسترس او دور می‌کرد
به ناسرهایش پاسخ می‌گفت.

«وانیوزی» همید که موقع برای توضیح خواست و از چکوگشی
ماجراء سردار اوردن مناسب نیست و دست دور کفر زنش حلقة کرد و کوشید
تا او را از تاق بیرون ببرد. در همین موقع بود که در خیل خارج شد
از تاق اسپ «توینوی» و چند جمله دیگر که کوچیانو «جمینا» را خشم و فریاد
بریان می‌آورد بگوش خورد. جیزهای استنباط کرد ولي بطور مهم و
چون در همین موقع «جمینا» که مرتب فریاد می‌زد از فرار ناراحتی و
هیجان در آغاز او از حال رفت، «وانیوزی» او را از زمین بلند کرد
و جنه بی‌رکش تا تاق خواب رسانید. ناراحتی «جمینا» پاندازهای
شدید بود که ساختها در حال اغماء بود. «وانیوزی» تاچار دکتر خبر
کرد و نزدیکی‌های سپیده م بود که بالآخره زن جوان به هوش آمد.
اما هنوز در تی آتشین می‌سوخت و این‌تب تا دوهفته بعد که بر اثر
عالجات بیشکان از مستر برخاست ادامه داشت.
خوشخانه «کوچیانو» همان شب خادمه بعد از اینکه بتصور خودش
همه اسرار «جمینا» را فاش کرد دیگر مانند در آن خانه را جایز ندانست
و اساب و اثاث را معم کرد و رفت ...

● * ●

«وانیوزی» از آنجه «کوچیانو» گفته بود پیش خود استنباطها و
نتیجه‌گیریهایی کرده بود. اینتا ناراحتی او شدید بود اما بیهوشی ناگهانی
«جمینا» اینست برایش باقی نگذاشت که از او توضیح بخواهد. بعد هم
بیماری زن جوان ادامه یافت و مرور زمان آش التهاب و کنکاواری
«وانیوزی» را سرد کرد، بطوریکه بعد از دو هفته وقی زشن سلام خود
را بازیافت، ترجیح چیزی داد که اینکه را نشیده بگیرد و اگر هم جریانی بسوده
آزار خطا جوانی تلقی کند و بچای انتقام، غفو و گذشت را برگزیند.
در یک روز سرد پائینه، صبح زود، کوهستان را بدقدیم رترک کنند.
شدن تا شهر کوچک خفته در آگوش کوهستان را بدقدیم رترک کنند.
«جمینا» شاد و خوشحال بود و از فرار جاده مرفع چشم‌انداز شهر را که
دم بدم دور و دورتر می‌شد تماشا می‌کرد. بنظرش میرسید که این گذشته
تاریخ و برخواری ای اوست که دور و دورتر می‌شود. سرش را برگزدند و
بانه شوهرش تکیه داد. در روبرو، خورشید تو دمده از پشت کوههای
نویلی خوش، از میان هاله‌ای از هم بادادی نمودار می‌شد.

آموزشگاه آرایش

پرستو

هزار چهار هزار

چهار هزار مولوی مقالل سینما

۵۶۰۲ تلفن ۳۰۱

MASAZH-SHOBHAT - DUSTOR-MASRIF

کرم - جوش - لک و خال و

موهای اضافه صورت بانوان

خیابان پهلوی روپری سینما مهتاب

شماره ۴۷۶۶ تلفن ۳۰۱

بیک نفر ویزیتور ورزیده جهت امور بازاریابی با
حقوق و مزایای خیلی خوب نیازمندیم.
دانشجویان مؤسسه عالی ارتیبات و دانشجویان
رشته اقتصادو بازاریابی دانشکده‌ها حق تقدم
دارند لطفاً با شماره ۱۰۰۰۱ آگهی زن روز
مکاتبه فرمائید.

رؤیازد ۵۰۰

بود اکنون با خیال راحت به سر کارش میرفت. فقط «جمینا» بود که این
وضع تازه را غیرقابل تحمل می‌ساخت و کینه و نفرت پاندازهای شدید بود که
تصور خنور وی در خانه شنیدن صدای قدمهایش، وقتی احسان اینکه
او در یکی از آناتک‌های منزل نفس می‌کشد، «جمینا» را تا سر حد انفجار
خشمگین می‌ساخت.

روزها در اناقش می‌ماند و در راه از داخل قفل می‌کرد تا میاد «کوچیانو»
بر اینش باید. سامانها را روی تختش دراز می‌کند. و به گذشته‌هایش
بیاندیشید. همه چیز را از زاویه تازه‌ای می‌دیدند و تعجب می‌کرد که چگونه
آنچه در سابق تا آن حد برایش ارزش و اهمیت داشته، اکنون تا این درجه
بود. تحقیر و نفرت قرار گرفته بود، اکنون بصورت پرده‌ای سیاه و ننگی
در قیافه «کوچیانو» شکل گرفته بود، اکنون بصورت پرده‌ای سیاه و ننگی
سراسر گذشته ای را با همه اشتباہات و اخراجات آن می‌پوشانید. مثل
کس بود که از منحلاً بیرون آمده باشد و بخواهد بند آلوهه و متعفن
خود را در آب صاف و زلال چشم‌های بشوید. در خود تولدی دوباره حس
می‌کرد، اما چنین بنظرش میرسید که یکنفر مانع این تجدید حیات است
و این یکنفر کسی بجز «کوچیانو» نیست.

«جمینا» منطق فرست مناسب بود تا این مانع را از سر راه خود
بردارد و جریان چینی شد که این فرست مناسب را خود «کوچیانو» در
اختصار او قرار داد.

بعد از دو سه‌ماه که از اتفاق «کوچیانو» در خانه زن و شوهر جوان
می‌گذشت یکشنبه «وانیوزی» شاد و سرخال به خانه آمد و بلهجنی فاتحانه
اطلاع داد که عاقبت بعداز مدتی انتظار تلاش به تجیه رسید و کرسی
استادی دانشکده فی رم باو توپوش شد.

مفهوم دیگر این موقوفیت انتقال بهم بود و اگر چه «جمینا» دیگر به
آنصورت سابق حضرت زندگی دریافت را نداشت، اما بخارط اینکه با
انتقال بهم طبعاً شر «کوچیانو» از سرش کنده بیشند، چنان احسان شف
و شادی کرد که بی اختیار بسوی شوهرش دوید و بوسایی محبت آمیز بر
بیشانی صاف و بلند او زد.

خبر انتقال بهم یک شونده دیگر هم‌دانست که «کوچیانو» بود. وی
قبایق ای شاد و راضی بخود گرفت، به «وانیوزی» تبریک گفت، و بعد

اگرود: — من باید از «جمینا» تشكیر کنم چون بدلطف او بالآخره به آزوی
برگ خود میرسیم و میتوانم هر راه شما بارم بیام ...
«جمینا» از فرط خشم دندان برهم فشرد، اما شوهرش با ساده دلی و

آیامنی-میدی - ماسی-گیسوی I.B.S ارادیده اید ۶۲۳۹۰۰

بر نامه امشب سینماهای

مولن روژ - دیانا - مهتاب - الوند
سهیلا - اسکار - کیهان - مراد
آسمان آبی - دروازه طلائی - دریا
قصر طلائی - ارانوس و ... کریستال (المزارنو)



رنگ - استم کال

پیکان اولین آبومیل ساخت ایران
هدایت برگزنشده زدن روز
به دختر شاسته ایران



سرمکنند.
مشما را لذت بخش
سریع سوئیس ار سفر
سرمکنند.

فرش باشینی الیزابت

۳۰ فینالیست...

پیغام از صفحه ۵

هاشمی افخار کی - شارہ فرماز پور -
شیرین کبار پور - شہلا اسرائیلی - شیدا
حکیمی - شہمن رجبی - لالہ رخ
همایون فخر - زہرا میر سعیدی .

اسامی ۵۲ دختر برگزیده
شهرستانی که به دوره نیمه
نهایی رسیدند و هفت نفر از
آنها فینالیست شدند

از شهسوار

فروزان	گیتا دیوسلار
منوچهروشوت	طاهره قنسی
میری	فاطمه مسعودی
سیمین غفاری	علمه دارویی
دیرزه نجفی	سهیلا پیره مند اقدسی
آدمات	شهوار
نویسنده و کارگردان	شهوار
رضاصفانی	شهوار
میلبدار	شهار
شکرالله رفیعی	هرمینه گالتیاس
سرپریز عابران	از مجلسیمان
بهای خوش	ربا دور
بیانی	زینا جوبه
تشریفات	از مجلسیمان
تشریفات	رووا رفیعی
تشریفات	از مجلسیمان
تشریفات	شہین عسکری
تشریفات	هرمینه گالتیاس
تشریفات	از مجلسیمان
تشریفات	شهره فرمند راد
تشریفات	اردیل
تشریفات	اکرم اسدات عقیلی
تشریفات	گرگان
تشریفات	فرماته مزرعچی
تشریفات	رابل
تشریفات	اعظم ضیائی
تشریفات	ترفس - قم
تشریفات	رویا ریاحی مقام نوری
تشریفات	مهربن نجفزاده اصل
تشریفات	مهما باد
تشریفات	میرزا شهدوت
تشریفات	مرگ نژاد قمده
تشریفات	پیغمت انتخاب اصفهان
تشریفات	پروانه زحمتکش
تشریفات	فروغ فرهنگی
تشریفات	شزاد خرسندي
تشریفات	لیلی گلوف
تشریفات	مهری سنتوری زاده
تشریفات	حیدین اسحقی
تشریفات	خانم آذر فتوی
تشریفات	خانم زهرا شهرام
تشریفات	بروجرد
تشریفات	خانم ماهرجی بیان
تشریفات	خانم نیلوفر عرب بشیانی
تشریفات	خانم سوسن شازند
تشریفات	شیراز
تشریفات	خانم سونیا صلاحی
تشریفات	سیروار
تشریفات	خانم زاله شبیانی
تشریفات	خانم فخر الملوك خدیو گلکارزاده
تشریفات	بزید
در اردوی فرنگی سه رو	خانم مهناز سالم
که در تهران برگزار شد	خانم شریون ظرف
هتل کینگر - رستوران بینا	خانم فیمه همراهی نژاد
چوکایی نایب - شرکت ایر	مشهد
عطایات کارن با مجله زن ز	خانم شیوا سربازان نوزی
هر یک بسم خود در تجا	تبریز
شهرستانها کوشش صمیمان	خانم نیرالسدات میر فخرانی تبریز
اردوی فرنگی را در شم	خانم نیفیه امیریور دولتشاهی
و وضع تحصیلی و هنری و وزرش	کرمانشاه
دختران رای و نظر بدند که کدامیا	کرمانشاه
از این ۴۰ نفر، «بیترین» است و بای	کرمانشاه
بعنوان دختر شایسته سال ۱۳۵۰ ایران	کرمانشاه
انتخاب و روانه اردوی سابقه بین الملل	اردیل
شود. هر دختری که رای بیشتری بیاور	آمل
دو امتیاز اضافی خواهد داشت و	اراک
آبادان	آبادان
آبادان	آبادان
آبادان	آبادان
خوی	خوی

پنج امتیاز هم از ژورنال نهائی در مسابقه
نهائی بگیرد — با جمع هفت امتیاز نظر
اول خواهد شد.

بنابراین بست آوردن رای اکثریت
خواهند گان برای هر فینالیستی بسیار مهم
است زیرا بالا فاصله دو امتیاز نسبیت او
خواهد کرد و شانس موفقیت او را تا
حدود ۱۵ درصد تایید و تضمین می‌کند.

فینالیست ها

در اردیو فرهنگی سه روزه دختران برگزیده شهرستانی
له در تهران برگزار شد، موسسات درجه یک مانند:
متل کینگر - رستوران بیتا - فروشگاه بزرگ رستوران گل -
خطابکاری نایب - شرکت ایران مالکا استارلایت تی بی، تی و
اطریات کارن با مجله زن زور همکاری محبت آمیز داشتند و
هر یک بهم خود در تجلیل و پذیرائی از دختران برگزیده
شهرستانها کوشش صمیمانه کردند. ریز تاز مفصل این
ردوی فرنگی، را در شماره بعد ملاحظه فرمائید.

مهلت قبول آراء از امروز (شبیه اول خرداد) تا شبیه ۱۵ خرداد است. یعنی دو هفته تمام. آراء رسیده در دیربازار بجهله زن روز جمع آوری میشود و بعد بوسیله خود دختران فینالیست شاهره و فرقایت خواهد شد تا معلوم شود چه کسی صاحب اکثریت شده است.

و پُوض تحصیلی و هنری و روزشی ختران رای و نظر بدھند که کدام ایک ز این ۴۰ نفر «بیتربن» است و باید عنوان دختر شایسته سال ۱۳۵۰ ایران اختبار و روانه اردوی مسابقه بین المللی بود. هر دختری که رای بیشتری بیاورد دو امتیاز اضافی «خواهد داشت و اگر

توى دوربىن

چهار ايده جنون آميز!



داستان تصادف کردن دختر ملکه انگلیس

لينگك که تصور ميکرد يارو او را

دست آنداخته گفت :
— حالا که اينطور است ، پس
چرا نيمگونه مستقيما برای مملکة
البريز تفرستم ؟
مخاطب باكمال متنات چوابداد :
برای آنكه ملکه بی تصریح است ، زیارت
آنکه کسی که با شما تصادف کرده
يرنس « آن » دختر ملکه است .
تاشه حالا بود که شور تاکسي
با شگاه در آنپه هاهر اصحاب هاشامت .
بعدها تعریف گرد :

— راستي راستي خودش بود . رنگ
ورو باخته و ناراحت پشت فرمان نشسته
بود . اتومبیل (فورد زفیر) من خیلی
خشارت نديده بود . ولي جلو اتومبیل
كورس يرنس بکان خورد شده بود و
بن چاهرا همان آتومبیل بود که
خوانده بودم عليا خضرت ملکه (در عيد
كريسمس گذشت به دخترش هدие داده
بود) .

آقای لينگك نه تنها خارشش را
گرفته بلکه قصد دارد تاکسي اش را بجند
برآور قيمت بفروشد . زیرا عقیده دارد
شخصت اتومبیل که دختر البريز است
با آن تصادف کرده باشد آتفت بالاست
که درست ببرد ياك امریکانی خر بول
مسخورد !

يانزكيلينگك ۳۴ ساله ، شور
تساکي لنن ، در (برامبتونرواد)
مشغول رانندگی بود که رانده جلوی
ناگاهان ترمز کرد . و در نتيجه پاتریک
هم اجبارا با ترمز هم طبله شده ، طبله
بالا صاف و کوتاه است ، و طبلهایان لایه
لایه و فرخورده . این آرایش را باید جزو
افتخارات صنی جناب (زان لوئیسن روشن)

چتر زلف نشته است و بانصب ياك گسل
معنوی تکمیل میشود .
۲- اس اين آرایش هم لا بد اتویوس
دو طبقه است ، چون مواد طبله شده ، طبله
بالا صاف و کوتاه است ، و طبلهایان لایه
لایه و فرخورده . این آرایش را باید جزو
افتخارات صنی جناب (زان لوئیسن روشن)

سلطین آرایش مو ، اصرار عجیب
دارند آرایش مو را یابیا می پیش ببرند ،
وبالاقل از نمولات همه روزه دنیا می دهد
عقب نماند ، و در نتیجه از اس حرس
میزند ، وابتکارات عجیب و غریب بخرج
میدهند ، گاهی هم آرایشان مضحك و
جنون آمیز از آبداریماید .



لندي بحساب آورد . ۳- (ويدال)
خوب نهادا تکيد . مجله آلماني (بوریت)
که آرایش گله فارجي را براي بیتل ها می
کرد ، مبتکر اين آرایش است . پیش گردن
مردانه اصلاح شده ، و فقط ازین گوش ها ،
دوطره بلند که بلندیان تاروی سرشانها

متلا همین چهار فورم آرایش بالارا
خوب نهادا تکيد . مجله آلماني (بوریت)
در زیر آنهانوشه است :
« این چهار آرایش را که نورهای
يهارلنند و پارس هستند ، مانهخوب ، بلکه
جنون آمیز تلقی میکنیم . »



ميرسا آوریان مانده . ۴- اين یکی دیگر
جاده اشانی است . پشت سرمهدانه و نوک
مردها خیلی زود باهم به توافق رسیدند .
بعداز توافق لينگك برسید .

— خوب : بعداز تعییر صور تھاب

چپ خیسان بارك گزید تا توانیم

درباره بیرون خودش محبت .

ميرسا آوریان مانده . ۴- اين یکی دیگر

جاده اشانی است . پشت سرمهدانه و نوک

خورده . اين مدل یکی از انصراف کاملا

مذوقی خومان ، حالا چراش را باید

راسروه است !

سلطان آرایش شاره ياك را (الکساندر)
راهم گذاشته (گروه ماست) ، بله ،
اشبه تشخيص نداده ايد ، همین ماست
معقولی خومان ، حالا چراش را باید
راسروه است !

گره درست روی ياك



تظاهرات بخاطر يك سگ و گربه

تظاهرات خیابانی باشکوهی که اخيرا در شهر کارلسلد آلمان آغاز
گرفت در نوع خود بسیار پوزدیرا پنجاه شاگرد مدرسه با پلاکات
های که رویش نوشته بودند (قاتل را تعقیب کنید) به خیابان آمدند تا
بدینوسیله علیه قاتل که یا گشک و گهر را کشته بود اعتراض کنند .

رهبر تظاهرات دختر ۱۰ ساله ای بود نام ماریون آرندت کمربدی سگش

را خفه کرده و به گربه اش زهر خوراند بود .

ماریون به اندامهای از دست قاتل سگ و گربه اش عصبانی است

که ۲۰۰ مارک برای بیدا کردن جایز تعقیب کردند .

تظاهر کنندگان ضمن تظاهرات به مقابل اداره پلیس رفتند و در آن جا

→



نازینه کاشانی اخوان

**از تهران - ۱۵ ساله - دانش آموز سوم
کلاس سوم دبیرستان
کیهاندخت خوارزمی .**

منیم و مهریان و ساددل و دوست -
داشتندی است. راستگو و معجب است. از
دانش آموزان ممتاز دبیرستان است و آخرین
معدل او ۱۷۷۵ بوده است. میخواهد
آرشیتکت بشود و در رشته هنرهای تئاتری
و طراحی اختر تخصص کند. به موزیک
علاقه دارد و از یاد ورزش می‌باشد.
میخواهد در ۲۴ سالگی وقتی که تحصیلات
دانشگاهی اش را با تمام رساند ازدواج کند.

برای تقویت زبان خارجی خود
تابستان ها به کشورهای اروپائی سفر
می‌کند و تابحال از انگلستان و فرانسه
واسیانیا و ایتالیا دیدن کرده است.
کلکسیون کریت تهیه میکند و اوقات فراغت
خود را به مطالعه کتاب و شنیدن موزیک
می‌گذراند. قدرتی ۱۷۰ سانت و وزنش ۴۷
کیلوست.

ژوری متأثت ، سادگی ، فراست و
کوشش اورا در راه تحصیل مورد تحسین
قرارداد و نامش را در لیست فینالیستها
ثبت کرد.

لطفاً ورق بزنید



دنباله بیو گرافی ۴۰ تن از فینالیست

ربکا فامیلی

**از تهران -
۱۵ ساله - دانش آموز سوم
دبیرستان اتفاق**

صریح و راستگوست . عقاید خود را
با شجاعت و بدون رنگ و ریا بازمی گوید.
أهل دلیل و منطق است و میگوید: یکماں
عقل در این دنیا شلوغ و پیچیده آسان تر
میتوان زیست.

بوست شفاف و چهارمی جذاب دارد.
در عین حال ساده و بی آرایش است.
در عین اینکه در تحصیل کوشاست و آخرین
معدل او ۱۶۴۵ بوده است اما با شوق
و رغبت در فعالیت های اجتماعی و فوق
برنامه شرکت می جویند و عقیمه دارد که
دختران از دوره دبیرستان باید روحانی
پرای شرکت در فعالیت های اجتماعی
آماده شوند تا پس از تحصیل رغبت
کار کردن داشته باشند. به نقاشی علاقه مند
است و بارنگ و رونق تالوهای بلندبری
میکشد که از زیبائی های طبیعت الهام
گرفته اند . ورزش راهم بسیار دوست
میباشد و عنوان تیم دوچرخه ای دبیرستان
اتفاق است و در دو سرعت ۸۰ متران
همه برتر و چالاکتر میدوهد. شنا می کندو
در «هندبال» مهارت دارد.

ربکا فرانسه را بخوبی تکلم می
کند و به زبان انگلیسی نیز آشنایی
کافی دارد.

قدش ۱۶۰ سانت و وزنش ۴۷
کیلوست.

ثوری متأثت ، سلامت نفس و جهد و
تلاش اورا در تحصیل ، تسلط اورا به
دو زبان خارجی ، تمجید کرد و ریکارا
در عداد فینالیست ها قرارداد.





شهراره فراهمزیاب

از تهران
۱۶ ساله - دانشآموز کلاس
چهارم ریاضی دبیرستان
مرجان

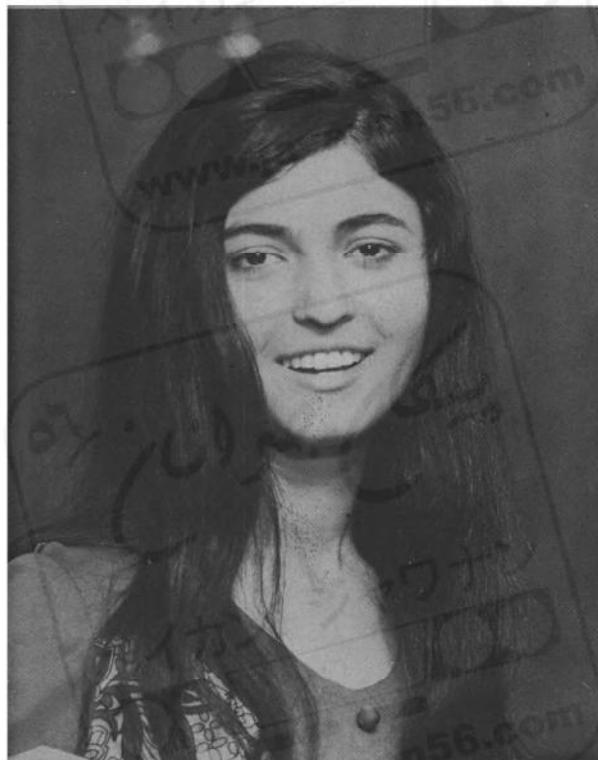
جدی و درسخوان است. کتاب را صمیمی ترین دوست خود میداند و بهمین چیز در رشته اطلاعات عمومی مخصوصات او بجال توجه میکند. زبان فرانسه را سلیس و روان تکلم میکند و با انگلیسی نیز آشنائی دارد. آخرین مدل ۱۷۳

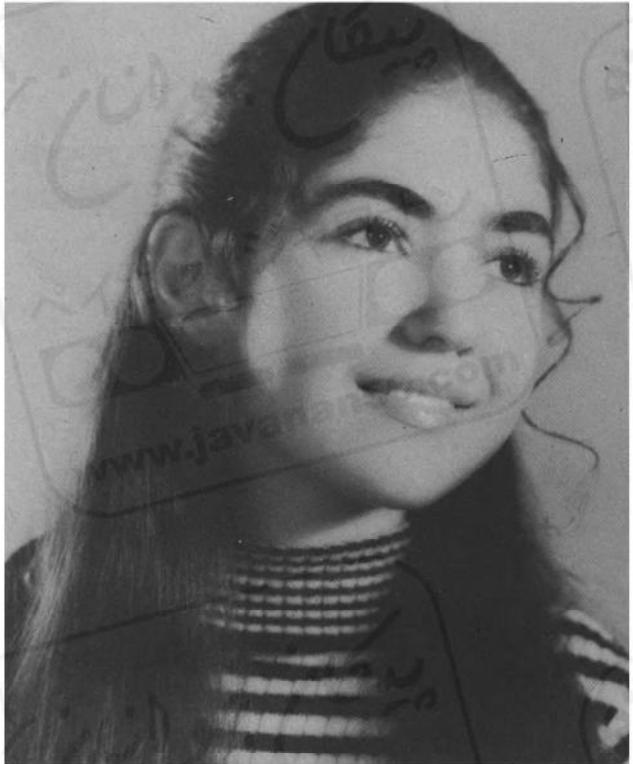
بوده است. خوب حرف میزند و در برخوردهای اجتماعی با شخصیت جلوه میکند. جالب آنکه به نحو علاقمند است و در این رشته مطالعاتی دارد. نقاشی میکند و آرزومنداست که روزی در نقاشی صاحب نام خود. یک کالکسیون از سکه های خارجی دارد و بدین ترتیب کتاب و نقاشی و جمع آوری سکه را رسیله های مثبت و ارزشمندی برای پر کردن اوقات بیکاری خود انتخاب کرده است.

شهراره در رشته های شنا و دوچرخه سواری مهارت دارد و به تناسب اندام خود میرسد. با آنکه کتاب و مطالعه و درس را مقدم میداند ولی از شیکپوشی و توجه به زیانی خود غافل نمی کند. امتناع است که زن باید هم زیبا باشد و هم باشур و معلومات، وایندو اصلاً باهم مناقص ندارد.

قدش ۱۶۲ سانت و وزنش ۴۹ کیلو است.

بخاطر شوق او به مطالعه - کوشش او در راه تفصیل و همچنین برآزندگی و ثبات و شخصیت او، هشت ژورنال شهراره را در عداد فینالیست ها جای داد.





از شیراز - ۱۶ ساله

دانش آموز کلاس چهارم طبیعی
دبیرستان دانشگاه پهلوی

آرام، مین و جذاب است. چهراهی دخترانه و رفتاری مجموع و دلستدار. چشمان سیاه او با شفاقت بوسٹ چهراهش هماهنگی دلپیاری دارد. شیک و دخترانه لباس می پوشد و در برخورد و مراوده آرام و مطوع و مُوبد است.

در سراسر دوره تحصیل دانش آموزی ممتاز بوده است و تشویق نامهای بسیار از روسای دیستان و دبیرستان خود دارد. به ورزش و هنر دلستگی دارد. آکوردنون و گیتار و ملودیکا می نوازد و خاصه در آکوردنون هفت سال است که تمرین و مهارت دارد.

در ژیمناستیک مدال قهرمانی گرفته است و در اس سواری مهارت و چالانی دارد. به زبان انگلیسی تکلم می کند و با زبان فرانسه نیز آشناست. برای مراضی چشم- مغلوط تحصیل است. مایل است در رشته دانشگاه پاریس و پاریس می باشد. های دو هزار و پانصدین سال گاهنشاهی از طرف دانشگاه پهلوی بعنوان مهندس انتخاب شده است و در دبیرستان نیز در برپامهای اجتماعی و هنری در حفظ اول کوشنده‌گان است. مایل است در رشته معماری تحصیل کند و در شهر شیراز بنایی زیبا بسازد.

فتش ۱۶ سال و وزنش ۵۴ کیلو است. ژورنی بخارا سالم نفس، چذابت و کوشنده‌گی در درس و هنر و خلق و خوی ممتاز و اجتماعی، نام نیلوفر را در لیست فینیالتها جای داده است.

هنگامه استوار

از آبادان -

۱۵ ساله - دانش آموز کلاس سوم دبیرستان ملی رویا

جذاب و شیرین و خوش برخورد است. قائمی کشیده و موزون دارد و گیوانی افغان. خندروست و بذله گوئی و حاضر- جوابی اش حاکی از هوش و فرات و شوق و تحرك و ایدمات. در تحصیل کوشاست و بهمین جهت در مدرسه مجموع است. آخرین معدل او ۱۶۵ است.

زبان فرانسه را سلیں و روان تکلم می کند و به انگلیسی نیز آشناست. روحیه‌ای اسرت و ورزش دوست دارد. هوای گرم آبادان موج عده که در ورزش شنا همراهی کتب کند. به ایالات، انگلستان، فرانسه و سوئیس و بلژیک و ایسلاند سفر کرده است. کلکسیون «اعضا» جمع می کند و تمام دیوارهای اتاقش را ایسا امضای ماهیه و دوستان تزئین کرده است. قد او ۱۷۷ سانت و وزنش ۵۹ کیلو تشكیل خانواده را دوست بیدار و بهمین جهت مایل است بالا فاصله پس از تفصیلات پای خنجه قدم نشیند. چون مایل است که «سیاستمدار» شود و دروزارت امور خارجی برای رسیدن به مقام سفیر کبیری جد و جهد کند با داشتن بچه زایدی مخالف است: فقط یکی - آhem دختر!

ژورنی بخارا، شارم، فرات، تسلط به زبان خارجی، و روحیه اسرت هنگامه باو رای موفق داد.

زهرا شیرام

از بروجرد -

۱۷ ساله - دانش آموز سال پنجم طبیعی دبیرستان زاله.

از داشن آموزان ممتاز دبیرستان است. آخرین معدل او ۱۹ است و سال گذشته در ارزوی تربیتی جوانان امسر که از زیده‌ترین دانش آموزان کشور تشکیل یافشده بود مقام اول را احراز کرد و بای بورس مطالعاتی دوامه از فرهنگ جایزه گرفت و از جند کشور اروپائی دیدن کرد.

علاوه بر آنکه در درس کوشنات و برای افزایش املاک اعصاب عمومی خود مطالعه می کند، در رشته‌های ورزشی نیز صاحب تمرین و مهارت است. حضور تیم والیبال دبیرستان است و در چند مسابقه بیستکنگ نیز امیازات کسب کرده است. زهرا، اندامی موزون و قیافه‌ای جذاب و گیوانی زیبا دارد. قش ۱۶۸ سانت و وزنش ۵۳ کیلوست. به زبان انگلیسی تکلم می کند و به زبان فرانسه نیز آشناست. از میان هرها به ف آرایش چهره و مو علاقمند است و دران رشته همطالعه کرده و هم تمرین نموده است. تصمیم دارد پس از پایان تحصیل ازدواج کند، خانه داری و مادری را دوست میدارد و معتقد است که او اولین خصلت زن، صفت مادری اوست که باید بدان پای بند باشد.

از آبادان - ۱۸ ساله - دانش آموز سال چهارم طبیعی
دبیرستان ملی رویا

زود آشنا، جذاب و خوش برخورد است. امید، خوشبینی و کوشش در راه پوشش را از خوشبختی میداند. در لباس پوشیدن صاحب ذوق و سلیمان است. به هماهنگی رنگها و لزوم برآزادنگی طرح و مدل با اندام اختقاد دارد. بهمین جهت درستاش اورا شیکوش و با سلیمان میداند. آخرین معدل او ۲۶ است و دو سال در لندن به تحصیل در زبان انگلیسی و طراحی مشغول بوده و بهمین جهت زبان انگلیسی را می سلیس و روان و بالهای مطبوع تکلم می کند. غصه تیم روزنامه‌نگاری دبیرستان است و چون در پاییز پنجمی عضویت تیم زبان انگلیسی و تحریره است اورا به عضویت دبیرستان انتخاب کرده است. در مسابقات کلکسیون تیم برای آموزشگاه های آبادان مقام چهارم را تحصیل کرده است. اصولاً ورزش دوست است و در بیکتال- شنا - موتور سواری و تیس تمرینات کافی دارد.

دانش میخواهد در ۲۴ سالگی ازدواج کند و چهار فرزند داشته باشد. قش ۱۶۰ سانت و وزنش ۴۹ کیلو است. کلکسیون تیم برای دارد و بهترین هدیه برای او چندتا تیم با ارزش باطل شده است.

دش میخواهد در ۴۴ سالگی ازدواج کند و چهار فرزند داشته باشد. قش ۱۶۰ سانت و وزنش ۴۹ کیلو است. کلکسیون تیم برای دارد و بهترین هدیه برای او چندتا تیم با ارزش باطل شده است.

دش ورزش دوستی، جذابت و ادب و اجتماعی بودن و سلط اورا به زبان انگلیسی مورد تحسین قرارداد و نایش را در لیست فینیالت ها ثبت نمود.

رؤیا ریاحی مقدم نوری

از ملایر - ۱۶ ساله دانش آموز
سال پنجم طبیعی دبیرستان
۱۷ دی .

زیبائی و ملاحت شرقی دارد. خوش برخورد و مهربان و آدابدان و مودب است. معلومات عمومی او از حد شنیدگان است و به زبان انگلیسی تکلم می‌کند. در تمام دوران تحصیل داشت آموزی ممتاز بود و آخرين ميداشت ۱۹ است. خوش بیاس و با سلیقه است و مطالعه مقتضيات منت لیاس می‌پوشد. در مسابقات شنای سال ۱۳۴۴ که بر حضور والاحضر شاهپور غامض باهلوی ریاست عالیه کمیته المپیک ایران برگزار شد در رشته شنای آزاد دختران مقام اول را کسب کرد و مدال طلا را کسب کرد. همچینین یکبار بدرایافت کاب اخراجی نایل شدند.

در پانزدهمین دوره مسابقه های قهرمانی آموزشگاه های کشور، در سال ۱۳۴۸، تیم سپکتالی که عنوانی آنرا داشت رتبه اول را در سراسر کشور احرار کرد و رؤیا بدرایافت یک قطمه مدال درجه بیشتر فرستاد. پس ویدن ترتیب در ورزشیه باید اخراجی نایل تحسین نایل آمدند.

با اینهمه اهل مطالعه است و کتاب را جزئی از زندگی روزمره میداند. پس از خانمه تحصیل دوره متواتله تصمیم دارد به داشتگاه برود و در رشته پزشکی تحصیل کند. چون پزشکی را یک عمل شریف و قابل تحسین میداند لذا معتقد است: اول اخذ دبلیوم پزشکی و بعد اخذ تصمیم برای زنانشی.

قد او ۱۶۰ سانت و وزنش ۵۰ کیلو کیلو است. که در آینده ۱۶۰ سانت و وزنش ۵۰ گوید: هنوز نمیدانم شغل چه باشد. و فرست، جدا بیست، و تلاش در راه تحسیل خواهم و مطالعه باو رای موافق داد.

منیرالسادات میر فخرانی

باشوم که بشر دوست، صلح دوست و
خدمتکار است. انشاء الله که بتوانم موفق
 بشوم .

ورزش دوست و فعال است. عضو تیم
والبیال و بستکال دبیرستان است و در
شناوری مهارت دارد. اهل کتاب و مطالعه
آندامی کشیده و رفتاری منین و آرام
دارد. در محیط مدرسه نمونه و زباند
فراغت سنتور می‌نواید. به زبان انگلیسی
آشناست و می‌تواند آنرا تکلم کند. می-
خواهد در ۳۵ سالگی ازدواج کند و مادر
دو بچه باشد.

قش ۱۶۲ سانت و وزنش ۵۳ کیلو

ژورنالیست، مهندس، مترجم و محقق
و بعد شوهر و مخانه !

تلاش ۱۶۵ سانت و وزنش ۵۰ کیلو

است.

شهین عسگری

از مسجدسلیمان - هفده ساله
دانش آموز کلاس پنجم طبیعی
دبیرستان انصاری

همیشه شاد و بشاش و خوش بین
و امیدوار بینتر می‌رسد. از خوشبازی‌های
امیل است و در مسجد سلیمان تولد
یافته است. موهای منکر کوتاه و چشمای
سیاه و جذاب دارد. از جمله دانش آموزان
ممتاز دبیرستان است. نامش اکبر در لیست
شاگردان اول و دوم است. علاوه بر وضع
تحصیلی عالی در کارهای اجتماعی، ورزشی
بیز پژوهی در خشان است. او از بهترین
قوه مانان پینتگینگ شهر نقی مسجدسلیمان
است و عضو تم کلی دختران خوزستان
می‌باشد. علاوه بر پینتگینگ ضمیمه تیم
والبیال دبیرستان را عهده‌دار است و در
اثر تلاش او و میزانش تم والبیال
دبیرستان انصاری در مسابقات اعمال مقام
اول را در مسجد سلیمان بدست آورد.

در خیاطی، آشیزی، گلدوزی و
بافتی، دانایی و مهارت دارد و در
برنامه‌های هنری دبیرستان همیشه هنرمندانه
شکت جسته است.

رئیس دبیرستان به رپرتو زن روز
گفت: «هر چه خوبان عینه دارند شهین
به تنهایی دارد !»

آخرین معدل او ۱۷۸۷ بوده و
تابستان اعمال پرای تکمیل زبان انگلیسی
از پروسی که با داده شده استفاده خواهد
کرد و رهیاب امرنکا میکردد - در مروره
تشکیل خانواده غنیده دارد: اول تحصیل
و بعد شوهر و مخانه !

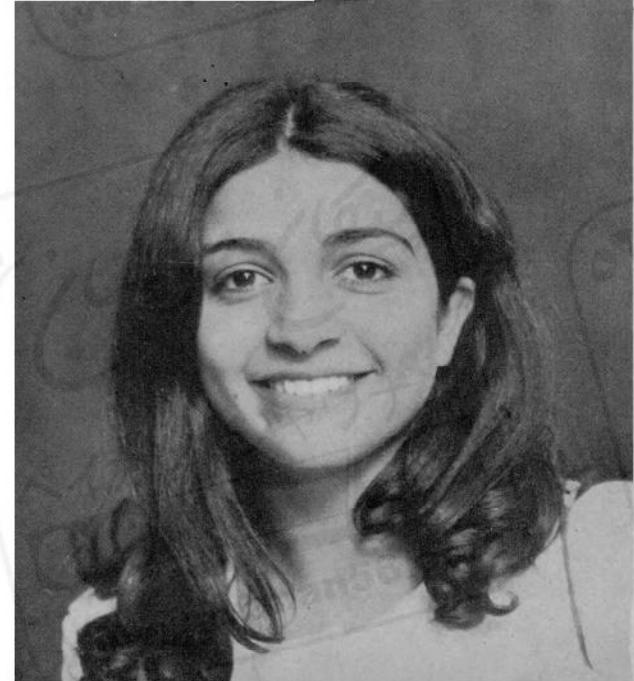
تلاش ۱۶۵ سانت و وزنش ۵۰ کیلو

است.

می خواهی چکاره نمی؟ لبخند ملیحی

باشد. باشد. و فی بطور یقین میدانم که

می خواهی و میکوشیم یک انسان خوب

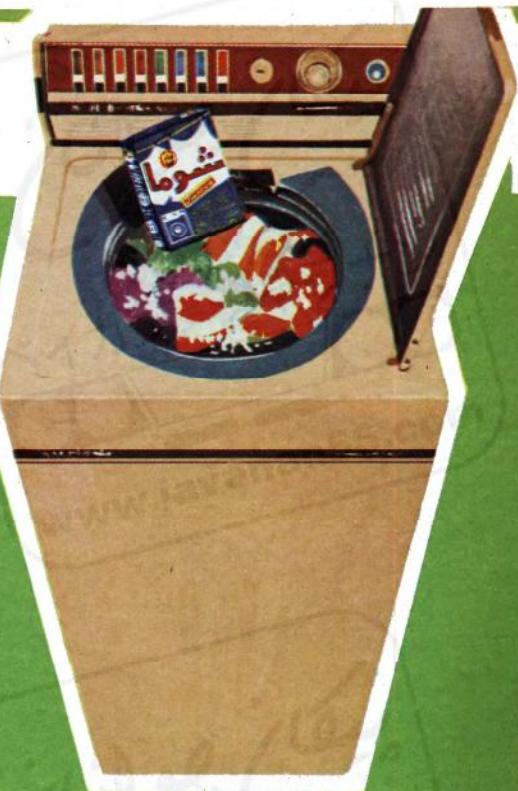


ماشین خوشی خود را بخوبید

پودر خوشی شوما مخصوص ماشینهای خوشی تهیه شده

شوما با کاف کم و قدرت پاک کنندگی بیشتر مخصوص ماشینهای خوشی تهیه شده

و همراه «دی جی اس» و «پرپات» به ساختار آنچنان قدر خوبیده شده است.



گیسوی I.B.S با اقساط ماهیانه فقط ۲۵ تومان بدون پیش قسط

ناصر ملک مطیعی بقیه از صفحه ۵۹

سینماخود را حفظ کنم. بدون اینکه کوچکترین ادعای داشتم باشد گوییم که این کار ساده نیست. هر پیشگوی در ایران، علاوه بر تلاش حرفه‌ای، تواندازه زیادی بازندگی شخصی ارتباط دارد. شرطت، با کمی شناس آسان بدمست می‌باید، اما طبق آن مکمل است. تضمیم و اراده قوی، ظرفیت کافی و پخصوص مهارتمندین از امیال و هویهای آنی لازمه حفظ هنر سینمایی است. حالا اگر من تواستمادام مدت قریب به ربع قرن شهرت را حفظ ننم لاید به چشم عواملی متکی بودم. اما در مردم جاهی سخن سیار است. کاراکتر این تیپ بطور کلی در ضمیر ناخودآگاه عame مردم نوعی احساس سنتی بر می‌گذارد. یک جاهل باصطلاح «پاره‌فرمایی» که غیر از کارهای ساق است. شایسته عنوان تازه و ابتکاری نیست. سینما از ریال‌هایی که مردم جلو گیره می‌گردند و تقدیم می‌کنند و کار تازه‌ای که پسند عالم را داشته باشد نه است. متأسفانه کمی از نقطه‌نظرهای بزرگ سینمایی ما و شاید بزرگتر مشکل آن محدودیت بازار است. بازار کنونی سینمای ایران جنبه محلي و جاهلی کمی ملی دارد و چون محدود است باید به سازش رقصید. اگر یک اینستیتوی در سالهای آینده فیلم های خود را به آنسوی مرزها صادر کنیم و از بازار وسیعتری بهره بجوییم، آنوقت شاید به رفع سیاری از نظرهای ضعف‌های کنونی تقویت حاصل خواهیم کرد. همانطورهای بکله قیام را کنتمام سینما یک دروغ خلیل بزرگ است. هر سینماز و هنریست خوب اینست که هرچه بهتر این تیپ دروغ را به تعداد بیشتری از مردم قبولاند!

ید الله گدا

بقیه از صفحه ۵۸

اینکه گذشت افتاد به خانه قمر خانم و شهرت بیشتر خود را از ارائه تیپ «ید الله گدا» بدست آورد. میگویند: در این بند اغلب مردم وقتی یعنی میرسیدنده می‌گفتند: «مثل اینکه توجیه‌دار در جلد گدا!و یه هیچ چیز مثل این کمیلیان مردا خوشحال نمی‌گردید چون عطفش می‌شم که دوره کار اموزی چهارماهه بی نیجه نبوده است!...

آفرینش این تیپ در از همای سینما را تبریزی «بدال‌العلوی‌الهایی» گزد و در فیلم «شاطر عباس» که بزودی روی اکران می‌آید «ید الله گدا» رول جالی ارائه می‌دهد. وی در فیلم سینمایی دیگری نیز شرکت کرده است که «صمد و قالیچه خوش‌سیام» نام دارد. از جمله کارهای خود «مستحمر» - «حکومت زمان» - و در هنر هنر سال گذشته شرکت در ثانی «فال‌کوش» بوده است

تقوم زیبائی

بقیه از صفحه ۴۴

آفتاب سیار مقدم است. چند دقیقه حمام آفتاب پیکر. * جمهه بیست و هشتم: بازهم پیکنیک! گردش دسته جمعی در هوای آزاد و سالم کوشانیا کار در بیانات می‌باشد. مانندی موجود می‌ورد. * شنبه بیست و نهم: دویاره خودتان را وزن کنید و اگر هنوز اضافه‌ وزن دارید در خوردن غذاهای نشاستایی و قندی امساك کنید. * یکشنبه سیام: ورزش را فراموش نکنید و نریش های را که به آن احتیاج دارید انجام دهید. میتوانید صفحه بکار برد و باورزک ورزش کنید! در اینصورت نشاط بیشتر خواهید داشت.

* دوشنبه سی و نهم: اتفاقات را که به آن احتیاج داشت. لباسهای مورد نیازتان را در کمد لباسان بیاورید و اگر احتیاج به او دارند اتو بزینید ■

موجان

بقیه از صفحه ۵۹

باشرکت جشنید مثایخی - پیمان - من هم سید. و قیچی که برای او لین بیشمار و فرشته همان است

- آشنازی بیشتر
- نام و نام خانوادگی: شهلا ماغی وزاده: تیرماه ۱۳۷۷ - تهران
- قدیروز: ۱۳۶۴ متر - ۵۳ کیلو
- وضع خانوادگی: باخ خواهر و دوپادر دارد و پنج برادر است که با مهدی علی‌محمدی کارگردان رادیو ازدواج کرده و دارای یک دختر کوچولو‌نام «پویا» است
- تحصیلات دبیرستان فیزیک‌دانی همایون تهران - نمایمادم و بیشتر میل داشتم فقط زن زندگی باشم و وقت خود را صرف خالداری که اسعدگوی خود را باطل بازیابی کردند
- که بینظیر سینما شیعات عجیب و غریبی برس زبانها بود. اما بعد از ۱۳۷۶م: از میان رنگها فرمز اتفاقی که آن زمان
- میتواند دند و ترقی از آب و گلداردی دیدم خیلی سیکار و مقداری وقت اضافی دارم و باز هم باتفاق شوهرم وارد سینما شدم. او لین فیلم «دندانی پرایمید» بود که اتفاقی در ختم «پویا»
- اشیاهای خود خود را بجز چهارمین تیپ آرایش و لباسی که می‌سندند: ابرت - مدل‌های میدی با چکمه هریشگان معدعاً قهقهه سویاران - را کوتول و لش چارلزبریتون - پیتر سیلز -
- فارسی: «سینمای ماتاژه جاوفاده است و مسلم آینده درخانه‌تری در سطح یک سینمایی جهانی خواهد داشت»
- نظرش در باره عشق و ازدواج: او لین مرد زندگی من شوهرم بسیاره هبایز بود. دیگر «فاس» است، باز هم پاییت «که تمام شده و چند هنچه همیگر روی پرده می‌اید. دو فیلم بهترین نوع ازدواج است چون پس از هم‌درست تهه دارم که نکی بنام «بات» مرد و یک شهر» باشرکت پهروز و نوچی بیک - آرمانو دیگری بنام «محبوبه»

(اطلاعیه)

موسسه عالی آموزش آرایش فتن وابسته بقدراسیون بین‌المللی مدارس

نهای موسسه منحصر بفرد آرایش ایران کادر دلیل مدربه شاخته شده نمونه‌ترین قیات جدیدی که طی این سیستم و مطالعات طولانی بدست آمده در اینجا شناختی در دروس مختلفه برای گذراندن امتحانات آمادگی می‌باشد و با تکنیک و متندروس ما که بوسیله فیلم و االاید طریقه سمعی و بصري تدریس مشود می‌توانید جواگرگوی متربان خود باشید. در پایان این دو دیبلم رسمی اداره کل آموزش‌حرفه‌ای و دیبلمین‌المللی برخوردار می‌شوید. در مورتی که مایل باشید از کار و انعزام هم مطالعه رشته آرایش به اروپا میتوانید اسفلات نهادید

خیابان پهلوی نرسیده به چهارراه تخت جمشید - شماره ۱۰۴ تلفن ۱۶۱۳۴۸

بانوان شیک پوش از حال خود را برای فصل شنا آماده کنید، جدیدترین مایو های فصل بیکینی - مایو دوتیکه و سایر پوشال مدد روز و اجناس کادوی در

فروشگاه رزموی

خیابان پهلوی جنب هتل ویکتوریا

الآن في الأسواق

بهترین جای ممکن

پیغمبر الیوت ترودو، نخست وزیر کانادا، نشان داده که حتی بعیداز اندام خشن ملوک ازدواج به گردن و حلقة کردن به انگشت، هنوز دست از هویتی و چشمچارانی نکشیده و هنوز که هنوز است فیلش یاد هندوستان میگنند.

متلا وقتی اخیرا در «سن - کاترین» برای دیدار از کارخانه شناسی از «کودون و لمته» رفت کمی می از شرایط های مختلف چشید. ساقی شرابها را خوشگل بود که از او تقدیمات امناء کرد، و آنوقت من سوال و جوابها بین نهشت و نیر، دسته که دهد دیدند: «

- کجا را امضاء کنم؟
- روی پیراهنی چطور است؟
- کجا بپرداختن را؟
- هرجایش را که شما دوست داشته باشید؟
- جناب نخست وزیر نامردی نکرد،
قلم خودنویس را درآورد و روی پستان
جب اورا امضاء کرد.
- دخترک به امضاء نگاهی کرد
و گفت:
- آدم خوش سلیمانی استید.
- بعد از چهار میکن: ۱) انتخاب کردند

بهریں جوی محس را انتساب کر دیں۔

بی میلی طلاق در ایتالیا

وی را پس از آن عربی می‌خواستند که می‌توانند در عرض سکان مجاوز از یک میلیون تقاضای طلاق برداشته باشند. هر دادگاه بزرگ اما بخلاف انتظار تاکنون تقاضاهای طلاق از چندین هزار نجاوzen را تکریه کرده. «تولیق لوگو» رهبر حرب کمونیست افغانستان، جناب اولوی بر پیشیدا را باید جزو این چند هزار نفر پنجه آورد.

میگرس ای ای میوسندر، علت
بی میلی مردهای ایتالیائی به طلاق
آن است که بداشتن یک زن و در عین
حال یک متعوقة عادت کرده‌اند.



ملکہ انگلیس و
بیلت فروشی

«ویلی هامیتون» نایانده مجله عوام انگلیس، تهها نایانده طرفدار جمهوری پارلمان بریتانیاست، بهین دلیل و قوى الیزابت ملکه انگلیس شکایت کرد ۷۵۰۰۰ بوند حقوق سالیانه اش کفاف نمیکند و تقاضای اش حقوق کرد آقای هامیتون سخن مخالفت کرد و گفت

— دولت آنقدر گرفتاری مالی دارد که نمیتواند بودجه خود را از خانه اش بپردازد.

حقوق ملکه توجه کند، اگر ملکه احساس کمپولی میکند پیشنهاد میکنم در کاخ باکینگهام را بر روی توریست ها باز کند و به آنها بپیش بفروشد. از این راه میتواند مبلغ کلانی عایدی داشته باشد.

ظاهر ا پارلمان با توجه به این
پیشنهاد قصد دارد بودجه دربار را به
۸۰۰۰ پوند افزایش دهد.

شوهر انگلیسی و حلقة

شوهر انگلیسی، از نظر حلقه زدواج سهل انگارترین شوهر دنیاست، میرزا ثابت شده 40 درصد شوهران انگلیسی حتی بعذار ازدواج نیز انتکشان را خالی میگذارند و بقول خود طرق لعنت را به (انگشت)

حال آنکه بیست درصد بقیه نیز
نازه طی چند سال اخیر رومانیکشده
و به حلقه علاقه پیدا کرده اند.
اما موهر انگلیسی گوچه خود
حلقه به دست نمیکنند، مفید است که
رشن حقما حلقة داشته باشد و حلقاتی
هم که موقع نامزدی با ازدواج برای
رشن بزرگ در برخی معقول سایر کشورها
طلا یا یارلینی نیست، بلکه کلیه بریان
است که تازگی ها (بریان - زیرجد)
هم مد شده است و شوهر انگلیسی
باید هر حلقه بطور منطبق بین ۱۰۰۰
تعداد قاعده توأم بول مدد و از اطرافی
معقد است بریان یهترین دوست
است، زیرا ارزشش را هیچ وقت از
دست نمیبدهد.

وضع آشفته «آلن دلوں»

«آن دلون» هنرپیشه معروف که پایش به ماجراجوی «مارکو ویوچ» کیکنده شده بود، واکنون نیز در این اذدواج سه نفره یعنی با (جنی داونبروت) زندگی می‌کند، اینزورها سخت در تشویش است. نیرا بجدیدهای متداور ۵۰ بار پرسیله نامه، تلکر بر پیغامدادهای را خواهند دردید. آن این تهدید را جدی گرفته و برای پرسش دو محافظ مسلح انتخاب کرده، وی گفته است:

اگر کسانی را که تهدید میکنند بشناسن پوست از تنشان میکنم.

شلوار داغ، در روز و شب

«فیلیپ روزنیال» صاحب کارخانه چینی‌سازی معروف «روزنیال» و عضو عالی‌رتبه وزارت اقتصاد آلمان درباره «شوار داغ» چنین اظهار عقیده کرده

است: «شلوار داغ، هرچه پاشد بهتر ازاین منهای عجیب و غریب است که خانه‌ها می‌پوشند و انسان را به یاد کلافتی‌ها می‌سیری می‌اندازد. حسن شلوار داغ در بیست که روزها آم را نشست خوشحال می‌کند و شبها کمتر می‌ترسد!»



رقاصه‌ای کاندیدا

معاونت ریاست جمهوری

«جولی نیوم» رقصه معروف
فلمهای هولیوود، تصمیم گرفته در
از انتخابات آینده مرکا خودرا کاندیدای
معاونت ریاست جمهوری امریکا کند.
جولی که در اوایل فیلم شرکی برخی
ازی کرد، و در دومنی فیلم نقش
دخت سرخبوست را ایفا کرد (و
آندازه‌هایش عبارتند از: دور سینه
۴۶، دور کمر ۵۶، دور باسن ۹۴،
اظهار داشته: «چرا ما زنها نباید از
حکومت سهیم باشیم؟ چرا ما زنها
نباشد بر حکومت کشورمان نهاده شده‌اند؟
باشیم؟ چرا ما نباید مکالمات را از
تفصیله دید زنانه حل کیم؟ من تصمیم
کارم با کاندیدا کردن خود به استقبال
من چراها بروم و تها سلاح تبلیغاتی
از انتخابات آینده عکس لختی
که از من اخیرا در مجله «دلی بوی»
چاچ شد. مطمئن هر کس عکس مرا

هزاره به خانم ها

این کالس مخصوص خانم های است
که میل دارند بدون آنکه توالت صورت
و یا آرایش می شان خراب شود ، هر
دوش بگیرند و حتی یك ایام
اصابوون بر زند. کله کاملا پر ایاث است
واز یشت طلق آن بخوبی میتوان
پربریون را دید . این کله در آلمان
ساخته شده و قیمت هر عدد آن در
حدود ۱۰ تومان است.

ستاره ها چه میگویند؟

متولدین فروردین

جندي است دچار تردید فراوان شده اید بطوری که تصميم گرفتن در مورد کارهای جزئی هم برایان دخوار شده است، اگر به پیش قت خود علاقمند هستند هر چند و دتر براین تردید غایه کنید. با انتخاب معاشرت میکنید که در بیشتر دهه های شما موثر خواهد بود. بدون تجویز بزیشک هیچ دارویی مصرف نکنید. یکی از عزیزان در راه دور منتظر نامه ای از جانب شماست.



این هفته از شنبه
۱ خرداد تا چهار
۷ خرداد ماه بشما
چگونه خواهد
گذشت؟

متولدین مهر

اگر به متولدین یهود ماه علاقمند هستید باید یدانید که این علاقه دو طرفه و مترک است و او هم محسن شما را تحسین میکند. بزرگترین حس شما اینست که گذشته از خوش صحبت بودن، متنع خوبی هم هستید، همین حس باعث پیشرفت شما در اجتماع میگردد. یکی از آرزوهاتان برآورده نشاست اما بهجی و چه ناامیدنشورید بالاخره به آرزوی خود میرسید.



متولدین آبان

توافق عقیده و سلیقه شما بمتولدین آذر و مهر ماه باعث میشود که آنها دوستان خوبی برایان باشند و از مصالحستان لذت ببرند. اگر به کارهای هنری اشتغال دارید با شکالی موافق میشوند ولی به آسانی آن را برطرف خواهید کرد. فقط به نقصه کشیدن اکتفاء نکنید. بسا جدیت نقشه هایتان را به مرحله عمل درآورید. در مورد سلامت خود سهل انگاری نکنید.



متولدین آذر

به مصالح و ناراحتی های سال گذشته فکر نکنید، امسال کارهایش از همیشه برونق مردانه بیش خواهد رفت. بخصوص روابط زناشویی شما مستحکم تر خواهد شد. مسؤولیت‌هایی را که ارتباطی بین دارد بهم نگیرید. در سفر تضمیم مهیه خواهید گرفت. نگرانی و ناراحتی های عصبی عامل ناراحتی های جسمی شایعه اند با برطرف شدن این عوامل سلامت خود را بازیابید.



متولدین دی

انتظار نداشته باشید همه باشما هم فکر و هم عقیده باشند، به عقاید دیگران احترام نگذارید و بهمراه آزادی فکر و بخصوص تضمیم بدینید. درین هفته باحتمال قوى عد دقت برایان شناس اراغان می‌آورد. از متولد فروردین ماه انتظار کنم نداشته باشید بهره‌است دخانیات به سلامت ریه شما اوری کنید. استعمال دخانیات به سلامت ریه شما لطفه وارد میکند.



متولدین بهمن

ستاره ها هفته پرهیجانی را برای شما عشق متولد یهود بیشینی میکنند، بخصوص اگر مجردها دل در گروی عشق متولدین خرد را بهمراه داشته باشند. اگر سوس و سالی از شما گذشته است باز هم برای عاشق شدت فرستاده برجسته های هنری فعالیت کنید حتما موفق میشوند. بدور شکاران توصیه میشود بیشتر مراقب سلامت خود باشند.



متولدین اسفند

رفتار عاقلانه شما باعث شده به آسانی اعتماد اطرافیان و اگر مادر هستید فرزندان این را جلب کنید، آنها شما را بهترین محروم راز خود میدانند. در محبط کار، بروسا بخوبی بمحضنات شما پرده و قدرتان را خواهند داشت. اگر ریههای حساس دارید بیشتر مراقب سلامت خود باشید. عکس العمل های خود را در مهه حال کنترل کنید و گرنه پشیمان میشوند.



از معاشرت پایکی از متولدین آذر ماه دچار هیجان میشوند، تغییر رفاقت خود علاقمند هستند هر چند و دتر براین می‌گذرد، بخصوص زنای شوهر دار بهتر است در رفشار شکفتی می‌گذرد، بدون چه متنظر یاری و کمک از جانب او نباشد و بخودتان ممکن باشد. بدون دلیل منحصر گرفته و غمگین میشوند این حالت روحی در جسم شماهم تاثیر خواهد کرد. احتمالاً دچار دردهای رماتیسمی یا ناراحتی های کمی میشود.



متولدین خرداد

با این اراده کمی بیانی بی جهت و بی اساس عزیزان خود را نز جانید، بخصوص زنای شوهر دار بهتر است در رفشار خود تجدید نظر کنند و با این از محبت بدانمیدی همان خود خانه هم دهند. در کار خود دقیق باشید زیرا یک اشتباه کوچک ممکن است نقشه هایتان را اتمام نگذارد. وضع جسمی شایطون محسوس بیهوش می‌گیرد، بخصوص ناراحتی های سعد و بکدلتان ازین بیرون ند.



روزهای آخر هفته بالاخاص جالی معاشرت خواهید داشت، کائینکه از حسابت شما آگاه هستند و برای عقایدتان احترام قائل نمیشوند. بهترین همسایه ای در چرخها کیست که بازدار و تواند وسایر دقیق و بی پشتکار باشد، تواند در آن هاهم اعتماد بنفس و خوش بینی ایجاد کند. از کمک متولد در مدامه بروخوردار میشود، عصبانیت به جسم شما صدمه وارد میکند.



دوستان برای معجبهای شما را از فوق العاده قائل هستند. در این هفته شانز بزرگی به شماره میکندش طی که متوجه آن شوید و از آن بهره برداری کنید. اگر هشتمان مطالعه چشمانتان خسته میشود هرچه زودتر بیکم بزیشک خاذق رجوع کنید. روزهای سه شنبه و پنجشنبه در کتاب عزیزان این خوش میگذرانید از راه دور نامه ای پاسخستان میرسد.



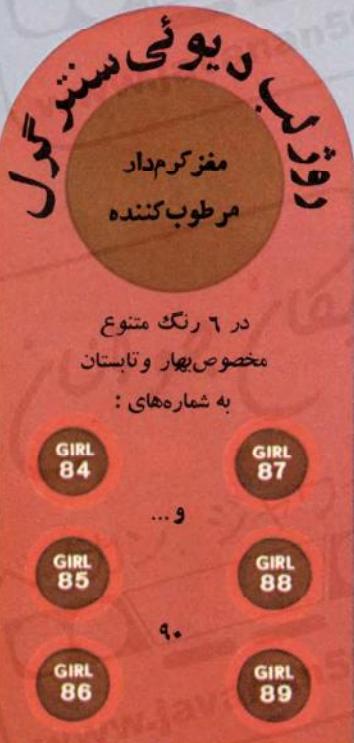
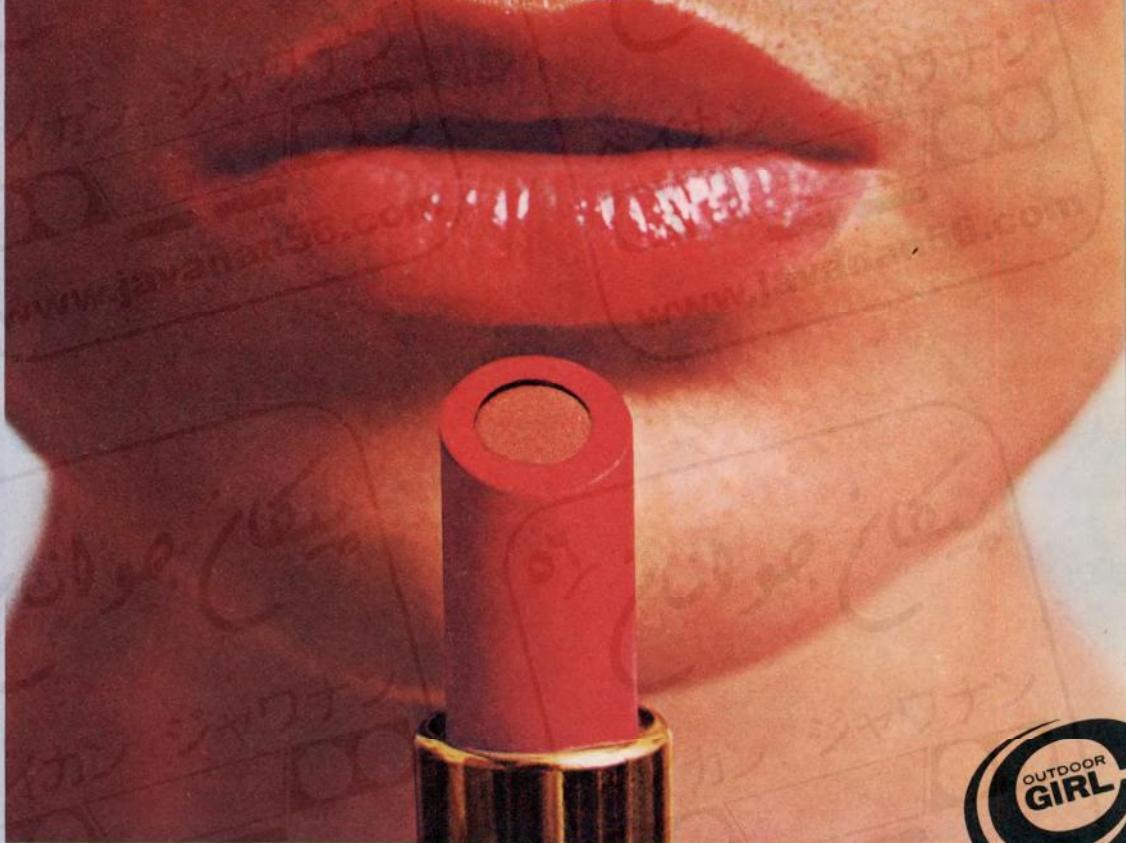
متولدین مرداد

مجردهای متولد دهه اول شهریور ماه دل در گرو شهريور مجدد ب متولد دهی ماه میشوند. کارها و فعالیت هایتان بطور غیرمنتظره با مغوفت مواجه میشوند، اما بهر حال از ریسک کردن بپرهیزید. قابل اینکه یک بیماری جزئی و خیم شود رای اعمالیه بزیشک مراجعه کنید. از کم اشتهانی رنج خواهید برد.



متولدین شهریور

WET YOUR LIPS



دروز لب دیوئی سنتر گرل

... پدیده‌ای ارزنده و جدید استثنائی از فرآورده‌های لوازم آرایشی گرل. روز لب دیوئی سنتر با مواد مرطوب کننده خود مانع خشکی و پوسته شدن لب شما می‌شود.

زیبائی و طراوت خاصی به لبها میدهد روی لب لوله نمی‌شود و کاملاً صاف روی لبها باقی می‌ماند.

لوازم آرایش گرل



بریروز مشکی، دیروز قهوه‌ای و امروز هر رنگی که بخواهید

با ایگورا رویال

رنگ موی خود را آسان عوض کنید و مطمئن باشید.

ایگورا رویال با:

- * قدرت پوشش بی نظیر
- * طرز مصرف آسان
- * دوام پیشتر

در ۵۷ رنگ مقتون کننده و دلپذیر

ازمیان آنها به آسانی می‌توانید رنگ
موی دلخواه خود را که چهره شما
را زیباتر جلوه می‌دهد انتخاب کنید.



تی‌دی



Schwarzkopf